[redacted]

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

طیبات سعدی

2927

۸

[redacted]

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

S. Ma. -23c
P.
تاریخ مفصل ایران
KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
No. 3244
Date 9/6/51
SRINAGAR

891.51
Sa 21 T

Head of the Post-Graduate Department of Persian
J & K University
Hazratbal, Srinagar, Kashmir.

طیبات شیخ سعدی علیه الرحمه

بسم الله الرحمن الرحیم

۱

Metre : منسرح مثمن مطوی منحور [— | — ∪ ∪ — | ∪ — ∪ — | — ∪ ∪ —]

اول دفتر بنام ایزد دانا ۱ صانع [1] پروردگار و حیّ توانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آدم ۲ صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
از در بخشندگی و بنده نوازی ۳ مرغ هوا را نصیب [2] و ماهی دریا
قسمت خود میخورند منعم و درویش ۴ روزی خود میبرند پشه و عنقا [3]
حاجت موری بعلم غیب بداند ۵ در بن چاهی بزیر صخرهٔ صمّا [4]
جانور از نطفه میکند شکر از نی ۶ برگ تر از چوب خشک [5] چشمه ز خارا
شربت نوش آفرید از مگس [6] نحل ۷ نخل تناور کند ز دانهٔ خرما
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق ۸ از همه عالم نهان و بر همه پیدا
پرتو نور سرادقات جلالش [7] ۹ از عظمت ماورای فکرت دانا
خود نه زبان در دهان عارف مدهوش ۱۰ حمد و ثنا میکند که موی بر اعضا
هرکه نداند سپاس نعمت امروز ۱۱ حیف خورد بر نصیب رحمت فردا [8]

---

1 All texts, except C, insert و after صانع and حیّ.
2 B and all texts omit و after نصیب.
3 This line is omitted in S.
4 After line 5, I(b) inserts this verse:—
صانع بیچون خدای عزوجل * آنکه ز خاک آفرید آدم و حوا
5 I(b), S, P, insert و after خشک.
6 I(a) ; شکر, for مگس.
7 I(a), S, and all texts ; جمالش, for جلالش.
8 This line is omitted in S.

بار خدایا مهیمنی و مدبّر ۱۲ وز همه عیبی منزّهي[9] و مبرّا
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن ۱۳ با همه کرّوبیان عالم بالا
سعدي از آنجا که فهم اوست سخن گفت ۱۴ ورنه کمالات وهم[10] کی رسد آنجا

۲

Metre: منصرحِ مثمّنِ مطوی منحور [—|— ∪ ∪ —|∪ — ∪ —|— ∪ ∪ —]

ماه فرو ماند از جمال محمد ۱ سرو نروید باعتدال محمد
قدر[1] فلک را کمال و منزلتی نیست ۲ در نظر قدر باکمال محمد
وعدهٔ دیدار هر کسی بقیامت ۳ لیلة اسری[2] شب وصال محمد[3]
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی ۴ آمده مجموع در ظلال محمد
عرصهٔ دنیا مجال همّت او نیست ۵ روز قیامت نگر[4] مجال محمد
آنهمه[5] پیرایه بسته جنّت فردوس ۶ بوکه قبولش کند بلال محمد
شمس و قمر در زمین حشر نباشد ۷ نور نباشد مگر جمال محمد[6]
همچو زمین خواهد آسمان که[7] بیفتد ۸ تا بدهد بوسه بر نعال محمد
شاید اگر آفتاب و ماه نتابند[8] ۹ پیش دو ابروی چون هلال محمد

---

[9] I(a), P, R; مقدّسي, for منزّهي.
[10] I(a); کمال, for کمالات: E, L, D, Y; فهم, for وهم: S, R, Z, B, Y(a), and (b); کمال تو, for کمالات.
[1] I (b); چرخ, for قدر.
[2] I (a), I (b), and all texts; ليلة الاسرى, for ليلةِ اسرى.
[3] This line is omitted in I (a).
[4] I (a), and most texts; مگر, for نگر.
[5] I (a), I (b), P, B, and all texts but Z, insert و before آنهمه. This line is omitted in B.
[6] This line is omitted in S, R, and all texts.
[7] R; آفتاب که افتد, for آسمان که بیفتد.
[8] B; بکاهند, for نتابند.

چشم مرا تا بخواب دید جمالش ١٠ خواب نمي گيرد از[9] خيال محمد

سعدي اگر عاشقي كني و جواني ١١ عشق محمد بس است[10] و آل محمد

٣

Metre:
[— ◡ — | ◡ — — ◡ | ◡ — ◡ — | ◡ — —] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مكفوفِ محذوف

آنروی بین که حسن بپوشید ماه را

١ و آن دام زلف و دانهٔ خال سیاه را

من سرو را قبا نشنیدم کمر[1] که بست

٢ بر فرق آفتاب ندیدم کلاه را

گر صورتی چنین بقیامت در آورند

٣ عاشق[2] هزار عذر بگوید گناه را

یوسف شنیده ام[3] که بچاهی اسیر بود[4]

٤ این یوسفی است بر زنخ آورده چاه را

با دوستان خویش نگه[5] میکند چنانکه

٥ سلطان نظر کند بتکبر سپاه را

در هر قدم که مینهد آنسرو راستین

٦ حیف است اگر بدیده نروبند راه را

---

9 I (b), and all texts but Z ; نگیرد مگر, for نمي گيرد از.

10 I (a) ; خوش است, for بسست.

1 I (a), I (b), R, S, P ; دگر, for کمر.

2 I (a) ; فاسق, for عاشق.

3 I (a) and (b), P, T ; شنیدهٔ, for شنیده ام.

4 I (b), B ; شد, for بود ; R, S, P, T, Z ; ماند, for بود.

5 R ; نظر بناز, for خویش نگه.—This line is omitted in P.

ای نور[6] دیده پای که بر خاک مینهی
۷ آخر نه بر دو دیدهٔ من به که راه را[7]

من صبر بیش ازین نتوانم ز روی او
۸ چند احتمال کوه توان بود کاه را[8]

ای خفته کآه سینه بیدار[9] نشنوی
۹ عیبش مکن که درد دلی باشد آه را

سعدی حدیث مستی و رندی و[10] عاشقی
۱۰ دیگر[11] مکن که عیب بود خانقاه را

دفتر ز شعر گفته بشوی و دگر مگوی
۱۱ الّا دعای دولت سلجوق شاه را

یا رب دوام عمر دهش تا بقهر و لطف
۱۲ بدخواه را جزا دهد و نیکخواه را

و اندر گلوی دشمن دولت کند چو سیخ
۱۳ فراش او طناب در بارگاه را[12]

۴

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

امشب سبکتر میزنند این طبل بی هنگام را
۱ یا وقت بیداری غلط بود است مرغ بام را

---

[6] S, P, B, I (b) ; هردو, for نور.
[7] I (a) omits this line, and substitutes verse 13 for it.
[8] In R this hemistich runs thus, چند احتمال کوه بود برگ کاه را.
[9] I (a) ; بیمار, for بیدار.
[10] I (b), S, P, B, R, and all texts ; فریاد, for رندی و.
[11] S ; چندین, for دیگر.
[12] This line does not occur in I (b), and most texts.

یک لحظه بود آن یا شبی کز عمر ما تاراج شد[1]

۲ ما همچنان لب بر لبی نا بر گرفته[2] کام را

هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگدل

۳ کز عهدهٔ بیرون آمدن نتوانم این انعام[3] را

گر پای بر فرقم نهي تشریف قربم[4] میدهي

۴ جز[5] سر نمیدانم نهادن عذر[6] این اقدام را

چون بخت نیک انجام را با ما بکلي صلح شد[7]

۵ بگذار تا جان میدهد بدگوی بدفرجام[8] را

سعدي علم شد در جهان صوفي و عامی گو بدان

۶ تا بت پرستي میکند[9] وانگه چنین اصنام را

۵

Metre: سریعِ مسدّسِ مطويِ مکسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

ای نفس خرم باد صبا ۱ از بر یار آمدهٔ مرحبا

قافلهٔ شب چه شنیدي ز صبح ۲ مرغ سلیمان چه خبر از سبا

بر سر خشمست هنوز آن حریف ۳ یا سخنی میرود اندر صفا[1]

---

[1] B; رفت, for شد.

[2] I(a), P, R, and all texts except Y (a); بر نا گرفته, for نا بر گرفته.

[3] I(b), B, S, Z; پیغام, for انعام.

[4] I(b); عزّت, for قربم.

[5] B; چون, for جز.

[6] I(b), B, S, P, Z; نهاد از عذر, for نهادن عذر.

[7] I; کرد, for شد.

[8] I(a); بی, for بد.

[9] I(b), T; ما - - میکنم, for تا - - میکند: B, P, R; میکنیم, for میکند S, T, C, omit و before آنگه.

[1] I, I(b), B, R; رضا, for صفا.

از در صلح آمدهٔ یا خلاف ۴ با قدم خوف روم[2] یا رجا
بار دگر گر بسر کوی دوست ۵ بگذري ای پیک[3] نسیم صبا
گو رمقی بیش نماند از ضعیف[4] ۶ چند کند[5] صورت بیجان بقا
لیکن اگر دور[6] وصالی بود ۷ صلح فراموش کند ماجرا
تا بگریبان نرسد دست[7] مرگ[8] ۸ دست ز دامن نکنیمت رها
دوست نباشد بحقیقت که او ۹ دوست فراموش کند در بلا
خستگي اندر طلبش راحت است[9] ۱۰ درد کشیدن بامید دوا
سر نتوانم که بر آرم چو چنگ ۱۱ ور چو دفم پوست بدرّد قفا
هر سحر از عشق دمی[10] میزنم ۱۲ روز دگر مي شنوم بر ملا
قصّهٔ دردم همه عالم گرفت ۱۳ در تو[11] نگیرد سخن آشنا
گر برسد نالهٔ سعدي بکوه ۱۴ کوه[12] بنالد بزبان[13] صدا[14]

۶

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —]

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا
۱ فراغت از تو میسّر نمي شود مارا

---

[2] R; با قدم از خوف زنی, for با قدم خوف روم.
[3] C; دوست, for پیک. This line is omitted in B.
[4] I(a); فلان, for ضعیف.
[5] B, S, P, Z; بود, for کند.—In S, I(b), R, B, the following verse is inserted between lines 6 and 7:—
این همه دلداري و پیمان و عهد * هیچ نکردي که نکردي وفا
[6] I; روز, for دور.
[7] I; نرسیدست, for نرسد دست.
[8] I(a); موت, for مرگ.
[9] I(a), I (b), P, S; اندر طلبت واجبست, for اندر طلبش راحت است.
[10] R; تو دم, for دمی.
[11] I(a), I(b), B, R, S, P; که, for تو.
[12] S; او, for کوه.
[13] I, S, E, L, Y, D, insert و after بزبان.
[14] In R this hemistich runs as follows:—از جگر سنگ بر آید صدا.

ترا در آینه دیدن جمال طلعت خویش
۲ بیان کند که چه بود است ناشکیبا را
بیا که وقت بهار است تا من و تو بهم
۳ بدیگران نگذاریم[1] باغ و صحرا را
بجای سرو بلند ایستاده بر لب جوی
۴ چرا نظر نکنی یار سرو بالا را
شمایلی که در اوصاف حسن[2] ترکیبش
۵ مجال نطق نباشد[3] زبان گویا را
که گفت بر[4] رخ زیبا نظر خطا باشد
۶ خطا بود که نه بینند روی زیبا را
بدوستي که اگر زهر باشد از دستت
۷ چنان بذوق[5] و ارادت خورم که حلوا را
کسی ملامت وامق کند بنادانی
۸ عزیز[6] من که ندید است روی عذرا را
گرفتم آتش پنهان[7] خبر نمیداري[8]
۹ نگاه مي نکني آب چشم پیدا را
نگفتمت که بیغما رود دلت سعدي
۱۰ چو دل بعشق دهي دلبران یغما را

---

[1] I(b) ; بگذاریم, for نگذاریم.
[2] I(a) S, and all texts, insert و after حسن.
[3] I, I(a) ; نماند, for نباشد.
[4] I(b), R, S, P, Z ; در, for بر.
[5] All MSS. but I, and all texts have صدق for ذوق.
[6] B, C, S, P, Z ; حبیب, for عزیز.
[7] I(a), R, S, Z ; دل را, for پنهان.
[8] I(b) ; دل نه مي بیني, for خبر نمیداري.

هنوز با همه دردم امید درمانست
۱۱ که آخري بود آخر شبان یلدا را[9]

۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [— — ◡ — | — — ◡ ◡ | — — ◡ ◡ | — — ◡ ⏑]

پیش ما رسم شکستن نبود عهد[1] وفا را
۱ الله الله تو فراموش مکن صحبت[2] ما را

قیمت عشق نداند قدم صدق ندارد
۲ سست عهدی که تحمل نکند بار جفا را

گر مخیّر بکنندم بقیامت که چه خواهي
۳ دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

گر سرم میرود از عهد تو سر باز نه پیچم
۴ تا بگویند پس از من که بسر برد وفا را

خنک آن رنج که[3] یارم بعیادت بسر آید
۵ دردمندان بچنین درد نخواهند دوا را[4]

باور از مات نباشد[5] تو در آئینه نظر[6] کن
۶ تا بداني که چه بود است گرفتار بلا را

[9] This line is omitted in I(a), L, Y, T, C, D, E.
[1] All texts, and all MSS. except P, insert و after عهد.
[2] I(b); جانب, for صحبت.
[3] C; گر, for که.
[4] In R this hemistich is written thus:—
دردمندان چنین درد ندانند دوا را. In I(a) this line is omitted.
[5] T; نباید, for نباشد.
[6] I(a), B, S, Z; نگه, for نظر.

از سر زلف عروسان چمن دست بدارد

٧ بسر زلف تو گر دست رسد باد صبا را

سر انگشت تحیّر بگزد عقل بدندان

٨ چون تامّل کند آن صورت انگشت نما را

آرزو میکشدم [7] شمع صفت پیش وجودت

٩ که سراپای بسوزند من بی سر و پا را

چشم کوته نظران بر ورق روی نگارین

١٠ خط همي بیند و عارف قلم [8] صنع خدا را

همه را دیده برویت نگران است و لیکن

١١ خود پرستان ز حقیقت نشناسند هوا را [9]

مهرباني ز من آموز و گرم عمر نماند

١٢ بسر [10] تربت سعدي بطلب مهرگیا را

هیچ هشیار ملامت نکند مستي ما را

١٣ قُل لصاحٍ [11] ترک الناس من الوجد سکاری

٨

Metre: رجزِ مثمّنِ سالِم [— — ᵕ — | — — ᵕ — | — — ᵕ — | — — ᵕ —]

برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را

١ برباد قلّاشي [1] دهیم این شرک [2] تقوی نام را

---

[7] I(b), B, S, P, T; میکندم, for میکشدم.

[8] B, T, Y(b); رقم, for قلم.

[9] In C, Y(b), T, this hemistich is written thus:— خود پرستان بحقیقت نشناسند صفا را. B has حق پرستان بحقیقت نپرستند هوا را.

[10] I(a); از سر, for بسر.

[11] S; قد اصاح, for قل بصاح: I(a), R, P, and all texts; بصاح for لصاح.

[1] I; درویشي, for قلّاشي.

[2] P, S; زهد, for شرک.

هر ساعت از نو قبلهٔ با بت پرستی میرود
٢ توحید بر من[3] عرضه کن تا بشکنم[4] اصنام را

می با جوانان خوردنم خاطر[5] تمنّا می‌کند
٣ تا کودکان در پی فتند این پیر درد آشام را

از مایهٔ بیچارگی قطمیر مردم می شود
۴ ما خولیای مهتری سگ میکند بلعام را

زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا می کشد[6]
۵ کز بوستان خوش میدهد باد سحر پیغام را[7]

غافل مباش ار عاقلی دریاب اگر صاحبدلی
٦ باشد[8] که نتوان یافتن دیگر چنین ایّام را

جائی که سرو بوستان با پای چوبین میچمد
٧ ما نیز در رقص آوریم آن سرو سیم اندام را

دلبندم آن پیمان گسل منظور چشم آرام دل
٨ نی نی دلارامش مگو[9] کز دل ببرد آرام را

دنیا و دین وصبر و هوش[10] از من برفت اندر غمش
٩ جائی که سلطان خیمه زد غوغا نماند[11] عام را

[3] I(a), I(b), P, B, Y(b) ; ما, for من.
[4] I(a) ; ما بشکنیم, for تا بشکنم : T, Y(b) ; بشکنیم, for بشکنم.
[5] B, R, P, I ; باری, for خاطر.
[6] S, I ; میرود, for می کشد.
[7] This is the I reading : I (a) has the same but with صبا for سحر : in P, B, R, Y(a), Y(b), E, Z, D, this hemistich runs as follows :— کز دوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را : S, I(b), T, C, L, have the same, but with بوستان for دوستان.
[8] I(b) ; شاید, for باشد.
[9] I, I(b), B, T, C ; مخوان, for مگو.
[10] I, I(b) ; عقل و صبر, for صبر و هوش : I(a), B ; عقل, for صبر : S, C ; عقل, for هوش.
[11] I ; براند, for نماند.

باران اشکم [12] میرود و ز ابرم آتش مي جهد [13]

۱۰ با پختگان گوی این سخن سوزش [14] نباشد خام را

سعدي ملامت [15] نشنود ورجان درین سر [16] میرود [17]

۱۱ صوفي گران جاني مکن [18] ساقي بیاور [19] جام را

۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿‿ —]

تفاوتی نکند قدر پادشاهي را

۱ گر التفات کند کمترین گدائی را

بجان دوست که دشمن بدین رضا ندهد

۲ که در بروی به بندند آشنائی را

مگر حلال نباشد که بندگان ملوک

۳ ز خیل خانه [1] برانند بینوائی را

همه سلامت نفس آرزو کنند مردم [2]

۴ خلاف من که بجان میخرم بلائی را

---

[12] I(a); چشمم, for اشکم.
[13] P, I(a), B, and all texts; از ابر آه آتش جهد, for و ز ابرم آتش مي جهد: I(b), S; ابر آتش مي جهد, for do.
[14] I(a); کاوش, for سوزش.
[15] Y(b), C; نصیحت, for ملامت.
[16] Y(b), T; ره, for سر.
[17] I(b), S, P; میشود, for میرود.
[18] I; ببر, for مکن.
[19] S, T, Y(b); بیار آن, for بیاور.
[1] P, B, Z, C, E, L, D, Y; خویش, for خانه.
[2] I(b), P, T, C, E, L, D, Y; مدام, for مردم.

حدیث عشق نداند کسیکه در همه عمر
۵ بسر نکوفته باشد درسرائی را

خیال در همه عالم برفت و باز آمد
۶ که از حضور تو خوشتر ندید جائی را

سری بصحبت[3] بیچارگان[4] فرو آور
۷ همین قدر که ببوسند[5] خاک پائی را

قبای خوشتر ازین در بدن تواند بود
۸ بدن نیفتد ازین خوبتر قبائی را

اگر تو روی نپوشي بدین لطافت و حسن
۹ دگر نه بیني در پارس[6] پارسائی را

منه بجان تو بار فراق بر دل ریش[7]
۱۰ که پشه نبرد سنگ آسیائی را

دگر بدست نیاید چو من[8] وفاداري
۱۱ که ترک می ندهد[9] عهد بیوفائی را

دعای سعدي اگر بشنوی زیان نکند[10]
۱۲ که یحتمل[11] که اجابت بود دعائی را

---

[3] I(b); بکلبهٔ, for بصحبت.
[4] S; آزادگان, for بیچارگان.
[5] I(a); ببوسیم, for ببوسند.
[6] L, Y, Z, D, E; شهر, for پارس.
[7] I; من, for ریش -.
[8] I(b), B, P, R, S, and all texts; چنین, for چو من.
[9] I(a), I(b); نکند, for ندهد.
[10] All texts and all MSS. except I; نکني, for نکند.
[11] I, R; محتمل, for یحتمل.

۱۰

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [ـ ـ ◡ ◡ | ـ ـ ◡ ◡ | ـ ـ ◡ ◡ | ـ ـ ◡ ـ]

چکند بنده که گردن ننهد فرمان را
۱ چکند گوی که عاجز نشود[1] چوگان را

تیر کز شست نگارین[2] دلاویز آید
۲ عاشق[3] آنست که بر دیده نهد[4] پیکان را

دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت
۳ سر من دار که در پای تو ریزم جان را

کاشکی پرده بر افتادی ازان منظر حسن
۴ تا همه خلق به بینند نگارستان را

همه را دیده در اوصاف[5] تو حیران ماند
۵ تا دگر عیب نگویند[6] من حیران را

لیکن آن نقش که در روی تو من می بینم
۶ همه را دیده نباشد که به بینند آن را

چشم گریان[7] مرا حال بگفتم بطبیب
۷ گفت یکبار[8] ببوس آن دهن خندان را

---

[1] I(b) ; تن در ندهد, for عاجز نشود.

[2] All the texts, and all MSS., except I, have سرو بالای کمان ابرو اگر تیر زند.

[3] S, R ; عاقل, for عاشق.

[4] I(b), S ; کشد, for نهد.

[5] I(b), L, Y(a), Z, E, D ; باوصاف, for در اوصاف.

[6] I(a) ; نگیرند, for نگویند.

[7] I ; حیران, for گریان.

[8] I(a) ; یک روز, for یکبار.

گفتم اوخ [9] که درین درد بخـواهم فرسود
۸ که [10] محال است که حاصل کنم این درمان را

پنجه با ساعد سیمین نه بعقل افگنـدم [11]
۹ غایت جهـل بود مشت زدن سنـدان را

سعـدي از سرزنش خلـق نترسد هیهـات
۱۰ غرقه در بحـر [12] چه اندیشه کنـد طوفان را

سـر بنـه گر سـر میـدان ارادت داري
۱۱ نا گزیر است که گوئي بود این میدان [13] را

۱۱

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [– ᴗ – | – – ᴗ – | – – ᴗ – | – – ᴗ –]

دوست میدارم من این نالیـدن دل سوز [1] را
۱ تـا بهـر نـوعی که باشـد بگـذرانـم روز را

شب همه شب انتظـار صبح روئي میـرود [2]
۲ کآن صباحت نیست این صبح [3] جهان افروز را

وه که گر من باز بینم چهر مهر افزای دوست [4]
۳ تـا قیـامت شکـر گـویم طالـع فیـروز را

[9] I(b), R, B, T, C; آیا, for آوخ.
[10] I(b); بس, for که.
[11] R; افگندي, for افگندم.
[12] I; نیل, for بحر.
[13] E, L, Y(a), Z, D; چوگان, for میدان. The whole of this line is omitted in I.
[1] B, L, E; جانسوز, for دلسوز.
[2] I (a); میکنم, for میرود.
[3] I (a); خورشید, for این صبح. [4] I, S, R, C, Y(b); او, for دوست.

گر من از سنگ ملامت رو بگردانم[5] زنم

۴ جان سپر کردند مردان ناوک دلدوز را

کام جویان را ز ناکامی چشیدن[6] چاره نیست

۵ بر زمستان صبر باید طالب نوروز را

عاقلان[7] خوشه چین از سرّ لیلی غافل اند

۶ کین[8] کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

دیگری را در کمند آور که ما خود بنده ایم

۷ ریسمان در پا نباشد مرغ[9] دست آموز را

دل ببرد ست آن نگار شوخ چشم از دست ما

۸ غم فزود و صبر شد وز دل نبرده سوز را[10]

عاشقان[11] دین و دنیا باز را[12] خاصیّتی است

۹ کآن نباشد زاهدان مال و جاه اندوز را[13]

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

۱۰ درمیان این و آن فرصت شمار امروز را

---

5 R; روی بر تابم, for رو بگردانم : I; روی بر پیچم, for do.
6 T, Y(b); کشیدن, for چشیدن.
7 P, B, and all texts but Y(b); عاشقان, for عاقلان.
8 I(a), P, B, R, S, Z, L, D, E, C, Y; این for کین. This line is omitted in B.
9 I, I(a), I(b), S, T; بر پا حاجت نیست, for درپا نباشد مرغ : R; چه حاجت, for نباشد.
10 This line is only found in I.
11 S; عاقلان, for عاشقان.
12 I(a); سوز را, for باز را.
13 This line is omitted in B.

١٢

Metre:

[‒ ◡ ‒ ‒ ◡ ‒ ◡ ◡ ‒ ◡ ‒ ◡ ‒ ‒] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مكفوفِ محذوف

رفتيم اگر ملول شدي از نشست ما

١ فرماى [1] خدمتى كه برآيد ز دست ما

برخاستيم و نقش تو در جان [2] ما چنانكه

٢ هرجا كه هست بيتو نباشد نشست ما

با چون خودي در افگن اگر پنجه ميكني

٣ ما خود شكسته ايم چه بايد [3] شكست ما

جرمى نكرده ايم [4] كه عقوبت كند [5] وليک

٤ مردم بشرع مى نكشد [6] ترک مست ما

شكر خداى بود كه آن بت وفا نكرد

٥ باشد كه توبهٔ بكند بت پرست ما

سعدي نگفتمت كه بدرخت بلند [7] او

٦ مشكل توان رسيد ببالاى پست ما

---

[1] I(a); كارى و, for فرماى.

[2] I(a), I(b), S, R, B, T, C; نفس, for جان.
In Z this hemistich is written thus:—
برخاستيم و نقش تو در پيش ما نشست.

[3] All texts and all MSS. except I; باشد, for بايد.

[4] All texts and all MSS. except S; ام, for ايم.

[5] R; كني, for كند: I; برم, for كند.

[6] Z; مي كشد, for مى نكشد: I; بكشد, for نكشد: S; بكشد اين, for نكشد ترك: D, L; مي كشد اين ترک, for مي نكشد ترک.

[7] In all MSS. except I, R, and all texts, this hemistich is written thus:—سعدي نگفتمت كه بسرو بلند دوست.

١٣

Metre : منسرح مثمّن مطوي منحور [— ◡ ◡ — | — ◡ — ◡ | — ◡ ◡ — | — ◡ —]

١ روی تو خوش مینماید آینهٔ ما کآینه پاکیزه است و روی تو زیبا
٢ چون مي روشن در آبگینهٔ صافي خوی جمیل از جمال روی تو پیدا
٣ هرکه دمی با تو بود یا قدمی رفت از تو نباشد بهیچ حال[1] شکیبا
٤ صید بیابان سر از کمند به[2] پیچد ما همه پیچیده در کمند تو عمدا
٥ طایر مسکین که مهر[3] بست بجائی گر بکشندش نمیرود بدگر جا
٦ غیرتم اید شکایت از تو بهر کس درد احبّا نمي برم باطبّا
٧ برخی جانت شوم[4] که شمع افق را پیش بمیرد چراغدان ثریّا
٨ گر تو شکر خنده آستین نفشاني[5] هر مگسی طوطي شوند شکرخا
٩ لعبت شیرین اگر ترش ننشیند[6] مدّعیانش طمع کنند بحلوا
١٠ مرد تماشای باغ حسن تو سعدي است دست[7] فرومایگان برند بیغما

١۴

Metre : رجز مثمّن سالم [— — ◡ — | — — ◡ — | — — ◡ — | — — ◡ —]

ز اندازه بیرون تشنه ام ساقي بیار آن آبرا
١ اول مرا سیراب کن و[1] آنگه بده اصحاب را

---

1 All MSS. except I, and all texts ; روی, for حال.
2 S, I ; نه, for به.
3 I(b) ; دل به, for مهر.
4 I(a), I(b), B, S, R ; جانسوزمت, for جانت شوم.
5 I, R, Y(b) ; بفشاني, for نفشاني.
6 I ; بنشیند, for ننشیند.
7 I(b) ; میوه, for دست.
1 B, R, S, and all texts but C, omit و before آنگه.

من نیز چشم از خواب خوش بر مي نکردم پیش ازین
۲ روز فراق دوستان شب خوش بگفتم[2] خواب را

هر پارسا را کآن صنم در پیش خاطر[3] بگذرد
۳ چشمش با برو[4] افگند باطل کند محراب را

من صید وحشي نیستم در بند جان خویشتن
۴ گروی کمان زه میکند[5] استاده ام پرتاب[6] را

مقدار یار همنفس چون من نداند هیچکس
۵ ماهي که بر خشک اوفتد قیمت بداند آب را

وقتی در آبی تا میان[7] دستی و پائی میزدم
۶ اکنون همان پنداشتم دریای[8] بی پایاب را

امروز حالا[9] غرقه ام تا بر کناری اوفتم
۷ آنگاه حکایت گویمت درد دل غرقاب را[10]

گر بیوفائي کردمی یرغو بقا آن[11] بردمی
۸ کآن کافر اعدا میکشد وین سنگدل احباب را

---

[2] I; نکردم, for بگفتم.

[3] I; مسجد, for خاطر.

[4] I(a) S, T, Y(b); بر ابرو, for بابرو.

[5] I(a), I(b), S, R, B, and all texts, read بتیرم میزنند, for کمان زه مي کند.

[6] I(a); نشابر, for پرتابرا.

[7] All texts but T and Y(b); همچنان, for تا میان.

[8] I(a); غرقاب, for دریای.

[9] I(a), I(b), R, Z, L, E, Y, D; حالی, for حالا.

[10] In L, Y, Z, E, D, this hemistich is written thus:—

و آنگه حکایت میکنم تا زنده ام غرقابرا:

I(b), S, R, B, T, C, have the same, but substitute گو for تا.

[11] I(b); بدیوان, for بقا آن.

فریاد میدارد رقیب از دست[12] مشتاقان او
۹ آواز مطرب در سرا[13] زحمت بود بوّاب را
سعدي چو جورش میبري نزدیک او دیگر مرو[14]
۱۰ ای بی بصر من میروم او میکشد قلّاب را

۱۵

Metre : مجتثّ مثمّن مخبونِ مقطوع [ᵕ — ᵕ — | ᵕ ᵕ — — | ᵕ — ᵕ — | ᵕ — —]

شب فراق نخواهم دواج[1] دیبا را
۱ که شب دراز بود خوابگاه تنها را
ز دست رفتن دیوانه عاقلان دانند
۲ که احتمال نماندست ناشکیبا را
گرش به بیني و دست از ترنج بشناسي
۳ روا بود که ملامت کني زلیخا را
چنین جوان که توئي برقعی فرو آویز
۴ وگرنه دل برود[2] پیر پای برجا را
تو آن درخت گلی کاعتدال قامت تو
۵ ببرد قیمت[3] سرو بلند بالا را
دگر بهرچه تو گوئي مخالفت نکنم
۶ که بیتو عیش میسّر نمي شود ما را

12 I(a), S, B, C ; پیش, for دست.
13 R and all texts but Y(b) ; حرم, for سرا.
14 All texts but C and T ; مشو, for مرو.
1 I inserts و after دواج.
2 T, Y(b) ; ببري, for برود.
3 I(a), I(b) ; رونق, for قیمت.

دو چشم باز نهاده نشسته ام همه شب[4]
۷ چو فرقدین و نگه میکنم ثریّا را

شبی و شمعی و جمعی چه خوش بود تا روز
۸ نظر بروی تو کوري چشم اعدا را

من از تو پیش که نالم که در شریعت عشق
۹ معاف دوست بدارند قتل عمدا را

تو همچنان دل شهري[5] بغمزهٔ ببري
۱۰ که بندگان بني سعد خوان یغما را

درین روش که توئي بر هزار چون سعدي
۱۱ جفا و جور تواني ولی مکن یارا

۱٦

Metre: هزج مثمّن اخرب [— — ᴗ | ᴗ — — | — — ᴗ | ᴗ — —]

وقتی دل سودائي[1] میرفت به بستانها
۱ بی خویشتنم کردي بوئی گل و ریحانها[2]

گه نعره زدي بلبل گه جامه دریدي گل
۲ با[3] یاد تو افتادم وز[4] یاد برفت آنها

---

[4] I; شب و روز, for همه شب.
[5] I(b), T, C, Y(b); خلقی, for شهري.
[1] I(a), I(b), S; شیدائي, for سودائي.
[2] This is the I, R, reading: I(a), I(b), B, S, and all texts but C, and Y(b), read this hemistich thus:—عیش و طرب آوردي بر لاله و ریحانها.
[3] I(a), S, R, B, and all texts; تا, for با.
[4] I(b), R, and all texts but T; از, for وز.

ای مِهر تو در دلها وی مُهر تو بر لبها
۳ ای[5] شور تو در سرها وی سرّ تو در جانها

تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم
۴ بعد از تو روا باشد نقض همه پیمانها

تا خار غم عشقت آویخته در دامن
۵ کوته نظري باشد رفتن بگلستانها

آنرا که چنین دردی از پای در اندازد
۶ باید که فرو شوید دست از همه درمانها

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید
۷ چون عشق حرم باشد سهل است بیابانها

هر تیر که در کیش است گو[6] بر دل ریش آید
۸ ما نیز یکی باشیم از جملهٔ قربانها

هر کو نظري دارد[7] با یار کمان ابرو
۹ باید که سپر باشد پیش همه پیکانها

گویند مگو[8] سعدي چندین سخن[9] عشقش
۱۰ میگویم و بعد از من گویند بدورانها[10]

---

[5] All MSS. but I(a), and all texts but Y(b); وی, for ای.
[6] I(b); گر, for گو.
[7] R; هرکش نظري باشد, for هر کو نظري دارد.
[8] I; مکن, for مگو.
[9] I(a), I(b), R, C, L add از after سخن.
[10] I(b), S; بدستانها, for بدورانها.

۱۷

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [— — ∪ — | — — ∪ — | — — ∪ — | — — ∪ —]

وقت طرب خوش يافتم آن دلبر طنّاز را
۱ ساقي بيار آن جام مى مطرب بساز آن ساز را [1]

امشب که بزم عارفان از شمع رويت روشنست
۲ آهسته تا نبود خبر رندان شاهدباز را

دوش اى پسر مى خوردهٔ چشمت گواهي ميدهد
۳ بارى حريفى جو که او مستور دارد راز را

روى خوش و آواز خوش دارند هريک لذّتى
۴ بنگر [2] که لذّت چون بود محبوب خوش‌آواز را

چشمان مست [3] و ابروان جان را بناوک ميزنند
۵ يا رب که داد است اين کمان آن ترک تيرانداز را

شور غم عشقش چنين حيفست پنهان داشتن
۶ در گوش نى رمزى بگو تا بر کشد آواز را

شيراز پر غوغا شد است از فتنهٔ چشم خوشت
۷ ترسم که آشوب خوشت برهم زند شيراز را [4]

من مرغکى پر بسته ام [5] ز آن در قفس بنشسته ام
۸ گر [6] زانکه بشکستى قفس بنمودمى پرواز را

---

[1] The whole of this ode is omitted in I(a), S, R, B, T, C, Y(a).
[2] I(b); داني, for بنگر.
[3] All MSS. except I(b) and all texts; ترک, for مست.
[4] Lines 6 and 7 are only found in I(b).
[5] I(b); مرغ پر بر بستهٔ ام, for مرغکى پر بسته ام.
[6] I(b); ور, for گر.

سعدي تو مرغ زیرکی خوبت [7] بدام [8] آورده ام

۹ مشکل بدست آرد کسی مانند تو شهباز را

۱۸

Metre : رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

ای مسلمانان فغان زان نرگس جادو فریب

۱ کو بیکره برد از من صبر و آرام و شکیب [1]

رومیانه روی دارد زنگیانه زلف و خال

۲ و آن کمان ابروانش بین که دارد پر عتیب [2]

تا ندیدم قد روح افزای دلبندم نشد

۳ هوشم از تن صبرم از دل پای عقلم از رکیب [3]

از عجایبهای عالم سي و دو چیز عجیب

۴ جمع مي بینم عیان در روی آنمه بی حجیب

ماه و پروین تیر و زهره شمس و قوس و کاج و عاج

۵ مورد و نرگس لعل و گل سبزي و می مکر [4] و فریب

بان و خطمي شمع و صندل شیر و قیر و نور و نار

۶ شهد و شکر مشک و عنبر دُرّ و لؤلؤ نار و سیب

---

7 I(b) ; چو با این زیرکي چونت for تو مرغ زیرکی خوبت.

8 I(a), B, S, R, Y, T, E, L ; دست, for دام.

1 In I(a), S, R, this ode is omitted.

2 In I(b) this hemistich runs as follows :—

زان کمان حاجبان ابروی دارد پر عقیب :

B, T, C ; the same, but with چون for زان.

3 This line is only found in I(b).

4 I(b), T, C, D ; وصل, for مکر : Z ; حیل, for do.

معجزات پنج پیغمبر برویش در پدید
۷ احمد و داود و عیسی خضر و داماد شعیب

ای صنم گر من بمیرم نا چشیده زان لبان
۸ داد گر از تو بخواهد داد من روز حسیب

سعدیا از روی تحقیق این سخن نشنیده
۹ هر نشیبی را فراز و هر فرازی را نشیب

۱۹

Metre :
مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– – ب ب – – ب – ب ب – – ب – ب –]

رفتي و صد هزار دلت [1] دست در رکیب
۱ ای جان اهل دل که تواند ز تو شکیب

گوئي [2] که احتمال کند مدّت [3] فراق
۲ آنرا که یکنفس [4] نبود طاقت عتیب

تا همچو آفتاب بر آئي دگر ز شوق
۳ ما جمله دیده بر ره و انگشت بر حسیب

از دست قاصدی که کتابت بمن رسد
۴ در پای قاصد افتم و بر سر نهم کتیب

چون دیگران ز دل نروي گر روی ز چشم
۵ کاندر میان جاني و از دیده در حجیب

---

[1] I(a), I(b), P, S, R, Z, E, D, L, Y; دل و, for دلت.
[2] S; گویا, for گوئي.
[3] I(a), S, B, T, C, Y(b); شدّت, for مدّت.
[4] I(a); یکزمان, for یکنفس: All texts except T, C, Y(b); یکدمش for یکنفس.

امیـــد روز وصل دل خلـــق میـــدهـــد
۶ ورنه فـراق خــون بچکانیـــدي از نهیـــب

در بوستـــان سـرای تو بعـــد از تو کی بود
۷ خنـــدان انار و تازه به و ســرخ روی سیب

این[5] عید متّفـــق نشــود خلق را نشاط
۸ از بسکه بر رسیـــدنت آئیـــن کنند و زیب

این طلعت خجستـه که داري تو[6] غم مدار
۹ کاقبـــال یاورت بود اندر[7] فـراز و شیـــب

همـــراه تست خاطر سعـــدي بحکم آنکه
۱۰ خلق خوشت چو گفتهٔ سعدیست دلفریب

تأییـــد و نصـــرت و ظفـــرت باد همعنـــان
۱۱ هر بامداد و شب که نهي پای در رکیب[8]

۲۰

Metre : رملِ مسدّسِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

غـــافـــل انـــد از زنـــدگي مستـــان خـــواب
۱ زنـدگاني چیـــســـت مستـــي از شراب

تـــا نـــه پنـــداري شـــرابی گفتمـــت
۲ خـــانـــه آبـــادان و عقـــل از وی خـــراب

[5] T, C, Y(b) ; بی, for این.
[6] I(b), R, S, B, T, C; با تست, for داري تو.
[7] I(b) ; باور تو بود در, for یاورت بود اندر.
[8] This line is omitted in B.

از شراب عشق[1] جانان مست شو
۳ کآنچه عقلت میبرد شرّ[2] است و آب

قرب خواهي گردن از طاعت مپیچ
۴ خواجگي[3] خواهي سر از خدمت[4] متاب

خفته در وادی و رفته کاروان
۵ ترسمت منزل نه بیني[5] جز بخواب

تا نپاشي تخم طاعت دخل عیش
۶ بر نگیري رنج بین و گنج یاب

چشمهٔ حیوان بتاریکي در است
۷ لؤلؤ اندر بحر و گنج اندر خراب

هر که دایم حلقهٔ بر در زند
۸ ناگهش[6] روزی بباشد فتح یاب

رفت باید تا بکام دل رسید[7]
۹ شب نشستن. تا بر آید آفتاب

سعدیا گر مزد خواهي بیعمل
۱۰ تشنه خسپد کاروانی در سراب

[1] I(b), S, R, Y(b), T ; شوق, for عشق.
[2] I(b) ; شیر, for شرّ.
[3] I(b) ; خاصگي, for خواجگي.
[4] S ; طاعت, for خدمت.
[5] I(a) ; ترسمش منزل نه بیند, for ترسمت منزل نه بیني.
[6] I(a) ; ناگهان, for ناگهش.
[7] S ; رسند, for رسید.

۲۱

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

ما را همه شب نمیبرد خواب ۱ ای خفتهٔ روزگار دریاب
در بادیه تشنگان بمردند ۲ وز حلّه[1] بکوفه میرود[2] آب
ای سخت کمان سست پیمان ۳ این بود وفای عهد[3] اصحاب[4]
خار است بزیر پهلوانم ۴ بیروی تو خوابگاه سنجاب
ای دیدهٔ عاشقان برویت ۵ چون روی مجاوران بمحراب
من تن بقضای عشق دادم ۶ پیرانه سر آمدم بکتاب
زهر از کف دست نازنینان ۷ در حلق چنان رود که جُلّاب
دیوانهٔ کوی خوبرویان ۸ دورش نکند جفای بوّاب
سعدي نتوان بهیچ کشتن ۹ الّا بفراق روی احباب[5]

۲۲

Metre: رملِ مسدّسِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

ماه رویا روی خوب از من متاب ۱ بی خطا کشتن چه مي بيني[1] صواب
دوش در خوابم در آغوش آمدي ۲ وین نپندارم که بینم جز بخواب
از درون سوز ناک و چشم تر[2] ۳ نیمهٔ در[3] آتشم نیمی در آب

---

[1] B, E, Y(a), Y(b); دجله, for حلّه.
[2] I, I(a), I(b), S, Z; برند, for رود.
[3] I(b), S, R, B; وفا و عهد, for وفای عهد.
[4] I(b), and all texts except Z; احباب, for اصحاب.
[5] I(b), R, and all texts except Z; اصحاب, for احباب.
[1] I(b); نمي بينم, for چه مي بيني.
[2] S, R; نم, for تر.
[3] T, Y(b); نیمی اندر, for نیمهٔ در.

ناوکش را جان درویشان هدف ۴ ناخنش را خون مسکینان خضاب
او سخن میگوید و دل میبرد ۵ او نمک میریزد و جانها[4] کباب
هر که باز آید ز در پندارم اوست ۶ تشنهٔ مسکین آب پندارد سراب
حیف باشد بر چنان تن پیرهن ۷ ظلم باشد بر چنان صورت نقاب
خوی بدامان از بناگوشش بگیر ۸ تا بگیرد جامهات بوی گلاب
فتنه باشد شاهدی شمعی بدست ۹ سرگران از خواب و سرمست از شراب
بامدادان تا بشب رویت مپوش ۱۰ تا بپوشانی جمال آفتاب
سعدیا گر در برش خواهی چو چنگ ۱۱ گوشمالت خورد باید چون رباب

۲۳

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ —]

آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شبست
۱ و آن نه بالای صنوبر که درخت رطبست
آن دهان نیست که در وهم[1] سخندان[2] آید
۲ مگر اندر سخن آئی و بداند[3] که لبست
آتش روی تو زینگونه[4] که در خلق گرفت
۳ عجب از سوختگی نیست که خامی عجب است
آدمی نیست که عاشق نشود وقت[5] بهار
۴ هر درختی[6] که بنوروز نجنبد حطب است

---

[4] I, I(a), B, S, R ; مردم, for جانها : I(b), C, Y(b) ; دلها, for do.
[1] I(b), B, R, and all texts ; وصف, for وهم
[2] I(a) ; سخن گوی, for سخندان.
[3] All MSS. except I, and all texts ; بدانم, for بداند.
[4] S ; سان, for گونه.
[5] All texts except Z ; فصل, for وقت.
[6] I, B, R, S, and all texts but C ; گیاهی, for درختی.

جنبش سرو مپندار که از[7] باد صباست
۵ بلکه[8] از نالهٔ مرغان چمن در طرب است

خواهم اندر طلبت عمر بپایان آورد
۶ گرچه راهم نه باندازهٔ پای طلب است

همه کس را بتو این میل نباشد که مراست
۷ کآفتابی تو و کوتاه نظر مرغ شب است

هر قضائی[9] سببی دارد و من در غم دوست
۸ اجلم میکشد و درد فراقش[10] سبب است

سخن خویش به بیگانه نیارم گفتن[11]
۹ گله از دوست بدشمن نه طریق ادب است

لیکن این حال[12] محال است که پنهان ماند
۱۰ تو زره میدري و پردهٔ سعدي قصب است

۲۴

Metre: [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —] هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور

ای لعبت خندان لب لعلت که گزید است
۱ وز باغ لطافت گل روی تو که چید است[1]

---

7 S, B, T, Y(b); سرو تو پنداري کز, for سرو مپندار که از.

8 I(b), B, I, S, R, T, Z, D; نه که, for بلکه.

9 I(a); بلائی, for قضائی.

10 All MSS. but I(a), and S, and all texts; فراقم, for فراقش.

11 I(a), I(b), B, S, R; نمي یارم گفت, for نیارم گفتن: T, C, Y(b); نمي باید گفت, for do.

12 I(b); قصه, for حال.

1 In I this hemistich is written thus:—

وی باغ لطافت به رویت که گزید ست

آنکس که بچیدست بمقصود رسید است
۲ و آنکو نگزیدست بسی غصّه کشید است [2]

نیکوتر ازین میوه همه عمر که خورد است [3]
۳ شیرین تر ازین خربزه هرگز که برید است

ای خضر حلالت نکنم چشمهٔ حیوان
۴ دانی که سکندر بچه محنت[4] طلبید است

این[5] خون کسی ریختهٔ یا[6] می سرخ[7] است
۵ یا توت سیاه است که برجامه چکید است

با جمله در آمیزی و از ما بگریزی
۶ جرم از تو نباشد گنه از بخت رمید است

بسیار توقف نکند میوهٔ پربار
۷ چون عام بدانند که شیرین و رسید است

شکر است که دیوار بیکبار بیفتاد
۸ تا باز نگوئی که کس این باغ ندید است [8]

گل نیز در آن هفته دهن باز نمیکرد
۹ امروز نسیم سحرش[9] پرده درید است

---

[2] This line is only found in I(b), B, T, and C. The variants are unimportant.

[3] In I this hemistich is written thus: زیباتر ازین صید همه عمر که کودست. The whole line is omitted in I(a).

[4] I(b), C, Y(b); زحمت, for محنت.

[5] S; تو, for این: I, I(b), R, B; آن, for do.

[6] I inserts خود after یا.

[7] I(a), C; لعل, for سرخ: I(b), T; ناب, for do.

[8] In B, T, C, Y(b) the second hemistich runs as follows:— تا هیچکس این باغ نگوئی که ندید است: R; خلق نگویند, for باز نگوئی. In I, S, the whole line is omitted.

[9] S; سحری, for سحرش.

در دجلـــه که مرغابي از اندیشـــه نرفتـــی

۱۰ کشتـــي زود اکنـــون که سرجســـر برید است

رفت آنکـــه فقـــاع از تو کشـــائیـــم دگربار

۱۱ مارا بس[10] ازین کوزه[11] که بیگانه مکید[12] است

گـــر میـــوهٔ این بـــاغ بتـــاراج ببـــردند[13]

۱۲ صد جای[14] دگر میوهٔ شیرین و رسید[15] است[16]

سعـــدي درِ بستـــان هـــوائی دگـــری زن[17]

۱۳ وین کشت رها کن که درو گلـــه چرید ست[18]

۲۵

Metre: [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —] هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

ای دیدنت آسایش و خندیدنت آفت

۱ گوی از همـــه خوبان بربودي بلطـــافت

---

[10] I(a); بیزارم, for مارا بس.

[11] S; میوه, for کوزه.

[12] S, I; چشید, for مکید.

[13] In I(a) and S this hemistich is written thus:—

سعدي اگر این میوه بتاراج ببردند

R, and all texts, except T and C, have the same, but with اگرش, for اگر این.

[14] I(a); باغ, for جائی.

[15] B, R, Y(a), Z, D; برسید ست, for ورسید ست: I(a); چوحلوابرسید ست, for شیرین و رسید ست.

[16] I, T, C, omit line 12 and substitute line 13 for it. In I(b) line 12 runs as follows:—

گر میـــوه از این باغ بتاراج نبـــردند * در جائی دگر میوه شیرین برسید ست

[17] In B the first hemistich is written thus:—

سعدي تو خیال در باغ دگری کن

[18] Line 13 is omitted in I(a), R, and all texts except T and C.

ای صورت زیبای[1] خطائی بنکوئی
۲ وی قطرهٔ باران بهاری بنظافت

ای سرو خرامان گذری از در[2] رحمت
۳ وی ماه درخشان نظری از سر رافت

ای عقل نگفتم که تو در عشق نگنجی
۴ در دولت خاقان نتوان کرد خلافت[3]

گویند برو تا برود صحبت از دل
۵ ترسم هوسم بیش کند بعد مسافت[4]

با قدّ تو زیبا[5] نبود سرو بنسبت
۶ با روی تو نیکو[6] نبود مه باضافت[7]

صد سفرهٔ دشمن بنهد طالب مقصود
۷ باشد که یکی[8] دوست بیاید بضیافت

شمشیر ظرافت بود از دست عزیزان
۸ درویش نباید که برنجد ز ظرافت[9]

---

[1] I; دیبائی, for زیبائی.

[2] I(a), I(b), S, R, T, C; سر, for در.

[3] All texts, and all MSS., except I, read this line as follows:—
هر ملک وجودی که بشوخی بگرفتی * سلطان خیالت بنشاندی بخلافت
In B lines 2 and 4 are omitted.

[4] All MSS. except I, and all texts, read this line as follows:—
گویند بدوری بکن از یار صبوری * در مهر تفاوت نکند بعد مسافت

[5] B; رعنا, for زیبا.

[6] I(a), S, R; زیبا, for نیکو: I(b), T, C, Y(b); لایق, for نیکو.

[7] All MSS. except I, and all texts, insert the following verse after line 6:—
آنرا که دلارام دهد وعدهٔ بکشتن * باید که ز مرگش نبود هیچ مخافت

[8] B, Y, E, D, C; تا بوکه شبی, for باشد که یکی: R, T, Z, L; the same, but with یکی, for شبی: I(b); تا چون تو, for باشد که

[9] All MSS. except I, and all texts, read this line as follows:—
ای دل هوس روئی دلاویز ظریفان * بگذار که روزی بکشندت بظرافت

سعدي چو گرفتار شدي تن بقضا ده
٩ دريا دُرّ و مرجان بود و هول [10] و مخافت [11]

٢٦

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطويِّ منحور [— | — ᴗ ᴗ — | ᴗ — ᴗ — | — ᴗ ᴗ —]

اينكه [1] تو داري قيامتست نه قامت
١ وين نه تبسّم كه معجز است و كرامت
هركه تماشاي روي چون قمرت [2] كرد
٢ سينه [3] سپر كرد پيش تير ملامت
هر شب و روزي كه بيتو ميرود [4] از عمر
٣ هر نفسي ميرود هزار ندامت
عمر نبود آنچه غافل از تو نشستم
٤ باقي عمر ايستاده ام بغرامت
سرو خرامان چو قدّ معتدلت نيست
٥ آن همه وصفش كه ميكنند بقامت
چشم مسافر كه بر جمال تو افتد [5]
٦ عزم رحيلش بدل شود باقامت

---

[10] P, B, and all texts ; خوف, for هول.
[11] In I(b), T, C, Y(b), this line is omitted.

[1] In I قدّ is inserted between اين and كه.
[2] I(a), I(b), S, R, Z ; سيرت, for قمرت.
[3] I(a), I(b), I, S, R, T, Z ; روئى, for سينه.
[4] I(a) ; مي برم, for ميرود : I, Z ; مي خورم, for do.
[5] I(b), S, Z, Y(a) ; افتاد, for افتد.

اهل فريقين در تو خيره بمانند
۷ گر بروي در حساب‌گاه قيامت

اين همه سختي و نامرادي[6] سعدي
۸ چون تو پسندي سعادتست و سلامت

۲۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مكفوفِ مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — — ∪ | — ∪ —]

مجنون عشق را دگر امروز حالتست
۱ كاسلام دين ليلي و ديگر[1] ضلالتست

فرهاد را ازآن چه كه شيرين ترش كند[2]
۲ كين[3] را شكيب نيست گر آنرا[4] ملالت ست

عذرا كه نانوشته بخواند[5] حديث عشق
۳ داند كز[6] آب ديدهٔ وامق رسالتست

مطرب همين طريق غزل گو[7] نگاه دار
۴ كين ره كه بر گرفت بجائي دلالتست

اي مدّعي كه مي گذري بر كنار آب
۵ ما را كه غرقه ايم نداني چه حالتست

---

6 I; وبى, for نا.
1 Y(b); باقى, for ديگر.
2 L, Z; بود, for كند: Y(b); شود, for do.
3 R, Z, L, C, Y(b); اين, for كين.
4 R; نبخواند, for بخواند.
5 R; اورا, for آنرا.
6 R. Z. L, C, Y(b); كه, for كز.
7 C, Y(b); را, for گو.

زین در کجـا رویم که ما را بخـاک او

۶ و او را بخـون ما که بریزد حوالتست[7]

گر سر قدم نمي کنمـش پیش اهل دل

۷ سر بر نمي کنم که مقـام خجـالتست

جز یاد دوست هرچه کني عمر ضایع است

۸ جز سرّ عشـق هرچه بگوئي بطالتسـت

از هر جفاش[8] بوی وفائي همي دمد[9]

۹ در هر تعنّتیـش[10] هزار استمـالتست

ما را دگر معـامـلـه با هیچ کس نمـاند

۱۰ بیعی که بی حضـور تو کردیم[11] اقالتست

سعـدي بشوی لوح دل از نقش غیر او[12]

۱۱ علمی که ره بحق ننمـاید جهـالتست

۲۸

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [ــ ــ ں ا ــ ں ــ ں ا ں ــ ــ]

آن ماه دو هفته در نقاب است ۱ یا حوری دست در خضاب است

و آن وسمـه بر ابروان دلبنـد[1] ۲ یا[2] قوس قزح بر آفتـاب است

---

7 L, Y(b); عجالت, for حوالت.

8 R, Z, L, C, Y(b); جفات, for جفاش.

9 R, L; دهد, for دمد.

10 R, Z, L, C, Y(b); تعنّتیت, for تعنّتیش.

11 I; کردم, for کردیم.

12 I; دوست, for او.

1 B, T; دلکش, for دلبند: Y(b); بران کمان ابرو, for بر ابروان دلبند.

2 In all MSS. except I(a), and all texts but C; چون, for یا.

ای[3] شهرهٔ شهر و فتنهٔ خیل ۳ في منظرک النهار و اللیل

هر کو نکند بصورتت میل ۴ در صورت آدمي دوابست[4]

گر چه تو امیر و ما اسیریم ۵ گر چه[5] تو بزرگ و ما حقیریم

ور چه[6] تو غني و ما فقیریم ۶ دلداري دوستان ثوابست

سیلاب ز سر گذشت یارا ۷ ز اندازهٔ بدر[7] مبر جفا را

باز آی که از[8] غم تو ما را ۸ چشمی و هزار چشمه[9] آبست

ای داروی دلپذیر در دم ۹ اقرار به بندگیت کردم

داني که من از تو بر گردم ۱۰ چندانکه خطا[10] کني صواب است

ای روی تو از بهشت بابی ۱۱ دل بر نمک لبت کبابی

گفتم زنم[11] بر آتش آبی ۱۲ این آتش دل نه[12] کار[13] آبست

ای سرو روان و کلبن نو ۱۳ مه پیکر[14] و آفتاب پرتو

بستان و بده بگو و بشنو ۱۴ شبهای چنین نه وقت خواب است

امشب شب خلوت است تا روز ۱۵ ای طالع سعد و بخت فیروز[15]

شمعی بمیان ما بر افروز ۱۶ یا شمع منه که ماهتاب است

این گرسنه گرگ بی ترحم ۱۷ خود سیر نمي شود ز مردم

---

3 B; آن, for ای.
4 In I lines 7 and 8 are transposed with verses 3 and 4.
5 All MSS. except I and B, and all texts but Z and C; ورچه, for گرچه
6 R, and all texts except C; گرچه, for ورچه.
7 I(b), R, T, C, Y(b); برون, for بدر.
8 I(a); در, for از.
9 In all MSS. except I, and all texts; قطره, for چشمه.
10 S, R, Z; جفا, for خطا.
11 I(a), I(b), B, T; که زنم, for بزنم.
12 I(a); چه, for نه.
13 All texts and all MSS. except I; جائی, for کار.
14 All texts and all MSS. except I; طلعت, for پیکر.
15 This, and the following line, are only found in I.

ابنای زمان مثال گندم ۱۸ وین دور[16] فلک چو آسیاب است
ساقي قدحی قلندري وار ۱۹ در ده بمعاشران هشیار
دیوانه بحال خویش بگذار ۲۰ کاین مستي ما نه از شرابست[17]
بادست غرور زندگاني ۲۱ برقست لوامع جواني[18]
دریاب دمی که میتواني ۲۲ بشتاب که عمر در شتابست
سعدي تو نه[19] مرد وصل اوئي ۲۳ چند[20] لاف زني و قرب جوئي
ای تشنه بخیره چند پوئي ۲۴ کاین ره که تو میروي سرابست

۲۹

Metre: [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور

از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است
۱ پیغام آشنا نفس روح پرور است
هرگز وجود حاضر[1] غایب شنیده
۲ من درمیان جمع و دلم جای دیگر است
شاهد چو[2] درمیان نبود شمع گو بمیر[3]
۳ ور هست اگر چراغ نباشد منوّر است

---

16 I(b), R; چرخ, for دور.

17 Lines 19 and 20 are omitted in S.

18 This and the next line are only found in I, and take the place of the two following verses which succeed line 18 in all other MSS. and texts; تندي وجفا و زشت خوئی * چند آنکه همیکني نکوئی
فرمان برمت بهر چه گوئي * جان بر لب و گوش بر خطابست

19 All texts but T and C; چه, for نه.

20 All texts, and all MSS. except I; تا, for چند.

1 In all MSS. except I, B, and in all texts, و is inserted after حاضر.

2 All MSS. except I(a), and all texts; که, for چو.

3 I(b), T, C, Y(b); مباش, for بمیر.

ابنای روزگار بصحرا روند و باغ
۴ صحرا و باغ زنده دلان کوی دلبر است

کاج آن بخشم رفتهٔ ما آشتی کنان
۵ باز آمدی که دیدهٔ مشتاق[4] بر در است

جانا دلم چو عود بر آتش بسوختی
۶ وین دم که میزنم ز غمت دود مجمر است

شبها که بیتو ام شب گور است در خیال
۷ ور[5] بیتو بامداد کنم روز محشر است

گیسوت عنبرینه و گردن تمام عود
۸ معشوق خوبروی چه[6] محتاج[7] زیور است

سعدی خیال بیهوده بستی امید وصل
۹ هجرت بکشت و وصل هنوزت مصوّر است

زنهار ازین امید درازت که در[8] دل است
۱۰ هیهات ازین خیال محالت که در سر است

۳۰

Metre: هزجِ مثمّنِ اخرب [— — ∪ | ∪ — — — | — — ∪ | ∪ — — —]

ای کسوت زیبائی بر قامت چالاکت
۱ زیبا نتواند دید الّا نظر پاکت

گر منزلتی دارم بر خاکدرت میرم
۲ باشد که. گذر افتد[1] یکروز بر آن خاکت

---

[4] I(b) S, R, T; عشّاق, for مشتاق.

[5] I; چون, for ور.

[6] Y(a), L, E, D; چو, for چه.

[7] B, T, C; حاجت, for محتاج.

[8] B, E, T, D; بر, for در.

[1] All MSS. and all texts, except T, C, Y(b); باشد, for افتد.

دانم که سرم روزی در پای تو خواهد شد

۳ هم در تو گریزم پس دست من و فتراکت

ای چشم خرد حیران در منظر مطبوعت

۴ وی دست نظر[2] کوتاه از دامن ادراکت

گفتم که در آویزم[3] با مار سر زلفت

۵ بیچاره فرو ماندم پیش لب ضحّاکت

مه روی بپوشاند خورشید خجل گردد[4]

۶ گر پرتو روی افتد بر طارم افلاکت

گر زانکه ببخشائی فضلست بر اصحابت

۷ ور زانکه بسوزانی حکمست بر املاکت

خون همه گر ریزی از کس نبود بیمت

۸ جرم همه گر بخشی از کس نبود باکت

چندانکه جفا خواهی میکن که نمیگردد

۹ غم گرد دل سعدی با یاد طربناکت

۳۱

Metre : رملِ مثمنِ مخبونِ مقصور [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑]

اتفاقم بسر کوی کسی افتاد است

۱ که در آن کوی چو من کشته[1] بسی افتاد است

---

[2] I(a), I(b), B, and all texts except T, Y(b); هوس, for نظر.

[3] I, B, R, and all texts, نیاویزم, for در آویزم.

[4] I(a), I; ماند, for گردد.

[1] I(a), S, B, R; خرو بار, for چو من کشته: I(b), T, C; کوچه خرو بار, for کوئی چو من کشته: In I this hemistich runs as follows:—

که خرو بار درآن کوئی بسی افتاد است

خبر ما برسانید بمرغان چمن
۲ که هم‌آواز شما در قفسی افتاد است

بدلارام بگو ای نفس باد سحر[2]
۳ کار ما همچو سحر[3] با[4] نفسی افتاد است

روی شیرین چتوان گفت برو خال سیاه[5]
۴ انگبین است که در وی مگسی افتاد است

همه[6] کس عزم[7] هوس باختن ما نکند
۵ مگر آنکس که بدام هوسی افتاد است

سعدیا حال پراگندهٔ گوی[8] آن داند
۶ که همه عمر بچوگان کسی افتاد است

۳۲

Metre: رملِ مثمنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

این توئی یا سرو بستانی برفتار آمده است
۱ یا ملک در[1] صورت مردم[2] بگفتار[3] آمده است

آن پری کز خلق پنهان بود چندین روزگار
۲ باز می بینم که در عالم پدیدار آمده است

---

2 I(a); صبا, for سحر. 3 I(a); صبا, for سحر. 4 S; در, for با.

5 In all MSS. except I, and all texts, this hemistich runs as follows:— پائی‌بند تو تحمّل چکند گر نکند

6 I(b), T, Y(b); هیچ, for همه.

7 I(a); میل, for عزم: I, S, I(b); عیب, for do.

8 I(b), B, S; او, for آن.

1 R and all texts; بر, for در.

2 R, T, C; آدم, for مردم. 3 E, D, Y, L; برفتار, for بگفتار.

عود میسوزند یا گل میدمد در بوستان

۳ دوستان یا کاروان مشک تاتار آمده است

ساربانا یک نظر بر[4] روی آن زیبا نگار

۴ گر بجانی میدهند اینک خریدار آمده است

تا مرا با نقش رویش آشنائي اوفتاد

۵ هرکه مي بینم بچشمم نقش دیوار آمده است

من دگر در خانه ننشینم اسیر و دردمند

۶ خاصه این ساعت[5] که گفتي[6] گل ببازار آمده است

گر تو انکار نظر در آفرینش میکني

۷ من همیگویم که چشم از بهر این کار آمده است[7]

وه که گر من باز بینم روی یار خویش را

۸ مردهٔ بیني که در دنیا[8] دگر بار[9] آمده است

آنچه بر من میرود در بندت ای آرام جان

۹ با کسی گویم که در بندت[10] گرفتار آمده است

نی که مینالد همي در مجلس آزادگان

۱۰ ز آن همي نالد که بروی زخم بسیار آمده است

تا نه پنداري که بعد از چشم خواب[11] آلود تو

۱۱ تا برفتي خوابم[12] اندر چشم بیدار آمده است

سعدیا گر همّتی داري منال از جور یار

۱۲ تا جهان بود است جور یار بر یار آمده است

---

[4] I(b), S, R, T, Z, C; در, for بر.

[5] R: موسم, for ساعت.

[6] I(a); گوئي, for گفتي.

[7] In I(a) this line is omitted.

[8] I(a), and all texts; عالم, for دنیا.

[9] I(b); بدیدار, for دگر بار.

[10] I, I(a), R; بندي, for بندت.

[11] S; مست, for خواب.

[13] I(a), S; خواب, for خوابم.

۳۳

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

این خطّ شریف از آن بنان است
۱ وین[1] نقل حدیث از آن دهان است

این بوی عبیر آشنائی
۲ از ساحت یار مهربان است

مهر از سر نامه برگرفتم
۳ گوئی[2] که سر گلابدان است

قاصد مگر آهوی ختن بود
۴ کش نافهٔ مشک درمیان است

این خود چه عبارت لطیف است
۵ وین خود[3] چه کنایت[4] و بیان است

معلوم شد این حدیث شیرین
۶ کز منطق آن[5] شکرفشان است

این خط بزمین نشاید انداخت
۷ کز جانب[6] ماه آسمان است

روزی برود روان سعدی
۸ کاین عمر[7] نه عمر جاودان است

---

[1] I; وآن, for وین. [2] I; گفتی, for گوئی. [3] B; خط, for خود.
[4] I(b), Z; کفایت, for کنایت. In I(a) and I و is omitted before بیان.
[5] All texts except C and T; او, for آن.
[6] All texts and all MSS. except I; خدمت, for جانب.
[7] All texts and all MSS. except I; عیش, for عمر.

خرّم تن او که چون روانش
۹ از تن برود سخن روان است

۳۴

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

این باد بهار بوستان است ۱ یا بوی وصال دوستان است
دل میبرد این خط نگارین ۲ گوئی خط روئی [1] دلستان است
ای مرغ بدام گل [2] گرفتار ۳ باز آی که وقت آشیان است
شبها من و شمع می گدازیم [3] ۴ این است که سوز من نهان است
گوشم همه روز از انتظارت ۵ بر راه و نظر بر آستان است
ور بانگ موذّنی بر آید ۶ گویم که درای کاروان است
با این همه دشمنی که کردی ۷ باز آی که دوستی همان است
با قوّت بازوان عشقت ۸ سر پنجهٔ صبر ناتوان است
بیزاری دوستان دمساز ۹ تفریق میان جسم و جان است
نالیدن دردناک سعدی ۱۰ بر دعوی دوستی بیان [4] است
آتش به نی قلم در افتاد [5] ۱۱ وین دود که میرود دخان است

۳۵

(a) Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

چه رویست آنکه پیش کاروانست ۱ مگر شمعی بدست ساربانست

---

1 All texts except T, C; یار, for روی.
2 All MSS. and texts except L; دل, for گل.
3 I(a) and all texts except T and C; در گدازیم, for میگدازیم.
4 I(b), R, B, C, Y (b); نشان, for بیان.
5 All texts and all MSS. except B; انداخت, for افتاد.

سليمانست گوئی در عماري ۲ که بر باد صبا تختش روانست

جمال ماه پیکر بر بلندي ۳ بدان ماند که ماه آسمانست

بهشتي صورتی در جوف محمل ۴ چو برجی کافتابش درمیانست

خداوندان عقل این طرفه بینند ۵ که خورشیدی بزیر سایه بانست

چو نیلوفر در آب و ماه [1] در میغ ۶ پري رخ در نقاب پرنیانست

روی کار من برقع بر انداخت [2] ۷ بیک بار آنکه در برقع نهانست

شتر پیشی گرفت از من برفتار ۸ که بر من بیش ازو بار گرانست

زهی اندک وفای [3] سست پیمان ۹ که آن سنگین دل نامهربانست

ترا گر دوستي با من همین بود ۱۰ وفای ما و عهد ما همانست [4]

وفا کردیم و با ما غدر کردي [5] ۱۱ برو سعدي که این پاداش آنست

ندانستي که در پایان پیري ۱۲ نه وقت پنجه کردن با جوانست

۳۶

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

افسوس بر آن دیده که روی تو ندید است
۱ یا دیده و بعد از تو بروئی نگرید است

گر مدّعیان نقش به بینند پري را
۲ دانند که دیوانه چرا جامه درید است

---

[1] I, C, Y(b); مهر, for ماه

[2] I; انداز, for انداخت: in R this line is omitted.

[3] R; وفا و, for وفای.

[4] In L, Z, C, Y(b) the following verse is inserted after line 10:—
بدار ای ساربان آخر زمانی * که عهد وصل را آخر زمانست

[5] R, C, Z, L, Y(b); کردند, for کردي.

آن کیست که پیراهن خورشید جمالش
۳ از مشک سیه دایره بر سیم کشید است
ای عاقل[1] اگر پای بسنگیست برآید
۴ فرهاد بدانی که چرا سنگ برید است
رحمت نکند بر دل دیوانهٔ[2] فرهاد
۵ آنکس که سخن گفتن شیرین نشنید است
از دست کمان مهرهٔ ابروی تو در شهر
۶ دل نیست که در بر چو کبوتر نطپید است
در وهم نیاید که چه مطبوع درختی
۷ پیداست که هرگز کس ازین میوه نچید است
سرّ قلم قدرت بیچون الهي
۸ در روی تو چون روی در آئینه پدید است
ما از تو بغیر از تو نداریم تمنّا
۹ حلوا بکسی ده که محبّت نچشید است
با این همه باران بلا بر سر سعدي
۱۰ نشگفت اگرش خانهٔ چشم[3] آب چکید است

۳۷

Metre : مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ب ب — ب — ب ب — — ب — ب —]

امشب براستي شب ما روز روشن است
۱ عید وصال دوست علی رغم دشمن است

---

1 I(b) ; غافل, for عاقل.

2 I ; بیچاره, for دیوانه.

3 I(b), C, Y(b) T ; دل, for چشم.

باد [1] بهشت میگذرد یا نسیم باغ [2]
۲ یا نکهت دهان تو یا بوی لادن است

هرگز نباشد از تن و جانت عزیزتر
۳ چشمم که در سر است وروانم که در تن است

گردن نهم بخدمت و گوشت کنم [3] بقول
۴ تا خاطرم معلّق [4] آن گوش و گردن است

ای پادشاه سایه ز درویش وا مگیر [5]
۵ ناچار خوشه چین بود آنجا که خرمن است

دور از تو در جهان فراخم مجال نیست
۶ دنیا [6] بچشم تنگدلان [7] چشم سوزن است

عاشق گریختن نتواند که دست شوق
۷ هرجا که میرود متعلّق بدامن است

شیرین بدر نمیرود [8] از خانه بی رقیب
۸ داند شکر که دفع مگس باد بیزن است

جور رقیب و سرزنش اهل روزگار
۹ با من همان حکایت گاو [9] و دهل زن است

بازان شاه را حسد آید بدین شکار
۱۰ کآن شاهباز را دل سعدی نشیمن است

---

[1] Y(b); بوی, for باد.
[2] T; صبح, for باغ.
[3] I(b); گوشم نهم, for گوشت کنم: T, C, Y (b); نهم, for کنم.
[4] B, C, Y(b), T; مقیّد, for معلّق.
[5] S, R, I; بر مگیر, for وا مگیر.
[6] I; عالم, for دنیا.
[7] S; سنگدلان, for تنگدلان.
[8] I; شود, for رود.
[9] In S and L و is omitted after گاو.

قلب رقیق چند بپوشد حدیث عشق
۱۱ هرچه آن بآبگینه بپوشي مبیّن است[10]

۳۸

Metre; مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ا ب — ب — ا ب — — ب ا — ب —]

این بوی روح پرور از آن کوی دلبر است
۱ وین آب زندگاني از آن حوض[1] کوثر است
ای باد بوستان مگرت نافه درمیان
۲ وی مرغ آشنا مگرت نامه در پر[2] است
بوی بهشت میگذرد یا نسیم دوست
۳ یا کاروان صبح که گیتي منوّر است
این قاصد از کدام زمین است مشکبوی
۴ وین نامه درچه داشت که عنوان معطّر است
بر راه باد عود بر آتش نهاده اند
۵ یا خود در ان زمین که توئي خاک عنبر است
باز آ و حلقه بر در رندان[3] شوق زن
۶ کاحباب را[4] دو دیده چو مسمار بر در است
داني که چون همیگذرانیم روزگار
۷ روزی که بیتو میگذرد[5] روز محشر است

---

10 In S this line is omitted.
1 I(a), I; جوی, for حوض.
2 All MSS. and all texts except L; بر, for پر.
3 L; زندان, for رندان.
4 I(a), B, R, I, T; کاصحاب, for کاحباب.
5 S; گذرانیم, for گذرد روز.

بازآ که در فراق تو چشم امیدوار
۸ چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

گفتم[6] که عشق را بصبوري دوا کنم[7]
۹ هر روز عشق بیشتر و صبر کمتر است

صورت ز چشم غایب و اخلاق در نظر
۱۰ دیدار در حجاب و معاني برابر است[8]

در نامه نیز[9] چند بگنجد حدیث عشق[10]
۱۱ کوته کنم که قصّهٔ ما کار دفتر است

همچون درخت بادیه سعدي ز برق[11] شوق
۱۲ سوزان و میوهٔ سخنش همچنان تر است

آری خوش است وقت عزیزان[12] ببوی عود
۱۳ وز سوز غافل اند که در جان مجمر است

۳۹

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

ایکه گفتي هیچ مشکل چون[1] فراق یار نیست
۱ گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست

---

[6] All MSS. except I, I(a), and all texts; گفتیم, for گفتم که.
[7] All MSS. except I(a), and all texts; کنیم, for کنم.
[8] This line is omitted in I(a).
[9] I(a); درطی این صحیفه, for در نامه نیز چند : B, S, Z; مي نگنجد بارا, for نیز چند بگنجد.
[10] I(b), C, Y(b); شوق, for عشق.
[11] I(b), B, I, S, R, Y(b), T, Z; ببرق, for ز برق.
[12] I(a), I; حریفان, for عزیزان.
[1] I(b); جز, for چون.

خلق را بیدار باید بود از آب چشم من
۲ وین عجب کآن وقت میگریم که کس بیدار نیست

نوک مژگانم بسرخی بر بیاض روی زرد
۳ قصّهٔ دل مینویسد حاجت گفتار نیست

بیدلان را عیب کردم لا جرم بیدل شدم
۴ آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست

ای نسیم صبح اگر باز اتّفاقی افتدت[2]
۵ آفرین خوانی[3] بر آنحضرت که ما را بار[4] نیست

بارها[5] روی از پریشانی[6] بدیوار آورم
۶ گر غم دل با کسی گویم[7] به از دیوار نیست

ما زبان اندر کشیدیم از حدیث خلق و روی
۷ گر حدیثی هست با یار است با اغیار نیست

قادری بر هرچه میخواهی بجز[8] آزار من
۸ زانکه گر شمشیر بر فرقم نهی آزار نیست

احتمال نیش کردن واجبست از بهر نوش
۹ حمل کوه بیستون از بهر[9] شیرین بار نیست

---

2 All MSS. except I (a) and B, and all texts but T and C; اوفتد, for افتدت.

3 I(b), S, T; گوئی, for خوانی.

4 S, T, E, Y, C; راه, for بار.

5 I(a), B, S, R, Z, E, D, L; وقتها, for بارها.

6 I(b) and C; پشیمانی, for پریشانی.

7 I, S, B, Z, E, Y (a), L, D; گوئی, for گویم.

8 B, I, S, Z; مکن, for بجز: R; مگر, for do.

9 All texts and all MSS. except B; بریاد, for از بهر.

سرو را مانی و لیکن سرو را رفتار نه[10]
۱۰ ماه را مانی و لیکن ماه را گفتار نیست

گر دلم در عشق تو[11] دیوانه شد عیبش مکن[12]
۱۱ بدر بی نقصان و زر بی عیب و گل بیخار نیست[13]

لوحش الله از قد و بالای آن سرو سهی
۱۲ زانکه مانندش بزیر گنبد دوار نیست

دوستان گویند سعدی خیمه در گلزار زن
۱۳ من گلی را دوست میدارم که در گلزار نیست

۴۰

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [‒ ‒ ∪ ∪ ‒ ‒ ∪ ∪ ‒ ‒ ∪ ∪ ‒ ‒]

آنرا که میسّر نشود صبر و قناعت
۱ باید که نه[1] بندد کمر خدمت و طاعت

چون دوست گرفتی چه غم از دشمن خونخوار
۲ گو طبل ملامت بزن و کوس شناعت

گر خود همه بیداد کند هیچ مگوئید
۳ تعذیب دلارام به از ذلّ شفاعت

از هرچه تو گوئی بقناعت بشکیبم
۴ امکان شکیب از تو محال است و قناعت

---

[10] S; کو, for نه.
[11] I(b); او, for تو.
[12] I(b), Z; عیبم, for عیبش.
[13] In I(a) this line is omitted. In I verses 10 to 12 are omitted.
[1] All texts and all MSS. except I(b); به, for نه.

گر نسخهٔ روی تو ببازار در آرند[2]
۵ نقّاش به بندد در دکّان صناعت[3]

دریاب دمی صحبت یاران[4] که دگر بار
۶ چون رفت نیاید بکمند آن دم و ساعت

انصاف نباشد که من خستهٔ رنجور[5]
۷ پروانهٔ او باشم و او شمع جماعت

لیکن[6] چه توان کرد چو[7] قوّت نتوان کرد
۸ با گردش ایام ببازوی شجاعت

دل در هوست خون شد و جان در طلبت سوخت
۹ با این همه سعدي خجل از ننگ بضاعت

۴۱

Metre: هزجِ مثمّنِ اخرب [— — ⏑ ⏑ — | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — — — —]

ایجان خردمندان گوی خم چوکانت
۱ بیرون نرود گوئی کافتاد[1] بمیدانت

روز همه سر بر کرد از کوه[2] و شب ما را
۲ سر بر نکند خورشید الاّ ز گریبانت

---

[2] I(a), B, I, R, T, C, Z, Y(b); بر, for در.

[3] The following verse is inserted after line 5 in all texts and all MSS. except I:—

جان برکف دست آمده تا روی تو بیند * خود شرم نمي آیدش از ننگ بضاعت

[4] B, I(b), I, S, R, C, Y(a); یاري, for یاران: دم, for دمی: Y(b) نیکان, for یاران.

[5] I; مجروح, for رنجور.

[6] R; گفتم, for لیکن.

[7] T, Y(b); که, for چو.

[1] All texts and all MSS. except I; کافتاده, for کافتاد.

[2] In I و is omitted before شب.

جان در تن مشتاقان از ذوق[3] برقص آید
۳ چون باد بجنباند شاخی ز گلستانت

هرچند نمی سوزد بر من دل سنگینت
۴ گوئی دل من سنگست در چاه زنخدانت

جان باختن آسان است اندر نظرت[4] لیکن
۵ این لاشه نمی بینم شایستهٔ قربانت

دیوار سرایت را نقّاش نمی باید
۶ تو زینت ایوانی نه صورت ایوانت

با داغ تو رنجوری به کز نظرت دوری
۷ پیش قدمت مردن به زانکه بهجرانت[5]

ای بادیهٔ هجران[6] تا عشق حرم باشد
۸ عشّاق نیندیشند از خار مغیلانت

دیگر نتوانستم از فتنه حذر کردن
۹ زانگه که در افتادم با نرگس[7] فتّانت

شاید که درین دنیا مرگش نبود هرگز
۱۰ سعدی که چو جان دارد بل دوستر از جانت

بسیار چو ذو القرنین آفاق بگردید است
۱۱ این تشنه که میمیرد بر[8] چشمهٔ حیوانت

---

[3] B, C, Y(b) ; شوق, for ذوق.
[4] D ; طلعت, for نظرت.
[5] In all texts and MSS. except I, this hemistich is written thus :—
پیش نظرت مردن بهتر که بهجرانت.
[6] I, B, T, E, Y(a), Y(b), L, D ; گر, for تا.
[7] All texts and all MSS. except B ; قامت, for نرگس.
[8] I ; در, for بر.

۴۲

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ᴗ — ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — ᴗ — ا ᴗ — —]

از جان برون نیامده جانانت آرزوست
۱ زنّار نابریده و ایمانت آرزوست
بر درگهی که نوبت ارنی[1] همی زند
۲ موری نهٔ و ملک سلیمانت آرزوست
مردی نهٔ و خدمت مردی نکردهٔ
۳ و آنگاه صفّ صفّهٔ مردانت آرزوست[2]
فرعون‌وار لاف انا الحق همیزنی
۴ و آنگاه قرب موسی عمرانت آرزوست
چون کودکان که دامن خود اسب میکنند[3]
۵ دامن سوار گشته و میدانت آرزوست
انصاف راه خود ز سر صدق دادهٔ
۶ بر درد نارسیده و درمانت آرزوست
امساک نفس میکنی اش نام و هر نفس
۷ صد گونه از طعام تو بر خوانت آرزوست
بر خوان عنکبوت که بریان مگس بود
۸ شهپر جبرئیل مگس رانت آرزوست

---

1 The reading هب لي, referring to Solomon's prayer, would seem more suitable here, but there is no authority for it.
2 In I(b) this line is omitted.
3 I(a), S, B, R, Z, E, D, L, Y(a) ; کرده اند, for میکنند.

هر روز از برای سگ نفس بو سعید ۹ یک کاسه شور با و دو تا نافت آرزوست

سعدی درین جهان که توئی ذره‌وار باش ۱۰ گر دل بنزد حضرت سلطانت آرزوست[4]

۴۳

Metre: سریع مسدّس مطوی مکسوف [— ᴗ — ا — ᴗ ᴗ — ا — ᴗ ᴗ —]

بیتو حرامست بخلوت نشست ۱ حیف بود در بچنین روی بست

دامن دولت چو بدست اوفتاد ۲ گر بهلی باز نیاید بدست

هرکه بیفتاد بتیرت نخاست ۳ وانکه در آمد بکمندت نجست

ما بتو یکبار مقیّد شدیم ۴ مرغ بدام آمد و ماهی بشست

این چه نظر بود که خونم بریخت ۵ وین چه نمک بود که ریشم بخست

صبر قفا خورد براهی[1] گریخت ۶ عقل بلا دید[2] بکنجی نشست

بار مذلّت بتوانم[3] کشید ۷ عهد محبّت نتوانم شکست

پیش وجودت نتوان گفت که هست ۸ وین رمقی[4] نیز که هست از وجود که[5] هست

---

[4] *N.B.*—In Y(b), B, T, C, lines 6 and 7, in Z line 7, and in I(b), line 9 are omitted.

The whole of the ode is omitted in I (a), R, and S.

[1] P, B, R, E, L, Y(a), D, Z; درین کار, for قفا خورد (only in I): I(b), S, C, T, Y(b); درین راه, for do.

[2] P, R, Z, E, D, L, Y(a); درین روز, for بلا دید (only in I): B; درین راه, for do.: I(a), I(b), S, T, C, Y(b); درین وقت, for do.

N.B.—In I(a), line 5 (a) is joined to 6 (b), 5 (b) and 6 (a) being omitted.

[3] I, I(a), I(b), S, T, C, Y(b); نتوانم, for بتوانم.

[4] I(b); نفسی, for رمقی.

[5] In all texts and all MSS. except I, S; که is omitted before هست.

هرگز اگر راه بمعنی برد ۹ سجدهٔ صورت نکند بت پرست[6]

مستی خمرش نشود آرزو ۱۰ هرکه چو سعدی بود[7] از عشق مست[8]

۴۴

Metre : مجتثّ مثمّن مخبونِ مقصور [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ –]

بسا[1] هلاک شود دوست در محبّت دوست

۱ که زندگانی او در هلاک بودن اوست[2]

مرا وفا و جفائی[3] تو پیش یکسان است

۲ که هرچه دوست پسندد بجای دوست نکوست

هر آنچه بر سر آزادگان رود زیبا ست

۳ علی الخصوص که از دست یار زیبا خوست

مرا و عشق تو گیتی بیک شکم زاد است

۴ دو روح در بدنی چون دو مغز در یکپوست

دلم ز دست[4] بدر برد سرو بالائی

۵ خلاف عادت آن سروها که بر لب جوست

بخواب دوش چنان دیدمی[5] که زلفینش

۶ گرفته بودم و دستم هنوز غالیه بوست

---

6 This line is omitted in B.

7 In all texts and in all MSS. except I(b) ; شود, for بود.

8 *N.B.*—In R, the whole of this ode is omitted.

1 All texts and all MSS. except I(b) ; بقا, for بسا.

2 In I(b) this hemistich is written thus :—
که زندهٔ ابدست آدمی که کشتهٔ اوست.

3 All texts except Y(b), transpose جفا and وفای.

4 I(a), I(b), R, Z, E, L, D, Y(a) ; عشق, for دست.

5 E, T, Y(a), L, D ; آمدی, for دیدمی.

چو گوی در همه عالم بسر[6] بگردیدم
٧ ز دست عشقش و چوگان هنو ز درپی گوست

ز دوست هرکه تو بینی مراد خود خواهد
٨ مراد خاطر سعدی مراد خاطر دوست[7]

جماعتی بهمین آب چشم بیرونی
٩ نگه[8] کنند و نه بینند کآتشم در[9] پوست[10]

٤٥

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور] ⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | — ⏑⏑ — [

بجهان خرّم از آنم که جهان خرّم ازوست
١ عاشقم برهمه عالم که همه عالم ازوست

بغنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح
٢ تا[1] دل مرده مگر زنده کند کاین دم ازوست

نه فلک راست مسلّم نه ملک را حاصل
٣ آنچه درسرّ سویدای بنی آدم ازوست

بحلاوت بخورم زهرکه شاهد ساقی است
٤ بارادت بکشم[2] درد که درمان هم ازوست

---

[6] I, I(a), S, R, Z ; بجان , for بسر.
[7] I, I(b) S, R, T, C, Y(b) ; اوست, for دوست.
[8] I(a), I(b), T, C, Y(b) ; نظر, for نگه.
[9] In all MSS. except I, I(b), and all texts but Y(a), توست, for پوست.
[10] In B this line is omitted.
N.B.—In T the following line is found at the end of the ode :—
دلم بخم زلفش چو گو درافتاده است * ندانم آن شب تار است یا که حلقهٔ موست
[1] I; که, for تا.
[2] I, R ; ببرم, for بکشم.

زخم خونینم اگر به نشود به باشد
۵ خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم ازوست
غم و شادي بر عارف چه تفاوت دارد[3]
۶ ساقیا باده بده شادي آن کاین غم ازوست
پادشاهي و گدائي برما یکسان است
۷ که برین در همه را پشت عبادت خم ازوست
سعدیا گر بکند سیل فنا خانهٔ عمر
۸ دل قوي دار که بنیاد بقا محکم ازوست[4]

۴۶

Metre : هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

بوی گل و بانگ مرغ برخاست ۱ هنگام[1] نشاط و روز[2] صحر است
فرّاش خزان ورق بیفشاند ۲ نقّاش صبا چمن بیاراست
ما را سرباغ و بوستان نیست ۳ هرجا که توئي تفرّج آنجاست
گویند نظر بخوب رویان[3] ۴ نهي است نه این نظر که ما راست
در روی تو سرّ صنع بیچون ۵ چون آب[4] در آبگینه پیداست
چشم چپ خویشتن بر آرم ۶ تا روی[5] نه بینمت[6] بجز راست[7]

---

[3] S, R ; باشد, for دارد.
[4] In I(b), lines 7 and 8 are transposed.

[1] In all texts and all MSS. except I ; ایّام, for هنگام.
[2] I(b) ; وقت, for روز.
[3] All texts and all MSS. except I ; بروی خوبان, for بخوب‌رویان.
[4] All texts but T, Z ; روی, for آب.
[5] L ; دیده, for روی.
[6] All MSS. except I(b), and all texts but C ; بیندت, for بینمت.
[7] I(a) ; مگر, for بجز.

هر آدمئي که مهر مهرت[8] ۷ در وی نگرفت سنگ خاراست
روزی تر و خشک من[9] بسوزد ۸ آتش[10] که بزیر دیگ سوداست
نالیدن بیحساب[11] سعدي ۹ گویند خلاف رای[12] داناست
از ورطهٔ ما خبر ندارد ۱۰ آسوده که بر کنار دریاست

۴۷

Metre: هزجِ مثمن اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

برمن که صبوحی زده ام خرقه حرامست
۱ ای مجلسیان[1] راه خرابات کدامست
هر کس بجهان خرّمي پیش گرفتست[2]
۲ ما را غم آن[3] ماه پریچهره تمامست
برخیز که در سایهٔ سروی بنشینیم
۳ کانجا که تو بنشیني بر سرو قیامست
دام دل صاحب نظرانت خم گیسوست
۴ و آن خال و بناگوش مگر دانه و دامست
با چون تو حریفی بچنین جا و چنین[4] وقت
۵ گر باده خورم خمر بهشتي نه حرامست

[8] I(b), C, S, Y(b); مهری, for مهرت.
[9] I(a), and all texts but C, Y(b); ما, for من.
[10] In R, S, and all texts but C, T, Y(b), ز is inserted before آتش.
[11] R; دردناک, for بیحساب.
[12] I; عقل, for رای.

[1] I(a), B, C, Y(b); مدّعیان, for مجلسیان.
[2] All MSS. except B, and all texts but T; گرفتند, for گرفت است.
[3] All MSS. but B, and all texts except T, C, Y(b); غمت ای, for غم آن.
[4] All MSS. but I(a), I(b), and all texts except E; جای درینوقت, for جا و چنین وقت. In T, C, Y(b) this line is omitted.

با محتسب شهر بگوئید [5] که زنهار

۶ در مجلس ما سنگ میفداز که جامست

غیرت نگذارد که بگویم که مرا کشت

۷ تا خلق ندانند که معشوق چه نامست [6]

دردا که به پختیم درین سوز نهانی

۸ و آنرا خبر از آتش ما نیست که خامست

سعدی مبر اندیشه که در کام نهنگان

۹ چون در نظر دوست نشینی همه کامست

۴۸

Metre : رملِ مسدّسِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

پای سرو بوستانی در گل است

۱ سرو ما را پای معنی در دل است

هرکه چشمش بر چنین روی اوفتاد

۲ طالعش میمون و فالش [1] مقبل است

نیک خواهانم نصیحت میکنند

۳ خشت بر دریا زدن بیحاصل است

ای برادر ما بگرداب [2] اندریم

۴ و آنکه شنعت میزند [3] بر ساحل است

---

5 R, S, L, D ; بگویند, for بگوئید.

6 I(a), I(b), R, and all texts except Z ; کدامست, for چه نامست.

1 I(b), T, Y(b) ; بختش, for فالش.

2 I(a), I(b) ; بغرقاب, for بگرداب.

3 T, Y(b) ; میکند, for میزند.

شوق را بر صبر قوت غالبست
٥ عقل را با عشق دعوی باطل است

نیست عاشق بغفلت میکنند
٦ و آنکه معشوقی ندارد غافل است

دیده باشی تشنه مستعجل بآب[4]
٧ جان بجانان همچنان مستعجل است

بذل مال و جاه و ترک نام و ننگ
٨ در طریق عشق اول منزل است

گر بمیرد طالبی در بند دوست
٩ سهل باشد زندگانی مشکل است

عاشقی میگفت و خوش خوش میدوید[5]
١٠ جان بیاساید چو[6] جانان قاتل است

سعدیا نزدیک رای عاشقان
١١ خلق مجنون اند و مجنون عاقل است

٤٩

Metre : رملِ مثمّنِ مقصور [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

با خردمندی و خوبی پارسا و نیکخوست[1]
١ صورتی هرگز ندیدم کاین همه معنی دروست

[4] R, and all texts but T, Y(b) ; بر آب, for بآب. In P lines 1 to 7 are omitted.

[5] R and all texts ; مي گريست, for ميدويد.

[6] I(a), I(b), P, S, B, R, Z, C ; كه, for چو.

[1] In L, E, D, Y(a) the hemistiches of this line are transposed.

گر خیـــال یاری اندیشند باری چون تو یار

۲ ور[2] هوای دوستی ورزند باری چون تو دوست
خاکپـــایش[3] بوسه خواهم داد آبم گو ببر

۳ آبروی[4] عاشقان[5] پیش معشوق[6] آبجوست
شاهدش دیدار و گفتن فتنه اش ابرو و چشم[7]

۴ نادرش بالا و[8] رفتن دلپذیرش طبع و خوست
تا بخود باز آیم آنگه وصف دیدارش کنم

۵ از که میپرسی درین میدان که سرگردان چوگوست[9]
عیـــب پیـــراهن دریدن میکننـــدم دوستان

۶ بیوفا یارم که پیـــراهن همی‌درّم نه پوست
خاک سبزا رنگ و باد گلفشان و آب خوش[10]

۷ ابر مـــروارید بـــاران و هوای مشکبـــوست
تیـــر باران بر سر و صوفی گرفتـــار نظـــر

۸ مدّعی در گفتگوی و عاشق اندر جستجوست
هرکرا گنج احتیار آمد تو دست از وی بدار[11]

۹ کآنچنان شوریده دل پایش بکنجی در فروست

---

2 R; یا, for ور.
3 B; کویش, for پایش.
4 In E, L, Y(a), Z, D; کآبروی, for آبروی.
5 I(a), I(b), P, S, R, Z, Y(a), E, L, D; مهربانان, for عاشقان.
6 R; در خرابات, for پیش معشوق.
7 Z, L, E, Y(a), D; بالا و زلف, for ابرو و چشم.
8 I(a), B, P, R, Z, L, T, Y(a), E, D; آنواه, for بالا و.
9 In I(b) this line is omitted.
10 L, Y(a), Y(b), E; جوی, for خوش.
11 B, T, Y(b); بشوئی, for بدار.

چشم اگر با دوست داري گوش با دشمن مکن
۱۰ عاشقي و نيکنامي سعديا سنگ و سبوست [12]

۵۰

Metre : مجتثِّ مثمّنِ مخبون [— — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

بیا که نوبت صلح است و روزگار[1] عنایت[2]
۱ بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت شکایت[3]

برین[4] یکی شده بودم که گرد عشق نگردم
۲ قضای عشق در آمد[5] بدوخت چشم درایت

ملامت من مسکین[6] کسی کند که نداند
۳ که عشق تا بچه حدّ است و حسن تا بچه غایت

مرا بدست تو خوشتر هلاک جان گرامي
۴ هزار بار که رفتن بدیگری بحمایت

ز جهد[7] من چه کشاید تو ره بخویشتنم ده
۵ که چشم سعي ضعیفست بی چراغ هدایت[8]

---

[12] In I(a), R, P this line is omitted.

[1] All texts and all MSS. except I ; دوستي و, for روزگار.

[2] I(a) ; ارادت, for عنایت.

[3] All MSS. except I and R, and all texts but Y(b), ; حکایت, for شکایت.

[4] All texts and all MSS. except I, I(b), R ; بدین, for برین.

[5] All texts and all MSS. except I ; ترا بدیدم و بازم, for زقضای عشق در آمد.

[6] All the texts have بیدل, for مسکین.

[7] All MSS. except I(a) and all texts ; حرص, for جهد : R ; دست . بنده چه آید, for ز جهد من چه کشاید.

[8] In B this line is omitted.

جنايتی که بکردم[9] اگر درست بپرسي[10]

۶ فراق روی تو ما را[11] بس است حدّ جنايت
بهيچ روی نشايد خلاف رای تو کردن

۷ کجا برم گله از دست پادشاه ولايت
بهيچ صورتی اندر نباشد اين همه معنی

۸ بهيچ سورتی اندر نباشد اين همه آيت[12]
کمال حسن وجودت بوصف راست نيايد

۹ مگر هم[13] آئينه گويد چنانکه هست حکايت
مرا سخن بنهايت رسيد و فکر[14] بپايان

۱۰ هنوز وصف جمالت[15] نميرسد بنهايت
فراق نامهٔ سعدي بهيچ گوش نيامد

۱۱ که دردی از سخنانش در او نکرد سرايت[16]

۱۵

Metre: مجدوع مطويّ مثمّن منسرح [— ◡ ◡ — | — ◡ — | — ◡ — ◡ ◡ — | —]

بخت جوان دارد آنکه با تو قرين است

۱ پير نگردد[1] که در بهشت برين است

---

9 I, I(a), C, Y(b); نکردم, for بکردم.
10 I, I(a), P, R; بباشد, for بپرسي.
11 In all texts and all MSS. except I(a); چندين, for ما را.
12 In I(a) and I(b) this line is omitted.
13 I(b); که, for هم.
14 B, T, C, Y(b); عمر, for فکر.
15 I(a), P, R, Z, T, Y(b), E, L, D; کمالت, for جمالت.
16 In I and B lines 10 and 11 are transposed.
1 I; نباشد, for نگردد.

آئینه در پیش آفتاب نهاد است
۲ بر در آن خیمه یا شعاع جبین است[2]

دیگر از آن جانبم نماز نباشد
۳ گر تو اشارت کنی که قبله چنین است

گر همه عالم ز لوح فکر بشویند[3]
۴ عشق نخواهد شدن که نقش نگین است

گوشه گرفتم ز خلق و فایدهٔ نیست
۵ گوشهٔ چشمت بلای[4] گوشه نشین است

تا نه تصوّر کنی که بی‌تو صبورم
۶ گر نفسی میزنم ز باز پسین است

حسن[5] تو هرجا که طبل عشق فرو کوفت
۷ بانگ بر آمد که غارت دل و دین است

سیم و زرم گو مباش و دولت[6] و اسباب
۸ روی تو دارم[7] که ملک روی زمین است

عاشق صادق بزخم دوست نمیرد[8]
۹ زهر مذابم بده که ماء معین است

---

[2] In I(a) this line is omitted.
[3] Y(b) ; بشویم, for بشویند.
[4] I, S, R ; بوای, for بلای.
[5] I ; مهر, for حسن.
[6] I(b), R, E, L, T, Y(a), Y(b), D ; ملکت, for دولت : I ; دنیا for do: In Z this hemistich runs as follows :—

گوزر و سیم مباش و نعمت و اسباب

[7] I(b), T, C, S, Y(b) ; خواهم, for دارم : B, I, R ; بینم, for do.
[8] E, Y(a), Y(b), L, D ; ننالد, for نمیرد.

سعدي ازین پس که راه پیش تو[9] دانست
۱۰ گر ره دیگر رود ضلال مبین است

٥٤

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف [⏓ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ —]

بنده وار آمدم بزنهارت ۱ که ندارم سلاح پیکارت
متّفق میشوم که دل ندهم ۲ معتقد میشوم دگر بارت
مشتري را بهای روی تو نیست ۳ من بدین مفلسي خریدارت
غیرتم هست و اقتدارم[1] نیست ۴ که بپوشم ز چشم اغیارت
گرچه بیطاقتم چو مور ضعیف ۵ میکُشم نفس و میکَشم بارت
نه چنان در کمند پیچیدي ۶ که مخلّص شود گرفتارت
من هم اول که دیدمت گفتم ۷ حذر از چشم مست خونخوارت
دیده شاید که بیتو برنکنم[2] ۸ تا نه بینم[3] فراق دیدارت
تو ملولي و دوستان[4] مشتاق ۹ تو گریزان و ما طلبگارت
چشم سعدي بخواب بیند خواب ۱۰ که ببستي[5] بچشم سحّارت
تو بدین هر دو چشم[6] خواب آلود ۱۱ چه غم از چشمهای بیدارت[7]

9 I(a), Z, Y(a), L, E, D ; بکوی, for پیش.
1 R, Z, E, Y(a), Y(b), D ; و is omitted before اقتدارم.
2 I(b), S, R, P ; نکند, for نکنم.
3 I(b), B, R, P, S, C, Y(b) ; بیند, for بینم.
4 R ; دیگران, for دوستان.
5 I(a), T, C, Y(b) ; بیند, for بستي.
6 I(a) ; چشمهای, for هر دو چشم.
7 S ; بیمارت, for بیدارت.

۵۳

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —]

تا دستها کمر نکنی بر[1] میان دوست
۱ بوسی[2] بکام دل ندهی[3] بر دهان دوست

دانی حیات کشتهٔ شمشیر عشق چیست
۲ سیبی گزیدن از رخ چون بوستان دوست

بر[4] ماجرای خسرو و شیرین قلم کشید
۳ شوری که در میان من است و میان دوست

خصمی که تیر کافرش اندر غزا نکشت
۴ خونش بریخت ابروی همچون کمان دوست[5]

دل رفت و دیده خون شد و جان[6] ضعیف ماند
۵ و آنهم برای آنکه کنم جان فشان دوست

روزی بپای مرکب تازی در افتمش[7]
۶ گر کبر و ناز باز نه پیچد عنان دوست

هیهات کام من که بر آید درین طلب
۷ باشد که نام من برود بر زبان دوست

---

[1] All MSS. except I(a) and all texts ; در, for بر.

[2] Y(a) ; بوسهٔ, for بوسی.

[3] B, Z, E, L, D, Y(a) ; نزنی, for ندهی : P ; ننهی, for do.

[4] I, I(a), I(b), B, T, C, Y(b) ; در, for بر.

[5] In R lines 3 and 4 are omitted.

[6] I(b) ; جسم, for جان.

[7] B, Z, E, Y(a), L, D ; در اوفتم, for در افتمش.

چون جان سپردنیست بهر صورتی که هست
۸ در کوی عشق خوشتر و بر آستان دوست
با خویشتن همي برم این آرزو بخاک[8]
۹ وز خاک سر بر آرم و پرسم نشان دوست
فریاد مردمان[9] همه از دست دشمن است
۱۰ فریاد سعدي از دل نامهربان دوست

۵۴

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [‿ ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — —]

تن آدمي شریف است بجان آدمیّت
۱ نه همین لباس رعنا[1]ست نشان آدمیّت
اگر آدمي بچشمست و دهان و گوش و بیني
۲ چه میان نقش دیوار و میان آدمیّت
خور و خواب و خشم و شهوت سبعیست[2] و جهل و ظلمت
۳ حیوان خبر ندارد ز جهان[3] آدمیّت
بحقیقت آدمي باش و گرنه مرغ باشد[4]
۴ که همي[5] سخن بگوید بزبان آدمیّت

---

[8] I, I(b), S, R, P, Z, C ; شوق تا بخاک, for آرزو بخاک.
[9] I(b) ; دوستان, for مردمان.
[1] Y(b) ; زیبا, for رعنا.
[2] In all MSS. except I, and all texts ; شغبست, for سبعیست.
[3] I(b), E, L, Z, Y(a), D ; نشان, for جهان.
[4] E, L, Z, Y(a), D ; دانم, for باشد.
[5] I(b), B, S, R, T, C, Y(b) ; همان, for همي.

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی
۵ که فرشته ره ندارد بمکان آدمیّت

اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد
۶ همه عمر زنده باشی بروان آدمیّت

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت
۷ بدر آی تا به بینی طیران آدمیّت[6]

بنصیحت آدمی شو نه بخویشتن که سعدی
۸ هم از آدمی شنید است بیان آدمیّت

۵۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —]

چشمت خوش است و بر اثر خواب خوشتر است
۱ طعم دهانت از شکر ناب خوشتر است

زنهار از آن تبسّم شیرین که میکنی
۲ کز خندهٔ شکوفهٔ سیراب خوشتر است

شمعی به پیش روی تو گفتم که بر کنم
۳ حاجت بشمع نیست که مهتاب خوشتر است

دوش آرزوی خواب خوشم بود یکزمان[1]
۴ امشب نظر بروی تو از خواب خوشتر است

---

[6] In T and C the following line is inserted between 7 and 8 :—
رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند * بنگر که تا چه حدّ است امکان آدمیّت

[1] T, C ; دمی, for زمان.

در خوابگاه عاشق سر بر کنار دوست
٥ کیمخت خارپشت ز سنجاب خوشتر است

ز آن سوی بحر آتش اگر خوانیم بلطف
٦ رفتن بروی[2] آتشم از آب خوشتر است

ز آب روان و سبزه و صحرا و لاله زار
٧ با من مگو که چشم بر[3] احباب خوشتر است[4]

زهرم مده بدست رقیبان تندخوی[5]
٨ از دست خود بده که ز جلّاب خوشتر است

سعدی دگر بگوشهٔ وحدت[6] نمیرود
٩ خلوت خوش است و خدمت اصحاب[7] خوشتر است

هر باب ازین کتاب نگارین که بر کنی
١٠ همچون بهشت گوئی از آن باب خوشتر است

٥٦

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

جان و تنم ایدوست فدای تن و جانت
١ موئی نفروشم بهمه ملک جهانت

---

2 I, Z, E, L, D, Y(a), Y(b) ; بسوی, for بروی.
3 B, S, R, P, I ; در, for بر.
4 In I(a) line 7 is omitted.
5 Z, E, L, Y(a), D ; زشتخوی, for تندخوی : P, S, I ; تنگخوی, for زشتخوی.
6 I(a), B, E, L, Z, Y(a), D, C ; خلوت, for وحدت.
7 I(a), I(b), Y(b) ; صحبت احباب, for خدمت اصحاب.

شیرین‌تر ازان لب نشنیدم که سخن گفت
۲ تو خود شکری یا عسل است آبدهانت

یکروز عنایت کن و تیری بمن انداز
۳ باشد که تفرج بکنم دست و کمانت [1]

گر راه بگردانی و گر روی بپوشی
۴ من مینگرم گوشهٔ چشم نگرانت

بر سرو نباشد رخ چون بدر [2] منیرت
۵ با [3] ماه نباشد قد چون سرو روانت

آخر چه بلائی تو که در وصف نیائی
۶ بسیار بگفتیم و نکردیم بیانت

گر عیب کنند بی خبر از حسن [4] تو ما را
۷ معذور بدارند [5] چو به بینند [6] بعیانت

حیفست چنین روی نگارین که بپوشی
۸ سودی بمساکین رسد آخر چه زیانت

باز آی که در دیده بماند است خیالت
۹ بنشین که بخاطر بگرفتست [7] نشانت

بسیار نباشد دلی از دست بدادن
۱۰ از جان رمقی دارم و هم برخی جانت

---

1 B, Z, L, Y(a), Y(b), D, E ; کنم آن تیر, for بکنم دست.
2 I(a), B, P, S, R, E, L, Y(a), Z, D ; ماه, for بدر.
3 I(a), B, S, R, P, Z ; بر, for با.
4 In all texts, and all MSS. except I ; هر کس که ملامت کند از عشق, for گر عیب کنند بی خبر از حسن.
5 I, B, S, P, Z, C, Y(a), E, L, D ; دارد, for دارند.
6 I, I(a), P, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; بیند, for بینند.
7 I(b), and all texts ; بنشسته است, for بگرفتست.

دشنام کرم کردي و گفتي و شنیدم
۱۱ خرّم دل[8] سعدي که بر آید[9] بزبانت

٥٧

[— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —] رملِ مسدّسِ مقصور : Metre

جان ندارد هرکه جانانیش نیست
۱ تنگ عیش است آنکه بستانیش نیست
هرکه را صورت نه بندد سرّ عشق
۲ صورتی دارد ولی جانیش نیست
گر دلی داري بدلداری[1] سپار[2]
۳ ضایع آن کشور که سلطانیش نیست
چشم نابینا زمین و آسمان
۴ ز آن نمي‌بیند که انسانیش[3] نیست
کامران آن دل که محبوبیش هست
۵ نیک بخت آن سر که سامانیش نیست
عارفان درویش صاحب درد را
۶ پادشا خوانند اگر نانیش نیست
ماجرای عقل پرسیدم ز عشق
۷ گفت معزول است و فرمانیش نیست

[8] I(a), I (b), B, S, R, P, Z ; تن, for دل.
[9] All texts and all MSS. except I ; بر آمد, for بر آید.
[1] I(a), R, Z ; بدلبندي, for بدلداري.
[2] R, I(b), B, T, C, P, S, Y(b) ; بده, for سپار .
[3] L ; نورانیش, for انسانیش. In I(a), I(b), B, C, Y(b) lines 4 and 5 are transposed. In S line 4 is omitted.

درد عشق از تندرستي خوشتر[4] است
٨ گرچه غير[5] از صبر درمانيش نيست

هركه را با ماهروئى سر خوش است
٩ دولتى دارد كه پايانيش نيست

خانه زندان است و تنهائي ملال[6]
١٠ هركه چون سعدي گلستانيش نيست

٥٨

Metre: مجتثِّ مثمَّنِ مخبونِ مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | — —]

چو نيست راه برون آمدن ز ميدانت
١ ضرورتست چه گوى احتمال چوگانت

براستي كه نخواهم بريدن[1] از تو اميد
٢ بدوستي كه نخواهم شكست پيمانت

اگر هلاک پسندي و گر بقا[2] بخشي
٣ بهر چه حكم كني نافذ است فرمانت

اگر تو عيد همايون بعهد باز آئي
٤ بخيلم ار نكنم خويشتن بقربانت

---

[4] B, C; بهتر, for خوشتر.

[5] I, S, R, Z; پيش, for غير. In P lines 8 (b) and 9 (a) are omitted, and 9 (b) goes with 8 (a).

[6] In all MSS. except I(b), and all texts; ضلال, for ملال.

[1] T, Z, C, L; بريد, for بريدن.

[2] I(b); عطا, for بقا: T, Y(b); شفا, for do.

مه دو هفته ندارد فروغ چندانی
۵ که آفتاب که میتابد[3] از گریبانت
اگر نه سرو که طوبی در آمدی در باغ
۶ خجل شدی چو بدیدی قد خرامانت
نظر بروی تو صاحبدلی نیندازد
۷ که بیدلش نکند چشمهای فتّانت
غلام همت شنگولیان و رندانم
۸ نه زاهدان که نظر میکنند پنهانت
بیا اگر همه بد کردهٔ که نیکت باد
۹ دعای نیکوان از چشم بد نگهبانت
بخاک پات که گر سرفدا کند سعدی
۱۰ مقصّراست هنوز از ادای احسانت

۵۹

Metre : مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقصور [— ‿‿ | — ‿ — ‿ | — — ‿ ‿ | — ‿ — ‿]

چنان بموی [1] تو آشفته ام ببوی تو مست
۱ که نیستم خبر از هرچه در دو عالم هست
دگر بروی کسم دیده بر نمیباشد
۲ خلیل من [2] همه بتهای آذري بشکست

[3] All texts have همي, for که مي.
[1] I(a), I(b), I, R, Z, Y(b) ; بروی, for بموی.
[2] I, I(a), I(b), B, S, P, R. T ; ما, for من.

مجـال خواب نمیبـاشدم ز دست خیال
۳ در سرای نشـاید برآشنـایان بسـت

درقفـس طلبد[3] هرکجـا گوفتـاریست
۴ من از کمند تو تا زنده ام نخواهم جست[4]

غلام همّت[5] آنم که پای بند یکی[6] است
۵ بجـانبـی متعلّـق شد از هزار برست

مطیـع رای تو ام گر دلم بخواهي سوخت
۶ اسیـر حکم تو ام گر تنم بخواهي خست

نمـاز شـام قیـامت بهوش باز آید
۷ کسیکه خورده بود می ببـامداد[7] الست

نگاه من بتـو و دیگـران بخـود مشغول
۸ معـاشران ز می وعارفان ز ساقي مسـت

اگـر تو سرو خرامـان ز پای ننشینـي
۹ چه فتنها که بخیـزد میان اهل نشسـت

بـرادران و عـزیزان[8] نصیحتـم مکنیـد
۱۰ که اختیار من از دست رفت چو[9] تیر از شست

حـذر کنیـد ز باران دیدهٔ سعـدي
۱۱ که قطـره سیل شود چون بیکدگر پیوست

---

[3] Z ; خلاص مي طلبد, for در قفس طلبد.
[4] R, P ; رست, for جست.
[5] I(a), P, I ; دولت, for همّت.
[6] I(b), S, R, T, Y(b) ; کسی, for یکی.
[7] R, I, I(b), T, Z, C ; زبامداد, for ببامداد.
[8] S, R, I ; وبزرگان, for عزیزان.
[9] All MSS. except I and R, and all texts ; و, for چو : R ; شد, for رفت.

خوش است نـــام تو بردن ولی دریغ بود

۱۲ ازین[10] سخن که بخواهند برد دست بدست

٦٠

Metre : هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

چون عیش[1] گدایان بجهان سلطنتی نیست

۱ مجمـــوع‌تر از ملک رضا مملکتی نیست

گر منـــزلتی هست کسی را مگر ان را[2]

۲ کاندر نظـــر هیچ کسش منـــزلتی نیست

هرکس صفتـــی دارد و رنگی و نشانی[3]

۳ تو ترک صفت کن که ازین به صفتی نیست

پوشیـــده کســی بینـــي فردای قیامت

۴ کامروز برهنه است و بر او عاریتی نیســـت

آنکس که درو معـــرفتی هست کدامست

۵ آنست که با هیچکسش معرفتی نیســـت[4]

سنگی و گیاهی که درو خاصیتی[5] هست

۶ از آدمي به[6] که درو منفعتـــی نیســـت

---

[10] I(b), B, S, I, P ; درین, for ازین.

[1] All texts and all MSS. except I ; ملک, for عیش.

[2] I(b), B, R, I ; آنست, for آن را.

[3] S, R ; طریقی, for نشانی.

[4] In I(a), B and C, lines 4 and 5 are transposed. In S line 5 is omitted.

[5] I(a) ; منفعتی, for خاصیتی.

[6] I(a), S, E, L, Y(a), T, Z, D ; به ز آدمي دان, for از آدمي به.

درویش تو در مصلحت خویش چه داني[7]
۷ خوشباش گرت نیست که بیمصلحتی نیست

آن دوست نباشد که شکایت کند از دوست[8]
۸ فریاد که بر حال کسش[9] مرحمتی نیست

آن عاشق مجروح نداني[10] که چه گفته است
۹ هر[11] خون که دلآرام بریزد دیتی نیست[12]

راه ادب آنست که سعدي بتو اموخت
۱۰ گر گوش بداري به[13] ازین تربیتی نیست

۶۱

Metre : رمل مسدس مقصور [_ ∪ _ _ | _ ∪ _ _ | _ ∪ _]

خوشتر از دوران عشق ایام نیست
۱ بامداد عاشقان را شام نیست

مطربان رفتند و صوفي در سماع
۲ عشق را آغاز هست انجام نیست

کام[1] هر جوینده را آخر است
۳ عارفان را[2] منتهای کام نیست

[7] B, I ; نداني, for چه داني.
[8] R ; یار, for دوست.
[9] I ; منش, for کسش.
[10] I ; ندیدي, for نداني.
[11] I ; بس, for هر.
[12] In I(a), I(b), B, S, R, T, C, 8(b) and 9(a) are omitted, and 9 (b) goes with 8 (a).
[13] I(b), R ; کني بهتر, for بداري به : B, T, C, Y(b) ; کني خوشتر, for do.
[1] I(a) ; کار, for کام.
[2] I(a), R, Z, Y(a), E, L, D, C ; عاشقان, for عارفان.

از هزاران در یکی گیرد سماع
۴ زانکه هرکس محرم پیغام نیست
آشنایان ره بدین معنی برند
۵ در سرای خاص بار عام نیست
تا نسوزد بر نیاید بوی عود
۶ پخته داند کاین سخن با خام نیست
هرکسی را نام معشوقي که هست
۷ میبرد معشوق ما را نام نیست [3]
سرو را با جمله زیبائي که هست
۸ پیش اندام تو هیچ اندام نیست
مستي از من پرس و شور عاشقي
۹ آن[4] کجا داند که دردآشام نیست
باد صبح و خاک شیراز آتشي است
۱۰ هرکرا در وی گرفت[5] آرام نیست
خواب بی هنگامت از ره میبرد
۱۱ ورنه بانگ صبح بی هنگام نیست
سعدیا چون بت شکستي خود مباش
۱۲ خود پرستي کمتر از اصنام نیست [6]

---

[3] This line is omitted in I.
[4] T, C, Y(b) ; او, for آن.
[5] I(b) ; رسد, for گرفت.
[6] In I this hemistich runs as follows :—خود پرستیدن کم از اصنام نیست.

۶۲

Metre : مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ◡ — | ◡ — — | — ◡ — | ◡ — — |]

خوش میروی بتنها تنها فدای جانت
۱ مدهوش میگذاری یاران مهربانت

در آینه نگه[1] کن تا خویشتن[2] به بینی
۲ وز[3] حسن خود بماند انگشت در دهانت

قصد شکار داری یا اتّفاق بستان
۳ عزمی درست باید[4] تا[5] میکشد عنانت

ای گلبن خرامان با دوستان نگه[6] کن
۴ تا بگذرد نسیمی بر ما ز بوستانت[7]

رخت سرای عقلم تاراج شوق[8] کردی
۵ ای دزد آشکارا می بینم از نهانت

هر دم کمند زلفت صیدی دگر بگیرد
۶ پیکان غمزه در دل ز ابروی چون کمانت

---

[1] B, and all texts but T; نظر, for نگه : I; طلب, for do.
[2] B, T, C; حسن خود, for خویشتن : Y(b); روی خود, for do.
[3] All texts and I(a), P, B; کز, for وز.
[4] I(a); میلی درست باشد, for عزمی درست باید : T and Y(b); داری, for باید.
[5] D, Z; یا, for تا.
[6] I(a); گذر, for نگه.
[7] In S, R, E, L, Y(a), Z, D, the following verse is inserted after line 4:—
مشغول عشق جانان گر عاشقی است صادق * در راه دوست میرد چون من بر آستانت
N.B.—The first hemistich occurs in ode 147, line 7.
[8] B; عشق, for شوق.

داني چرا نخفتم تو بادشاه حسني[9]

۷ خفتن حرام باشد بر چشم پاسبانت

ما را نمي برارزد[10] با وصلت آشنائي

۸ مرغی نکو تر از من باید هم آشیانت

من آب زندگاني بعد از تو می نخواهم

۹ بگذار تا بمیرم بر خاک آستانت

من فتنهٔ زمانم و آن دوستان که داري

۱۰ بیشک نگاه دارند از فتنهٔ زمانت

سعدي چون دوست داري آزاد باش و فارغ[11]

۱۱ ور دشمني بباشد با[12] هرکه در جهانت

۶۳

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ◡ | — ◡ — ◡ | ◡ — —]

خوش میرود آن پسر که بر خاست ۱ سرویست که میرود چنین راست

ابروش کمان[1] قتل عاشق ۲ گیسوش کمند عقل دانانست

بالای چنین اگر در اسلام ۳ گویند که هست زیر[2] و بالاست

---

[9] Z, L, E, Y(a), D ; ای بادشاه خوبان, for تو بادشاه حسني : I(a) has وقتی, for حسني.

[10] I(b) ; برآید, for برارزد : L ; بر آرد, for do : I(a), B, S, P, R and all texts but L and Y(a) ; برازد, for do : I ; گذارد, for do.

[11] I(a), I(b), B, Y(b) ; ایمن, for فارغ.

[12] E, L, Y(a), Z, D ; ز, for با.

[1] I ; صید, for کمان.

[2] In I(a), I(b), S, R, I, و is omitted after زیر.

ای آتش خرمن عزیزان ۴ بنشین که هزار فتنه برخاست[3]

بی جرم بکش که بندهٔ مملوک ۵ بی شرع ببر که خوان یغماست

دردت بکشم که درد داروست ۶ خارت بخورم که خار خرماست

انگشت نمای خلق گشتن[4] ۷ زشت است و لیک با تو زیباست

باید که سلامت تو باشد ۸ سهل است ملامتی که بر ماست

جان در قدم تو ریخت سعدي ۹ وین منزلت از خدای میخواست

خواهي که دگر حیات یابد[5] ۱۰ یکبار بگو که کشتهٔ ماست

۶۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏓ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | ⏑ — — ⏑ ⏓]

خبرت هست که بیروی تو آرامم نیست

۱ طاقت بار فراق این همه[1] ایّامم نیست

خالي از ذکر[2] تو عضوی چه حکایت باشد

۲ سر موئی بغلط بر[3] همه اندامم نیست

میل آن دانهٔ خالم نظری بیش نبود

۳ چون بدیدم رهٔ بیرون شدن از دامم نیست

شب بر آنم که مگر[4] روز نخواهد بودن

۴ بامدادت که[5] به بینم طمع شامم نیست

---

[3] C ; برپاست, for برخاست.

[4] All texts and all MSS. except I ; بودن, for گشتن.

[5] S, P ; باشد, for یابد.

[1] R ; و غم, for این همه.

[2] S ; یاد, for ذکر.

[3] All texts and all MSS. but I ; در, for بر.

[4] I(b) ; دگر, for مگر.

[5] T, Y(b) ; چو, for که.

چشم از آنروز که بر کردم و رویت دیدم
۵ بهمین دیده سر دیدن اقوامم [6] نیست

گر همه شهر بجنگم بدر آیند و خلاف
۶ منکه در خلوت خاصم خبر از عامم نیست

نه بزرق آمده ام تا بملامت بروم
۷ بندگي ورزم [7] اگر عزّت و اکرامم نیست

بخدا و بسراپای تو کز دوستیت [8]
۸ خبر از دشمن و اندیشه [9] ز دشنامم نیست [10]

نازنینا مکن آن جور که کافر نکند
۹ ور جهودي بکند بهره ز [11] اسلامم نیست

دوستت [12] دارم اگر [13] لطف کني ور [14] نکني
۱۰ بدو چشم تو که چشم از تو بانعامم [15] نیست

سعدیا نامتناسب حیوانی باشد
۱۱ هرکه [16] گوید که دلم هست و دلارامم نیست

---

[6] I(a), I(b) ; اقدامم, for اقوامم.

[7] I(b), R, B, S, P, I, T, C, Y(b) ; لازم, for ورزم.

[8] In T, C, Y(b), this hemistich runs thus :—
بسراپائی تو ای دوست که از دوستیت

[9] In I ز is omitted after اندیشه.

[10] In P line 8 is omitted.

[11] I ; در, for ز.

[12] All MSS. but B, and all texts except T ; دوست, for دوستت.

[13] P, R, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D ; اگرم, for اگر : I(a) ; تو اگر, for do. : I(b) ; که اگر, for do.

[14] E, Z, Y(a), L, D ; یا, for ور.

[15] I ; بر, for به.

[16] I(a), I(b) ; آنکه, for هرکه.

۶۵

Metre : خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏑̄ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑̄]

دوشم آن سنگدل پریشان داشت ۱ یار دل برد و دست بر جان داشت

دیده در مي‌فشاند در دامن ۲ گوئیا آستین مرجان داشت

درد هجران بناله به نشود[1] ۳ ور نه نالیدمی چه درمان داشت

مي نپنداشتم که روز شود ۴ تا بدیدم سحر که پایان داشت

در باغ بهشت بکشودست[2] ۵ باد گوئی کلید رضوان داشت

غنچه دیدم که از نسیم صبا ۶ همچو من دست در گریبان داشت

که نه تنها منم ربودهٔ عشق ۷ هر گلی بلبلی سحرخوان[3] داشت

رازم از پرده بر ملا افتاد ۸ چند شاید بصبر پنهان داشت

سعدیا ترک جان بباید گفت ۹ که بیکدل دو دوست نتوان داشت

۶۶

Metre : رملِ مثمّن مقصور [— ⏑ — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ —]

دیده از دیدار خوبان بر گرفتن مشکل است

۱ هرکه ما را این نصیحت میکند بیحاصل است

یار زیبا گر هزارش وحشت از ما[4] بر دل است

۲ بامدادان روی او دیدن صباحي مقبل است

---

[1] In I this hemistich runs as follows :— اندرونم ز شوق مي سوزد.

[2] All MSS. but I(b), S, and all texts except Y(b) ; بکشودند, for بکشودست.

[3] All texts and all MSS. but I, I(a) ; غزلخوان for سحر خوان.

[4] P, I, S, Y(b) ; وی, for ما.

آنکه در چاه زنخدانش دل بیچارگان
۳ چون ملک محبوس در زندان چاه بابل است

پیش ازین من دعوی پرهیزگاری کردمی
۴ باز میگویم که هر دعوی که کردم باطل است

زهر نزدیک خردمندان اگرچه قاتل است
۵ چون ز دست دوست میگیری شفای عاجل است

من قدم بیرون نمی یارم نهاد از کوی دوست[2]
۶ دوستان معذور داریدم که پایم در گل است[3]

باش تا دیوانه خوانندم[4] همه فرزانگان
۷ ترک جان نتوان گرفتن تا تو گوئی[5] عاقل است

آنکه میگوید نظر بر منظر[6] خوبان مکن
۸ او همین[7] صورت همی[8] بیند ز معنی غافل است

ساربان آهسته ران کآرام جان در محمل است
۹ اشترانرا[9] بار بر پشت است و ما را بر دل است

گر بصد منزل فراق افتد میان ما و دوست
۱۰ همچنانش درمیان جان شیرین منزل است

سعدیا سهل است با هر کس گرفتن دوستی
۱۱ لیک چون پیوند شد خود[10] باز کردن مشکل است

---

2 R ; یار, for دوست.

3 In P lines 6 to 11 are omitted.

4 I, I(b), S, T, Z, C, Y(b) ; گویندم, for خوانندم.

5 B ; بگوئی, for تو گوئی.

6 I(b), B, S ; در, for بر : I ; صورت, for منظر.

7 All texts, and all MSS. except I and R ; خود این, for همین.

8 I(b) ; نمی, for همی.

9 I, I(a), I(b), S, Z ; چارپایانرا, for اشترانرا.

10 I and B ; خو, for خود.

۶۷

Metre : [ــ ــ ں ا ں ــ ــ ں ا ں ــ ــ ں ا ں ــ ــ] هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور

دیگر نشنیدیم چنین فتنه که برخاست
۱ از خانــه برون آمد و بازار بیاراست

در وهم نگنجد که چه دلبند و چه شیرین
۲ در وصف نیاید که چه مطبوع و چه زیبا ست

صبر و دل و دین میبرد[1] و طاقت و آرام
۳ از زخم پدید است که بازوش[2] تواناست

از بهر خدا روی[3] مپوش از زن و از مرد
۴ تا صنع خدا مینگرند از چپ و از راست

چشمی که ترا بیند و در[4] قدرت[5] بیچون
۵ مدهوش نماند نتوان گفت که بیناست

دنیـــا بچـــه کار آید و فردوس چه باشد
۶ از بار خدا به ز تو حاجت نتوان خواست

فریاد من از دست غمت عیب نباشد
۷ کاین درد نپندارم[6] ازان من تنها ست

با جـــور و جفـــای تو نسازیم چه سازیـــم
۸ چون زهره و یارا نبـــود چاره مـــدارا ست

---

[1] I ; رود, for برد.
[2] S ; با زور, for بازوش.
[3] I(b) ; زلف, for روی.
[4] R ; از, for در.
[5] I(b) ; حضرت, for قدرت.
[6] S ; ندانم که, for نپندارم.

از روی شما صبر نه صبر است که زهر است[7]
وز دست شما زهر نه زهر است که حلوا ست ۹
آن کام و دهان و لب و دندان[8] که تو داری
عیش است ولی تا ز برای که مهیّا ست ۱۰
گر خون من و جملهٔ عالم تو بریزی
اقرار[9] بیاریم که جرم از طرف ما ست ۱۱
تسلیم تو سعدی نتواند که نباشد
گر سر بنهد ور ننهد دست تو بالاست ۱۲

٦٨

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —]

دیدار تو حلّ مشکلات است ۱ صبر از تو خلاف ممکنات است
دیباچهٔ صورت بدیعت[1] ۲ عنوان کمال حسن[2] ذات است
لبهای تو خضر اگر بدیدی ۳ گفتی لب چشمهٔ حیات است
بر کوزهٔ آب نه دهانت[3] ۴ بردار[4] که کوزهٔ نبات است
ترسم تو[5] بسحر غمزه یک روز ۵ دعوی بکنی[6] که معجزات است
زهر از قبل تو نوش دارو ست ۶ فحش از دهن تو طیّبات است

---

7 I ; موت, for زهر.
8 I(b) ; لب خندان, for لب و دندان.
9 R ; انصاف بدادیم, for اقرار بیاریم. *N.B.*—In P odes from 65 to 98 are omitted under Tayyibāt.
1 I ; لطیفت, for بدیعت.
2 In B, Z, E, L, Y(a), Y(b) و is inserted after حسن.
3 In all texts and all MSS. but I ; دهانرا, for دهانت.
4 I(a), I(b), S, R, I, C, Y(b) ; باز آر, for بردار.
5 B, Z, E, Y(a), Y(b) ; که, for تو.
6 I(b), L ; نکنی, for بکنی.

عهـــد تو و توبـــهٔ من از عشق ۷ مي بینم و هردو بی ثبات است

چون روی[7] تو صورتی ندیدیــم ۸ در شهر که مبطـــل صلٰوت است

آخـــر نگهی بســـوی ما کـــن ۹ کاین دولت[8] حسن را زکٰوة است

چون تشنه بسوخت در بیـابان ۱۰ چه فایده گر جهان فـرات است[9]

سعـــدي غـــم نیستي نـــدارد ۱۱ جان دادن عاشقـــان نجات است

٦٩

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

دلی که عاشق و صابربود مگر سنگ است
۱ زعشق تا بصبـــوري هزار فرسنگ است

برادران طـــریقت[1] نصیحتـــم[2] مکنیـــد
۲ که توبه در رهٔ عشق ابگینه و[3] سنگ است

دگر بخفیـــه نمیبایدیـــم شراب و سمـــاع
۳ که نیکنامي در دیـــن عاشقـــان ننگ است

چه تربیت شنوم یا چه مصلحت بینـــم
۴ مرا که چشم بساقي و گوش برچنگ است

بیـــادگار کسی دامـــن نسیم صـــبـــا
۵ گرفته ایم و دریغـــا[4] که باد در چنگ است

---

[7] All texts and all MSS. but I; ما خود چو, for چون روی.
[8] I; نعمت, for دولت.
[9] In I(a) lines 9 and 10 are transposed.
[1] S; وعزیزان, for طریقت.
[2] I(b); ملامتم, for نصیحتم.
[3] S; بر, for و.
[4] All texts and all MSS. but I; چه حاصل, for دریغا.

بخشم رفتۀ ما را که میبرد پیغام

۶ بیا که ما سپر انداختیم اگر جنگ است

بکش چنانکه تو داني [5] که بیمشاهده‌ات

۷ فراخنای جهان بر وجود ما تنگ است

ملامت از دل سعدي فرو نشوید عشق

۸ سیاهي از حبشي چون رود که خود رنگست

۷۰

Metre: رمل مثمن مخبون محذوف [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ —]

دوستدارم که بپوشي رخ همچون قمرت

۱ تا چو خورشید نه بینند بهر بام و درت

جرم بیگانه نباشد که تو خود صورت خویش

۲ گر در آینه به بیني برود دل ز برت

جای خنده است سخن گفتن شیرین پیشت

۳ کآب حیوان[1] چو بخندي برود از شکرت

راه آه سحر از شوق نمیبارم داد

۴ تا مبادا[2] که بشوراند خواب سحرت

هیچ پیرایه زیادت نکند حسن ترا

۵ هیچ مشّاطه نیارآید ازین خوبترت

[5] I; توانی, for تو دانی.
[1] I; شیرین, for حیوان.
[2] I(a), I(b), S, Z; نباید, for مبادا.

بارها گفته ام این روی بهرکس[3] منمای
۶ تا تامّل نکنـد دیـدهٔ هربی بصـرت

باز گویم نه که این صورت و معنی که تراست
۷ نتـواند که به بینـد مگر اهـل نظـرت

راه صـد دشمنم از بهـر تو میباید داد
۸ تا یکی دوست به بینـم که بگوید خبرت[4]

آنچنان سخت نیایـد[5] سر من گر بـرود
۹ نازنینـا که پریشـاني مـوی ز سرت

غـم آن نیست که بر خاک نشیند سعدي
۱۰ زحمت خویش نمیخواهـد بر رهگـذرت

۷۱

Metre: [ـ ـ ‿ ‿ | ـ ـ ‿ ‿ | ـ ـ ‿ ‿ | ـ ـ] رملِ مثمنِ مخبونِ مقصور

دل نماند است که گوی خم چوگان تو نیست
۱ خصـم را پای گریز از سر میدان تو نیست

تا سرزلف پریشـان تو در جمـع آمـد
۲ هیچ مجموع ندانم[1] که پریشان تو نیست

در تو حیـرانم و اوصاف معاني که تراست
۳ و اندر آن کس که بصر دارد و حیران تو نیست

---

[3] Z, E, L, Y(a); بمردم, for بهرکس.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] I(a); نباشد, for نیاید.
[1] Y(b); ندیدم, for ندانم.

آن چه عیب است که در صورت زیبای[2] تو هست
۴ و آن چه سحراست که در غمزهٔ فتّان تو نیست
آب حیوان نتوان گفت که در عالم هست
۵ گرچنان است که در چاه زنخدان تو نیست
از خـدا آمدهٔ آیت رحمت بر خلـق
۶ و آن کدام آیت لطفست که در شان تو نیست
گر ترا هست شکیب از من و امـکان فراغ
۷ بوصالت که مرا طاقت هجران تو نیست
تو کجا نالي ازین خار که در پای من است
۸ یا چه غم داري ازین درد که بر[3] جان تو نیست
دردی از حسرت دیدار تو دارم که طبیب
۹ عاجز آمد که مرا چاره[4] و درمان تو نیست
آخر ای کعبـهٔ مقصـود کجا افتـادي
۱۰ که خود از هیـچ طرف حدّ بیابان تو نیست
گر براني چکنـد بنـده که فرمان نبـرد
۱۱ ور بخواني عجب از غایت احسان تو نیست[5]
سعـدیا شایـد اگر در طلـب یار عزیـز
۱۲ جان شیرین بدهي کان ویست آن تو نیست[6]

---

[2] I(a) ; مطبوع, for زیبای.
[3] I(b), B, R, T ; در, for بر.
[4] In all texts but Z, and all MSS. except I و is omitted after چاره.
[5] This line is omitted in I.
[6] This line is only found in I ; in all other MSS. and texts the following is substituted for it :—
سعدي از بند تو هرگز بدر آید هیهات * بلکه حیفست بر آن کس که بزندان تو نیست

٧٢

Metre : رملِ مسدّسِ مقصور [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

درد عشق از تندرستی خوشتر است
ملک[1] درویشی ز هستی خوشتر است ۱

عقل بهتر می نهند از کاینات
عارفان گویند مستی خوشتر است ۲

خودپرستی خیزد از دنیا و جاه
نیستی از خود[2] پرستی خوشتر است ۳

چون گران باران بسختی میروند
هم سبکباری و چستی خوشتر است ۴

سعدیا چون دولت و فرماندهی
می‌نماند زیر[3] دستی خوشتر است ۵

٧٣

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [— ⏓ | — — ᴗ ᴗ | — — ᴗ ᴗ | — — ᴗ ⏓]

در من این هست که صبرم ز نکورویان نیست
از[1] گل و لاله گزیر است و زگلرویان[2] نیست ۱

---

[1] C ; بلکه, for ملک.
[2] All texts and all MSS. except I, I(a), R ; و حق, for از خود.
[3] All texts and all MSS. except I ; تنگ, for زیر.
[1] All texts and all MSS. except I ; وز, for از.
[2] I ; گلبویان, for گلرویان.

دل گم کرده در این شهـــر نه من میجویم
۲ هیچکس نیست که مطلوب مرا جویان نیست
آن پریزاده[4] مه پاره که منظور[3] من است
۳ کس ندانم که بجان در طلبش پویان نیست
ساربانا خبـــر دوست بیـــاور که مـــرا
۴ خبر از دشمن و اندیشه[4] ز بدگویان نیست
مرد باید که جفـــا بینـــد و مِنّـــت دارد
۵ نه بنـــالد که مـــرا طاقت بدخویان نیست
عیب سعدي مکن ای خواجه[5] اگر آدمئي
۶ کادمي نیست که میلش بپریرویان[6] نیست

۷۴

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

دوش دور از رویت ایجان[1] جانم از غم تاب داشت
۱ ابر چشمم بر رخ از سودای دل[2] سیلاب[3] داشت
از تفکّـــر عقـــل مسکیـــن پایمـــال عشق[4] شد
۲ با[5] پریشاني دل شوریده چشـــم[6] خوابداشت

---

[3] All texts and all MSS. but I; دلبند, for منظور.
[4] In I and Y(b) ز is omitted after اندیشه.
[5] B, T, C, Y(b); دوست, for خواجه.
[6] I(a); نکو رویان, for پریرویان.

[1] S; روی تو جان, for رویت ایجان.
[2] I; تو, for دل.
[3] I(b); خوناب, for سیلاب.
[4] In I this hemistich runs as follows:— بر تفکّر عقل مسکین پایگاه صبر دید
[5] I; بر, for با.
[6] All MSS. except I, and all texts but T; چشمم, for چشم.

کوس غارت زد فراقت گرد شهرستان دل

۳ شحنهٔ عشقت سرای عمر[7] در طبطاب داشت

نقش نامت کرد[8] دل محراب[9] تسبیح وجود

۴ تا سحر تسبیح گویان روی در محراب داشت

دیده ام میجست گفتندم که[10] بیني روی دوست

۵ عاقبت معلوم کردم[11] کاندرون[12] سیماب داشت

روزگارم عشق خوبان شهد فایق مینمود

۶ باز دانستم که شهد آلوده زهر ناب داشت[13]

سعدي این ره مشکل افتاد است در دریای عشق

۷ کاول[14] و آخر صبوري اندکی پایاب داشت

۷۵

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏓ | — ᵕ — ᵕ | — — ᵕ ᵕ ⏓]

روز وصلم قرار دیدن نیست ۱ شب هجرانم آرمیدن نیست

طاقت سر بریدنم باشد ۲ وز حبیبم سر بریدن نیست

مطرب از دست من بجان آمد ۳ که مرا طاقت شنیدن نیست

---

7 T, C, Y(b) ; عقل, for عمر. In I(a) this line is omitted.

8 I, Y(b) ; گرده, for کرد.

9 All texts and all MSS. except I, I(b) insert و after محراب.

10 I(b), C, Y(b), T ; به, for که : I, S ; نه, for که; I(b), S, C, T, Y(b) ; و is inserted before گفتندم.

11 All texts and all MSS. except I ; خوش درفشان بود چشم, for عاقبت معلوم کردم.

12 All MSS. and all texts except C, Y(b) ; کاندرو, for کاندرون.

13 In all texts, and all MSS. except I, line 6 runs as follows :—
آسمان آغاز کارم سخت شیرین مینمود * کی گمان بردم که شهد آلوده زهر ناب داشت

14 In all texts and all MSS. except I, I(a) ; اول, for کاول.

دست بیچاره چون بجان نرسید ۴ چاره جز پیرهن دریدن نیست
ما خود افتادگان مسکینیم ۵ حاجت دام گستریدن نیست
با خداوندگاری افتادیم ۶ کش سر بنده پروریدن نیست
دست در خون عاشقان[1] داری ۷ حاجت تیغ برکشیدن نیست
گفتم ای بوستان روحانی ۸ دیدن میوه چون[2] چشیدن نیست
گفت سعدی خیال خیره مبند[3] ۹ سیب سیمین برای چیدن نیست

۷۶

Metre : [ـ ـ|ـ ـ ‿ ـ ‿ ـ ـ ‿ ‿ ـ ‿ ـ ـ ‿] مجتثّ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ

ز من مپرس که در[1] دست او دلت چونست
۱ ازو بپرس که انگشتهاش در خون است
وگر[2] حدیث کنم تندرست را چه خبر
۲ که اندرون جراحت رسیدگان چون است
بحسن[3] طلعت لیلی نگاه می نکند
۳ فتاده در پی بیچارهٔ که مجنون است
خیال روی کسی در سر است هر کس را
۴ مرا خیال کسی کز خیال بیرون است

---

1 S ; دوستان, for عاشقان.
N.B.—In I lines from 4 to 7 are omitted.
2 All MSS. except R, and all texts but T, Y(a) ; گزیدن, for چشیدن.
3 I(a) ; مهر, for مبند.

1 All texts and S ; از, for در.
2 B and all texts ; اگر, for وگر.
3 In I, S, T و is inserted after بحسن.

خجسته روز کسی کز درش تو باز آئي

۵ که بامداد بروی تو فال میمون است

چنین شمایل موزون و قدّ خوش که تراست

۶ بترک عشق[4] تو گفتن نه طبع موزون است

اگر کسی بملامت ز مهر[5] بگریزد

۷ مرا بهر چه تو گوئي ارادت افزون است

نه پادشاه منادي زدست[6] که می مخورید[7]

۸ بیا که چشم و دهان تو مست و میگون است

کنار سعدي از آنروز کز تو دور افتاد

۹ از آب دیده تو گوئي کنار[8] جیحون است

۷۷

Metre : منسرحِ مثمّنِ مطويّ مقطوع [– ᴗ ᴗ – | – ᴗ – ᴗ | – ᴗ ᴗ – | – –]

سرو چمن پیش اعتدال تو پست است

۱ روی تو بازار آفتاب شکست است

شمع فلک با هزار مشعل انجم

۲ پیش وجودت[1] چراغ باز نشست است

---

[4] I(a) ; وصل, for عشق.

[5] All texts and I(a), I(b), B ; عشق بر گردد, for مهر بگریزد : S ; یاو بر گردد, for do.

N.B.—This line is omitted in R.

[6] I(a) ; کند, for زدست : I(b), T, L, E, Y(a), Y(b), D, C ; زده, for do. : R ; زند, for do.

[7] I(a), B, S, T, Z, Y(a), E, D ; نخورید, for مخورید.

[8] I(a), T, L, E, Y(a), Y(b), D ; که رود, for کنار.

[1] I(a), S ; وجودش, for وجودت : I(b) ; دو چشمت, for وجودت.

توبه کند مردم از گناه بشعبان

۳ در رمضان بین که[2] چشمهای تو مست است
با همه زور آوري و مردي و شیري[3]

۴ مرد ندانم که از کمند تو جست است
این یکی از دوستان بتیغ تو کشته است

۵ و آن دگر از عاشقان بتیر تو خسته است
دیده بدل میبرد شکایت[4] منظور[5]

۶ دیده نداند که دل بمهر تو بسته است
دست طلب داشتن ز دامن معشوق

۷ پیش کسی گو کش اختیار بدست است
با چو تو روحانيِ تعلّق خاطر

۸ هرکه ندارد دد است[6] و نفس[7] پرست است
منکر سعدی که ذوق عشق ندارد

۹ نی شکرش در دهان تلخ کبست است

۷۸

Metre : مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —]

سفر دراز نباشد بپای طالب دوست

۱ که زندهٔ ابد است آدمي که کشتهٔ اوست

---

[2] I(a), I(b), B, S, R, T, Z ; نیز, for بین که.
N.B.—In I(a) lines 2 and 3 are transposed.
[3] I(b) ; تندي, for شیري. *N.B.*—In I(a) line 4 is omitted.
[4] All texts and all MSS. but I(a) ; حکایت, for شکایت.
[5] I(a), I(b), S, R, B, T, C, Y(b) ; مجنون, for منظور.
[6] I(a), I(b), B, S, R, Z, T, C ; دواب, for دد است : I(b), S, T, C, Z, omit و after ددست.
[7] T ; خویش, for نفس.

شراب خوردهٔ معنی چو[1] در سماع آید

٢ چه جای جامه که بر خویشتن بدرد پوست

هر آنکه با رخ منظور[2] ما نظر دارد

٣ بترک خویش بگوید که تُرک[3] عربده جوست

حقیر تا نشماری تو آب چشم فقیر

٤ که قطره قطره باران چو باهم آید جوست

نمیرود که کمندش همی‌برد مشتاق

٥ چه جای پند نصیحت کنان بیهده گوست

چو درمیانهٔ خاک اوفتادهٔ بینی

٦ از او بپرس که چوگان از آن مپرس که گوست

چرا و چون نرسد بندگان مخلص را

٧ رواست گر همه بد میکنی بکن که نکوست

کدام سرو سهی راست با وجود تو قدر

٨ کدام غالیه را پیش خاکپای تو بوست

بسی بگفت خداوند عقل و نشنیدم

٩ که دل بغمزهٔ خوبان مده که سنگ و سبوست

هزار دشمن اگر بر سرند سعدی را

١٠ بدوستی که نگوید بجز حکایت دوست

بآب دیدهٔ خونین نوشته صورت[4] حال

١١ نظر بصفحهٔ اوّل مکن که تو بر توست

---

[1] S; که, for چو. [2] I(b); مطبوع, for منظور.

[3] I, I(b), B, R, S, Z, E, L, D, Y(a); خصم, for ترک: T, C, Y(b) یار, for do.

[4] I(a), I(b), S, R, T; قصه, for صورت.

۷۹

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — —]

شراب از دست خوبان سلسبیل است
۱ وگر خود خون میخواران سبیل است [1]

نمیدانم رطب را چاشني چیست
۲ همي بینم [2] که خرما بر نخیل است

سر انگشتان خاضب [3] دلفریبش
۳ نه در حنّا که در خون قتیل است

الا ای کاروان محمل مرانید [4]
۴ که ما را بند برپای رحیل است

هر آن شب در [5] فراق روی لیلی
۵ که بر مجنون رود [6] لیلی [7] طویل است

کمندش میدواند پای مشتاق
۶ بیابان را نپرسد چند میل است

---

[1] In I(b) this hemistich runs as follows:— وگر خون میخوورد آن هم سبیل است : B, L, Y ; دگر, for وگر.

[2] S, Z ; دانم, for بینم.

[3] I, T, Y(b) ; صاحب, for خاضب : I(a) and all texts but T, Y(b) ; نغزو, for do.

[4] S, R, I, T, Z, C ; برانید, for مرانید.

[5] I(a), B, S, R, E, L, Y(a), Y(b), Z, D ; کز, for در.

[6] B ; بمجنون بگذرد, for که بر مجنون رود.

[7] I(b) ; سالی, for لیلی.

نه وسمه است آن بدلبندي خضیب است
۷ نه سرمه است آن بجادوئی کحیل است [8]

چو مور افتان و خیزان رفت باید
۸ وگر خود ره بزیر پای پیل است

حبیب آنجا که دستی برفشاند
۹ محبّ از سر نیفشاند بخیل است

از ما گر طاعت آید[9] شرمساریم
۱۰ از ایشان گر قبیح آید جمیل است

بدیل دوستان گیرند و یاران
۱۱ ولیکن شاهد ما بی بدیل است

سخن بیرون مگوی از عشق سعدی
۱۲ سخن عشق است و دیگر[10] قال و قیل است

۸۰

Metre:
[– ⏑⏑ | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏑ – ⏑] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

شب فراق که داند که تا سحر چند است
۱ مگر کسیکه بزندان عشق[1] در بند است

بگفتم از غم دل[2] راه بوستان گیرم
۲ کدام سرو ببالای دوست مانند است

---

[8] In I(b) this hemistich runs thus:—
نه چشمست آن بجادوئی خطیل است
[9] In all texts and all MSS. except I; اگرچه ما بطاعت, for زما گرطاعت آید.
[10] I(a), I(b); باقي, for دیگر.
[1] S; شوق, for عشق.
[2] S, Z; تو for دل.

پيام ما[3] كه رساند بيار مهرگسل

۳ كه بر شكستي و ما را هنوز پيوند است

قسم بجان تو خوردن[4] طريق عزت نيست

۴ بخاكپاى تو كآن هم عظيم سوگند است

كه با شكستن پيمان و بر گرفتن[5] دل

۵ هنوز ديده بديدارت آرزومند است

بيا كه بر سر كويت بساط چهرهٔ ماست

۶ بجاى خاک كه در زير پايت افگند است

خيال روى تو بيخ اميد بنشاند است

۷ بلاى عشق تو بنياد صبر بركند است

عجبتر آنكه تو مجموع اگر قياس كني

۸ بزير هر خم[6] موئى دلى پراگند است

اگر برهنه نباشي كه شخص بنمائي

۹ گمان برند كه پيراهنت گل آگند است

ز دست رفته نه تنها منم درين سودا

۱۰ چه دستها كه ز دست تو بر خداوند است

فراق يار كه پيش تو برگ كاهى نيست

۱۱ بيا و بر دل ما بين كه كوه الوند است

ز ضعف طاقت آهم نماند و ترسم خلق

۱۲ گمان برند كه سعدي ز دوست خورسند است

---

[3] In all texts and all MSS. except I(b) : من, for ما.
[4] I(a), R, C, E, L, Y(a), Y(b), D ; گفتن, for خوردن.
[5] I(a), R ; برگستن, for بر گرفتن.
[6] R and all texts except T, Y(b) ; بن, for خم.

٨١

Metre : رجزِ مثمّنِ مطويِ مخبون [— ◡ — ◡ | — ◡ ◡ — | — ◡ — ◡ | — ◡ ◡ —]

صبحدمی که بر کنم دیده بروشنائیت
١ بر در بندگي[1] زنم حلقهٔ آشنائیت

سر بسریر سلطنت بنده فرو نیاورد
٢ گر بتوانگري رسد نوبتي از گدائیت

پرده اگر بر افگني وه که چه فتنها بود
٣ چون پس پرده میرود این همه دلربائیت

گوشه چشم مرحمت بر صفّ عاشقان فگن
٤ تا شب رهروان شود روز بروشنائیت

سر ننهند بندگان بر خط پادشاه اگر
٥ سر ننهد[2] به بندگي بر خط پادشاهیت

خلق جزای هر عمل بر در کبریای تو
٦ عرضه همي دهند و ما قصّه بیوفائیت[3]

وقتي اگر برانیم بندي دوزخم مکن[4]
٧ کآتش آن فرو کشد گریه ام از جدائیت

راه تو نیست سعدیا کم زني و مجرّدي
٨ تا بخیال در بود پیري و پارسائیت

---

[1] I(b), S, R, Z ; آسمان, for بندگي.
[2] All MSS. and all texts except L ; بنهد, for ننهد.
[3] In I(a) and T this line is omitted.
[4] All texts and all MSS. except I(a) ; بکن, for مکن.

٨٢

Metre: رمل مثمن مقصور [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

١ صبحدم خاکی بصحرا برد باد از کوی دوست
بوستان در عنبرسارا گرفت از بوی دوست

٢ دوست گر با ما بسازد دولتی باشد عظیم
ور نسازد می بباید ساختن با خوی دوست

٣ گر قبولم میکند مملوک خود می پرورد
ور براند پنجه[1] نتوان کرد با بازوی دوست

٤ هرکرا خاطر بروی دوست رغبت میکند
بس پریشانی بباید بردنش چون موی دوست

٥ دیگرانرا عید گر فرداست ما را ایندم است
روزه داران ماه نو بینند[2] و ما ابروی دوست[3]

٦ دشمنم را بد نمیخواهم که آن بد بخت را
این عقوبت بس که بیند دوست همزانوی دوست

٧ هرکسی بیخویشتن جولان عشقی میکند
تا بچوگان که خواهد اوفتادن[4] گوی دوست

٨ هرکسی را دل بصحرائی و باغی میرود
هرکس از سوئی بدر[5] رفتند و عاشق[6] سوی دوست

---

[1] B, S, Y(a), E, L, D, C, Z, T; زور, for پنجه.
[2] I(b); ماه میجویند, for ماه نو بینند.
[3] In I(a) the order of lines 4 and 5 and 7 and 8 is reversed.
[4] R, B, and all texts; در خواهد فتادن, for خواهد اوفتادن.
[5] I(a); برون, for بدر.
[6] I(b); ما از, for عاشق: Z, E, Y(a), L, D; عارف, for عاشق: T, C, Y(b); ما در کوی, for عاشق سوی.

کاج باري باغ و بستانرا که تحسین میکنند
۹ بلبلی بودي چو سعدي یا گلی چون روی[7] دوست

۸۳

Metre: رملِ مثمّن مخبونِ مقصور [ـ‿ـ‿ / ‿‿ـ ـ / ‿‿ـ ـ / ‿‿ـ ـ / ‿ـ‿]

صبح میخندد و من گریه کنم از غم دوست
۱ ای دم صبح چه داري خبر از مَقْدَم دوست

بر[1] خودم گریه همي آید و بر خنده تو
۲ تا تبسّم چه کني بی خبر از مَبْسَم دوست

ای نسیم سحر از من بدلارام بگوئي
۳ که کسی جز تو ندارم که بُوَد مَحْرَم دوست

گو[2] کم یار برای دل اغیار مگیر
۴ دشمن این نیک پسندد که تو گیري[3] کم دوست

تو که با جانب خصمت بارادت نظر است
۵ به که ضائع نگذاري طرف[4] مُعَظَّم دوست

من نه آنم که عدو[5] گفت تو خود داني نیک
۶ که ندارد دل دشمن خبر از عالم دوست

---

[7] B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), D ; بودي چو, for چون روی.
[1] I (b) ; من, for بر.
[2] ,, گر, for گو.
[3] ,, بگیرد, for تو گیري.
[4] ,, طمع, for طرف.
[5] ,, مرد, for عدو.

نی نی[6] ای باد مرو حال من خسته مگو
۷ تا[7] غباری نه نشیند بدل خرّم دوست

هر کسی را غم خویش است ولی سعدی را
۸ همه وقتی غم آن تا چه کند با غم دوست

۸۴

Metre : رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [‒ ◡◡ | ‒ ‒ ◡ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ ◡ ‒]

عشق ورزیدم و عقلم بعلامت برخاست
۱ کآنکه[1] عاشق شد ازو حکم[2] سلامت برخاست

هرکه با شاهد گلروی بخلوت بنشست
۲ نتواند ز سر کوی[3] ملامت برخاست

عشق[4] غالب شد و از گوشه نشینان صلاح
۳ نام مستوری و ناموس[5] و کرامت برخاست

گل صد برگ ندانم بچه رونق بشگفت
۴ یا صنوبر بکدامین قدّ و قامت[6] برخاست

در گلستانی کآن گلبن خندان بنشست
۵ سرو آزاد بیکپای غرامت برخاست

---

[6] I(b) ; از من, for نی نی. [7] I(b) ; که, for تا.

N.B.—This ode is only found in I (Badāyi') and I(b) (Tayyibat).

[1] All MSS. except I, and all texts ; هرکه, for کآنکه.

[2] I(a), R ; راه, for حکم.

[3] I(a), I(b), B, S, R ; راه, for کوی. [4] I ; وجد, for عشق.

[5] In I, I(a), I(b) و is omitted after ناموس. [6] I(a) ; بالا, for قامت.

N.B.—In I(a) lines 4 and 5 and 6 and 7 are transposed.

In B, T, C, line 7 is omitted, and in I this line takes the place of verse 3.

دي زمانی بتکلّف بر سعدي بنشست
۶ فتنه بنشست و چو برخاست قیامت برخاست

که شنیدي که بر انگیخت سمند غم عشق
۷ که نه اندر عقبش گرد ندامت برخاست

۸۵

Metre: [— — ‿ ‿ — ‿ — ‿ ‿ — —] هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور

۱ فریاد من از فراق یار است | افغان[1] من از غم نگار است
۲ بی روی چو ماه آن نگارین[2] | رخسارهٔ من بخون نگار است
۳ خون جگرم ز فرقت تو | از دیده روانه[3] بر[4] کنار است
۴ درد دل من ز حدّ گذشته است | جانم ز فراق بیقرار است[5]
۵ کس را ز غم من آگهي نیست | آوخ که جهان نه پایدار است
۶ از دست زمانه در عذابم | ز آن جان و دلم چنین[6] فگار است
۷ سعدي چکني شکایت از دوست | چون شادي و غم نه بر قرار است

۸۶ *

Metre: [— ‿ — — | — ‿ — — | — ‿ — — | — ‿ —] رملِ مثمّنِ مقصور

کس بچشمم در نمي آید که گویم مثل اوست
۱ خود بچشم عاشقان صورت نبندد غیر[1] دوست

---

[1] In all texts and all MSS. except I, و is added before افغان.
[2] I(a); پري روی, for نگارین.
[3] I(a); همیشه, for روانه.
[4] In all MSS. except I, and all texts but T; در, for بر.
[5] In I this line is omitted.
[6] In all texts, and all MSS. except I, همي, for چنین.
* In the original odes 86 and 87 are marked as 88 and 89.
[1] I(b), B, S, R, T; مثل, for غیر.

هرکه با مستان نشیند ترک مستوری کند

٢ آبروی نیکنامان[2] در خرابات آبجوست

جز خداوندان معنی را نگرداند[3] سماع

٣ اوّلت[4] مغزی بباید تا برون آئی[5] ز پوست

بنده ام گر تاج[6] خواهی بر سرم نه یا تبر

٤ هرچه پیش عاشقان آید ز معشوقان نکوست

عقل وقتی خسروی میکرد در[7] ملک وجود

٥ باز چون فرهاد عاشق بر لب شیرین اوست

عنبرین چوگان زلفش را گر[8] استقصا کنی

٦ زیر هر موئی دلی بینی که سرگردان چو گوست

سعدیا چندانکه خواهی گفت وصف روی یار

٧ حسن گل بیش از قیاس[9] بلبل بسیارگوست

٨٧

Mètre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑⏑ —]

کیست آن لعبت خندان که پریوار برفت

١ که قرار از[1] دل دیوانه بیکبار برفت

---

2 Z, E, L, Y(a), D ; نیک نامی, for نیک نامان.

3 I(a) ; نمی زیبد, for نگرداند : I(b), R, T, C ; نغلطاند, for do : B, S, E, Z, L, Y(a), Y(b), D ; نمیشاید, for do.

4 All texts and all MSS. except I, S ; اوّلش, for اوّلت.

5 All texts and all MSS. except S, R ; آید, for آئی.

6 I(a), I(b), S, T, E, L, Y(a), Y(b), D ; تیغ, for تاج.

7 All MSS. except I, R, and all texts but T ; بر, for در.

8 I(a) ; چو, for گر.

9 R ; زبان, for قیاس.

1 In I(b) and R, از is omitted before دل.

باد بـوی گـل وصلـش بگلستـان آورد
۲ آب گلـزار بشـد رونق عطّـار برفـت

صورت یوسف نا دیده صفـت میکـردند
۳ چـون بدیدند زبان همـه[2] از کار برفت

بعـد ازین عیـب و ملامت نکنم مستانرا
۴ که مـرا در حق این طایفـه انکار برفت

در سرم بود که هرگـز ندهم دل بخیـال
۵ بسـرت کز سر من آنهمـه پنـدار برفت

آخر این مور میان بستـهٔ افتـان خیـزان
۶ چه خطا[3] داشت که سر کوفته چون مار برفت

بخرابات چه حاجت که کسی[4] مست شود
۷ که بدیدار تو عقـل از سرِ[5] هشیـار برفت

بنمـاز آمده محـراب دو ابروی تو دید
۸ دلـش از دست ببـردی[6] و بزنّار برفت

پیش تو مردن از آن به که پس از من گویند
۹ نه بصـدق آمده بود آنکـه بآزار[7] برفت

تو نه مرد گل بستـان وصـالی[8] سعدی
۱۰ که بپهلـو نتـوانی بسـر خـار برفت

---

[2] I(a), I(b), B, S, R, I, Z ; سخن, for همه.
[3] I(a) ; گنه, for خطا.
[4] I(a), I(b), S, R, I, T, Z, C ; یکی, for کسی.
[5] I, I(a), R, Z, E, Y(a), L, D, C ; تن, for سر : S ; دل, for do.
[6] All MSS. and texts except T, Y(b) ; ببردند, for ببردی.
[7] I(b), T, C ; بانکار, for بآزار.
[8] I(a), B, S ; امیدی, for وصالی.

۸۸

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [— ⏖ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

کس ندانم که درین شهر گرفتار تو نیست
۱ هیچ بازار چنین گرم که[1] بازار تو نیست

سرو زیبا و بزیبائی بالای تو نه
۲ شهد شیرین و بشیرینی گفتار تو نیست

خود که باشد که ترا بیند و عاشق نشود
۳ مگرش هیچ نباشد که خریدار تو نیست

کس ندید است ترا یکنظر اندر همه عمر
۴ که همه عمر دعاگوی هوادار[2] تو نیست

آدمی نیست مگر کالبد بیجان است
۵ آنکه گوید که مرا میل بدیدار تو نیست

ای که شمشیر جفا بر سر ما آخته‌ٔ
۶ صلح کردیم که ما را سر پیکار تو نیست[3]

صبر[4] تلخست و لیکن چکنم گر نکنم
۷ چون گزیر از لب شیرین شکربار تو نیست

من سری دارم و در پای تو خواهم بازید[5]
۸ خجل از ننگ بضاعت که سزاوار تو نیست

---

[1] I(b), S, B, Z, E, Y(a), C, L, D ; چو, for که.
[2] All texts and all MSS. except I. R ; طلبگار, for هوادار.
[3] In I(a), I(b), B, S, Z this line is omitted.
[4] I ; جور, for صبر.
[5] I(a) ; انداخت, for بازید.

بجمال تو که دیدار ز من باز مگیر
۹ که مرا طاقت نادیدن دیدار تو نیست [6]

سعدیا گر نتوانی که کم خود گیری
۱۰ سر خود گیر که صاحب نظري کار تو نیست

۸۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [‒ ⏑‒ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏓]

کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست
۱ یا نظر با تو ندارد مگوش ناظر نیست

نه حلال است که دیدار تو بیند هر کس[1]
۲ که حرامست بر آنکش نظری طاهر نیست

هیچکس[2] را مگر این عشق[3] نباشد که مراست[4]
۳ کآنچه من مینگرم بر دگری ظاهر نیست

هر شبی روزي و هر روز زوالی دارد
۴ شب هجر[5] من و معشوق مرا آخر نیست

هرکه با غمزهٔ خوبان سروکاري دارد
۵ سست مهر است که بر[6] داغ جفا صابر نیست

---

[6] In I this line is omitted.
[1] I(a), I(b), I · همه, for هر.
[2] I ; همه, for هیچ.
[3] I ; ذوق, for عشق.
[4] I, I(b), C ; مرا, for مراست. *N.B.*—In I(a) line 3 is omitted.
[5] All texts and all MSS. except I(b) ; وصل, for هجر.
[6] I(b), S ; با, for بر. *N.B.*—In I(a) lines 4 and 5 are transposed.

سر موئيم نظری کن که من اندر تن خويش
٦ يکسر موی ندارم[7] که ترا ذاکر نيست

همه دانند که سودا زدهٔ دلشده را
٧ چارهٔ صبر است و ليکن چکند قادر نيست

هر که سر[8] پنجهٔ مخضوب تو بيند گويد
٨ گر بدين[9] دشنه[10] يکی[11] کشته شود نادر نيست

گفته بودم غم دل با تو بگويم روزی[12]
٩ بزبان چند بگويم که دلم حاضر نيست

گر من[13] از چشم همه خلق بيفتم سهل است
١٠ تو مپندار که مخذول ترا ناصر نيست

التفات از همه[14] عالم بتو دارد سعدی
١١ همّتی کآن بتو مصروف بود قاصر نيست

٩٠

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — —]

کهن شود همه کس را بروزگار ارادت
١ مگر مرا که همان عشق[1] اوّل است و زيادت

---

7 I(a), I ; ندانم, for ندارم.
8 All texts and all MSS. except I, I(a), R ; آن, for سر.
9 All texts except T and all MSS. but I(b), R ; برين, for بدين.
10 This is the I reading. All other MSS. and all texts have دست.
11 All texts except Z ; کسی, for يکی.
12 All texts and all MSS. except I ; چندی, for روزی.
13 All texts and all MSS. except I ; اگر, for گر من.
14 In S از is omitted before همه.
1 I(b), B, and all texts ; مهر, for عشق.

گرم جواز نباشد ببارگاه[2] قبولت

۲ کجا روم که بمیرم[3] بر آستان عبادت

مرا بروز قیامت مگر حساب نباشد

۳ چو[4] هجر و وصل تو دیدم چه جای[5] موت و اعادت

شنیده ام[6] که نظر میکنی بحال ضعیفان

۴ تبم گرفت و دلم خوش بانتظار عیادت

گرم بگوشهٔ چشمی شکسته وار ببینی

۵ فلک شوم ببزرگی[7] و مشتری بسعادت

بیایمت که ببینم کدام زهره و یارا

۶ روم که بیتو نشینم کدام صبر و جلادت

مرا هر آینه روزی قتیل[8] عشق ببینی

۷ گرفته دامن قاتل بهر دو دست ارادت

اگر جنازهٔ سعدی بکوی دوست در آرند[9]

۸ زهی حیات نکونام و مردنش[10] بشهادت

۹۱

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

کارم چو زلف یار پریشان و درهم است

۱ پشتم بسان ابروی دلدار پرخم است

---

[2] S, R, I ; پیشگاه, for بارگاه.
[3] I(a), B, I ; نمیرم, for بمیرم.
[4] B, S, R, Y(b), T, C ; که, for چو.
[5] T, Y(b) ; بسم, for چه جای.
[6] All texts and all MSS. except I(a) ; شنیدمت, for شنیده ام.
[7] I(a) ; بلندی, for بزرگی.
[8] I ; تمام کشته, for قتیل عشق.
[9] I(b) ; عشق بدارند, for دوست در آرند.
[10] I(b), T ; مردن, for مردنش : I ; رفتن, for do : all other texts and MSS. ; مردنی, for do.

غم شربتی ز خون دلم نوش کرد و گفت

٢ این شادی کسی که درین درد خرّم است

تنها دل من است گرفتار در[1] غمان

٣ یا خود درین زمانه دل[2] شادمان کمست

زینسان که میدهد دل من داد هر غمی

۴ انصاف ملک عالم عشقش مسلّم است

دانی خیال روی تو در چشم من چه گفت

٥ آیا کجاست آنکه همه روز همدم است

خواهی چو[3] روز روشن دانی تو حال من

٦ از تیره شب بپرس که او نیز محرم است

ای کاشکی میان منستی و دلبرم

٧ پیوندی این چنین که میان من و غمست

٩٢

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑⏑ – – ⏑⏑ | – – ⏑⏑ | – – ⏑⏑ | – ⏑⏑ –]

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

١ یا شب و روز بجز فکر تو ام کاری هست

بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس

٢ که بهر حلقهٔ موی[1] تو گرفتاری هست

گر بگویم که مرا با تو سروکاری نیست

٣ در و دیوار گواهی بدهد کاری هست

---

[1] I(b); این, for در.

[2] I(a); دلی, for دل.

[3] B, E, Y(a), D; که, for چو

[1] In all texts and all MSS., but S and R; زلف, for موی.

هر که عیبم کند از عشق و ملامت گوید
۴ تا ندید است ترا بر منش انکاری هست

صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم
۵ همه دانند که در صحبت گل خاری هست

نه من خام طمع عشق تو می ورزم[2] و بس
۶ که چو من سوخته[3] در خیل[4] تو بسیاری هست

باد خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد
۷ آب هر طیب که در طبله[5] عطّاری هست

من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود
۸ سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست

من ازین دلق مرقّع بدر آیم روزی
۹ تا همه خلق بدانند که زنّاری هست

عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند
۱۰ داستانی است که در هر سر بازاری هست

۹۳

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [_ ⌣⌣ | _ ⌣ _ ⌣ | _ _ ⌣ ⌣ | _ ⌣ _ ⌣]

بیا بیا که مرا با تو ماجرای هست
۱ بگوی اگر گنهی رفت و گر خطای هست

---

[2] C, E, Y(a), Y(b), D; ورزیدم, for می ورزم. In I(b), T, C, the following hemistich is substituted for 6 (a); همه راهست همین داغ محبّت که مراست.
[3] I(a) ; شیفته, for سوخته.
[4] I(b), Y(a) ; عشق, for خیل.
[5] I(a), B, S, Z ; کلبه, for طبله.

روا بود کـــه چنین بی حساب دل ببــری
۲ مکـــن که مظلمــهٔ خلق را جزای هست

تـــوانگـــران را عیبی نباشـــد ار وقتی
۳ نظـــر کننـــد که در کوی ما گدای هست

بکام دشمن و[1] بیـــگانه رفت چنـــدین روز
۴ ز دوستـــان نشنیـــدم کـــه آشنای هست

کسی نمـــانـــد که بر درد من ببخشایـــد
۵ کسی نگفت که بیـــرون ازو[2] دوای هست

هـــزار نوبت اگر خاطـــرم بشـــو رانی
۶ ازین طرف که منم همچنان صفای هست

بدود آتش ماخـــولیـــا دماغ بسوخـــت
۷ هنوز جهـــل مصـــوّر که کیمیای هست

بکام دل نرسیدیم و جـــان بحلـــق رسیـــد
۸ وگـــر بـــکام رسد همچـــنـــان رجای هست

بجان دوست که در اعتقاد سعـــدی نیست
۹ که در جهان بجز از کوی دوست جای هست

۹۴

Metre : هزجِ مسدّسِ محذوف [ـ ـ ـ ب | ـ ـ ـ ب | ـ ـ ب]

مپنـــدار از لب شیـــریـــن عبـــارت
۱ کـــه کامی حـــاصـــل آیـــد بیمـــارت

[1] L and C omit و after دشمن.

[2] L ; این, for او.

فراق افتد میان دوستداران
۲ زیان و سود باشد در تجارت
یکی را گر[1] به بینی کشتهٔ دوست
۳ بدیگر دوستانش ده بشارت
ندانم هیچکس در عهد حسنت
۴ که با دل باشد الّا بی بصارت
مرا آن گوشهٔ چشم دلاویز
۵ بکشتن میکند گوئی اشارت
گر آن حلوا بدست صوفی افتد
۶ خدا ترسی نباشد روز[2] غارت
عجب دارم درون عاشقان را[3]
۷ که پیراهن نمیسوزد[4] حرارت
جمال دوست چندان سایه انداخت
۸ که سعدی ناپدید است از حقارت

۹۵

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — —]

متناسبست[1] و موزون حرکات دلفریبت
۱ متوجّه است با ما سخنان بی حسیبت

---

[1] All texts and all MSS. except I, R; چون, for گر.
[2] I(b); وقت, for روز.
[3] I(a), B, S, R, Z; صوفیانرا, for عاشقانرا.
[4] I(a), S, R, B, and all texts but T; نسوزاند, for نمیسوزد.
[1] All texts and all MSS. except I(b); متناسبند, for متناسب است.

چه نميتوان صبوري ستمت كشم ضروري

٢ مگر آدمي نباشد كه برنجد از عتيبت

اگرم تو خصم باشي نروم ز پيش تيرت

٣ و گرم تو سيل[2] باشي نگريزم از نشيبت[3]

بقياس در نگنجي و بوهم[4] در نيائي

٤ متحيّرم در اوصاف جمال و حسن و زيبت[5]

اگرم بر آورد بخت بتخت پادشاهي[6]

٥ نه چنان كه بندة باشم همه عمر[7] در ركيبت

عجب از كسي درين شهر كه پارسا بماند

٦ مگر او نديده باشد رخ پارسا فريبت

تو برون خبر نداري كه چه ميرود ز عشقت

٧ بدر آ وگرنه آتش بزنيم در حجيبت

تو درخت خوب[8] منظر همه ميوة و ليكن

٨ چكنم بدست كوته كه نميرسد بسيبت

تو شبي در انتظاري ننشستة چه داني

٩ كه چه شب گذشت بر منتظران ناشكيبت[9]

---

[2] I ; صيد, for سيل.

[3] I, Y(b) ; نهيبت, for نشيبت.

[4] All texts and all MSS. except I(b) ; بوصف, for بوهم.

[5] I(b), B ; جمال روی زيبت, for جمال و حسن و زيبت : S ; روی, for حسن.

[6] I(b) ; كامراني, for پادشاهي.

[7] I(b) ; روز, for عمر.

[8] D ; نيک, for خوب. *N.B.*—This line is omitted in I.

[9] In I(b), B, T, C this line is omitted.

تو خود ای شب جدائی چه شبی بدین درازي
١٠ بگذر که جان سعدي بگداخت[10] از نهیبت

٩٦

Metre : هزجِ مسدّسِ مقصور [— — ᴗ | — — — ᴗ | — — — ᴗ]

مرا خود با تو سرّی[1] در میان هست
١ و گرنه روی خوب اندر[2] جهان هست
وجودی دارم از مهرت گدازان
٢ وجودم رفت و مهرت[3] همچنان هست
مبر ظن کز سرم سودای عشقت
٣ رود تا در[4] وجودم[5] استخوان هست
اگر پیشم نشینی دل نشانی
٤ و گر غایب شوي در دل نشان هست
بگفتن بر[6] نیاید شرح حسنت[7]
٥ و لیکن گفت خواهم تا زبان هست
ندانم قامتست آن یا قیامت
٦ که میگوید چنین سروی روان هست[8]

---

[10] I ; بگدازي, for بگداخت.
[1] I, R, C, Y(b) ; چیزی, for سرّی.
[2] All texts and all MSS. except I ; زیبا در, for خوب اندر.
[3] I(a), T, C, Y(b) ; مهم, for مهرت.
[4] All texts and all MSS. except I(b) ; بر, for در.
[5] I, B, S, R ; زمینم, for وجودم.
[6] I(a), I(b), B, S, R, T, C, Y(b) ; راست, for بر.
[7] All texts and all MSS. except I ; عشقت, for حسنت.
[8] In I(a) lines 6 and 5 are transposed.

توان گفتن بمه مانی ولی ماه
۷ نپندارم چنین شیرین دهان هست

بجز پیشت[9] نخواهم سر نهادن
۸ اگر بالش[10] نباشد آستان هست

برو سعدی که کوی وصل جانان
۹ نه بازاریست کآنجا قدر جان هست

۹۷

Metre: هزج مسدّس مقصور [— — ⏑ | — — — ⏑ | — — — ⏑]

نشاید گفتن آنکس را دلی هست
۱ که ندهد بر چنین صورت دل از دست

نه منظوری که با او میتوان گفت
۲ نه خصمی کز کمندش میتوان جست[1]

بدل گفتم ز چشمانش بپرهیز
۳ که هشیاران نیامیزند با مست

سر انگشتان مخضوبش نه بینی
۴ که دست صبر برپیچید و بشکست

نه آزاد از سرش[2] برمیتوان خاست
۵ نه با او میتوان آسوده بنشست

---

9 I(b), T, C, L, Y(a), Y(b), E, D ; کویت, for پیشت.

10 I(a), B, S, R, Z, E, L, Y(a), D : بالین, for بالش : I(b), B, and all texts ; وگر, for اگر.

1 T, Y(b) ; رست, for جست.

2 I(b) ; برش, for سرش.

اگر دودی رود بی آتشی نیست
۶ وگر خونی رود هم[3] کشته هست
خیالش در نظر چون آیدم خواب
۷ نشاید در بروی دوستان بست
نشاید خرمن بیچارگان سوخت
۸ نمیباید دل درماندگان[4] خست
بآخر دوستی نتوان بریدن
۹ باوّل خود نمیبایست پیوست
دلت از دست بیرون رفته سعدی[5]
۱۰ نیاید باز تیر رفته از شست

۹۸

Metre : خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور [⏑ ⏑ — ⏑ — — ‖ ⏑ — ⏑ — ‖ ⏑⏑ — —]

نه خود اندر جهان نظیر تو نیست ۱ که قمر چون رخ منیر تو نیست
ندهم دل بقدّ و قامت سرو ۲ که چو بالای دلپذیر تو نیست
در همه شهر ای کمان ابرو ۳ کس ندانم که صید تیر تو نیست
دل مردم کسی دگر[1] نبرد ۴ که دلی نیست کآن اسیر تو نیست
گر بگیری نظیر من چکنم ۵ که مرا در جهان نظیر تو نیست

---

[3] I(b), B, R, T, C, Y(b) ; بباید, for رود هم.
[4] S ; درویش را, for درماندگان.
[5] In R this hemistich is written thus :— دل از دست تو بیرون برد سعدی.
[1] I(a), I(b) ; دگر کسی, for کسی دگر.

ظاهر آنست کآن[2] دل چو حدید ۶ در خور صدر[3] چون حریر تو نیست
همه عالم بعشقبازی رفت ۷ نام سعدی که[4] در ضمیر تو نیست

۹۹

Metre : خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [⏑ ⏓ ⏑ — ⏑ — ⏑ — — ⏑ ⏑ — — ⏑ —]

هر که عشق[1] اندر و کمند انداخت ۱ بمراد ویش[2] بباید ساخت
هر که عاشق نبود[3] مرد نشد ۲ نقرهٔ صافی[4] نگشت تا نگداخت
هیچ مصلح بکوی عشق نرفت ۳ که نه دنیا و آخرت در باخت
آنچنانش[5] بذکر مشغولم ۴ که ندانم بخویشتن پرداخت
همچنان شکر عشق میگویم ۵ که گرم دل بسوخت جان بنواخت
سعدیا خوشتر از حدیث تو نیست ۶ تحفهٔ روزگار[6] اهل شناخت
آفرین بر زبان شیرینت ۷ کاین همه شور در جهان انداخت

۱۰۰

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏑ ⏓ ⏑ — ⏑ ⏑ — — ⏑ ⏑ — — ⏑ ⏑ — ⏑ —]

هر کسی را نتوان گفت که صاحبنظر است ۱ عشقبازی دگر و نفسپرستی دگر است

---

[2] I(a) ; ظاهر است این که آن, for ظاهر آنست کآن.
[3] E, Y(a), L, D, T ; لایق جسم, for در خور صدر : Z ; صدر, for جسم.
[4] T, Y(b) ; و, for که.
[1] I, I(a), S, B, R, Z ; خصم, for عشق.
[2] I(b) ; دلش, for ویش.
[3] All texts and all MSS. except I ; نگشت, for نبود.
[4] I(b) ; خالص, for صافی : I ; فایق, for do.
[5] I(a), S ; آنچنانت, for آنچنانش.
[6] All texts except T insert و before اهل.

نه هر آن چشم که بینند[1] سیاه است و سپید
۲ یا سیاهي[2] ز سپیدي بشناسد[3] بصر است

هر که در[4] آتش عشقش نبود طاقت[5] سوز
۳ گو بنزدیک مرو کآفت[6] پروانه پر است

گر من از دوست بنالم نفسم صادق نیست
۴ خبر از دوست ندارد که ز خود با خبر[7] است

آدمي صورت اگر دفع کند شهوت نفس
۵ آدمي خوی شود ورنه همان جانور است

شربت از دست دلآرام چه شیرین و چه تلخ
۶ بده ای دوست که مستسقی ازآن تشنه تر است

من خود از عشق لبت فهم سخن مي نکنم
۷ هر چه زآن تلخترم گر[8] تو بگوئي شکر است

ور[9] بتیغم بزني با تو مرا خصمي نیست
۸ خصم آنم که میان من و تیغت سپر است

من ازین بند نخواهم بدر آمد همه عمر
۹ بند پائی که بدست تو بود تاج سر است

دست سعدي بجفا نگسلد از دامن دوست
۱۰ ترک لؤلؤ نتوان گفت که دریا خطر است

---

1 B, T, Y(b) ; بینی, for بینند.
2 All texts and all MSS. except I ; و, for ز.
3 I ; نشناسد, for بشناسد.
4 I(a), I(b), S, R, C, Y(a), T, L, E, D ; از, for در.
5 In B, R, Y(a), Y(b), E, L, D, C, و is inserted after طاقت.
6 I(b), B, R, Z, Y(a), E, L, D ; کاتش, for کافت.
7 I(b), C ; بیخبر, for با خبر.
8 I(a) ; چون, for گر
9 All texts and all MSS. but I ; گر, for ور.

١٠١

Metre : منسرحِ مثمّنِ مطوي موكوف [— ⏑ — | — ⏑ ⏑ — | — ⏑ — | — ⏑ ⏑ —]

هر که دلآرام دید از دلش آرام رفت

١ باز نیاید[1] خلاص هر که درین دام رفت

یاد تو میرفت و ما عاشق و بیدل شدیم

٢ پرده بر انداختی کار باتمام رفت

مه ننماید بروز چیست که در خانه تافت

٣ سرو نروید ببام کیست که بر بام رفت

مشعلهٔ بر فروخت پرتو خورشید عشق

٤ خرمن خاصان بسوخت خانقه[2] عام رفت

عارف مجموع را در پس دیوار صبر

٥ طاقت بودن نماند[3] ننگ شد و نام رفت

گر بهمه عمر خویش با تو بر آرم دمی

٦ حاصل عمر آن دمست باقي ایّام رفت

هر که هوائی نپخت یا بفراقی نسوخت

٧ آخر عمر از جهان چون برود خام رفت[4]

ما قدم از سر کنیم در طلب دوستان[5]

٨ راه بجائی نبرد هر که باقدام رفت

همّت سعدي بعشق میل نکردي و لیک

٩ پای فرو شد بکام عقل بناکام رفت

---

1 B, R ; چشم ندارد, for باز نیاید.

2 S ; جایگه, for خانقه.

3 I(b), B, Z ; صبرش نبود, for بودن نماند.

4 In I(a) this line is omitted.

5 R ; دلستان, for دوستان.

۱۰۳

Metre:
[— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | — ᴗ —] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور

هر صبحدم نسیم گل از بوستان تست
۱ الحان بلبل از نفس دوستان تست

چون خضر دید آن لب جان[1] بخش دلفریب
۲ گفتا که آب[2] چشمهٔ حیوان دهان تست

یوسف ببندگیت کمر بسته بر میان
۳ بودش یقین که ملک ملاحت ازان تست

هرکه از نشان[3] چشمهٔ کوثر شنیده است
۴ داند نشانی از دهن بی نشان تست[4]

هر شاهدی که در نظر آمد بدلبری
۵ در دل نیافت راه که آنجا مکان تست

از[5] رشک آفتاب[6] جمالت بر آسمان
۶ هر ماه ماه[7] دیدم چون ابروان تست

این باد روح پرور از انفاس صبحدم
۷ گوئی مگر ز طرّهٔ عنبر فشان تست

---

[1] Y(b); شیرین, for جان بخش.
[2] I(a); نوش, for آب: T, C; یقین که, for که آب.
[3] S; از نشان ز, for از نشان.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] J(a); وز, for از.
[6] R, Z, C, E, L, Y(a), Y(b), D; آسمان, for آفتاب.
[7] I(a); پشت هلال, for هر ماه ماه.

صد پیرهن قبا کنم از خرّمی اگر

۸ بینم که دست من چو کمر بر[8] میان تست

گویند[9] میهمانی عشّاق میکنی

۹ سعدی ببوسهٔ ز لبت میهمان تست

۱۰۳

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [– – ∪ | ∪ – – ∪ | ∪ – – ∪ | ∪ – –]

اینجا شکری هست که چندین مگسانند

۱ یا بو العجبی کاین همه صاحب هوسانند

بس در طلبت سعی نمودیم و نگفتی

۲ کاین هیچ کسان در طلب من[1] چه کسانند

ای قافله سالار چنین سخت[2] چه رانی

۳ آهسته که در کوه و کمر باز پسانند

صد مشعله افروخته گردد بچراغی

۴ آن نور تو داری و دگر مقتبسانند

من قلب و لسانم بوفاداری[3] صحبت[4]

۵ ویشان همه قلبند که پیش تو لسانند

---

[8] I(a), C, Y(b); در, for بر.
[9] All texts and all MSS. except I(a); گفتند, for گویند.
[1] Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ما, for من.
[2] B, and all texts but Z; گرم, for سخت.
[3] C; بهواداری, for بوفاداری.
[4] In I(a), P, S, R, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, C, و is added before صحبت.

آنان که شب آرام نگیرند ز ذکرت[5]

۶ چون صبح پدید است که صاحب نفسانند

ویشان که بدیدار چنان[6] میل ندارند

۷ سوگند توان خورد که بی عقل[7] و خسانند

داني چه جفا میرود از دست رقیبت

۸ حیف است که طوطي و زغن هم قفسانند

در طالع من نیست که نزدیک تو باشم

۹ میگویمت از دور دعا گر برسانند[8]

۱۰۴

Metre: متقاربِ مثمنِ سالم [ــ ــ ᴗ | ــ ــ ᴗ | ــ ــ ᴗ | ــ ــ ᴗ]

بناز ای خداوند اقبال سرمد

۱ ببخت همایون و تخت ممهّد

مغیث[1] زمان ناصر اهل ایمان

۲ گزین خدا[2] یاور دین احمد

خداوند فرمان[3] ملک سلیمان

۳ شهنشاه عادل اتابک محمد

---

[5] All texts and all MSS. except I; فکرت, for ذکرت.

[6] I(a), S, R, Y(a), Y(b), E, T, Z, C; چنین, for چنان.

[7] In all texts and all MSS., except I, S, و is omitted after بی عقل.

[8] In I(a) this line is omitted.

[1] I(a); معین, for مغیث.

[2] R; احد, for خدا.

[3] In Z, E, Y(a), D, و is added after فرمان.

ز سعد ابوبکر تا سعد زنگی

۴ پدر بر پدر نامور[4] جدّ بر جدّ
همه نامداران و گردن فرازان

۵ بزنجیر سبق الایادی مقیّد
سر بندگی بر زمینش نهاده

۶ همه نامداران[5] دریا و سرحد
خردمند شاها رعیت پناها

۷ که مخصوص بادی بتائید سرمد
یکی پند پیرانه بشنو ز سعدی

۸ که بختت جوان باد و جاهت ممجّد[6]
نبوده است تا بود دوران گیتی

۹ بابقای ابنای گیتی معوّد
مؤبّد نمیماند این ملک گیتی[7]

۱۰ نشاید برو تکیه برهیچ مسند
بانصاف ران دولت و زندگانی

۱۱ که نامت بگیتی بماند مخلّد

۱۰۵

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ∪ ∪ — ∪ — ∪ — ∪ — —]

باد آمد و بوی عنبر آورد ۱ بادام شکوفه بر سر آورد

---

[4] I(a) ; خسرو, for نامور.
[5] R, T, C ; خداوندگاران, for همه نامداران.
[6] B ; دولت مؤید, for جاهت ممجّد.
[7] I(a), I(b), S, R, T, C ; دنیا, for گیتی.

شاخ گل از اضطراب بلبل ۲ با آن همه خار سر بر آورد

تا پای مبارکش ببوسم ۳ قاصد که پیام دلبر آورد

ما نامه بوی سپرده بودیم ۴ او نافهٔ مشک اذفر آورد

هرگز نشنیده ام که بادی ۵ بوی گلی از تو[1] خوشتر آورد

کس مثل تو خوبروی فرزند ۶ نشنید که هیچ مادر آورد

شاید که کنند زنده در گور ۷ در عهد تو هرکه دختر آورد

بیچاره کسی که در فراقت ۸ روزی[2] بنماز دیگر آورد

سعدي دل روشنت صدفوار ۹ هر قطره که خورد گوهر آورد

شیرینی دختران طبعت ۱۰ شور از متمیّزان بر آورد

۱۰۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [⏑⏑ — ⏑ — | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑⏑ —]

پیش رویت دگران صورت بر دیوارند

۱ نه چنین صورت و معنی[1] که تو داري دارند

تا گل روی تو دیدم همه گلها خار است

۲ تا ترا یار گرفتم[2] همه خلق[3] اغیارند

آنکه گویند بعمری شب قدری باشد[4]

۳ مگر آنست که با دوست بپایان آرند

دامن دولت جاوید و گریبان امید

۴ حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند

---

[1] R ; از بوی تو بوی, for بوی گلی از تو.
[2] Y(b) ; روئی. for روزی.
[2] S ; گزیدم, for گرفتم.
[4] I(a), I(b), S, R, P, D, L ; بود ست, for باشد .
[1] I(b) ; زیبا, for معنی.
[3] I(a), B, T, C, L ; یار. for خلق.

نه من از دست نگارین تو مجروحم و بس
۵ که بشمشیر غمت کشته چو من بسیارند

عجب از چشم تو دارم که شبانگه[5] تا روز
۶ خواب میگیرد و خلقی ز غمت بیدارند

بوالعجب واقعهٔ باشد و مشکل کاری[6]
۷ که نه پوشیده تواند داشت[7] نه گفتن یارند

یعلم الله[8] که خیالی ز تنم بیش نماند
۸ بلکه آن نیز خیالی است که می پندارند

تا به بستان ضمیرت گل معنی بشکفت
۹ بلبلان از تو فرومانده چو بوتیمارند

سعدی اندازه ندارد که چه شیرین سخنی
۱۰ باغ طبعت همه مرغان شکر گفتارند[9]

۱۰۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

با دوست باش گو همه آفاق دشمنند
۱ گو مرهمست گر دگران نیش میزنند

ای صورتی که پیش تو خوبان روزگار
۲ همچون طلسم پای خجالت بدامنند

---

5 I(a), I(b), B, S, R, P, Z ; شبانی, for شبانگه : I ; شبانش, for do.
6 I ; دردی, for کاری.
7 In I(b) and C, و is inserted after توان داشت.
8 I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C ; علم, for یعلم.
9 In I(a), I(b), B, T, C, lines 9 and 10 are transposed.

یک بامداد اگر بخرامي ببوستان
۳ بیني که سرو را ز لب جوی برکنند

تلخ است پیش طائفهٔ جور خوبروی
۴ زین[1] معتقد شنو که شکر مي پراگنند

ای متّقي گر[2] اهل دلی دیدها بدوز
۵ کاینان[3] بدل ربودن مردم معیّنند[4]

یا برقعی بچشم تامّل فرو گذار
۶ یا دل بنه که پرده ز کارت برافگنند

جانم دریغ نیست ولیکن دل ضعیف
۷ صندوق سرّتست نخواهم[5] که بشکنند

حسن تو نادر است[6] در این عهد[7] وشعر من
۸ من چشم در[8] تو و دگران[9] گوش برمنند

گوئي جمال دوست[10] که بیند چنانکه[11] اوست
۹ الّا براه دیدهٔ سعدي نظر کنند

---

[1] All texts and all MSS. except I(a); از معتقد, for زین معتقد.

[2] S; که, for گر.

[3] I(b), R, P, Z; کایشان, for کاینان.

[4] In I this line is omitted.

[5] I(b), B, S, P, T, C, Y(b); مبادا, for نخواهم.

[6] In I, I(b), Z, E, Y(a), Y(b), L, D, و is omitted after است and inserted before شعر.

[7] All texts and all MSS. except I; وقت, for عهد.

[8] All texts and all MSS. but I; بر, for در.

[9] I; همه گان, for دگران.

[10] I(b), S, B, T, C; او, for دوست

[11] S; چنانچه, for چنانکه.

N.B.—In E, Z, Y(a), Y(b), L, D, this ode begins with the two following lines, which seem corrupt:—

خداوندان نعمت میتوانند که درویشان بیطاقت برانند
ولیکن دور گیتي را وفا نیست همان بهتر که قدر خود بدانند

۱۰۸

Metre: هزج مسدّس مقصور [∪ — — — | ∪ — — — | ∪ — —]

بیفگن خیمه تا محمل برانند ۱ که همراهان آن عالم[1] روانند
زن و فرزند و خویش و یار[2] و پیوند ۲ برادر خواندگان کاروانند
نباید بستن اندر صحبتی دل ۳ که بی ایشان بماني گر نمانند[3]
ز[4] اوّل خاک بود است آدمیزاد ۴ بآخر چون بیندیشي همانند
پس آن بهتر که اوّل[5] و آخر خویش ۵ بیندیشند و قدر خود بدانند
زمین چندی بخورد از خلق و چندی ۶ هنوز از کبر سر بر آسمانند
یکی بر تربتی فریاد میخواند[6] ۷ که اینان پادشاهان جهانند
بگفتم تختهٔ بر کن ز گوری ۸ ببین تا[7] پادشه یا پاسبانند
بگفتا[8] تخته بر کندن چه حاجت ۹ که[9] میدانم که مشتی استخوانند
نصیحت داروی تلخست و باید ۱۰ که چون جلاب در حلقت چکانند
چنین سقمونیای شکر آلود ۱۱ ز دارو خانهٔ سعدي ستانند

۱۰۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [∪ — ∪ — | ∪ ∪ — — | ∪ — ∪ — | — ∪̄]

توانگران که بجنب سرای درویشند
۱ ضرورتست که وقتی[1] ازو بیندیشند

---

[1] S, E. Z, Y(a), Y(b), L, D ; منزل, for عالم.
[2] T, C ; یار و قوم, for خویش و یار : B ; قوم, for یار.
[3] I(a), I(b), B, S, R, I, T, L ; یا بمانند, for گر نمانند.
[4] I(b), B, S, R ; نه, for ز.
[5] In S, P, and all texts و is omitted after اوّل.
[6] T, Y(b) ; میکرد, for میخواند.
[7] I(b), B ; یا, for تا.
[8] S ; بگفتم, for بگفتا.
[9] R ; همي, for که مي.
[1] I(a) ; هر چند, for وقتی : I(b), B, S, R, P, I, T ; هر وقت, for do.

تو[2] ای توانگر حسن از غنای درویشان
۲ خبر نداري اگر خسته اند و[3] گر ریشند

ترا چه غم که یکی در[4] غمت بجان آید
۳ که دوستان تو چندان که[5] میکشي بیشند

مرا بعلّت بیگانگی ز خویش مران
۴ که دوستان وفادار بهتر از خویشند

غلام همّت رندان[6] پاکبازانم
۵ که از محبّت با دوست دشمن خویشند

هر آینه لب شیرین جواب تلخ دهد
۶ چنانکه صاحب نوشند ضارب[7] نیشند

تو عاشقان مسلّم ندیدهٔ سعدي
۷ که تیغ بر سرو سر بندهوار در پیشند

نه چون منند و تو مسکین حریص[8] کوته دست
۸ که ترک هر دو جهان گفته اند و درویشند

---

[2] I(a); تومي, for تو ای.

[3] I, I(b), B, P, R, E, L. D, C, T, Z; و is omitted after خسته اند.
N.B.—In T, the following line is inserted between verses 2 and 3:—

ترا چه غم که یکی دشمن است و دیگر دوست
که دشمنان تو چون دوستان وفا کیش اند

[4] P, E, T, Y(a); از, for در.

[5] S; هرچند, for چندانکه.

[6] In I(a), I (b), B, I, R, P, T, Y(b) و is inserted after رندان.

[7] In Z و is inserted before ضارب.

[8] In I(a), I(b), R, C و is inserted after حریص.

۱۱۰

Metre: مجتثّ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند
۱ جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند

حریف مجلس[1] ما خود همیشه دل میبرد
۲ علی الخصوص که پیرایهٔ بدو بستند

کسان که در رمضان چنگ و نی[2] شکستندی
۳ نسیم گل چو شنیدند[3] توبه بشکستند

بساط سبزه لگد کوب شد بپای نشاط
۴ ز بسکه عارف و عامی برقص بر جستند

دو دوست قدر شناسند عهد[4] صحبت را
۵ که مدّتی ببریدند و باز پیوستند

برون نمیرود از خانقه یکی هشیار
۶ که پیش شحنه بگوید که صوفیان مستند

یکی درخت گل اندر میان خانهٔ[5] ماست
۷ که سروهای چمن پیش قامتش پستند

اگر جهان همه دشمن شود بدولت دوست
۸ خبر ندارم از ایشان[6] که در جهان هستند

---

1 I; خلوة, for مجلس.

2 I(a), S, I; می, for نی.

3 I(a), I(b), I, B, C; بشنیدند, for چو شنیدند.

4 I(a), قدر, for عهد: I(b), Z, S; اهل, for do.: B, T, C. Y(b); روز for do.

5 I; محل, for خانه.

6 I; اینان, for ایشان.

مثال راکب دریاست حال کشتهٔ عشق[7]
٩ که ترک یار بگفتند و خویشتن رستند[8]
بسرو گفت کسی[9] میوهٔ نمی آری
١٠ جواب داد که آزادگان تهی دستند
براه عقل برفتند سعدیا بسیار
١١ که ره بمنزل[10] دیوانگان ندانستند

١١١

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏕ —]

دُنیٔ آنقدر ندارد که بر او رشک برند
١ یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند
نظر آنانکه نکردند بدین[1] مشتی[2] خاک
٢ الحق انصاف توان داد[3] که صاحب نظرند
عارفان هرچه بقائی و ثباتی نکند
٣ گر همه ملک جهانست[4] بهیچش نخرند
تا تطاول نه پسندی و تکبّر نکنی
۴ که خدا را چو تو در ملک بسی جانورند

---

[7] I, R; حال کشتهٔ عشق, for عیش درویشان.
[8] In T this line is omitted.
[9] I(a), S; چرا, for کسی: I(b), B, P, T, Z, Y(a), E, L, D; یکی, for do.
[10] R, I; عالم, for منزل.
[1] I(a); درین, for بدین.
[2] In I(a), I(b), P, R, B, Z, E, L, Y(a), Y(b) و is inserted before خاک.
[3] I(b); کرد, for داد.
[4] I(a); وجود ست, for جهانست.

این سرائیست که البتّه خلل خواهد یافت[6]

۵ خنک آنقوم که در بند سرای دگرند[6]

دوستي با که شنیدي که بسر برد جهان

۶ حق عیانست ولی طایفهٔ بی بصرند

ای که بر[7] پشت[8] زمینی همه وقت آن تو نیست

۷ دیگران در شکم مادر و پشت پدرند

گوسفندی برد این گرگ دغا از گلّه[9]

۸ گوسفندان دگر خیره در او مینگرند[10]

آنکه پای از سر نخوت ننهادی بر خاک

۹ عاقبت خاک شد و خلق برو میگذرند

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق

۱۰ تا دمی چند که ماند است[11] غنیمت شمرند

گل بیخار میسّر نشود در بستان

۱۱ گل بیخار جهان مردم نیکو سیرند

سعدیا مرد[12] نکونام نمیرد هرگز

۱۲ مرده آنست که نامش بنکوئي نبرند

---

6 I(a), I(b), B, P; کرد. for یافت.

6 In S this line is omitted.

7 All texts and all MSS. except, I(a), B; در, for بر.

8 I(a); روی, for پشت.

9 I(a), I(b), S, T, C, Y(b); مزوّر هر روز, for دغا از گلّه.

10 *N.B.*—In P lines 7 and 8 are omitted.

11 R; باقیست, for ماند است.

12 I(a), R; نفس, for مرد.

۱۱۲

Metre: [— ⏑̄ — | ⏑ — ⏑ — | — ⏑ ⏑ — | ⏑ — ⏑ —] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

روندگان طریق[1] از بلا نپرهیزند
۱ گرفتگان ارادت بجور نگریزند

امیدواران دست طلب ز دامن دوست
۲ اگر فرو گسلانند در که آویزند[2]

مگر تو روی بپوشي وگر نه ممکن نیست
۳ که اهل معرفت از تو نظر بپرهیزند

بگیر جامهٔ صوفي بیار جام شراب
۴ که نیکنامي و مستي بهم نیامیزند

رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار
۵ هزار فتنه چه غم باشد ار برانگیزند

مرا که با تو چو مقصود آشتي افتاد
۶ رواست گر همه عالم بجنگ برخیزند

اگر هلاکت سعدي[3] بتیغ فرقت تست
۷ حلال باشد خونی که دوستان[4] ریزند

طریق ما سر عجز است و آستان رضا
۸ که از تو صبر نباشد گر از[5] تو بستیزند

---

1 I; نه شرط عشق بود کز, for روندگان طریق از.
2 In I(b), S, P, this line is omitted.
3 I; جانم, for سعدي.
4 All texts and all MSS. except I(b), S; عاشقان, for دوستان.
5 I, I(b), S, P, Z; با, for از.

۱۱۳

Metre: موکوف مطويّ مثمّن منسرحِ [ـ ـ ٮ ٮ ـ ا ـ ٮ ـ ا ـ ٮ ٮ ـ ا ـ ٮ ـ]

روز بر آمد بلند ای پسر هوشمند
۱ گرم بود آفتاب خیمه برویش ببند

طفل گیا شیرخورد شاخ جوان گو ببال
۲ ابر بهاري گریست طرف چمن گو بخند

تا بتماشای باغ میل چرا مي کند
۳ هرکه بخیلش در است قامت سرو بلند

عقل روا مي نداشت گفتن اسرار دل[1]
۴ قوّت بازوی عشق بیخ صبوري بکند

دل که بیابان گرفت[2] چشم ندارد براه
۵ هرکه[3] صراحي[4] کشید گوش ندارد به پند

کشتهٔ شمشیرعشق حال نگوید[5] که چون
۶ تشنهٔ دیدار دوست راه نپرسد که چند

هرکه پسند آمدش چون تو گلی در نظر[6]
۷ بس که بخواهد شنید سرزنش نا پسند

---

1 All texts and all MSS. except I; عشق, for دل.
2 Y(b); برفت, for گرفت.
3 I(b); سرکه, for هرکه.
4 Y(b); صبوحي, for صراحی.
5 I(a); نداند, for نگوید: I; نپرسد for do.
6 In all texts and all MSS. except I, I(a); یکی در کنار, for گلی در نظر.

در نظر دشمنان نوش نباشد هنی
۸ وز قبل دوستان نیش نباشد[7] گزند

آنکه سرش در کمند جان بدهانش رسید
۹ می نکند التفات آنکه[8] بدستش کمند

سعدی اگر عاقلی[9] عشق طریق تو نیست
۱۰ با کف و بازوی یار[10] پنجه نشاید فگند

۱۱۴

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑⏑ —]

شاید این طلعت میمون که بفالش دارند
۱ در دل اندیشه و در دیده خیالش دارند

نه در آفاق چنین روی دگر نتوان دید
۲ مگر آئینه که در پیش جمالش دارند

عجب از دام غمش[1] گر بجهد مرغ دلی
۳ این همه میل که با دانهٔ خالش دارند

نازنینی که سر اندر قدمش باید[2] باخت
۴ نه حریفی که توقّع بوصالش دارند

غالب آنست که مرغی چو[3] بدامی افتاد
۵ تا بجائی نرود بی پر و بالش دارند

---

7 I(b) ; نباشد, for نیاید.
8 I(a) ; این که, for آنکه.
9 I(a), B, S, R, P, T, C ; عاشقی, for عاقلی.
10 I(a) ; زورآوران, for و بازوی یار.
1 I : دلش, for غمش.
2 B, T, C, Y(b) ; بتوان, for باید.
3 All texts and all MSS. except I, I(a), I(b), S, P, R ; که, for چو.

عشق ليلی نه باندازهٔ هر مجنونی است

٦ مگر آنانکه سر ناز و دلالش دارند

دوستي با تو حرامست که چشمان خوشت

٧ خون عشّاق بریزند و حلالش دارند

خرّما دور⁴ وصالی و خوشا درد دلی

٨ که بمعشوق توان گفت و مجالش دارند

حال سعدي تو نداني که ترا دردی نیست

٩ دردمندان خبر از صورت حالش دارند⁵

۱۱۵

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [– – ∪ ∪ – – ∪ ∪ – – ∪ ∪ – – –]

شوخي مکن ای دوست که صاحبنظرانند

١ بیگانه و خویش از پس و پیشت نگرانند

کس نیست که پنهان نظري با تو ندارد

٢ من نیز بر آنم که همه خلق[1] برانند

هل نظر آنند که چشمی بارادت

٣ با روی تو دارند و دگر بی بصرانند

قومی[2] غم دین دارد و قومی غم دنیا

٤ بعد از غم رویت غم بیهوده خورانند

---

⁴ T, C; روز, for دور.

⁵ In T, the following line is found after verse 9:—

غم بیهودهٔ دنیا مخور و پند بگیر * از پریشاني آنان که ملالش دارند

[1] I(b), R; شهر, for خلق.

[2] I; هرکس, for قومی.

ساقي بده آن کوزهٔ خمخانه[3] بدرویش
۵ کآنها که بمردند[4] گل کوزه‌گرانند

چشمی که جمال تو ندید است چه دید است
۶ افسوس بر آنان که بغفلت گذرانند

تا رای کجا داري و پروري که داري
۷ کز هر طرفت طایفهٔ منتظرانند

آنان[5] که بدیدار تو در رقص نیایند[6]
۸ چون مي گذري در عقبت[7] جامه درانند

سعدي بجفا ترک محبّت نتوان کرد[8]
۹ بر در بنشینیم گر از خانه برانند

۱۱۶.

Metre: مجدوع مطويّ مثمّنِ منسرحِ [— ᴗ ᴗ — | —́ ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | —]

مطرب مجلس بساز[1] زمزمهٔ عود ۱ خادم ایوان[2] بسوز مجمرهٔ عود

قرعهٔ همّت[3] برآمد آیت رحمت ۲ یار[4] در آمد ز در بطالع مسعود

---

[3] S, E, Y(a), Y(b), D, L, T, Z; میخانه, for خمخانه.

[4] I(a); برفتند, for بمردند.

[5] I, I(a), I(b), S, P, R; ایشان, for آنان.

[6] I(a); خرامند, for نیایند.

[7] In all texts and all MSS. except I; میروي اندر طلبت, for میگذري در عقبت.

[8] P, I, T, Y(b); گفت, for کرد.

[1] I; بسپار, for بساز.

[2] C; محفل, for ایوان.

[3] C; زدیم, for همّت.

[4] R, Z, C, L; دوست, for یار.

دوست بدنيا و آخرت نتوان داد ٣ صحبت يوسف به از دراهم معدود [5]

وه که ازو [6] جور و تقديم چه خوش آمد ۴ چون حرکات اياز بر [7] دل محمود

روز گلفشان [8] و نوبهار چو [9] خسبي ٥ خيز که تا [10] پر کنيم دامن مقصود

باغ مزيّن چو بارگاه سليمان ٦ مرغ سحر بر کشيده [11] نغمهٔ داؤد

راوي روشن دل از عبارت سعدي ٧ ريخته در بزم شاه لولوئی منضود [12]

خسرو ملک عجم اتابک اعظم ٨ سعد ابو نصر سعد زنگي مودود

١١٧

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [—⏑⏑—|⏑⏑——|⏑⏑——|⏑⏑⏑—]

شرف مرد [1] بجود است و کرامت بسجود

١ هرکه اين هر دو ندارد عدمش به ز [2] وجود

ای که در نعمت و نازی بجهان غرّه مباش

٢ که محال است درين مرحله امکان خلود

وی که در شدّت فقری و پريشاني حال

٣ صبر کن کاين دو سه روزی بسر آمد معدود

---

5 In Z, C, L lines 2 and 3 are transposed.

6 In I و is omitted after از.

7 C, L; در, for بر.

8 Z, C, L; گلستان, for گلفشان.

9 This is the I reading. All other texts and MSS. have چه.

10 I, R; مگر, for که تا.

11 I; گرفته, for کشيده.

12 In I verses 7 (b) and 8 (a) are omitted and 7 (a) is joined with 8 (b).

1 I(a), I(b), S, R; نفس, for مرد.

2 I, I(a), I(b), S, R, P, C; که, for ز.

خاک راهی که برو میگذری ساکن[3] باش
۴ که عیون است و جفون است و حدود است و قدود

این همان چشمهٔ خورشید جهان افروز است
۵ که همی تافت بر آرامگهٔ عاد و ثمود

خاک مصر طرب انگیز[4] نه بینی که همان
۶ خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود

دنی آن قدر ندارد که برو رشک برند
۷ ای برادر که نه محسود بماند نه حسود

دست حاجت چو[5] بري پیش[6] خداوندی بر
۸ که کریمست و رحیمست و غفورست و ودود

از ثری تا بثریا بعبودیت او
۹ همه در ذکر و مناجات و قیامند و قعود

کرمش نامتناهي نعمش بی پایان
۱۰ هیچ خواهنده ازین در نرود بیمقصود

قیمت خود بمناهي و ملاهي مشکن
۱۱ گرت ایمان درستست بروز موعود[7]

پند سعدي که کلید در گنج سعد است
۱۲ نتواند که بجای آورد الّا مسعود

---

[3] I(a); حاضر, for ساکن.
[4] R; افروز, for انگیز.
[5] I, I(a); که, for چو.
[6] R; نزد, for پیش.
[7] In P this line is omitted.

۱۱۸

[‒ ⏑ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ‒] رملِ مثمّنِ مقصور Metre:

طرفه میدارند یاران صبر من بر داغ[1] و درد
۱ داغ و دردی کز تو باشد[2] خوشتر[3] است از باغ ورد

دوستانت را که داغ مهرباني دل[4] بسوخت
۲ گر بدوزخ بگذراني آتشی بینند سرد

حاکمي گر عدل خواهي کرد با ما یا ستم
۳ بنده ایم از صلح خواهي جست[5] با ما یا نبرد

عقل را با عشق خوبان طاقت[6] سرپنجه نیست
۴ با قضای آسماني بر نیاید جهد مرد

عافیت میبایدت چشم از نکورویان بدوز
۵ عشق میورزي بساط نیکنامي در نورد

زهرهٔ مردان نداري چون زنان در خانه باش
۶ ور بمیدان میروي از تیر باران بر نگرد[7]

حمل رعنائي مکن بر[8] گریهٔ صاحب سماع
۷ اهل دل داني[9] که تا زخمی نخورد آهی نکرد

---

1 In Y(a) و is omitted after داغ.
2 Z; دارم, for باشد.
3 I(a) and all texts; بهتر, for خوشتر.
4 S; جان, for دل.
5 All texts and all MSS. except I; کرد, for جست.
6 I(a), R; قوّت, for طاقت.
7 In P this line is omitted.
8 T; بی صبري مکن از, for رعنائي مکن بر.
9 I, B, S, P, C; داند, for داني: I; آشنا, for اهل دل.

هیچکس را بر من از یاران مجلس دل نسوخت
۸ شمع مي بینم که اشکش میرود بر روی درد
با شکایتها که دارم از زمستان فراق
۹ گر بهار وصل[10] باشد لیس بعد الورد برد
هرکه را دردی چو سعدي میگدازد گو منال
۱۰ چون دلارامش طبیبی میکند داروست درد

۱۱۹

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [—⏑——|—⏑——|—⏑——|—⏑—]

عیب جویانم[1] حکایت پیش جانان گفته اند
۱ من خود این پیدا همیگویم که پنهان گفته اند
پیش ازین گفتند کز عشقت[2] پریشان است حال
۲ گر بگفتندی که مجموعم پریشان گفته اند[3]
پردهٔ در عیبم نپوشیدند و دامن بر گناه
۳ جرم درویشی چه باشد تا بسلطان گفته اند
تا چه[4] مرغم کم حکایت پیش عنقا کردهٔ اند
۴ یا چه[4] مورم کم سخن پیش سلیمان گفته اند
دشمني کردند با من لیکن از روی قیاس
۵ دوستي باشد که دردم پیش درمان گفته اند

---

[10] I(a), I(b), S, R, T, C, L, Y(b); باز, for وصل.

[1] T, Y(b); گویانم, for جویانم.

[2] I(b), Z, E, L, D, Y(a), Y (b); عشقم پریشان بود, for عشقت پریشانست.

[3] In I(a), lines 2 and 3 are transposed.

[4] L, Y(a); چو, for چه in both couplets.

ذکر سودای زلیخا پیش یوسف کرده اند

۶ حال سرگردانيِ آدم برضوان گفته اند
داغ پنهانم نمي بينند و مهر سر بمهر

۷ آنچه براجزای ظاهر دیده اند آن گفته اند
ور نگفتندی چه حاجت کآب چشم و رنگ روی

۸ ماجرای عشقم از سر تا بپایان گفته اند
پیش ازین گفتند سعدي دوست میدارد ترا

۹ بیش از آنت دوست میدارم که ایشان گفته اند
عاشقان دارند کار و عارفان دانند[5] حال

۱۰ این سخن در دل فرود آید که از جان گفته اند[6]

۱۲۰

Metre : رمل مسدّس مقصور [– ◡ – – | – ◡ – – | – ◡ –]

گلبنان پیرایه بر خود کرده اند

۱ بلبلان را در سماع آورده اند
ساقیان لا ابالي در طواف[1]

۲ هوش میخواران مجلس برده اند
جرعهٔ خوردیم و کار از دست رفت

۳ تا چه بیهوشي که[2] در مي کرده اند

[5] In all texts and all MSS. except S, B, دارند, for دانند.

[6] In I(a), T, C, this line is omitted.

[1] I ; سماع, for طواف.

[2] All MSS. and all texts, except C, T ; بیهوشانه, for بیهوشي كه.

ما بیک شربت [3] چنین بیخود شدیم
۴ دیگران چندین قدح چون خورده اند

آتش اندر پختگان افتاد و سوخت
۵ خام طبعان همچنان افسرده اند

خیمه بیرون بر که فرّاشان باد[4]
۶ فرش دیبا بر[5] چمن گسترده اند

زندگاني چیست مردن پیش دوست
۷ کاین گروه زندگان دل مرده اند

تا جهان بود است جمّاشان[6] گل
۸ از سلحداران خار آزرده اند

عاشقان را کشته مي بینند[7] خلق
۹ بشنو از سعدي که جان پرورده اند

١٢١

Metre : متقاربِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ | — — ᴗ | — — ᴗ | — — ᴗ]

نشاید که خوبان بصحرا روند ۱ همه کس شناسند و هرجا روند

حلال است رفتن بصحرا و لیک ۲ نه انصاف باشد که بیما روند

نباید دل از دست مردم ربود ۳ چو خواهند جائی که تنها روند

که بپسندد از باغبانان گل ۴ که از بانگ بلبل بسودا روند

---

[3] Z, E, L, D, Y(a), Y(b) ; جرعه, for شربت.
[4] I(a) ; باغ, for باد.
[5] All texts and all MSS. but I ; در, for بر.
[6] T, Y(b) ; فراشان, for جماشان.
[7] B ; پندارند for, مى بينند.

بر آرند فریاد عشق از خطا ۵ گر[1] این شوخ چشمان بیغما روند
همه سروها را ببـاید خمید[2] ۶ که در پای آن سرو بالا روند
بسا هوشمندان که در کوی عشق ۷ چو من عاقل[3] آیند و شیدا روند
بسازیم بر آسمان سلّمی ۸ اگر شاهدان بر ثریّا روند
نه سعدي درین گل فرو رفت و بس ۹ که آنان که بر روی دریا روند

۱۲۲

Metre: [ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

نه هرچه جانورند آدمیتی دارند
۱ بس آدمي که در آفاق[1] نقش دیوارند
سیاه سیم زراندود چون بپوته برند
۲ خلاف آن بدر آید که خلق پندارند
کسان بچشم تو بی‌قیمت اند و کوته قدر
۳ که پیش اهل بصیرت بزرگ[2] مقدارند
زبان حال، که داند که خامشان لحد
۴ بصد هزار زبان در حدیث و گفتارند[3]
که زینهار بنخوت مناز بر سر خاک
۵ برو که همچو تو در زیر خاک بسیارند

---

[1] I(a); چو, for گر.
[2] I, I(a), C. L; چمید, for خمید.
[3] I; غافل, for عاقل.
[1] I; این ملک, for آفاق.
[2] I(a); بلند, for بزرگ.
[3] In all texts, and all MSS. except I, this line runs as follows:—
برادوان لحد را زبان گفتن نیست * تو گوش دار که با جملگي بگفتارند

وفا[4] نمي کند این پنجروزه نوبت[5] ملک
۶ که بگذرند و بابنای دهر بگذارند[6]
بخواب لذّت و شهوت گذاشتند حیات
۷ کنون که زیر زمین خفته اند بیدارند
که التفات کند عذر که این زمان گویند
۸ کجا بخوشه رسد تخم که این نفس کارند
هزار جان گرامي فدای اهل نظر
۹ که مال و منصب دنیا بهیچ بشمارند
طمع مدار[7] ز دنیا سر هوا و هوس
۱۰ نه پر شود مگرش خاک بر سر انبارند
دعای بد نکنم بر بدان که مسکینان
۱۱ بدست خوی بد خویشتن گرفتارند
بجان زنده‌دلان سعدیا که ملک وجود
۱۲ نیرزد آنکه وجودی ز خود بیازارند

۱۲۳

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

آفتاب از کوه سر بر میزند ۱ ماه‌روی انگشت بر در میزند
آن کمان ابرو که تیر غمزه‌اش ۲ هر زمانی صید دیگر میزند

---

[4] All MSS. and all texts, but Y(b) ; کرا, for وفا.
[5] T, Y(a) ; دولت, for نوبت.
[6] Line 6 is omitted in I.
N.B.—Lines 7, 8, 9 are only found in I.
[7] S, R, P, I, Y(b) ; مبند, for مدار.

دست و ساعد میکشد درویش را ۳ تا نه پنداري که خنجر میـزند

یاسمین بوئی[1] که سرو قامتش ۴ طعنـه بـر بالای[2] عرعر میـزند

روی و چشمی دارم اندر مهر او[3] ۵ کاین گهر میریزد و[4] آن زر میزند[5]

انگبین رویان نترسند از مگس ۶ نوش میگیـرند و نشتر میـزند

در بروی دوست بستن شرط نیست ۷ ور[6] ببندی سر بدر بر میـزنـد

سعدیا زین پس[7] قلم پولاد دار[8] ۸ کاین سخن آتش به نی در[9] میزند

۱۲۴

Metre: [‒ ⏑̄ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑̄] رمل مثمّن مخبون مقطوع

آن شکر خنده که پر نوش دهانی دارد

۱ نه دل من که دل خلق جهانی دارد

بتماشای درخت چمنش حاجت نیست

۲ هرکه در خانه چو تو[1] سرو روانی دارد

---

1 All texts and all MSS. except I ; روئی, for بوئی.
2 I ; لاله, for بالای.
3 In I, the first hemistich is written thus :—

چشم و روی دارم اندر عشق او

4 In all texts and all MSS. except I, و is omitted before آن.
5 In I(b), the following verse is added after line 5 :—

عشـق را پیشانئی باید چو میخ * تا جبینـش سر بر سر میـزند

6 I ; ار, for ور.
7 I(a), I(b), B, S, R, P ; دیگر, for زین پس.
8 All texts and all MSS. except I, کن, for دار.
9 All texts, and I, B ; بر, for در.
1 S, P ; چنین, for چو تو.

کافران از بت بيجان چه تمتّع[2] داريد[3]
۳ باری آن بت بپرستيد که جانی دارد

ابرويش بکمان ماند و قد راست[4] چو[5] تير
۴ کس ندانم[6] که چنين تير و کمانی دارد

علّت[7] آن است که وقتی سخنی ميگويد
۵ ورنه معلوم نبودی[8] که دهانی دارد

حجّت آنست که[9] گه گه کمری مي بندد
۶ ورنه مفهوم نگشتی که ميانی دارد

گر تو خواهي که يکی را سخن تلخ بگوئي
۷ تلخ نبود که از آن درج بيانی دارد[10]

ای که گفتي مرو اندر پی خونخوارهٔ خويش
۸ با کسی گوی که در دست عنانی دارد

عشق داغيست که تا مرگ نيايد نرود
۹ هرکه بر چهره ازين داغ نشانی دارد

سعديا کشتي ازين ورطه[11] بدر نتوان برد
۱۰ که نه بحريست محبّت[12] که کرانی دارد

---

2 I(b); توقّع, for تمتّع.

3 I, I(a), I(b), P, Z; دارند, for داريد.

4 L; قد است, for قد راست.

5 I, S, P; به, for چو.

6 All texts and all MSS. except I, I(a); نديدم, for ندانم.

7 I(a); علّت, for حجّت, and vice versa.

8 All texts and all MSS. except I; نگشتی, for نبودی.

9 I(b), B, R, S, E, Y(a), L, D; وقتی, for گه گه: P, Z; روزی, for do.

10 This line is only found in I.

11 All texts and all MSS. except I(a); موج, for ورطه.

12 I(b); مودّت, for محبّت.

۱۲۵

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [— — ᵕ — | — — ᵕ — | — — ᵕ — | — — ᵕ —]

آن کیست کاندر رفتنش صبر از دل ما میبرد
۱ ترک از خراسان آمدست[1] از پارس یغما میبرد

شیراز مشکین میکند چون[2] ناف آهوی ختن
۲ گر باد نوروز از سرش بوئی[3] بصحرا میبرد

برطاس[4] گردر بر کشم[5] یکلحظه[6] بی اندام او
۳ چون خارپشتم[7] گوئیا سوزن[8] در[9] اعضا میبرد

من پاس دارم تا بروز امشب بجای پاسبان
۴ کآن چشم خواب آلوده خواب از دیدهٔ من میبرد

بسیار میگفتم که دل با کس نه پیوندم ولی
۵ دیدار خوبان اختیار از دست دانا میبرد

دل برد و تن در داده ام[10] ور میکشد استاده ام
۶ کآخر ندانم[11] بیش ازین یا می کشد یا میبرد

---

1 B, S, and all texts; آمده, for آمدست.

2 I(a); از, for چون.

3 I(b); موئی, for بوئی.

4 B and all texts; سنجاب, for برطاس.

5 S, P, B, and all texts; در بر میکنم, for گردر بر کشم: I, I(a) I(b); در بر میکشم, for do.: R; محود, for بر.

6 I(a); هر, for یک.

7 C; پشتی, for پشتم.

8 R; نیشی, for سوزن.

9 I; بر, for در.

10 I(a); دل برغمش بنهاده ام, for دل برد و تن در داده ام: B, R, and all texts; دین, for تن.

11 All MSS. and all texts, except Y(a); کافر نداند, for کآخر ندانم.

چون حلقه در گوشم کند هر روز لطفش وعدهٔ
۷ دیگر چو شب نزدیک شد چون زلف درپا میبرد

حاجت بترکی نیستش. تا در کمند آرد دلی
۸ من خود برغبت در کمند افتاده ام تا میبرد

هرکو نصیحت میکند در روزگار حسن او
۹ دیوانگان عشق را دیگر بسودا میبرد

وصفش نیارد[12] کرد کس دریای شیرین است و بس
۱۰ سعدي که شوخي میکند گوهر بدریا میبرد

۱۲۶

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

انکه نقش دیگرش جائی مصوّر مي شود
۱ نقش او در چشم ما هر روز خوشتر مي شود

عشق داني چیست سلطاني که هرجا خیمه زد
۲ بی خلاف[1] آن مملکت بر وی مقرّر مي شود

دیگران را تلخ مي آید شراب جور[2] عشق
۳ ما ز دست دوست میگیریم و شکر مي شود

دل ز جان. بر گیر و در بر گیر یار مهربان
۴ گر بدین مقدارت این دولت میسّر مي شود

هرگزم در سر نبود اندیشهٔ[3] سودا ولیک
۵ پیل اگر در بند مي اوفتد مسخّر مي شود

---

[12] P, I; ندانند, for نیارد.

[1] Z, L, D; گمان, for خلاف.

[2] I(a); دور, for جور.

[3] S, P; این پیشهٔ, for اندیشهٔ.

عیشها دارم درین آتش که بیني دمبدم
٦ کاندرونم گرچه میسوزد منوّر مي شود

تا نه پنداري که با دیگرکسم خاطر خوش است
٧ ظاهرم با جمع و خاطر جای دیگر مي شود

غیرتم گوید نگویم با حریفان راز خویش
٨ باز مي بینم که در آفاق دفتر مي شود

آب شوق از چشم سعدي میرود بر دست خط[4]
٩ لاجرم چون شعر مي آید[5] سخن تر مي شود

قول مطبوع از درون سوزناک آید که عود
١٠ چون همي[6] سوزد جهان از وی معطّر مي شود[7]

١٢٧

Metre: مجتثِ مثمّنِ مخبون [— ◡ — ◡ | — ◡ ◡ — — | ◡ ◡ | — ◡ — ◡ | — ◡ ◡ — —]

امیدوار چنانم که کار بسته بر آید
١ وصال چون بسر آمد فراق هم بسر آید

من از تو سیر نگردم وگر ترش کني[1] ابرو
٢ جواب تلخ ز شیرین مقابل شکر آید

برغم دشمنم ای دوست سایهٔ بسر افگن[2]
٣ که موش کور نخواهد که آفتاب بر آید

---

[4] All MSS. and all texts but L omit و before خط.
[5] C, T; مي گوید, for مي آید.
[6] I(b); که مي, for همي
[7] In I(a), this line is omitted.
[1] I(a); بنشیني, for کني آبرو.
[2] I(a); I(b), S, R, P, T, Z, C, L; آور, for افگن: B, E, D, Y(a), Y(b); انداز, for do.

گلم ز دست بدر برد[3] روزگار مخالف

۴ امید هست که خارم ز پای هم بدر آید

گرم حیات نماند بماند این غم و حسرت

۵ وگر بمیرد[4] بلبل درخت گل ببر آید

ز بسکه در نظر آمد[5] خیال روی تو ما را

۶ چنان شدم که خیالم بجهد در نظر آید

هزار قرعه بنامت زدیم و باز نگشتي

۷ ندانم آیهٔ رحمت بطالع که بر[6] آید

ضرورت است که روزی بکوه رفته ز دستت

۸ چنان بگرید سعدي که آب[7] تا[8] کمر آید

۱۴۸

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏓ —]

اگر آن عهد شکن بر[1] سر میثاق آید

۱ جان رفته است که در[2] قالب مشتاق آید

همه شبهای جهان روز کند طلعت او

۲ گر[3] چو صبحش نظری بر همه آفاق آید

---

[3] I ; رفت, for برد.
[4] I(a), R, I, T, Z, Y(b) ; نمیرد, for بمیرد : B, S, P, E, D, Y(a), L ; نماند, for بمیرد.
[5] All texts and all MSS. but S ; آید, for آمد.
[6] R, B, P, and all texts but T ; در, for بر.
[7] T ; اشک, for آب : C ; سیل, for do.
[8] I(a), I(b), P ; در, for تا : B, Z, I ; بر, for do.
[1] I(a), I(b), S, R, I ; با, for بر : P ; در, for do.
[2] I(a), I(b), B, S, R, I, P, T, Z, C ; با, for در.
[3] I(b), B, S ; که, for گر.

هر غمی را فرجی هست ولی می[4] ترسم

۳ پیش از آنم بکشد زهر که تریاق آید

بندگی هیچ نکردیم و طمع میداریم

۴ که خداوندی از آن سیرت و اخلاق آید

گر همه صورت خوبان جهان جمع کنند

۵ روی زیبای تو دیباچهٔ[5] اوراق آید

دیگری گر همه احسان کند از من بخل است

۶ وز تو مطبوع بود گر همه احراق آید[6]

سرو از آن پای[7] گرفتست بیکجای مقیم

۷ که اگر با تو رود شرمش از آن ساق آید

بیتو گر باد صبا میوزدم[8] بر دل ریش

۸ همچنان است که آتش که به حرّاق[9] آید

گر فراقت نکشد[10] جان بوصالت بدهم

۹ تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید

سعدیا هرکه ندارد سر جان‌افشانی

۱۰ مرد آن نیست که در حلقهٔ عشّاق آید

---

4 All texts and all MSS. except I(a); و لیکن, for ولی می.

5 I(a), E, Y(a), Y(b), D, Z; سردفتر, for دیباچهٔ

6 In I(a), this line is omitted.

7 S; جای, for پای.

8 I(a), I(b), S, I: زندم, for وزدم.

9 P, and all texts but C; بحرّاق, for بحرّاق: I, P, S, and all texts but C, omit که before بحرّاق.

10 I, I(b), R, Z; بکشد, for نکشد.

۱۲۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ⏓]

اینک از جنت فردوس یکی می آید
۱ اختری میگذرد یا ملکی می آید

هر شکرپاره که در میرسد از عالم غیب
۲ بر دل ریش عزیزان نمکی می آید

تا مگر یافته گردد نفسی صحبت[1] دوست[2]
۳ نفسی میرود از عمر و یکی می آید

سعدیا لشکر سلطان غمش ملک وجود
۴ هم بگیرد که دمادم یزکی می آید

۱۳۰

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [‒ ‒ ⏑ | ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ‒]

آن سرو که گویند ببالای تو ماند
۱ هرگز قدمی پیش تو رفتن نتواند

دنبال تو رفتن[1] گنه از جانب ما نیست
۲ با غمزه بگو تا دل مردم نستاند

---

[1] All texts and all MSS. except I; خدمت, for صحبت.
[2] I(b), B, S, R, P, T, C; او, for دوست.
N.B.—In B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, the following verse follows line 3:—

شک درین نیست که سودای تو در جان من است
گر رقیب از سخنش بوی شکی می آید

The whole of the ode is omitted in I(a).

[1] All texts, and all MSS. except S; بودن, for رفتن.

زنهار که چون میگذري بر سر مجروح

٣ از وی خبری پرس[2] که چون میگذراند

بخت این نکند با من بیچاره[3] که یکروز

۴ همخانهٔ[4] من باشي و همسایه نداند[5]

هر کو سر پیوند تو دارد بحقیقت

۵ دست از همه چیز و همه کس در گسلاند

امروز چه داني تو که[6] در آتش و آبم

٦ چون خاک شوم باد بگوشت برساند

آنان که بدانند پریشاني مشتاق[7]

٧ گویند[8] که نالیدن بلبل بچه ماند

هر ساعتی آن فتنهٔ نو خواسته از جای

٨ بر خیزد و خلقی بتحیّر بنشاند

گل را همه بر دست گرفتند و ربودند[9]

٩ بلبل نتوانست که فریاد نخواند[10]

در حسرت آنم که سرو مال بیکبار

١٠ در دامنش افشانم و دامن نفشاند

سعدي تو درین بند[11] بمیري و ندانند

١١ فریاد بکن تا[12] بکشد یا برهاند

---

[2] I(b), B, S, R; و زوی خبوت نیست, for از وی خبری پرس.

[3] All texts and all MSS. but I, B; سر گشته, for بیچاره.

[4] I; همخوابهٔ, for همخانهٔ.

[5] In I(a) this line is omitted.

[6] T, C, Y(b); که چه, for تو که.

[7] All the texts; عشّاق, for مشتاق.

[8] B, and all texts; دانند, for گویند.

[9] P; ببردند, for ربودند.

[10] In I(a) this line is omitted.

[11] I(b); دود, for بند.

[12] I(b), S, R, P, T, Z, L; یا, for تا.

۱۳۱

Metre : رجزِ مثمّن سالم [ـــ ـــ ᵕ ـــ | ـــ ـــ ᵕ ـــ | ـــ ـــ ᵕ ـــ | ـــ ـــ ᵕ ـــ]

ای ساربان آهسته ران [1] کآرام جانم میرود
۱ و آن دل که با خود داشتم با دلستانم میرود

من مانده‌ام مهجور ازو بیچاره [2] و رنجور ازو [3]
۲ گوئي که نیشي دور ازو در استخوانم میرود

گفتم بنیرنگ و فسون پنهان کنم ریش [4] درون
۳ پنهان نمیماند که خون بر [5] آستانم میرود

بر گشت [6] یار سرکشم بگذاشت عیش نا خوشم
۴ چون مجمری پر [7] آتشم کز سر دخانم میرود

با آن [8] همه بیداد او [9] آن [8] عهد بی بنیاد او [9]
۵ در سینه دارم یاد [10] او یا [11] بر زبانم میرود

محمل بدار ای ساربان تندي [12] مکن با کاروان
۶ کز عشق آن سرو روان گوئي روانم میرود

---

1 I(b), S, P, C; رو, for ران.
2 P; دل خسته, for بیچاره.
3 In I(a) this hemistich runs as follows:—من مانده ام رنجور ازو دو مانده و مهجور ازو.
4 R, T, Z, E, L, D; راز, for ریش.
5 I(a); از, for بر: B; در, for do.
6 I(b), B, R, and all texts; بگذشت, for بر گشت.
7 I(a), I(b), B, S; در, for پر.
8 All texts and all MSS. except I, R; این, for آن.
9 I(a), I(b), R, B; ازو, for او.
10 S; مهر, for یاد.
11 B, T, Z, C, L; تا, for یا
12 I(a), I(b), B, R; سودا, for تندي: S, P; سختي, for do.

گفتم بگریم تا ابل چون خر فروماند[13] بگل
۷ وین نیز نتوانم که دل با کاروانم میرود
باز آی و بر چشمم نشین ای دلستان[14] نازنین
۸ کآشوب و فریاد از زمین بر[15] آسمانم میرود
شب تا سحر می[16] نغنوم و اندرز کس می نشنوم
۹ وین ره بقاصد میروم کز کف عنانم میرود
صبر از وصال یار من برگشتن از دلدار من
۱۰ گرچه نباشد کار من هم کار از آنم میرود
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
۱۱ من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود
سعدی فغان از دست ما لایق نبود ای بیوفا
۱۲ طاقت نمی آرم[17] جفا کار از فغانم میرود

۱۳۲

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

آن به که نظر باشد و گفتار نباشد
۱ تا مدّعی اندر پس دیوار نباشد
ای دوست بر آور دری از خلق برویم
۲ تا هیچ کسم واقف اسرار نباشد

---

13 I, B; فرو ماندم, for فرو ماند.
14 I(a), R; دلربای, for دلستان: I(b), S, P, B, and all texts; دلفریب, for do.
15 I(b), C, P; تا, for بر.
16 All texts and all MSS. except I, B; گه, for می.
17 I, S, R; دارم, for آرم.

مي خواهم و معشوق و زمانی و مکانی[1]

۳ کو باشد و من باشم و اغیار نباشد

پندم مده ای یار[2] که دیوانهٔ سرمست

۴ هرگز بسخن عاقل و هشیار نباشد

با صاحب شمشیر مبادت سروکاری

۵ الّا بسر خویشتنت کار نباشد

سهل است بخون من اگر دست بر آري

۶ جان دادن در پای تو دشوار نباشد

ماهت نتوان گفت بدین صورت و گفتار[3]

۷ مه را لب و دندان شکربار نباشد

و آنسرو که گویند ببالای تو ماند

۸ هرگز بچنین قامت و رفتار نباشد

ما توبه شکستیم که در مذهب عشّاق

۹ صوفي نپسندند که خمّار نباشد

هر پای که در خانه فرو رفت بگنجی

۱۰ دیگر همه عمرش سر بازار نباشد

عطّار که در عین گلابست عجب نیست

۱۱ گر وقت بهارش سر گلزار نباشد

---

[1] All texts and all MSS. except I(a); زمیني و زماني, for زماني و مکاني.

[2] I(a), P, R, T; دوست, for یار.

[3] T, C, Y(b); صورت شیرین, for صورت و گفتار.

مردم همه دانند که در نامهٔ سعدي

١٢ مشکی است که در طبله[4] عطّار نباشد

١٣٣

Metre: [ــ ــ | ــ ٮ ــ | ٮ ــ ٮ ــ | ٮ ٮ ــ | ــ ٮ ــ | ٮ ــ] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

اگر خدای نباشد ز بندهٔ خوشنود

١ شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

قضای کن فیکون است حکم بار خدای

٢ بدین سخن سخنی در نمیتوان افزود

نه زنگ عاریتی[1] بود بر[2] دل فرعون

٣ که صیقل ید بیضا سیاهیش نزدود

بخواند و راه ندادش کجا رود بدبخت

٤ ببست دیدهٔ مسکین و دیدنش فرمود[3]

---

[4] I(a), I(b), B, S, P, T, Z; کلبه, for طبله.
N.B.—In I lines 2 and 3 are omitted. In I, I(a), I(b), B, P, the following line is inserted after line 13:—
جان در سرکار تو کند سعدي وغم نیست * کان یار نباشد که وفادار نباشد
In all texts and all MSS. but I, the following verse is inserted after line 1:—
آن بر سر گنج است که چون نقطهٔ کنجی * بنشیند و سر گشته چو پرکار نباشد

[1] I(b); عافیتی, for عاریتی.
[2] All texts and all MSS. except I, I(a); در, for بر.
[3] In I(a), this line is placed at the end of the ode.

نصيب دوزخ اگر طلق بر خود اندايد[4]

٥ چنان درو جهد آتش كه چوب نفط آلود[5]

قلم بطالع ميمون[6] و بخت بد رفته است

٦ اگر تو خشم كني اى پسر وگر خوشنود

گنه نبود و عبادت نبود بر سر خلق

٧ نبشته بود كه اين مقبل است وآن مردود[7]

مقدّر[8] است كه از هر كسى چه فعل آيد

٨ درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود

بسعي ماشطه اصلاح زشت نتوان كرد

٩ چنانكه شاهدى از روى خوب نتوان سود

سياه زنگـــي هرگز شود سفيـد بآب

١٠ سپيد رومي هرگز شود سياه بدود[9]

سعادتى كه نباشد طمع مكن سعدي

١١ كه چون نكاشته باشند مشكل است درود

قلـم بآمدني رفت اگر رضا بقضا[10]

١٢ دهي وگر ندهي بودني بخواهد بود

---

[4] I(b); اندازد, for اندايد.

[5] I(b); اندود, for آلود.

[6] I(a); مسعود, for ميمون.

[7] All MSS. and E, Z, Y(a), D, L; ناجى and ماخوذ, for مقبل and مردود.

[8] I(a); معيّن, for مقدّر.

[9] In I(a) this line is omitted.

[10] S; بخدا, for بقضا.

۱۳۴

Metre: منسرح مثمّن مطوي مكسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

آنکه مرا آرزوست دیر میسّر شود
۱ و اینچه[1] مرا در سراست عمر درین سر شود

تا[2] تو نیائي بفضل رفتن ما باطل است
۲ ور بمثل پای ما[3] در طلبت سر شود[4]

برق جمالی[5] بجست خرمن عقلم[6] بسوخت
۳ ز آن همه آتش نگفت[7] دود دلی بر شود

ای نظر آفتاب هیچ زیان داردت
۴ گر در و دیوار ما[8] از تو منوّر شود

گر نگهی[9] دوست وار بر[10] طرف ما کني
۵ حقّه همان کیمیا ست وین مس ما زر شود

هوش خردمند را عشق بتاراج برد
۶ من نشنیدم که باز صید کبوتر شود

---

1 All texts and I(a), I(b), B, R ; آنچه, for اینچه.
2 B, C, Y(b); چون, for تا.
3 I ; سعي, for ما.
4 In B, T, C, Y(b), this hemistich runs as follows :—در طلبت پای ما گر بمثل پر شود.
5 I(a), R ; بهائی, for جمالی.
6 I(b), S, P, B, R, and all texts ; عقلی, for عقلم : I ; خلقی, for do.
7 T, C, P ; بگفت, for نگفت.
8 Z, S ; جان, for ما.
9 C ; نظری, for نگهی.
10 S, P ; در, for بر.

گر تو چنین خوبروی بار دگر بگذری
۷ سنّت پرهیزگار دین قلندر شود

هرکه بگل در بماند تاش[11] نگیرند دست
۸ هرچه کند جهد بیش پای فروتر شود

چون متصوّر شود[12] در[13] دل ما نقش دوست
۹ همچو بتش بشکنم هرچه مصوّر شود

پرتو خورشید عشق بر همه افتد ولیک
۱۰ سنگ بیکنوع نیست تا همه گوهر شود

هرکه بگوش قبول دفتر سعدی شنید
۱۱ دفتر وعظش[14] بگوش همچو دف تر شود

۱۳۵

Metre: مجتثّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | – ⏑⏑]

بحسن دلبر ما هیچ در نمیباید
۱ جز این دقیقه که با دوستان نمی پاید

حلاوتیست لب لعل آبدارش را
۲ که در حدیث نیاید چو در حدیث آید

ز چشم غمزده خون میرود بحسرت آن
۳ که او بگوشهٔ چشم التفات فرماید

---

[11] All texts and all MSS. except I, I(a); تا, for تاش.

[12] I(b), I; نبود, for شود: P; بود, for do.

[13] I(a); بر, for در.

[14] I(a); پندش, for وعظش.

بیـــا که دمبدمت یاد میرود هر چند

۴ که یاد آب بجـــز تشنگي نیفـــزاید

امیـدوار تو جمعی که روی بنمـــائي

۵ اگرچه فتنه نشـــاید که روی بنمـــاید

نخست خونم اگر میروي بقتـــل بریز

۶ که گر نـریزي از دیـده ام بپـــالاید

بانتظار تو آبی که میـــرود از چشم

۷ بآب چشـــم نماند که چشمـــه میزاید

کنند هر کسی[1] از حضرتت تمنّـــائی

۸ خلاف همّت من کز تو ام تو میباید[2]

شکر بدست ترش روی خادمم مفرست

۹ وگر بدست خودم زهر میدهي شاید

تو همچو کعبه عزیز اوفتـــادهٔ در اصل

۱۰ که هر که وصل تو خواهد جهان به پیماید[3]

من آن قیـــاس نکردم که زور بازوی عشق

۱۱ عنان عقل ز دست حکیـــم برباید

نگفتمت که بترکان نظر[4] مکن سعدي

۱۲ چو ترک ترک نگفتی تحمّلت باید

---

1 I(a), P, B, R, and all texts but Z ; هریکی, for هرکسی.

2 In P this line is omitted.

3 In I(a), this line is omitted.

4 I(b), S, R, P, B, T, C, Y(b) ; نگه, for نظر.

۱۳۶

Metre : رملِ مثمّنِ مخبون [— — ◡ ◡ | — — ◡ ◡ | — — ◡ ◡ | — — ◡ ◡ ◡]

بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید
۱ روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید

صبر بسیار ببــاید پدر پیــر فلک را
۲ تا دگر مادر گیتــی چو تو فرزنـد بزاید

این لطافت که تو داری همه دلها بفریبی
۳ وین ظرافت [1] که تو داری همه غمها بزداید

رشکم از پیرهن آید که در آغوش [2] تو خسبد
۴ زهرم[3] از غالیـه آید که بر[4] اندام تو ساید

نی شکر با همه شیرینی اگر لب بگشائی
۵ پیش نطق[5] شکرینت سر[6] انگشت بخاید

گر مرا هیچ نباشد نه بدنیــا نه بعقبــا
۶ چون تو دارم همه دارم وگرم هیچ نبــاید

دل بسختی بنهادم پس از آن دل بتو دادم
۷ هرکه از دوست تحمّل نکند عهد[7] نپاید

---

[1] I(b), E, L, Y(a), D, L; ملاحت, for ظرافت: B, S, R, P, T, C, Y(b); لیاقت, for do.
[2] I(b); اندام, for آغوش.
[3] I(b); حیفم, for زهرم.
[4] S, B, and all texts; در, for بر.
[5] Y(a), Y(b), T; لعل, for نطق.
[6] I(a), I(b), B, R, P, C, T; چون, for سر.
[7] I(a); مهر, for عهد. In C and T this line is omitted.

بهمه کس بنمـــودم خم ابرو که تو داري

٨ ماه نو هرکه به بیند بهمه کس بنمـاید

گر حلال است که خون همه عالم تو بریزي

٩ آنکه روی از همـــه عالم[8] بتو آورد نشاید

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند

١٠ پای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید

سعدیا دیدن خوبان نه حرام است ولیکن

١١ نظـــری گو بربائي[9] دلت از کف برباید

١٣٧

Metre : مضارع مثمّنِ احرب [— — ᴗ — | ᴗ — — | — — ᴗ — | ᴗ — ⏓ —]

با کاروان مصـري چندین شکـر نباشد

١ در لعبستان چیني زین خوبتـر نباشد

این دلبري و شوخي[1] از سرو و گل نیاید

٢ وین شاهدي و شنگي[2] در[3] ماه و خور نباشد

گفتم بشیر مردی چشـــم از نظر بدوزم

٣ با تیر[4] چشم خوبان تقوی سپر نباشد

---

8 Y(a) ; مردم, for عالم.
9 P, and all texts ; بغمائی, for بربائی.
1 I(b), S, P, B, C, T, Y(b) ; خوبي, for شوخي.
2 All texts and all MSS. except I(a), R ; خوبي, for شنگي.
3 I(a), Z, E, Y(a), Y(b), D, L ; با, for در.
4 I(b), S, P, R, C, T, Z, E, Y(a), L, D ; پیش, for تیر : P, Y(a), E, T, Z, L, D, C ; خود, for با.

ما را نظر بخير است در روئى خوبرويان [5]

۴ هركو[6] بشرّ كند ميل آن[7] خود بشر نباشد

هر آدمي كه بيني از سرّ عشق خالي

۵ در پايهٔ جمـــاد است او جانور نباشد

الّا گذر نبـاشد پيش تو اهل دل را

۶ ورنه بهيـــچ تدبيـــر از تو گذر نباشد

هوشم نماند با كس انديشه ام توئي بس

۷ جائى كه حيرت آمد سمع و بصر نباشد

بر عندليب عاشق گر بشكني قفس را

۸ از ذوق انـدرونش پـــرواى در نباشد

تو مست خواب نوشين[8] تا بامداد و بر من[9]

۹ شبها رود كه گويم هرگز سحـــر نباشد

دل ميبرد بدعوي فرياد[10] شوق سعدي

۱۰ الّا بهيمــهٔ را كــز دل خـبـــر نباشد

تا آتشى نبـاشد در هيـزمى[11] نگيـرد

۱۱ طامات مدّعي را چنـــدين اثر نباشد

---

[5] All texts and all MSS. but I(a); از حسن ماهرويان, for در روى خوب رويان.

[6] I(a); وافكو, for هركو.

[7] I(a), B, S, R, P, Z, C; او, for آن.

[8] I(b), S, T, C; دوشين, for نوشين.

[9] I(b), S, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ما را, for بر من.

[10] In all texts and all MSS. except I(a) و is inserted after فرياد.

[11] I(b), B, P; در مغز من, for در هيزمى.

۱۳۸

Metre: رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

بلبل بیدل نوائی میزند ۱ باد پیمائی هوائی میزند

کس نمی بینم ز بیرون سرای ۲ و اندرونم مرحبائی میزند

آتشی دارم که میسوزد وجود ۳ چون برو باد صبائی میزند

گرچه دریا را نمی بینم کنار ۴ غرقهٔ حالی[1] دست و پائی میزند

شاهدی[2] بر بام باشد[3] تا یکی ۵ سر بدیوار سرائی میزند

آشنایان را جراحت مرهم است ۶ زانکه شمشیر آشنائی میزند

حیف باشد دست او در خون من ۷ پادشاهی با گدائی میزند

بنده ام گر بی گناهی میکشد ۸ راضیم گر بی خطائی میزند

شکر نعمت میکنم گر خلعتی ۹ میفرستد[4] یا قفائی میزند

نا پسندیده است پیش اهل رای[5] ۱۰ هر که بعد[6] از عشق رائی میزند

محتسب گو چنگ میخواران بسوز ۱۱ مطرب ما خوش نوائی[7] میزند

دود از آتش میرود خون از قتیل ۱۲ سعدی این دم هم زجائی میزند

---

1 I(a), I(b), B, R, I, S, C; حالا, for حالی.

2 All texts and all MSS. except I; فتنه, for شاهدی.

3 T, C; شدخور, for باشد.

4 B; میرساند, for میفرستد.

5 T, C, Y(b); دل, for رای.

6 I(a), I(b), S, R, P; پیش, for بعد: B, T, C; غیر, for do.

7 I(b), B, C, Y(b); خوب نائی, for خوش نوائی: S, R, P; خوب, for خوش.

N.B.—In I(a), the following line is found at the end of the ode :—

عقل و دین و دانشم تاراج کرد * دار این دل دلربائی می زند

۱۳۹

Metre:
[‒ ⏑ ‒ ꟾ ⏑ ‒ ‒ ⏑ ꟾ ⏑ ‒ ⏑ ‒ ꟾ ⏑ ‒ ‒] مضارعِ مثمّن اخربِ مکفوفِ محذوف

بخت این کند که رای تو با ما یکی شود
۱ تا بشنود حسود و برو ناوکی شود
خونم بریز و بر سر خاکم گذار کن
۲ کآن رنج و سختي ام همه بیش اندکی شود
آنرا مسلّم است تماشای نو بهار
۳ کز عشق بوستان گل و خارش یکی شود
ای مفلس آنچه در سرتست از هوائی[1] گنج
۴ پایت ضرورتست که در مهلکی شود
سعدي درین کمند بدیوانگي فتاد
۵ گر دیگرش خلاص بود زیرکی شود

۱۴۰

Metre:
[‒ ⏑ ‒ ꟾ ⏑ ‒ ‒ ⏑ ꟾ ⏑ ‒ ⏑ ‒ ꟾ ⏑ ‒ ‒] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

بسیار سالها بسر خاک ما رود
۱ کاین آب چشمه آید و باد صبا رود
این پنجروزه مهلت ایام آدمي
۲ بر خاک دیگران بتکبّر چرا رود

[1] I, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; خیال, for هوائی.

ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری

۳ شادي مکــن که بر[1] تو همین ماجرا رود

دامن کشان که میرود[2] امروز بر زمین

۴ فــردا غبـــار کالبــدش[3] بر هوا رود

خاکت در استخوان رود ای نفس شوخ چشم

۵ مانـنــد سرمه‌دان که دران توتیا رود

دنیا حریف سفله و معشوق بیوفا ست

۶ چون میــرود هرآینه بگــذار تا رود[4]

این است حال تن که تو بیني[5] بزیر خاک

۷ تا جان نازنین که بر آیــد کجا رود

بر سایبان حسن عمل اعتماد نیست

۸ سعــدي مگر بسایهٔ لطف خدا رود

یا رب مگیر بندهٔ مسکین و دستگیر

۹ کز تو کرم فزاید و از[6] ما خطـــا رود

۱۴۱

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ا — ں — ں ا ں ں — —]

از[1] حال منت خبــر نبـــاشد ا در کار منـــت نظـــر نبـــاشد

---

1 I(a), I(b), I, R; با, for بر.
2 All texts and all MSS. but I; میروي, for میرود.
3 P, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; کالبدش, for کالبدت.
4 In S, this line is omitted: in I(a), B, it is transposed with verse 7.
5 I(b), P, S, B, R, Z, C, E, L, Y(a), Y(b), D; شنیدي, for تو بیني.
6 I, I(a), I(b), B, S, P, T, C, Y(b); بر, for از.
1 I, I(a), I(b); تا, for از.

تا قوّت صبر بود کردم[2] ۲ دیگر چکنم[3] اگر نباشد

آئین وفا و مهرباني ۳ در شهر شما مگر نباشد

گویند نظر چرا نبستي ۴ تا مشغله و خطر نباشد

ای خواجه برو که جهد انسان ۵ با تیر قضا سپر نباشد

این شور که در سراست مارا ۶ وقتی برود که سر نباشد

بیچاره کجا رود گرفتار ۷ کز کوی تو ره بدر نباشد

چون روی تو دلفریب و دلبند ۸ در روی زمین دگر[4] نباشد

در پارس چنین نمک ندیدم ۹ در مصر چنین شکر نباشد

گر حکم کني بجان سعدي ۱۰ جان از تو عزیزتر نباشد

۱۴۲

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — —]

ترا نادیدن ما غم نباشد ۱ که در خیلت به از ما کم نباشد

من از دست تو در عالم نهم روی[1] ۲ ولیکن چون تو در عالم نباشد

عجب گر در چمن برپای خیزي[2] ۳ که سرو راست پیشت خم نباشد

مبادا در جهان دلتنگ روئي ۴ که رویت بیند و خرّم نباشد

من اوّل روز دانستم که این عهد ۵ که با من میکني محکم نباشد

که دانستم که هرگز سازگاري[3] ۶ پري را با بني آدم نباشد

مکن یارا دلم مجروح و بگذار[4] ۷ که هیچم در جهان مرهم نباشد

---

[2] All texts and all MSS. except I(b); کردیم, for کردم.
[3] I(a), B, C; چکنیم, for چکنم.
[4] S, R, P, Z, L, Y(a); مگر, for دگر.
[1] I(a); سر, for روی.
[2] I, S, R, and all texts; خیزد, for خیزي.
[3] B; آشنائي, for سازگاري.
[4] I, P, C; مگذار, for بگذار.

بيا تا جان شيرين بر تو ريزم ٨ كه بخل و دوستي باهم نباشد

نخواهم بيتو يكدم زندگاني ٩ كه طيب عيش بی همدم نباشد

نظر گويند سعدي با كه داري ١٠ كه غم با يار بردن[6] غم نباشد

حديث دوست با دشمن نگويم ١١ كه هرگز مدّعي محرم نباشد

١٤٣

Metre : رملِ مثمّنِ مشكول [— — ◡ — | ◡ — | ◡ ◡ — | ◡ ◡ — | — — ◡ — | ◡ — — ◡ ◡]

چه كسی كه هيچكس را بتو بر گذر نباشد

١ كه نه در تو باز[1] ماند مگرش بصر[2] نباشد

نه طريق دوستانست و نه شرط مهرباني

٢ كه ز دوستي بميرم[3] و ترا خبر نباشد

مكن ارچه ميتواني كه ز خدمتم براني

٣ نزنند سائلی را كه دری دگر نباشد[4]

برهت نشسته بودم كه نظر كني بحالم

٤ نكني كه چشم مستت[5] ز خمار بر نباشد

همه شب درين حديثم كه خنك تنی كه دارد

٥ مژهٔ بخواب و بختی كه بخواب در نباشد

---

6 I(a) ; گفتن, for بردن : Y(b) ; خوردن, for do.

1 I(a) ; خيره, for باز.

2 All texts and all MSS. except I(a), R ; نظر, for بصر.

3 I(a), S, R, C, Y(b) ; بميريم, for بميرم : P, B, Y(a), T, Z, E, L, D بميرند, for do.

4 In I(a), line 3 is omitted.

5 S, P, R, T, Z, L, E, D, Y(a), Y(b) ; منّت, for مستت.

چه خوش است مرغ وحشي كه جفاي كس نه بيند
٦ من و مرغ خانگي را بكشند و پر نباشد
نه من آن گناهگارم[6] كه بترسم از عقوبت
٧ نظري كه سر نبازي ز سر نظر نباشد
قمري كه دوست داري همه روز دل بر او[7] نه
٨ كه شبيست خون بريزد. كه درو قمر نباشد
چه وجود نقش ديوار و چه آدمي كه با او
٩ سخني ز عشق گويند و در او اثر نباشد
شب و روز رفت[8] بايد قدم روندگان را
١٠ چو بماه‌مني رسيدي دگرت[9] سفر نباشد
ورقي كزان سعدي سخني بر او نويسي[10]
١١ ورق درخت طوبى است چگونه تر نباشد

١٤٤

Metre: خفيفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور [⏑ ⏑ – – | – ⏑ – – | ⏑ ⏑ – ⏑ – | –]

جان من جان من فداي تو باد ١ هيچت از دوستان نيايد ياد
ميروي و[1] التفات مي نكني ٢ سرو هرگز چنين نرفت آزاد

---

[6] All texts and all MSS. except I(a), I; اين گناه دارم, for آن گناه گارم.
[7] I; آن, for او.
[8] I(b); شب و روز رفته, for شب و روز رفت.
[9] I(a), I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; رسيدند دگر, for رسيدي دگرت.
[10] I(b), S, P, B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, C; در, for بر: I(b), B, R, T; نوشتي, for نويسي.
[1] In all texts and all MSS. except I, I(a), I(b), و is omitted after ميروي.

آفرین خدای بر پدری ۳ که تو پرورد و مادری که تو زاد

بخت نیک بمنتهای امید ۴ برساناد و چشم بد مرساد

تا چه کرد آنکه نقش روی تو بست ۵ که در فتنه بر جهان بکشاد

من بگیرم عنان شه روزی ۶ گویم[2] از دست خوبرویان داد

خسروا گر تو داد من ندهي ۷ جان شیرین خود دهم برباد[3]

عقل با عشق بر نمي آید ۸ جور مزدور مي برد[4] استاد

گفته بودم که رخت بر بندم ۹ تا ره بصره گیرم و بغداد[5]

دست از دامنم نمیدارد[6] ۱۰ خاک شیراز و آب رکناباد

آنکه هرگز بر آستانهٔ عشق ۱۱ پای ننهاده بود سر بنهاد

روی در[7] خاک رفت و سر نه عجب ۱۲ که رود هم درین هوس برباد

مرغ وحشي که میرمید از دام[8] ۱۳ با همه زیرکی بدام اوفتاد

همه از دست غیر ناله کنند[9] ۱۴ سعدي از دست خویشتن فریاد[10]

---

2 S and all texts ; زنم, for گویم.

3 In I, I(a), I(b), P, B, this line is omitted. In all texts and all MSS., but I the following verse is added after line 7:—

تو بدین چشم شوخ و پیشاني * دل من باز پس نخواهي داد

4 I(a), I(b), S, R, P, T, C ; میکشد, for میبرد.

5 In I this line is omitted.

6 I(b), P ; دارند, for دارد.

7 I(a), P, and all texts, except Z ; بر, for در.

8 I(b), R, P, C ; قید, for دام.

9 S, and all texts, except Z ; مي نالند, for ناله کنند.

10 In I the following lines are inserted after verse 14 :—

روی گفتم که در جهان بنهم * کردم از بندگي آزاد

که نه بیرون پارس منزل نیست * شام و روم است و بصره و بغداد

In T, C, the following version of the last verse is found after line 10 :—

نه که بیرون پارس منزل نیست * مصر و شام است و بصره و بغداد

۱۴۵

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ◡ ◡ — — ◡ ◡ — — ◡ ◡ — —]

جنگ از طرف دوست دل آزار نباشد
۱ یاری که تحمّل نکند یار نباشد

اگر بانگ بر آید که سری در قدمی رفت
۲ بسیار مگوئید که بسیار نباشد

آن بار که گردون نکشد یار سبکروح
۳ گر بر دل عاشق بنهد بار نباشد

تا رنج تحمّل نکنی گنج نه یابی[1]
۴ تا شب نرود صبح پدیدار نباشد

آهنگ دراز شب و رنجوری مشتاق[2]
۵ با آن[3] نتوان گفت که بیدار نباشد

ز دیدهٔ من پرس که خواب شب مستی
۶ چون خاستن و خفتن بیمار نباشد

گر دست بشمشیر بری عشق[4] همان است
۷ کآنجا که ارادت بود انکار نباشد

مرغان قفس را المی باشد و شوقی
۸ کآنمرغ نداند که گرفتار نباشد

---

[1] E, Z, Y(a), Y(b), D, L, and all MSS. except I; بینی, for یابی. In I(b), this line is omitted.

[2] T, Y(b); عشّاق, for مشتاق.

[3] I, C, T; او, for آن.

[4] T, C, Y(b); مهر, for عشق.

دل آينهٔ صورت چيـن[5] است و ليكن
۹ شرطسـت كه بر آينـه زنگار نبـاشد

آنرا كه بصارت نبود يوسف مصري[6]
۱۰ جائی بفـروشد كه خريدار نبـاشد[7]

سعدي حيوان را كه سر از خواب گران شد
۱۱ در بند نسيم خوش اسحـار نبـاشد

۱۴۶

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‒ ⏑⏑ | ‒ ⏑ ‒ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ⏑ ‒ ⏑]

حديث عشق بطومار در نمي‌گنجـد
۱ بيـان شوق بگفتـار در نمي گنجـد

سماع انس كه ديوانگان از آن[1] مستند
۲ بسمع مردم هشيـار در نمي گنجـد

ميسّرت نشـود عاشقـي و مستوري
۳ ورع بخـانهٔ خمّـار در نمي گنجـد

چنان فراخ نشسته است يار در دل تنگ
۴ كه پيش زحمت اغيار در نمي گنجـد

---

[5] I(a), R, T ; غيب, for چين : I(b) ; نقش تو بت نيست, for صورت چين است.
In I the hemistich is written thus :—در صورت زيبا چتوان گفت و ليكن.

[6] I(b), B, R, S, P, and all texts except Z ; صديق, for مصري.

[7] In I this line is omitted.

[1] B and all texts but T ; او, for آن.

ترا چنانکه توئي من صفت ندانم[2] کرد

۵ که عرض جامه ببازار در نمي گنجد

دگر بصورت هیچ آفریده دل ندهم[3]

۶ که با تو صورت دیوار در نمي گنجد

خبر که میبرد[4] امشب رقیب مسکین را

۷ که سگ بزاویهٔ غار در نمي گنجد

چو گل ببار بود هم نشین خار بود

۸ چو در کنار بود خار در نمي گنجد

چنان ارادت و شوق است درمیان دو دوست

۹ که سعي دشمن خونخوار در نمي گنجد

بچشم دل نظرت میکنم که دیدهٔ سر

۱۰ ز برق شعلهٔ دیدار در نمي گنجد

ز دوستان که ترا هست جای سعدي نیست

۱۱ گدا میان خریدار در نمي گنجد

۱۴۷

Metre : مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ᴗ — ı — ᴗ — — ı — — ᴗ — ı ᴗ — —]

دیدار یارِ غایب داني چه ذوق دارد

۱ ابری که در بیابان[1] بر تشنهٔ ببارد

---

[2] E, Y(a), Y(b), L, D ; نخواهم, for ندانم : T, C ; نیارم, for do.
[3] I(a), R, P ; نهم, for دهم.
[4] I ; دهد, for برد.
[1] I(a), T ; بهاران, for بیابان.

ای بوی آشنائي دانستم از کجائي

۲ پیغام وصل جانان پیوند روح دارد

سودای عشق پختن عقلم نمي پسندد

۳ فرمان عقل بردن عشقم نمي گذارد

باشد که خود برحمت یاد آوري[2] تو مارا

۴ ورنه کدام قاصد پیغام ما گذارد[3]

هم عارفان عاشق دانند حال مسکین

۵ گر عارفی بنالد یا[4] عاشقی بزارد

پائی که بر نیاید روزی[5] بسنگ عشقی

۶ گوئیم جان ندارد تا دل نمي سپارد

مشغول عشق جانان گر عاشقی است صادق

۷ در روز تیر باران باید که سر نخارد

بیحاصل است مارا[6] اوقات زندگاني

۸ الّا دمی که یاري با همدمی بر آرد

زهرم چو نوشدارو[7] از دست یار شیرین

۹ بر دل خوش است وبی او[8] نوشم نمیگوارد[9]

داني چرا نشیند سعدي بکنج خلوت

۱۰ کز دست خوبرویان بیرون شدن نیارد

---

2 I(a), I(b), B, S, R, P, I, T, C; آورند, for آوري تو.

3 I(b); گذارد, for ندارد.

4 B, T, Y(b); ور, for یا.

5 I; وقتی, for روزی.

6 I; یارا, for مارا.

7 All texts and all MSS. but I(b); نوشداروست, for نوشدارو.

N.B.—In T and C line 11 is omitted.

8 II(b), P, S, R, B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; نیشم, for وبی او.

9 In T and C this line is omitted. The usual reading is نمیگذارد which is clearly corrupt.

۱۴۸

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [— ⏖ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

دوش بیروی تو آتش بسرم بر میشد
۱ آبم از دیده همي‌رفت و زمین تر میشد[1]

تا بافسوس بپایان نرود عمر عزیز
۲ همه شب ذکر تو میرفت و مکرّر میشد

چون شب آمد[2] همه را دیده بیآرامد[3] و من
۳ گفتي[4] اندر بن مویم سر نشتر میشد

آن نه مي بود که دور از نظرت میخوردم
۴ خون دل بود که از دیده بساغر میشد

از خیال تو بهر سو که نظر میکردم
۵ پیش چشمم در و دیوار مصوّر میشد

چشم مجنون چو بخفتي همه لیلی دیدي
۶ مدّعی بود اگرش خواب میسّر میشد

هوش مي‌آمد و میرفت[5] نه دیدار ترا
۷ می بدیدم نه خیالت[6] ز برابر میشد

گاه چون عود بر آتش دل تنگم میسوخت
۸ گاه چون مجمره ام دود بسر بر میشد

---

[1] I; آبم از دیده همي رفت و, for و آبی از دیده میامد که.
[2] I(b); آید, for آمد. [3] I(a); بیاساید, for بیآرامد.
[4] I, R, Z, E, Y(a), C, L, D; گوئي, for گفتي.
[5] In I(b), P, I, و is inserted after میرفت.
[6] I, I(b), B, R, P, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; خیالم, for خیالت. In I(a), T, C, this line is omitted.

یارب[7] آن صبح کجا رفت که شبهای دگر

۹ نفسی میزد و آفاق منوّر میشد

سعدیا عقد ثریّا مگر امشب بگسیخت

۱۰ ورنه هر شب بگریبان فلک[8] برمیشد[9]

۱۴۹

Metre: هزجِ مثمّنِ اخرب [— — — ∪ | ∪ — — — | — — ∪ | ∪ — — —]

در پای تو افتادن شایسته دمی باشد

۱ ترک سر خود گفتن زیبا قدمی باشد

بسیار زبونیها بر خویش روا دارد

۲ درویش که بازارش با محتشمی باشد

زینسان که وجود تست ای صورت روحانی

۳ شاید که وجود ما پیشت عدمی باشد

گر جمله صنمها را صورت بتو مانستی

۴ شاید که مسلمان را قبله صنمی باشد

با آنکه اسیران را کشتی و خطا کردی

۵ بر کشته گذر کردن نوع کرمی باشد

رقص از سر ما بیرون امروز نخواهد شد

۶ کاین مطرب ما یکدم خاموش نمی باشد

---

7 I ; گوی, for یارب.

8 All texts and all MSS. except I(a) ; افق, for فلک.

9 In I this line is omitted.

هر کو بهمه عمرش سوداى گلى باشد[1]
٧ داند که چرا بلبل ديوانه همى باشد

کس از الم و دردت[2] واقف نشود سعدي
٨ الّا بکسى گوئي کو را المى باشد

١٥٠

Metre: [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑] رمل مثمّن مخبون محذوف

در من اين عيب قديمست و بدر مي نرود
١ که مرا بى مى و معشوق بسر مي نرود

صبرم از دوست مفرماى و تعنّت بگذار
٢ کاين بلائيست که از طبع بشر مي نرود

مرغ مألوف که با خانه خدا[1] انس گرفت
٣ گر بسنگش بزني جاى دگر مي نرود

عجب از ديدۀ گريان منت مي آيد
٤ عجب آنست کزو خون جگر مي نرود

من ازين باز نيايم که گرفتم در پيش
٥ اگرم ميرود از پيش و گرمي نرود

خواستم تا نظرى بنگرم و باز آيم
٦ گفت ازين کوچۀ ما راه بدر مي نرود

---

[1] I(a), I(b), B, R, S, P, Z, E, Y(a), D, L ; بودست, for باشد.
[2] All texts and all MSS. except I; برالم ربشت, for از الم و دردت.
[1] C ; خود for خدا.
N.B.—In I(a), lines 3 and 4 are transposed.

جور معشوق چنان نيست كه ابرام[2] رقيب

٧ گوئی ابريست كه از پيش قمر مي نرود

تا تو منظور پديد آمدي ای فتنهٔ دهر[3]

٨ هيچ دل نيست كه دنبال نظر مي نرود

زخم شمشير غمت را بشكيبائي و عقل

٩ چند مرهم بنهاديم و اثر مي نرود

ترك دنيا و تماشا و تنعّم گفتيم

١٠ مهر مهريست كه چون نقش حجر مي نرود

موضعی[4] در همه آفاق ندانم امروز

١١ كز حديث من و حسن تو خبر مي نرود

ای كه گفتي مرو اندر پی خوبان سعدي

١٢ چند گوئی مگس از پيش شكر مي نرود

١٥١

Metre: هزج مثمّن اخرب مكفوف مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

زانگه كه برآن[1] صورت[2] خوبم نظر افتاد

١ از صورت بی طاقتيم پرده بر افتاد

گفتم كه بعقل از همه كاری بدر آيم[3]

٢ بيچاره فرو ماند چو عشقش بسر افتاد

---

2 I(b), S, R, P, Z; الزام, for ابرام.

3 I(a), I(b), R, P; شهر, for دهر.

4 I; منزلی, for موضعی.

N.B.—In I lines 8, 9, 10 are omitted.

1 All texts and all MSS. except I(a); بدان, for برآن.

2 P; عارض, for صورت.

3 All texts and all MSS. except I, S; آيد, for آيم. In I this hemistich runs as follows:—گفتم كه عقل از همه كاری بدر آيد

نيكم نظر افتاد بر آن منظر مطبوع
۳ كاوّل نظرم هرچه وجود از نظر افتاد

شمشير كشيده است نظر برسر مردم
۴ چون پاى بدارم كه ز دستم سپر افتاد

در سوخته پنهان نتوان داشتن آتش
۵ ما هيچ نگفتيم و حكايت بدر افتاد

با هركه خبر گفتم از اوصاف جميلش[4]
۶ مشتاق چنان شد كه چو من بيخبر افتاد

هان تا لب شيرين نستاند دلت از دست
۷ كآنكه از غم او كوه گرفت از كمر افتاد

صاحبنظران اين[5] نفس گرم چو آتش
۸ دانند كه در خرمن[6] من[7] بيشتر افتاد

سعدي نه حريف غم او بود و ليكن
۹ با رستم دستان بزند هركه در افتاد

۱۵۲

Metre: منسرح مثمّن مطوي منحور [– ◡ ◡ – | – ◡ – ◡ | – ◡ ◡ – | –]

زنده شود هركه پيش دوست بميرد
۱ مرده دلست آنكه هيچ دوست نگيرد

---

[4] I(b), B, S, P, and all texts; جمالش, for جميلش.

[5] I(a), I(b), P, B, Z, E, C, Y(a), Y(b), L, D; زين, for اين.

[6] All texts and all MSS. except I, R; اندر تن, for در خرمن.

[7] R and all texts but C; ما, for من.

هرکه ز ذوقش درون سینه صفائیست[1]
۲ شمع دلش را ز شاهدي نگزيرد
طالب عشقی دلی چو موم بدست آر
۳ سنگ سیه صورت نگین نپذیرد[2]
صورت سنگین دلی کشندهٔ سعدیت
۴ هرکه بدین صورتش کشند نمیرد

۱۵۳

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [‿ ‿ — ‿ — — | ‿ ‿ — ‿ — | ‿‿ —]

شورش بلبلان سحر باشد ۱ خفته از صبح بیخبر باشد
تیر باران عشق خوبانرا ۲ دل بیچارگان سپر باشد
عاشقان کشتگان معشوقند ۳ هرکه زنده است پر خطر باشد[1]
همه عالم جمال طلعت اوست ۴ گو کسی را که[2] این نظر باشد
کس ندانم که دل بدو ندهد ۵ مگر آنکس که بی‌بصر باشد[3]
آدمي را که خارش[4] اندر پای ۶ نرود طرفه جانور باشد
گو ترش روی باش و تلخ سخن ۷ زهر شیرین لبان شکر باشد
عاقلان از بلا بپرهیزند ۸ مذهب عاشقان دگر باشد
پای رفتن نماند سعدي را ۹ مرغ عاشق بریده پر باشد

---

1 All texts and all MSS. except I, I(a); صفانیست, for صفائیست. In B this hemistich runs thus:—هر كه ز دردش درون دوست صفا نیست

2 This line is followed by the subjoined verse in B, R, and all texts:—

صد چو من خسته در فراق تو میراد * و آنکه ترا بیند و بدوست نگیرد

1 In P this line is omitted.

2 I, I(b), P; تا, for گو.

3 In S this line is omitted.

4 All texts and all MSS. except R; خارکی در, for خارش اندر.

۱۵۴

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — —]

سرمست ز کاشانه بگلزار بر آمد
۱ غلغل ز گل و لاله بیکبار بر آمد

مرغان چمن نعره زنان دیدم و گویان
۲ زین[1] غنچه[2] که از طرف[3] سمن[4] زار بر آمد

آب از گل رخسارهٔ او عکس پذیرفت[5]
۳ و آتش بسر غنچهٔ گلنار[6] بر آمد

سجّاده نشینی که مرید غم او شد
۴ آوازه‌اش از خانهٔ خمّار بر آمد

زاهد چو کرامات بت عارض او دید
۵ از خانه میان بسته بزنّار بر آمد[7]

در[8] خاک[9] چو من بیدل و بی دیده نشاندش
۶ اندر نظر هرکه[10] پریوار بر آمد

من مفلس از آن روز شدم کز حرم غیب
۷ دیبای[11] جمال تو ببازار بر آمد

---

[1] I; کان, for زین: I(b), S, R, P; کین, for do.
[2] I(a); طرفه, for غنچه.
[3] I(a); سوئی, for طرف.
[4] All texts and all MSS. except I, I(a), R; چمن, for سمن.
[5] I; بدر رفت, for پذیرفت.
[6] B, S; گلزار, for گلنار.
[7] This line is omitted in I.
[8] B, S, and all texts; بر, for در.
[9] I(a); حال, for خاک.
[10] I(a); آنکه, for هرکه.
[11] I(b); دینار, for دیبای.

کام دلم آن بود که جان بر تو فشانم
۸ آن کام میسّر شد و این کار بر آمد[12]

سعدی چمن[13] آنروز بتاراج خزان داد[14]
۹ کز باغ دلش بوی گل یار بر آید

۱۵۵

Metre: رمل مسدّس محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

سرو بالائی بصحرا میرود ۱ رفتنش بین تا چه زیبا میرود
تا کدامین باغ ازو خرّم شود[1] ۲ کو برامش کردن آنجا میرود
میرود بر[2] راه و در اجزای خاک ۳ مرده میگوید مسیحا میرود
اهل دل را گو نگهدارید چشم ۴ کآن پری پیکر بیغما میرود
هر کرا در شهر دید از مرد و زن ۵ دل ربود[3] اکنون بصحرا میرود
آفتاب و سرو غیرت میبرند ۶ کآفتاب سرو بالا میرود
باغ را چندان بساط افگنده اند ۷ کآدمی بر فرش دیبا میرود
عقل را با عشق زور[4] پنجه نیست ۸ کار مسکین از مدارا میرود
سعدیا دل در سرش کردی و رفت ۹ بلکه جانت نیز در پا میرود
اینچنین بیخود[5] نرفتی سنگدل ۱۰ گر بدانستی چه بر ما میرود[6]

---

12 In I(a), this verse is transposed with line 7.

13 I, P, R; سمن, for چمن.

14 B; رفت, for داد.

1 I(b), B, R, P, I, T, C; خرّم‌ترست, for خرّم شود.

2 I(b), P, I; در, for بر.

3 I; ببود, for ربود.

4 In I و is inserted after زور.

5 Z; بیدل, for بیخود.

6 In I(b), P, T, C, line 10 is inserted between verses 3 and 4. In B this line is omitted.

۱۵۶

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [– – ᴗ – – | ᴗ – – ᴗ ᴗ | – – ᴗ – – | ᴗ – ᴗ ᴗ]

شب عاشقان بیدل[1] چه شبی دراز باشد
۱ تو بیا کز اوّل شب در صبح باز باشد

عجب است اگر توانم که سفر کنم ز پیشت[2]
۲ بکجا رود کبوتر که اسیر باز باشد

ز محبّتت نخواهم که نظر کنم برویت
۳ که محبّ صادق آنست که پاکباز باشد

بکرشمهٔ عنایت نظری[3] بسوی[4] ما کن
۴ که دعای دردمندان ز سر نیاز باشد

همه شب درین خیالم که حدیث وصل جانان[5]
۵ بکدام دوست گویم که محلّ راز باشد

چه نماز باشد آنرا که تو در خیال باشی
۶ تو صنم نمیگذاری که مرا نماز باشد[6]

---

[1] I; بیدوست, for بیدل.

[2] S, P, E, Y(a), T, Z, L, D; کویت, for پیشت: I, I(b), B, R, Y(b), C; دستت, for do.

[3] I(b), P, I; نگهی, for نظری.

[4] B, T, Z, C, Y(b); بحال, for بسوی.

[5] In all texts and all MSS. except I, this hemistich runs as follows:— سخنی که نیست طاقت که ز خویشتن بپوشم.

[6] In I(a), this line is omitted.

N.B.—In all texts, and all MSS. except I, the following verse is found between lines 6 and 7:—

* ز چنین قیاس کردم چو تو دوست میگرفتم *
* که ثنا و حمد گویم و جفا و ناز باشد *

دگرش چو باز بیني غم دل مگوی سعدي
۷ که شب وصال کوتاه و سخن[7] دراز باشد
قدمی که بر گرفتي بوفائي[8] عهد یاران
۸ اگر از بلا بترسي قدم مجاز باشد

۱۵۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ∪ ǀ ∪ — ∪ — ∪ ǀ ∪ — — ∪ ǀ ∪ — ∪ —]

عیبی نباشد از تو که بر ما جفا رود
۱ مجنون از آستانهٔ لیلی کجا رود
گر سر فدای پای[1] تو کردم دریغ نیست
۲ بسیار سر که در سر[2] مهر و وفا رود
ور من گدای کوی تو باشم[3] غریب نیست[4]
۳ قارون اگر بخیل تو آید گدا رود
مجروح تیر عشق اگرش تیغ در قفاست
۴ چون میرود ز پیش تو چشم از قفا رود
حیف آیدم که پای همي بر زمین نهي
۵ کاین پای لایق است که بر چشم ما رود
در هیچ موقفم[5] سر گفت و شنید نیست
۶ الّا در آن مقام که ذکر شما رود
ای هوشیار اگر بسر مست بگذري
۷ عیبش مکن که بر سر مردم قضا رود

---

7 S; فمش, for سخن.

8 All texts and all MSS. except I; بوفا و عهد, for بوفائي عهد.

1 R, P; جان, for پای.

2 I(b); پی, for سر.

3 B, and all texts but Z; گشتم, for باشم.

4 I(a); عجب مدار, for غریب نیست.

5 T, C; موضعم, for موقفم.

ما چون نشانه پای بگل در بمانده ایم
۸ خصم آن حریف نیست که تیرش خطا رود [6]

ای آشنای کوی محبّت صبور باش
۹ بیداد نیکوان همه بر آشنا رود

سعدي بدر نمیکني از سر هوای گل
۱۰ در پات لازمست که خار جفا رود

۱۵۸

Metre: هزجِ مثمّنِ سالِم [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — — —]

غلام آن سبک روحم که با من سر[1] گران دارد
۱ جوابش تلخ[2] و پنداري شکر زیر زبان دارد

مرا گر دوستي با او بدوزخ میبرد شاید
۲ بنقد اندر بهشتست آنکه یاری دلستان[3] دارد

کسی را کاختاری هست و محبوبي و مشروبي
۳ مراد از بخت و حظّ از عمر و مقصود از جهان دارد

برون از خوردن و خفتن حیاتی هست انسان را [4]
۴ بجانان زندگاني کن بهائم نیز[5] جان دارد

---

[6] In I(a), lines 8 and 9 are transposed.
[1] I(a), I(b), P, I; سر بر من, for با من سر.
[2] In S, I, Y(a) و is omitted after تلخ.
[3] All texts and all MSS. but I; مهربان, for دلستان.
[4] I(b), E, L, D, Y(a), Y(b); خیالی نیست مردم را, for حیاتی هست انسان را.
S, P, Z; same but هست, for نیست.
R, Z; same but حیاتی, for خیالی.
B, C, T; جهانی هست, for خیالي نیست.
[5] All texts and all MSS. except I, I (a); که وصل دوست, for بهائم نیز.

محبّت با کسی ورزم[6] کزو با خود نمی آیم
۵ چو بلبل کز نشاط گل فراغ از آشیان دارد

نه مردم گر بشمشیر جفا از دوست بر گردم[7]
۶ دهل را کاندرون باد است ز انگشتی فغان دارد

بتشویش قیامت در که یار از یار بگریزد[8]
۷ محبّ از خاک برخیزد محبّت همچنان دارد

خوش آمد باد نو روزی بصبح از باغ پیروزی
۸ ببوی دوستان ماند نه[9] بوی بوستان دارد

یکی سر بر[10] کنار یار و خواب صبح مستولی
۹ چه غم دارد ز مسکینی که سر بر آستان دارد

چوسعدی عشق پنهان دار و لذت جوی[11] و آسایش
١٠ بتنها عیش[12] میراند که منظوری[13] نهان دارد

١٥٩

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ – ‿ – | ‿ ‿ –]

فراق را دلی از سنگ سخت تر باید
١ مرا دلیست که با شوق بر نمی آید.

---

6 All texts and all MSS. but I; دارم, for ورزم.

7 I, I(a), B, R; از جفای, for جفا از.
In all texts and all MSS. but I this hemistich runs thus:—
نه مردی گر بشمشیر از جفای دوست برگردی

8 All texts and all MSS. except I; بر گردد, for بگریزد.

9 I(b) and all texts except Z; ز for نه.

10 I(b), P, Z, E, Y(a), Y(b), D, C; در, for بر.

11 I; تنها باش و راحت بین, for عشق پنهان دار و لذت جوی.

12 I(a), I; ملک, for عیش.

13 I(a); محبوبی, for منظوری.

هنوز با همه بد عهدیت دعا گویم
۲ بیا وگر همه دشنام میدهي شاید

اگرچه هردو[1] جهانت بدل خریدارند
۳ منت بجان بخرم تا کسی نیفزاید

بکش چنانکه[2] تواني[3] که بنده را نرسد
۴ خلاف آنچه[4] خداوندگار فرماید

نه زنده را بتو میل است و مهرباني و بس
۵ که مرده را به نسیمت روان بیاساید

مپرس کشتهٔ شمشیر عشق را چونی
۶ چنانکه هرکه به بیند برو ببخشاید

پدر که چون توجگر گوشه از خدا میخواست[5]
۷ خبر نداشت که دیگر چه فتنه میزاید

توانگرا در رحمت بروی درویشان
۸ مبند ور تو به بندي خدای بگشاید

بخون سعدي اگر تشنهٔ حلالت باد
۹ تو دیر زي که مرا عمر خود نمي باید

۱۶۰

Metre: هزج مسدّس محذوف [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

فلک را این همه تمکین نباشد ۱ فروغ مهر و مه چندین نباشد

---

[1] I, I(a), I(b), B, S, R, P; هرکه, for هردو.
[2] I, I(a), I(b), B, and all texts; چنانچه, for چنانکه
[3] B; تو داني, for تواني.
[4] I(a), Z; آنکه, for آنچه.
[5] E, Y(a), L, D; میجست, for میخواست.

صبا گر بگذرد بر خاک کویت[1] ۲ عجب گر دامنش مشکین نباشد
چو[2] مروارید تاج خسروانیست ۳ یکی[3] در خوشهٔ پروین نباشد
بقای ملک باد این خاندان را ۴ که تا باشد خلل در دین نباشد
هر آنکو سر بگرداند ز حکمت ۵ ازو[4] بیچاره تر مسکین نباشد
عدو را کو سزای[5] پای پیل است ۶ بزن تا بیدقش فرزین نباشد
چنین خسرو کجا باشد در آفاق ۷ و گر باشد چنین شیرین نباشد
خدایا[6] دشمنش جائی بمیراد ۸ که هیچش دوست[7] بر بالین نباشد
مرا گویند سعدي تا کی این غم ۹ کسی بی دوست چون غمگین نباشد[8]

١٦١

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑ — ⏑]

که میرود بشفاعت که دوست[1] باز آرد
۱ که عیش[2] صحبت[3] بی او کدورتی دارد
کجا[4] مجال سخن باشدم[5] بحضرت دوست
۲ مگر نسیم صبا این[6] پیام بگذارد

---

1 Z, R, P ; پایت, for کویت.
2 All texts and all MSS. except I(a) ; ز, for چو.
3 I(a) ; فلک را, for یکی در.
4 I(b), R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; از آن, for ازو.
5 I(a) ; تو بر دل, for سزای : B, S, P ; کز تو بر دل, for کو سزای.
6 I(a), I(b), S, R, T, Z, C, Y(a), E, L, D ; خدا را, for خدایا.
7 I(b), P ; خلق, for دوست.
8 This line is only found in I(a).

1 B, S, R, C ; یار, for دوست.
2 L ; صفائي, for عیش.
3 All texts and all MSS. except I ; خلوت, for صحبت.
4 P, I, I(b), R ; کرا, for کجا.
5 I(a), S, P, I, Z ; گفتنت, for باشدم :
I(b), R ; گفتنست, for do.
6 I(a), I(b), S, R, P, I ; کین, for این.

ستیزه بردن با دوستان همین مثل است[7]
۳ که تشنه چشمهٔ حیوان بگل بینداید

مرا که گفت[8] دل از یار مهربان بردار[9]
۴ باعتماد صبوري که شوق نگذارد[10]

حرام باد بر آنکس نشست با معشوق[11]
۵ که از سر همه برخاستن نمي یارد

درست ناید از آن مدعي حکایت[12] عشق
۶ که در مواجهه تیغش زنند و سر خارد

بکام دشمنم ای دوست همچنین[13] مگذار
۷ کس این کند که دل دوستان بیازارد

بیا که در قدمت اوفتم و گر بکشي
۸ نمیرد آنکه بدست تو روح بسپارد[14]

حکایت شب هجران که باز داند گفت
۹ مگر کسیکه چو سعدي ستاره بشمارد

---

7 All texts except C; با دوست این مثل داود, for با دوستان همین مثلست.
8 In I, B; که is inserted after گفت.
9 B, T, C; برگیر, for بردار. In B this hemistich runs as follows:—
مرا که گفت که از مهر یار دل برگیر.
10 In I(a) this line is omitted.
N.B.—In I the following line is inserted between verses 4 and 5:—

* که گفت هرچه نه بیني ز خاطرت برود *
* مرا تمام یقین شد که سهو پندارد *

11 I(b), B, S, P, and all texts; و خاست بدوست, for بامعشوق.
12 R, I; حقیقت, for حکایت.
13 I(b), E, Y(a), Y(b), L, D; این چنین, for همچنین.
14 In I(a) lines 7 and 8 are transposed.

١٦٢

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [ᴗ – ᴗ – | ᴗ ᴗ – – | ᴗ – ᴗ – | ᴗᴗ –]

که بر گذشت که بوی عبیر مي آید
١ که میرود که چنین دلپذیر مي آید

نشان یوسف گم گشته[1] میدهد یعقوب
٢ مگر ز مصر بکنعان بشیر مي آید

ز دست رفتم و بی دیدگان[2] نمیدانند
٣ که زخمهای نظر بر بصیر مي آید

همي خرامد و عقلم بطبع میگوید
٤ نظر بدوز که آن بی نظیر مي آید

جمال کعبه چنان میدواندم بنشاط
٥ که خارهای مغیلان حریر مي آید

نه آنچنان بتو مشغولم ای بهشتي روی
٦ که یاد خویشتنم در ضمیر مي آید[3]

ز دیدنت نتوانم که دیده بر دوزم
٧ وگر معاینه[4] بینم که تیر مي آید

هزار جامهٔ معني که من بپردازم[5]
٨ بقامتي که تو داري قصیر مي آید

---

1 I(b), R, P; کرده for گشته. 2 I(a); بیگانگان for بی دیدگان.
3 In I(a) this line is omitted.
4 I(a), I(b), B, S, P, Z; مقابله for معاینه.
5 I(b), B, S, R, Z; بر اندازم for بپردازم

بکشتن آمده بود آنکه مدّعي پنداشت
۹ که رحمتی مگرش بر اسیر مي آید

سپید نالهٔ سعدی بهر که در آفاق
۱۰ هم آتشی زدهٔ تا نفیر مي آید

۱۶۳

Metre : مجتثّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [– ⏑̲ | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏑ – ⏑]

کسی بعیب من از خویشتن نپردازد
۱ که هرکه مینگرم با تو عشق میبازد

فرشتهٔ تو بدین روشنی نه آدمئی
۲ نه آدمیست که بر تو نظر نیندازد

چنین پسر که توئی راحت روان پدر
۳ سزد که مادر گیتي بروی تو[1] نازد

گمان خفتهٔ ابرو کشیده تا بن گوش
۴ چو اشکری[2] که بدنبال صید میتازد

کدام گل که بروی تو ماند اندر باغ
۵ کدام سرو که با قامتت سرافرازد

درخت میوهٔ مقصود از آن بلند تراست
۶ که دست قدرت کوتاه ما بدو[3] یازد

---

[1] All texts and all MSS. except I, R ; بتو پسر for بروی تو.
[2] All texts and all MSS. except I ; لشکري for اشکري.
[3] I, I(b) and all texts ; بدان for بدو.

نه آدمي كه اگر آهني بود شخصي

۷ در آفتاب جمالت[4] چو موم بگدازد[5]

مسلّمش نبود عشق يار آتش روی

۸ مگر كسيكه چو پروانه سوزد و سازد

مده بدست فراقم[6] پس از وصال چو چنگ

۹ كه مطربش[7] بزند بعد از آن كه بنوازد

خلاف عهد[8] تو هرگز نيايد از سعدي

۱۰ دلی كه از تو بپرداخت با كه پردازد

۱٦٤

[— — ‿ — | ‿ — — | — — ‿ — | ‿ — —] مضارعِ مثمّنِ اخرب : Metre

گر گويمت كه سروی سرو اينچنين نباشد

۱ ور گويمت كه ماهی مه بر زمين نباشد

گر در جهان بگردي و آفاق در نوردي

۲ صورت بدين شگرفي در كفر و دين نباشد

لعلست[1] يا لبانت قندست[2] يا دهانت

۳ تا در برت نگيرم نيكم يقين نباشد

---

4 I(b), S, P, Z ; خيالت for جمالت.
5 In I(a) this line is omitted.
6 I ; رقيبم for فراقم.
7 I ; صاحبش for مطربش.
8 All texts and all MSS. except I ; رای for عهد.
1 All texts and all MSS. except I, S, P ; لعلی است for لعلست.
2 All texts, and all MSS. except I, I(a), I(b) ; قنديست for قندست.

صورت کنند[3] زیبا بر پرنیان و دیبا
۴ لیکن در[4] ابروانش سحر مبین نباشد

زنبور[5] اگر میانش باشد بدین لطیفی
٥ حقّا که در دهانش این انگبین نباشد

گر هرکه در جهان را شاید که خون بریزي
٦ با یار مهربانت باید که کین نباشد

گر جان نازنینش در پای ریزي ای دل
٧ در کار نازنینان جان نازنین نباشد

ور زانکه دیگری را بر ما همي گزیند[6]
٨ گو برگزین که ما را جز او[7] گزین نباشد

عشقش حرام بادا بر یار سرو بالا
٩ تر دامني که جانش[8] در آستین نباشد

سعدي بهیچ معني چشم از تو بر نگیرد
١٠ الّا گرش براني علّت جز این نباشد

١٦٥

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏓ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏓⏑ –]

کاروان شکر از مصر بشیراز آید
١ اگر آن یار سفر کردهٔ ما باز آید

---

[3] In I(a), I(b), B, S, P, and all texts but L و is inserted after کنند.
[4] I, I(a), B, S, R, Z ; بر for در.
[5] I ; سروی for زنبور. [6] I(a), C ; گزیني for گزیند.
[7] All texts, and all MSS. except I, B ; تو for او.
[8] I ; بر for در.

گر تو باز آئی و گر[1] خون[2] منت در خورد است
۲ پیشت آیم[3] چو کبوتر که بر باز آید

نام و ننگ و دل و دین گر برود این مقدار
۳ چیست تا در نظر عاشق جانباز آید

من خود این سنگ بجان میطلبیدم همه عمر
۴ کاین قفس بشکند و مرغ بپرواز آید

اگر این داغ جگر سوز که بر جان من است
۵ بر دل کوه نهی سنگ بآواز آید

من همان روز که روی تو[4] بدیدم گفتم
۶ هیچ شک نیست که از روی چنین ناز آید

هرچه در صورت عقل آید و در وهم[5] و قیاس[6]
۷ آنکه محبوب من است از همه ممتاز آید

گر تو باز آئی و بر دیدهٔ سعدی بروی
۸ هیچ شک نیست که منظور باعزاز آید[7]

---

1 I(b), P, and all texts ; اگر for وگر ; I(a), S, R ; که گر for do.
2 I(a), B, T ; جان for خون.
3 I(a) ; آرم for آیم.
4 I(a), and all texts but T, L ; این روی for روی تو.
5 B, R, T, C ; فهم for وهم.
6 In S this hemistich runs as follows :—

هرچه در صورت وهم آید از روی قیاس

7 In I(a) this hemistich reads as follows :—

هم ازین نیست که محبوب باعزاز آید

۱۶۶

Metre : مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [— ‿‿ | — ‿ — ‿ | — — ‿ ‿ | — ‿ — ‿]

کسی که روی تو دید است حال من داند
۱ که هرکه دل بتو پرداخت[1] صبر نتواند
مگر تو روی بپوشي وگرنه ممکن نیست
۲ که هرکه روی[2] تو بیند نظر بپوشاند
هر آفریده که[3] چشمش بر آن جمال افتاد
۳ دلت[4] ببخشد و بر جانت آفرین خواند
اگر بدست کند باغبان[5] چنین سروی
۴ چه جای چشمه که بر چشمهاش بنشاند
چه روزها بشب آورد جان منتظرم[6]
۵ ببوی آنکه شبی با تو روز گرداند
بجهد و حیله[7] شبی در فراق روز آرم[8]
۶ وگرنه بیغمت آنروز هم بشب ماند
جفا و سلطنت میرسد ولی مپسند
۷ که گر سوار براند پیاده در ماند[9]

---

[1] B ; دادست for پرداخت.
[2] All texts and all MSS. except I ; آدمي که for هرکه روی.
[3] All texts and all MSS. except I ; آفریده که چشمش for آدمي که دو چشمش.
[4] All texts and all MSS. except I, I(a), B, R ; دلش for دلت.
[5] S ; آدمي for باغبان.
[6] T, E, Y(a), Y(b), L, D ; جان و منتظر است for جان منتظرم.
[7] B, R ; به چند for بجهد و.
[8] I ; کنم for آرم.
[9] In I(a) line 7 is omitted.

بدست رحمتم از خاک آستان بردار[10]

۸ که گر بيفگنيم[11] کس بهيچ نستاند

چه حاجتست بشمشير قتل عاشق را

۹ حديث دوست بگويش که جان بر افشاند

پيام اهل دل است اين خبر[12] که سعدي داد[13]

۱۰ نه هرکه گوش[14] کند معني سخن داند

۱٦۷

Metre : مجتثّ مثمّن مخبونِ محذوف [‿ — ‿ — — ‿ ‿ | — ‿ — ‿ | ‿ ‿ — ‿ — | ⏑⏑ —]

کسی که روی تو بيند نگه[1] بکس نکند

۱ ز عشق سير نگردد[2] ز عيش بس نکند

درين روش که توئي پيش هرکه باز آئي

۲ گرش بتيغ زني روی باز پس نکند

چنان بپای تو در مردن آرزومندم

۳ که زندگاني خويشم دگر[3] هوس نکند

بمدتی نفسی ياد دوستی نکني

۴ که ياد تو نتواند که يک نفس نکند

ندانمت که اجازت نوشت و فتوی داد

۵ که خون خلق بريزي مکن که کس نکند

---

10 All texts and all MSS. except I ; بر گير for بردار.

11 R ; تو بفگنيم for بيفگنيم.

12 C, T ; سخن for خبر.

13 B, T ; راست for داد.

14 I (a) ; فهم, for گوش.

1 B, T, Y(b) ; نظر for نگه.

2 C, I ; نباشد for نگردد.

3 All texts and all MSS. except I(a), چنان for دگر.

اگر نصیب نبخشی نظر دریغ مدار
۶ شکر فروش چنین ظلم[4] بر مگس نکند

بنال سعدی اگر شوق بوستان[5] داری
۷ که هیچ بلبل ازین ناله در قفس نکند

۱۶۸

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [– ⏑⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏓]

کیست آن فتنه که با تیر و کمان میگذرد
۱ و آن چه تیر است که از[1] جوشن جان میگذرد

آن نه شخصی است جهانی است پر از لطف و کمال[2]
۲ عمر ضایع مکن ای دل[3] که جهان میگذرد

آشکارا نپسندد دگر آن روی چو ماه
۳ گر بداند که چه بر خلق نهان[4] میگذرد[5]

آخر ای نادرهٔ دور زمان از سر لطف
۴ بر ما آی زمانی که زمان میگذرد

صورت[6] زیبای تو ای ماه دلارای[7] چنانکه
۵ صورت حال من از شرح و بیان میگذرد

---

[4] I(a) ; جور for ظلم.

[5] All texts, and all MSS. except I, I(a), R ; عشق دوستان for شوق بوستان.

[1] I(b), S, R, P ; در for از

[2] I(a) ; حسن و جمال for لطف و کمال.

[3] I(a), C ; جان for دل.

[4] I(b), S, P, Z, E, Y(a), L, D ; جهان for نهان.

[5] In I(a) this line is omitted.

[6] R, B, and all texts ; روی for صورت.

[7] R ; دلارام for دلارای.

تا دگر باد صبائی بچمن باز آید

۶ عمر می بینم و چون[8] برق یمان میگذرد

آتشی در دل سعدی بمحبّت زده

۷ دود آنست که وقتی بزبان میگذرد

۱۶۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

گفتمش سیر به بینم مگر از دل برود

۱ آنچنان جای گرفته است که مشکل برود

دلی از سنگ بباید بسر راه وداع[1]

۲ تا تحمّل کند آنروز که محمل برود

چشم[2] حسرت بسر انگشت[3] فرو میگیرم

۳ که اگر[4] راه دهم قافله در[5] گل برود

ره ندیدم چو برفت از نظرم صورت دوست

۴ همچو چشمی که چراغش ز مقابل برود

---

[8] In I(a), I(b), S, R, E, Z, Y(a), Y(b), D, و is omitted before چون.

[1] S; فراق for وداع.

[2] R, S, and all texts; اشک for چشم.

[3] I(a), I(b), P, B; اشک for انگشت.

[4] B, T, Y(b); گرش for اگر.

[5] I, I(b), S, R, Z; بر for در.

موجم [6] این بار چنان کشتی طاقت بشکست
٥ که عجب دارم اگر تخته بساحل برود

سهل بود آنکه بشمشیر عتابم میکشت
٦ قتل صاحب نظر آنست که قاتل برود

نه عجب گر برود قافلهٔ [7] صبر و شکیب
٧ پیش هر چشم که آن شکل [8] و شمایل برود

کس ندانم که درین شهر گرفتار تو نیست
٨ مگر آن کس که بشهر آید و غافل برود

گر همه عمر نداد است کسی دل بخیال
٩ چون بیاید بسر راه [9] تو بیدل برود

روی بنمای که صبر از دل صوفی ببری
١٠ پرده بردار که هوش از سر [10] عاقل برود

سعدی ار عشق نبازد چکند ملک وجود
١١ حیف باشد که همه عمر بباطل برود

قیمت وصل نداند مگر آزردهٔ هجر [11]
١٢ مانده [12] آسوده بخسبد چو بمنزل برود [13]

---

[6] I, I(a), S, P; موج ازین for موجم این.
[7] I, I(a), I(b), B, R, P; قاعده for قافله.
[8] All texts and all MSS. except I(a); قد for شکل.
[9] T, Y(b); کوی for راه.
[10] I(b), B, P, S, T, Z, C; تن for سر : R, I; دل for do.
[11] I(a); عشق for هجر.
[12] I(a); خسته for مانده : I; مرده for do.
[13] In B, T, C, this line is omitted.

١٧٠

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

کیست آن ماهِ منوّر که چنین میگذرد
١ تشنه جان میدهد و ماء معین میگذرد

سرو اگر نیز تحرّک کند از جای بجای
٢ نتوان گفت که نیکوتر ازین میگذرد

حور عین میگذرد در[1] نظر سوختگان
٣ یا مه چارده یا لعبت چین میگذرد

کام ازو کس نگرفته است مگر باد بهار
٤ که بر آن زلف و بنا گوش و جبین میگذرد

مردم زیر زمین رفتن او پندارند
٥ کآفتابیست که بر چرخ برین[2] میگذرد

پای کو بر سر عاشق نه بر دیده نشین
٦ حیف باشد که چنین کس بزمین میگذرد

هرکه در شهر دلی دارد و دینی داند
٧ گو حذر کن که هلاک دل و دین میگذرد

از خیال آمدن و رفتنش اندر دل و چشم
٨ با گمان افتم اگر خود بیقین میگذرد[3]

---

[1] I; بر for در

[2] B, T, C; روی زمین for چرخ برین : I(b), R, P, S; اوج for چرخ.

[3] In I(a) this line is omitted.

گر کند خشم[4] بما یا[5] نکند حکم او راست[6]

۹ پادشاهي است که بر ملکِ یمین میگذرد

سعدیا گوشه نشیني کن و شاهد بازي

۱۰ شاهد آنست که بر گوشه نشین میگذرد[7]

۱۷۱

Metre : [ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ⏑ ⏑ | ـ ـ ⏑ ⏑ | ـ ـ ⏑ ـ ⏑ ⏑] رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع

کی[1] برست این گل خندان و چنین زیبا شد

۱ یا کی[2] این غورهٔ نو رسته چنین[3] حلوا شد

دیگر آن مرغ کی از بیضه بر آمد که چنین

۲ بلبلی خوش سخن[4] و طوطي شکرخا شد

کی در آموخت چنین[5] لطف و بلاغت کامروز[6]

۳ مردم از عقل بدر بود چو[7] او گویا[8] شد

---

4 L ; چشم for خشم.

5 I(a), Y(b) ; ور for یا.

6 I(b), P, T ; و راست for او راست.

7 In S this line is omitted.

1 I(a), I(b), Y(a), L ; چون for کی.

2 All texts and all MSS. except I ; آخر for یا کی.

3 All texts and all MSS. except I ; خواسته کی for رسته چنین.

4 All texts and all MSS. except I ; بلبل خوش نفس for بلبلی خوش سخن.

5 All texts and all MSS. except I ; که در آموختش این for کی در آموخت چنین.

6 All texts and all MSS. except I ; کآنروز for کامروز.

7 All texts and all MSS. but I ; که for چو.

8 I, Z ; دانا for گویا.

شاخکی تازه بپرورد[9] صبا بر لب جوی
۴ چشم برهم نزد و[10] سروسهي بالا شد

عقل را گفتم ازین پس بسلامت بنشین
۵ گفت خاموش که این فتنه دگر پیدا شد

عالم طفلي و جهلي و[11] جواني[12] بگذشت[13]
۶ کآدمي[14] طبع ملک خوی و پري سیما شد

پر نشد چون صدف از دانهٔ مرجان[15] دهنی
۷ که نه از حسرت آن[16] دیدهٔ ما دریا شد

سعدیا غنچهٔ سیراب نگنجد در پوست
۸ وقت خوش دید[17] بخندید و گل رعنا شد

۱۷۳

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏑ ⏓ — ⏑ ⏑ — — ا ⏑ ⏑ — — ا ⏑ ⏑ — — ا ⏓ — —]

مجلس ما دگر امروز به بستان ماند
۱ عیش خلوت بتماشای گلستان ماند

---

[9] All texts and all MSS. except I; برآورد for بپرورد.

[10] All texts and all MSS. except I; نزدی for نزد و.

[11] All texts and all MSS. but I; خوئي for جهلي و.

[12] All MSS. and all texts but L; حیواني for جواني. (The former reading breaks the metre.)

[13] S; بگذاشت for بگذشت.

[14] All texts and all MSS. but I; آدمی for کآدمی.

[15] L; لولو for مرجان.

[16] In all texts and all MSS. except I; او for آن.

[17] In Y(a) و is inserted after دید.

N.B.—In P. and R. this ode is omitted.

می حلال است کسی را که بود خانه بهشت

۲ خاصه از دست حریفی که برضوان ماند

خطّ سبز و لب لعلت بچه مانده کنم[1]

۳ من بگویم[2] بلب چشمهٔ حیوان ماند

تا سر زلف پریشان تو محبوب من است[3]

۴ روزگارم بسر زلف پریشان ماند

چکنند کشتهٔ عشقت که نگوید غم دل

۵ تو مپندار که خون ریزي و پنهان ماند

هرکه چون موم بخورشید رخت نرم نشد

۶ زینهار از دل سختش که بسندان ماند

نادر افتد که یکی[4] دل بوصالت[5] ندهد

۷ یا کسی در بلد کفر مسلمان ماند

تو که چون برق بخندي چه غمت باشد[6] از آنکه

۸ من چنان زار بگریم که بباران ماند

طعنه بر حیرت سعدي نه بانصاف زدي

۹ کس چنین روی نه بیند که نه حیران ماند

هرکه با صورت و بالای تو اش انسی[7] نیست

۱۰ حیوانیست که بالاش بانسان ماند

---

[1] All texts and all MSS. but I, R; ماند گوئي for مانده کنم.
[2] T, E, L, Y(a), Y(b), D, C; بریاحین و لب for من بگویم بلب.
[3] In I(a) this hemistich runs as follows:
تا سر زلف تو محبوب دل انس منست.
[4] R, B; کسی for یکی.
[5] E, Y(a), Y(b), L, D; بجمالت for بوصالت.
N.B.—In T, and C, this line is omitted.
[6] I, I(a), I(b), B, S, P, R; دارد for باشد. [7] S, R; میلی for انسی.

۱۷۳

Metre : متقاربِ مثمّنِ مقصور [— ‿ | — — ‿ | — — ‿ | — — ‿]

مرا راحت از زندگي دوش بود ۱ که آن ماه رویم در آغوش بود
چنان مست دیدار و حیران عشق ۲ که دنیا و دینم فراموش بود
نگویم می لعل شیرین گوار ۳ که زهر از کف دست او نوش بود
ندانستم از غایت لطف و حسن ۴ که سیم و سمن یا بر و دوش بود
بدیدار و گفتار جان پرورش ۵ سراپای من دیده و گوش بود
نمیدانم آنشب که چون روز شد ۶ کسی باز داند که با هوش بود
مؤذّن غلط گفت[1] بانگ نماز ۷ مگر همچو من مست و مدهوش بود
بگفتیم[2] و دشمن بدانست و دوست ۸ نماند آن تحمل که سرپوش بود
بخوابش مگر دیدهٔ سعدیا ۹ زبان درکش امروز[3] کآن دوش بود
مبادا که گنجی بجوید[4] فقیر ۱۰ که نتواند از حرص خاموش بود

۱۷۴

Metre : مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [— ‿‿ | — ‿ — ‿ | — — ‿ ‿ | — ‿ — ‿]

مرا چو آرزوی روی آن نگار آید
۱ چو بلبلم هوس نالهای زار آید
میان انجمن از لعل او چو آرم یاد
۲ مرا سرشک چو یاقوت در کنار آید

---

[1] R, I ; کرد for گفت.
[2] P ; نگفتیم for بگفتیم.
[3] B ; این روز for امروز.
[4] I(a), I(b), S, T, Z, C, Y(b) ; به بیند for بجوید.

زرنگ لاله مرا روی دلبر آید یاد
۳ زشکل سبزه مرا یاد خطّ یار آید

گلی بدست من افتد چو روی او[1] هیهات
۴ هزار سال دگر گر چنین بهار آید

خسان[2] خورند بر از باغ وصل او و مرا
۵ ز گلستان جمالش نصیب خار آید

طمع مدار وصالی که بیفراق بود
۶ هرآینه پس هر مستئی خمار آید

مرا زمانه ز یاران بمنزلی انداخت
۷ که راضیم[3] بنسیمی کزان دیار آید

فراق یار بیکبار بیخ صبر بکند
۸ بهار وصل ندانم که کی ببار آید

دلا اگرچه که تلخ است بیخ صبر ولی[4]
۹ چو بر امید وصال است خوشگوار آید

پس از تحمّل سختي امید وصل مراست
۱۰ که صبح از شب و تریاق هم ز مار آید

ز چرخ عربده جو چون خدنگ تیر جفا[5]
۱۱ بجست در دل مردان هوشیار آید

---

[1] I(a), P. C ; تو for او.

[2] R, T, Y(b) ; کسان for خسان.

[3] R ; قانعم for راضیم.

N.B.—In I(a) lines 7 and 8 are omitted.

[4] I(a), I(b), R ; داغ هجر ولیک for بیخ صبر ولی : P ; هجر یار ولیک for do.

[5] C ; جور و جفا for تیر جفا.

چو عمر خوش نفسی گر گذر کنی با[6] من

۱۲ مرا همان نفس از عمر در شمار آید

بجز غلامي دلدار خویش سعدي را

۱۳ ز کار و بار جهان گر شهی است عار آید

۱۷۵

Metre: [— — ب — ا ب — — ا — — ب — ا ب — —] مضارعِ مثمّنِ اخرب

سرمست اگر در آئي[1] عالم بهم بر آید

۱ خاک وجود ما را گرد از[2] عدم بر آید

گر پرتوی ز رویت در کنج خاطر افتد

۲ خلوة نشین جانرا[3] آه از حرم بر آید

گلدسته امیدي بر دست عاشقان نه

۳ تا ره روان غم[4] را خار از قدم بر آید

گفتم[5] بکام روزی با تو دمی بر آرم

۴ آن کام بر نیامد ترسم که دم بر آید

عاشق بگشتم ار چه دانسته بودم اول

۵ کز تخم عشق بازی[6] شاخ ندم بر آید

گویند دوستانم سودا و ناله از چیست[7]

۶ سودا از عشق خیزد ناله ز غم بر آید

---

6 I(a), I(b), R, P; بر for با.

N.B.—In S and B this ode is omitted.

1 I; آید for آئی.

2 Y(b) omits از before عدم.

3 L; دل for جان.

4 I; ولا for غم.

5 I, Z, L; گفتی for گفتم.

6 R; نیکبختی for عشق بازی.

7 R, Z, C, L, Y(b); تا کی for از چیست.

دل رفت وصبر و دانش ما مانده ايم وجانى
۷ گر غم غم تو باشد آن نيز هم بر آيد

سعدي ز سوز[8] سينه هردم چنان بنالد
۸ كز عشق[9] سوز ناكش دود از قلم بر آيد[10]

۱۷٦

Metre: هزجِ مثمّنِ سالم [‿ ـ ـ ـ | ‿ ـ ـ ـ | ‿ ـ ـ ـ | ‿ ـ ـ ـ]

نه چندان آرزومندم كه وصفش در بيان[1] آيد
۱ وگر صد نامه بنويسم حكايت بيش ازان آيد

مرا تو جان شيريني بتلخي رفته ازاعضا[2]
۲ الا اى جان بتن باز آ وگرنه تن بجان آيد

ملامتها كه بر من رفت و سختيها كه پيش آمد
۳ گر از هر نوبتى[3] فصلى بگويم[4] داستان آيد

چه پرواى سخن گفتن بود مشتاق خدمت را
۴ حديث آنگه كند بلبل كه گل با بوستان آيد

چه سود آب فرات آنگه كه جان تشنه بيرون شد
۵ چو مجنون با كنار افتاد ليلى درميان آيد

---

8 Z, L; شور for سوز: C, Y(b); دست جورت for سوز سينه.
9 Z, L; سوز ناله for سوز ناكش: C, Y(b); سوز سينهٔ او for عشق سوز ناكش.
10 In I this line is omitted.
N.B.—This ode is only included in the *Tayyebāt* in I; in the other MSS. and texts it comes under the *Badāyi'* or *Khawātīm*.
1 T, Y(b); در شرح و بيان for وصفش در بيان.
2 S; پيشم for اعضا.
3 I(a), I(b), R and all texts; بابقي for نوبتي.
4 S; بخوانم for بگويم.

من ای[5] گل دوست میدارم ترا[6] کز بوی مشکینت[7]

۶ چنان مستم که گوئي بوی یار مهربان آید

نسیم صبح را گفتم تو[8] با او جانبـــی داري

۷ کز آن جانب که او باشد[9] صبا[10] عنبر فشان آید

گناه تست اگـــر وقتی بنالد ناشکیبائي

۸ ندانستي که چون آتش در اندازي[11] دخان آید

خطا گفتم بغاداني که چون[12] جوری[13] کند عذرا

۹ نمیبـــاید که وامق را شکایت بر زبان آید

قلم خاصیتی دارد که سر تا سینـــه بشگافي

۱۰ دگر بارش چو فرمائي[14] بفرق سر[15] دوان آید

زمین[16] باغ و بستانرا بعشـــق باد نـــو روزي

۱۱ ببـــاید ساخت با جوری که از باد خزان آید

گرت خونابه گیرد دل ز دست دوستان سعدي

۱۲ نه شرط دوستي باشد که از دل بر دهان[17] آید

---

[5] I(a), I(b), B, Z, Y(a), C, E, L, D ; این for ای.

[6] I(a), I(b), R, Z, Y(a), E, L, D ; چرا for ترا.

[7] I(a), S, P, R, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D ; مشکینش for مشکینت.

[8] Y(a) ; که for تو.

[9] I(b), B, R, P ; آید for باشد.

[10] S ; هوا for صبا.

N.B.—In I(a) lines 6 and 7 are transposed.

[11] B ; بر افروزي for در اندازي.

[12] B ; گر for چون.

[13] I(a), I(b), B, S, P, Z ; شوخي for جوری.

[14] Z, S, I ; بفرمائي for چو فرمای.

[15] I(b) ; بسر پیشت for بفرق سر.

[16] In all texts and all MSS. but I و is inserted after زمین.

[17] All texts and all MSS. except I ; زبان for دهان.

۱۷۷

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [— — ᴗ — | ᴗ — ᴗ ᴗ | — — ᴗ — | ᴗ — ᴗ ᴗ]

نظر خدای بینان ز سر[1] هوا نباشد
۱ سفر نیازمندان ز ره[2] خطا نباشد

همه وقت عارفان را نظر است و دیگرانرا
۲ نظری معاف دارند و دوم[3] روا نباشد

بنسیم صبح باید که نبات زنده گردد
۳ که جماد و مردگان را خبر از صبا نباشد

اگرت سعادتی هست که زنده دل بمیری
۴ بحیاتی اوفتادی که دگر فنا نباشد

بکسی نگر که ظلمت بزداید از وجودت
۵ نه کسی نعوذ بالله که در او صفا نباشد

تو خود از کدام شهری که ز دوستان نپرسی
۶ مگر اندران ولایت که توئی وفا نباشد

اگر اهل معرفت را چو نی استخوان بسوزد
۷ چو دفش بهیچ سختی خبر از قفا نباشد

اگرم تو خون بریزی بقیامتت نگیرم
۸ که میان دوستان این همه ماجرا نباشد

به رفیق مهربان است حریف سست پیمان
۹ که بروز تیر باران سپر بلا نباشد

---

[1] I ; طلب for ز سر.
[2] I ; قدم for ز ره : I(a), I(b), S, P, T, Z, C, Y(a), E, L, D ; سر for ره T, C, Y(b) ; دگر for دوم.

تو در آینه نظر[4] کن که چه دلبری و لیکن
۱۰ چو تو خویشتن[5] به بیني نگهت[6] بما نباشد
دگری همین حکایت بکند که من و لیکن
۱۱ چو معاملت ندارد سخن آشنا نباشد
تو گمان مبر که سعدي بجفا[7] ملول گردد
۱۲ که گرش تو بی جنایت بکشي جفا نباشد

۱۷۸

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— — ◡ — | — ◡ — ◡ | — — ◡ — | ◡ — ◡ —]

۱ هر روز بامدادت ذوقی[2] دگر بباشد ذوق شراب آنست یک روز[1] اگر بباشد
۲ شاخ معاملت[4] را وقتی[5] ثمر بباشد بیخ مداومت را روزی[3] شجر بروید
۳ در خاک تیره کردن تا آنکه زر بباشد استاد کیمیا را بسیار سیم باید
۴ در کوی دردمندان روزی گذر بباشد بسیار صبر باید تا آن طبیب دل را
۵ گر یار ما ببیند صاحب نظر بباشد عالم که عارفان را گوید نظر بدوزند[6]
۶ بنیاد حکم[7] اوّل زیر و زبر بباشد زیرا که بادشاهی چون بقعهٔ بگیرد
۷ بیمست[9] کز نصیحت دیوانه تر بباشد دیوانه را که گوئی بیدار[8] باش وعاقل

[4] I(a), I(b), B, R, P; نگه for نظر.
[5] I; تو که خویشتن نه بیني for چو تو خویشتن به بیني.
[6] I(a), S, P, R, T, Y(a), E, L, D; نظرت for نگهت.
[7] I(b), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ز جفا for بجفا.

[1] R, Z, L, Y(b); وقتی for روزی.
[2] C; ذوق for ذوقی.
[3] C; وقتی for روزی.
[4] I; مطایبت for معاملت.
[5] C, Z, L, Y(b); روزی for وقتی.
[6] C, Z; بدوزید for بدوزند.
[7] Z; ملک for حکم.
[8] Z, L; هشیار for بیدار.
[9] Z, L; ترسم که از for بیمست کز.

بانگ سحر برآمد درویش را خبر شد ۸ رطل گرانش درده تا بی خبر بباشد[10]

ساقی بیار جامی مطرب بگوی قولی[11] ۹ لب بر[12] دهان نی نه تا نی شکر بباشد

امروز قول سعدی شیرین نمی نماید ۱۰ چون داستان شیرین فردا سمر بباشد

۱۷۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑⏑ —]

نفسی وقت بهارم هوس صحرا بود
۱ با رفیقی[1] دو که دایم نتوان تنها بود

خاک شیراز چو دیبای منقّش دیدم
۲ وآن همه صورت زیبا[2] که بر[3] آن دیبا بود

پارس در سایهٔ اقبال اتابک ایمن
۳ لیکن از نالهٔ مرغان چمن غوغا بود

شکرین پسته دهانی بتفرّج[4] بگذشت
۴ که چگویم نتوان گفت که چون[5] زیبا بود

یعلم[6] الله که شقایق نه بدان لطف و سمن
۵ نه بدان بوی و صنوبر[7] نه بدان بالا بود

---

[10] This line is omitted in R, C, Z, L, Y(b).
[11] R, C, Z, L, Y(b); چیزی for قولی.
[12] R, C, Y(b); در for بر.
N.B.—This ode is included under *Tayyebāt* only in I.
[1] S, P, T, C, Y(b); حریفی for رفیقی.
[2] I; شاهد for زیبا.
[3] I, R, and all texts but T; در for بر: I(b), B, S, P; بدان for توان.
[4] All texts and all MSS. except I, I(a); تنعم for تفرج.
[5] I(b), R, P; چه for چون.
[6] I(a), S, P, R, C, T, Z, Y(b); علم for یعلم.
[7] Z, Y(a), E, L, D; نه هم سرو for صنوبر نه: I(a); شمشاد for صنوبر.

فتنه سامریش در نظر[8] شورانگیز
۶ نفس عیسویش در لب شکّرخا بود

من در اندیشه که بت یا[9] مه نو یا ملک است
۷ یا[10] پري پیکر[11] مه روی[11] ملک سیما بود[12]

دل سعدي و جهانی بدمی غارت کرد
۸ همچو نوروز که بر خوان ملک یغما بود

۱۸۰

Metre:
[– – ᴗ – ᴗ ᴗ – – ᴗ – ᴗ ᴗ – ᴗ –] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

ناچار هرکه صاحب روی نکو بود
۱ هرجا که بگذرد همه چشمي بر او[1] بود

ای گل تو نیز خاطر بلبل نگاهدار
۲ کآنجا که رنگ و بوی بود گفتگو بود

نفس آرزو کند که تو لب بر لبش نهي
۳ بعد از هزار سال که خاکش سبو بود

پاکیزه روی در همه شهری بود و لیک
۴ نه چون تو پاکدامن و پاکیزه خو بود

---

8 All texts and all MSS. except I; دهن for نظر.
9 I(a); بتخانه چین for بت یا مه نو: S, Z, D, L; بتخانه for بت یا مه.
10 T, C, E, Y(a), Y(b); که for یا: S, I, I(a), I(b), P, R; بت for پري.
11 In C, E, Y(a), Y(b), D, the و is inserted in both places.
12 In I(a) this hemistich runs as follows:
یا بت مه وش گل روی سمن سیما بود.

1 I(a), S, P; در for بر.

ای گوی حسن برده ز خوبان روزگار
۵ مسکین کسی که در خم چوگان چوگو بود

موئی چنین دریغ نباشد گره زدن
۶ بگذار تا کنار و برت مشکبو بود

پندارم آنکه با تو ندارد تعلّقی
۷ نه آدمي که صورتی از سنگ و رو بود

من باز از تو بر نتوانم گرفت چشم
۸ گم کرده دل هر آئینه[3] در جستجو بود

بر مي نیاید از دل تنگم نفس تمام[4]
۹ چون نالهٔ کسی که بچاهی فرو بود

سعدي سپاس دار و جفا بین و دم مزن
۱۰ کز دست نیکوان همه چیزی نکو بود

۱۸۱

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

نگفتم روزه بسیاری نپاید[1] ۱ ریاضت بگذرد انده[2] سرآید

پس[3] دشواري آسانیست ناچار ۲ و لیکن آدمي را صبر باید

---

[2] In I(a) this line is omitted.
[3] I(b), S, and all texts; در آینه for هر آئینه.
[4] I; روان for تمام: T; چنان for do.
[1] Y(a); باید for پاید.
[2] All texts and all MSS. but I; سختي for انده.
[3] All texts and all MSS. except I insert از after پس.

۳ رخ از ما تا بکی پنهان کند عید هلال اینک[4] کابرو[5] مینماید
۴ سرا بستان[6] درین موسم چه بندي درش[7] بکشای تا دل بر کشاید
۵ غلامان[8] را بگو تا عود سوزند[9] کنیزک[10] را بگو تا مشک ساید
۶ که پندارم نگار سرو بالا ازین در[11] تهنیت گویان در آید
۷ سواران حلقه بربودند[12] و آنشوخ هنوز از حلقها[13] دل میرباید[14]
۸ چو یار اندر حدیث آید بمجلس مغنّي را بگو تا کم سرآید
۹ که شعر اندر چنین مجلس نگنجد بلی گر گفتهٔ سعدیست شاید

۱۸۴

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [– – ‿ | – – – ‿ | – – – ‿]

۱ هر آن ناظر که منظوری ندارد چراغ دولتش نوری ندارد
۲ چه کار اندر بهشت آن مدّعي را که میل امروز با حوری ندارد
۳ چه ذوق از ذکر پیدا آید[1] او را که پنهان شوق مذکوری ندارد[2]
۴ میان عارفان صاحب نظر نیست که خاطر پیش منظوری ندارد

---

[4] All texts and all MSS. except I, I(a), R; این است for اینک.
[5] I; بابرو for کابرو.
[6] I(a); سرا بستان درین در بستان بدین for.
[7] All texts and all MSS. except I; دوم for درش.
[8] I(a); غلامت for غلامان.
[9] T; سوزد for سوزند.
[10] I(a); کنیزت for کنیزک: all other MSS. and all texts کنیزان for do.
[11] All texts and all MSS. except I; درین دم for ازین در.
[12] I(b), B, P; بنمودند for بربودند.
[13] Y(b); حلقها for حلقها.
[14] S; مي کشاید for مي رباید.
[1] I(b), T, C, S, P; باشد آنرا for آید او را.
[2] In I(a) this line is omitted

اگر سیر غی اندر دام زلفی ۵ بماند تاب عصفوری ندارد

طبیب ما یکی[3] نامهربان است ۶ که[4] گوئي هیچ رنجوری ندارد

ولیکن چون عسل[5] بشناخت سعدي ۷ فغان از دست زنبوری ندارد

۱۸۳

Metre : مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ◡ | — ◡ — ◡ | ◡ — — ◡ | — ◡ —]

هر گه که بر من آن بت عیّار بگذرد
۱ صد کاروان ز[1] عالم اسرار بگذرد

مست شراب ناز[2] و جواني و شاهدي
۲ هر لحظه پیش مردم هشیار بگذرد

هرگه که بگذرد بکشد دوستان خویش
۳ وین دوست منتظر که دگر بار بگذرد[3]

گفتم بگوشهٔ بنشینم چو عاقلان
۴ دیوانه ام کند چو پریوار بگذرد

گفتم دری ز خلق به بندم بروی خویش
۵ دردیست در دلم که ز دیوار بگذرد

بازار حسن جملهٔ خوبان شکستهٔ
۶ ره نیست کز تو هیچ خریدار بگذرد[4]

---

[3] B, Y(a), E, L, D ; ز بس for یکی.

[4] B, Y(a), Y(b), E, L, D ; تو for که.

[5] I(a) ; شهد for عسل.

[1] In I, I(b). ز is omitted before عالم.

[2] I(a), I(b), I, P, Z ; خواب for ناز و.

[3] In I(a) this line is omitted.

[4] In I(a) lines 5 and 6 are transposed. In I line 6 is omitted.

ترسم که مست و عاشق[5] و بیدل شود چو ما
۷ گر محتسب بخانهٔ خمّار بگذرد

غافل مشو که عمر گرانمایه ضایع است
۸ الاّ دمیکه در نظر یار بگذرد

آسایش است رنج کشیدن ببوی آنکه
۹ روزی طبیب بر سر بیمار بگذرد[6]

سعدي بخویشتن نتوان رفت سوی دوست
۱۰ کانجا طریق نیست که اغیار[7] بگذرد

۱۸۴

Metre: رملِ مثمّنِ سالم [ـ ـ ᴗ ـ | ـ ـ ᴗ ـ | ـ ـ ᴗ ـ | ـ ـ ᴗ ـ]

هرکه چیزی دوست دارد جان و دل بروی گمارد
۱ هرکه محرابش تو باشي سر ز سجده[1] نیارد

روزی اندر خاکت[2] افتم ور ببادم میرود سر
۲ کآنکه در پای تو میرد[3] جان بشیرینيِ[4] سپارد[5]

من نه آن صورت پرستم کز تمنّای تو مستم
۳ هوش من داني که بود است آنکه صورت مینگارد

---

[5] R; غافل for عاشق.

[6] In I the following line is inserted after line 9:—

این محتسب که دشمن چنگست و خصم نای
یک روز بس که بر در خمّار بگذرد

[7] Y(b); عیار for اغیار.

[1] All texts and all MSS. except S; خلوت for سجده.

[2] All texts and all MSS. but I; پایت for خاکت.

[3] I, I(a), R, C, Y(a), E, L, D; افتد for میرد.

[4] R; شیرین می for بشیرینيِ.

[5] In I(a) this line is omitted.

عمر گویندم که ضایع میکنی با خوبرویان
۴ آنکه[6] منظوري ندارد عمر ضایع میگذارد

هرکه میخواهد[7] درختی در سرابستان معني
۵ بیخش اندر دل[8] نشاند تخمش اندر جان[9] کارد

عشق و مستوري نباشد پای کو در دامن آور
۶ کز گریبان ملامت سر بر آوردن نیارد

گر من از عهدت بگردم نا جوانمردم نه مردم
۷ عاشق صادق نباشد کز ملامت سر بخارد

باغ میخواهم که روزی سرو بالایت به بیند
۸ تا گلت در پا بریزد و ارغوان بر سر ببارد

این[10] چه رفتاراست وقامت وآن چه گفتار[11] وقیامت[12]
۹ چند خواهي گفت سعدي طیّبات آخر ندارد

۱۸۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — ∪ — | — ∪ ∪ — | ∪ — ∪ —]

امروز در فراق[1] تو دیگر بشام شد
۱ ای دیده پاس دار که خفتن[2] حرام شد[3]

---

[6] In I, R, P, Z, Y(a), Y(b), E, L, D, و is inserted before آنکه.
[7] I ; ورزد for خواهد.
[8] S ; جان for دل.
[9] I(b), S, P, and all texts ; سینه for جان.
[10] All MSS. and all texts except T, C ; آن for این.
[11] R and all texts but Z ; بالا for گفتار.
[12] In Z و is omitted before قیامت.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
[1] L, Y(b) ; دیگرم بفراق تو for دو فراق تو دیگو.
[2] R, L ; خواب for خفتن.
[3] In C, L, Y(b), this hemistich runs thus ; در انتظار وصل توعموم تمام شد.

بیش[4] احتمال سنگ جفا[5] خوردنم نماند[6]

۲ کز رقّت[7] اندرون ضعیفم چو جام شد[8]

افسوس خلق مي شنوم در قفاى خويش

۳ کین پخته[9] بین که در سر سوداى خام شد

تنها نه من بدانهٔ خالت مقیّدم

۴ کین[10] دانه هرکه دید گرفتار دام شد

گفتم یکی[11] بگوشهٔ چشمش نگه کنم

۵ چشمم درو بماند و زیادت[12] مقام شد

اى دل نگفتمت که عنان نظر بتاب

۶ اکنونت افگند که ز دست لگام شد[13]

از من بعشق روى تو مي زاید این سخن

۷ طوطي شکر شکست که شیرین کلام شد

آن مدّعي که دست ندادى ببند کس[14]

۸ این بار در کمند تو افتاد و رام شد

شرح غمت بوصف نخواهد شدن تمام

۹ جهدم بآخر آمد و دفتر تمام شد

---

[4] I, R, Z; پیش for بیش.

[5] R; جور و جفا بردنم for سنگ جفا خوردنم.

[6] I; بماند for نماند.

[7] R; ضعف for رقّت.

[8] In L this line runs as follows, verse 2 above being inserted after it;
آمد نماز شام و نیاید نگار من * اى دیدهٔ پاس‌دار که خوابت حرام شد

[9] I; تحفه for پخته.

[10] Z omits ک before این.

[11] Z, L; دمی for یکی.

[12] C, L, Y(b); زیادم for زیادت.

[13] This line is omitted in R.

[14] C, Z, Y(b); ببندگي for ببند کس: R; بدام زلف for do.

ابنای روزگار غلامان بزر خرند
۱۰ سعدي ترا بطوع[15] و ارادت غلام شد

۱۸۶

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏑⏑ — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑⏑]

هفتهٔ میرود از عمر و بدهٔ روز کشید
۱ کز گلستان صفا[1] بوی وفائي ندمید[2]

آنکه برگشت و جفا کرد و بهیچم بفروخت
۲ بهمه عالمش از من نتوانند خرید

هرچه زآن تلختر اندر حق من خواهد گفت[3]
۳ گو بگو زآن[4] لب شیرین که لطیفست و لذید[5]

گر من[6] از خار بترسم نبرم دامن گل
۴ کام در کام نهنگست ببایدْ[7] طلبید

مرو ای دوست که ما بیتو نخواهیم نشست
۵ مبر ای یار که ما از تو نخواهیم برید

از تو با مصلحت خویش نمي پردازم
۶ که محال است که در[8] خود نگرد هرکه تو دید

---

15 R, C, L, Y(b) ; باختیار for بطوع.
N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* in I only ; in other MSS. and texts it is included under *Badāqi'* or *Khawātīm*.
1 R, T, C, Y(b) ; جفا for صفا.
2 All texts and all MSS. except I, I(a), S ; نرسید for ندمید.
3 I ; همه عالم نبود for حق من خواهد گفت.
4 I, P ; از for زان.
5 *N.B.*—In I(a) this line is omitted.
6 All texts and all MSS. except I ; اگر for گر من.
7 In T و is inserted before بباید.
8 I ; با for در.

آفرين گفتن[9] و دشنام شنيدن سهل است
۷ چه از آن به که مرا با تو بود[10] گفت و شنيد
جهد بسيار بکردم که نگويم غم دل
۸ عاقبت جان بدهان آمد و طاقت نرسيد
آخر اى مطرب ازين پردهٔ عشّاق نکرد
۹ چند گوئي که مرا پرده بچنگ تو دريد
تشنگانت بلب[12] چشمهٔ حيوان مردند[13]
۱۰ چند چون ماهي بر خشک توانند طپيد
شعر[14] سعدي بشنو اى که تو خود زيبائي
۱۱ خاصه آنوقت که در گوش کني مرواريد

۱۸۷

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

هرکه بى او[1] زندگاني ميکند ۱ گر نمي ميرد گراني ميکند
من بر آن بودم که ندهم دل بکس ۲ سرو بالا دلستاني ميکند
مهرباني مينمايم بر[2] قدش ۳ سنگدل نا مهرباني ميکند

9 All texts and all MSS. except I, R; کردن for گفتن.
10 Z, E, Y(b), L, D; بود با تو مرا for مرا با تو بود.
11 In I(a) this line is omitted,
12 All texts and all MSS. except I; تشنگان لبت اى for تشنگانت بلب.
13 S; ميرند for مردند.
14 All texts and all MSS. except I(a), S; حرف for شعر.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
1 E, C, Y(a), L, Z, D; آن for او.
2 R, T, E, Y(a), Y(b), C, L, D; با for بر.

برف پیری می نشیند بر سرم ۴ همچنان طبعم جوانی میکند

ماجرای دل نمیگفتم[3] بخلق[4] ۵ آب چشمم ترجمانی میکند

آهن افسرده میکوبد که جهد ۶ با قضای آسمانی میکند[5]

عقل را با عشق زور پنجه نیست ۷ احتمال از ناتوانی میکند

چشم سعدی در[6] امید روی یار ۸ چون دهانش دُرفشانی میکند

هم بود شوری درین سر بیخلاف ۹ کاین همه[7] شیرین زبانی میکند

١٨٨

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

یار با ما بیوفائی میکند ۱ بی سبب[1] از ما جدائی میکند

شمع جانم را بکشت آن بیوفا ۲ جای دیگر روشنائی میکند

میکند با خویش خود[2] بیگانگی ۳ با غریبان آشنائی میکند

جو فروش است آن نگار سنگدل ۴ با من او گندم نمائی میکند

یار من اوباش و قلاش است و رند ۵ بر من او[3] خود پارسائی میکند

ای مسلمانان بفریادم رسید ۶ کان فلانی بیوفائی[4] میکند

---

3 T, C ; گویم for گفتم.

4 All texts and all MSS. but I ; بکس for بخلق.

5 In I(a), and B lines 6 and 7 are transposed.

6 All texts and all MSS. except I, R ; بر for در.

7 I ; کین چندین for کاین همه.

N.B.—This ode is omitted in I(b).

1 I(a), T, C, R ; گناه for سبب.

2 All MSS. except I(a), and all texts but T ; خویشتن for خویش خود : R ; یار for خویش.

3 I(a) ; پیش یاران for بر من او خود.

4 I(a) ; ناخدای for بی وفای.

کشتي عمرم شکست اندر[5] غمش ۷ وز[6] من مسکین جدائي میکند
آنچه بر من مي رود از جور و جفا[7] ۸ آفت دور سمائي میکند
سعدي شیرین سخن در راه عشق ۹ از لبش بوسي گدائي میکند

۱۸۹

Metre: [— — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —] رمل مثمّن سالم

هرکه شیریني فروشد مشتري بر وی بجوشد
۱ یا مگس را پر ببندد یا عسل را سر بپوشد
همچنان عاشق نباشد ور بود صادق نباشد
۲ هرکه درمان مي پذیرد یا نصیحت مینیوشد
گر مطیع خدمتت را کفر فرمائي بگوید
۳ ور[1] حریف مجلست را[2] زهر فرمائي بنوشد
شمع پیشت روشنائي نزد آتش مینماید
۴ گل بدستت خوبروئي پیش یوسف میفروشد
سود بازرگان دریا بیخطر ممکن نباشد
۵ هرکه مقصودش[3] تو باشي تا نفس دارد[4] بکوشد

---

[5] S, P, C, T; شکسقست از for شکست اندر.
[6] All texts and all MSS. except I(a); از for وز.
[7] In all texts and all MSS. except I(a), this hemistich runs as follows: آنچه با من مي کند اندر زمان.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
[1] S; یا for ور.
[2] In I(a), S, P, Y(a), Y(b), E, L, D, را is omitted after مجلست.
[3] T, Y(b); منظورش for مقصودش.
[4] S; باشد for دارد.

برگ چشمم مي نخوشد در زمستان فراقت
۶ وين عجب کاندر زمستان برگهای تر بخوشد

هرکه معشوقی[5] ندارد عمر ضایع میگذارد
۷ همچنان نا پخته باشد هرچه بر[6] آتش نجوشد

تا غمی پنهان نباشد رقّتی پیدا نگردد
۸ هم گلی دید است سعدي تا[7] چو بلبل میخروشد

۱۹۰

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [⏑⏑ — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑⏑ —]

هرکه مجموع نباشد بتماشا نرود
۱ یار با یار سفر کرده به تنها نرود

باد آسایش گیتي نزند[1] بر دل ریش
۲ صبح صادق ندمد تا شب یلدا نرود

بر دل آویختگان عرصهٔ عالم[2] تنگ است
۳ کانکه[3] جائی بگل افتاده[4] دگر جا نرود

هرگز اندیشهٔ یار از دل دیوانه عشق
۴ بتماشای گل و لاله[5] بصحرا نرود

---

[5] All texts and all MSS. except I ; منظوری for معشوقی.
[6] I(a), B, T, E, Y(a), Y(b), L, D ; هرکه در for هرچه بر.
[7] P, C, T, Y(b); کو for تا.
N.B.—In I(b) and R this ode is omitted.
[1] I(a), S, R, B, and all texts ; بزند for نزند.
[2] E, T, Z, C, Y(a), Y(b) ; دنیا for عالم.
[3] R ; هرکه for کانکه : T, C, Y(b) ; آنکه for do.
[4] I(a), B, S, P, T, C ; افتد بدگر for افتاده دگر.
[5] I(a), P, S, R, B, Z ; سبزه for لاله.

بسر[6] خار مغیلان بروم با تو چنان
۵ بارادت که کسی[7] بر سر دیبا نرود
با همه رفتن زیبای تذرو اندر باغ
۶ گو بشوخی برود پیش تو زیبا نرود[8]
گر تو ای[9] تخت سلیمان بسر ما زین دست
۷ رفت خواهی عجب از مورچه در پا نرود[10]
باغبانان بشب از زحمت بلبل چونند
۸ که در ایام گل از باغچه غوغا نرود
همه عالم سخنم رفت و بگوشت نرسید
۹ آری آنجا که تو باشی سخن ما[11] نرود
هرکه ما را به نصیحت ز تو می پیچد روی
۱۰ کو بشمشیر که عاشق بمدارا نرود
ماه رخسار بپوشی تو بت یغمائی[12]
۱۱ تا دل خلقی ازین شهر بیغما نرود
گوهر قیمتی از کام نهنگان آرند[13]
۱۲ هرکه او را غم جانست بدریا نرود
سعدیا بار کش و یار فراموش مکن
۱۳ مهر وامق بجفا کردن عذرا نرود

---

6 S; بر سو for بسر.

7 B, S, R, P; یکی for کسی.

8 In I(a) this line is inserted at the end

9 B; با for ای.

10 In I(a) this line is omitted.

11 In P, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, از is inserted before ما.

12 I, B, Z, E, Y(a), Y(b), D; رعنائی for یغمائی.

13 T; گیرند for آرند.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

۱۹۱

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ –]

هرکه را باغچهٔ هست به بستان نرود
۱ هرکه مجموع نشسته است پریشان نرود

آنکه در دامنش آویخته باشد خاری
۲ دیگرش[1] گوشهٔ خاطر بگلستان نرود

سفر قبله دراز است و مجاور با دوست
۳ روی در قبلهٔ معنی به بیابان نرود[2]

گو بیارند کلید همه درهای بهشت
۴ جان عاشق بتماشاگه رضوان نرود

گر سرت مست کند بوی حقیقت روزی
۵ اندرونت بگل و لاله و ریحان نرود

هرکه دانست که منزلگه معشوق کجاست
۶ مدّعي باشد اگر بر سر پیکان نرود

صفت عاشق صادق بدرستي[3] آنست
۷ که گرش سر برود از سر پیمان نرود

بنصیحت گر دل شیفته میباید گفت
۸ برو ای خواجه که این درد بدرمان نرود[4]

---

[1] All texts and all MSS. except I; هرگزش for دیگرش.
[2] In I(a) this line is omitted.
[3] Z, Y(a), E, L, D; بحقیقت for بدرستي.
[4] In I(a) this line is omitted.

بملامت فرود از دل ما صورت عشق
۹ نقش بر سنک نبشته است بطوفان نرود[6]

عشق را عقل نمیخواست که بیند لیکن
۱۰ هیچ عیار نباشد که بزندان نرود

سعدیا گر همه شب شرح غمش خواهی گفت
۱۱ شب بپایان رود و شرح بپایان نرود

۱۹۲

Metre : هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ᵕ ا ᵕ — — ᵕ ا ᵕ — — ᵕ ا ᵕ — —]

یا رب شب دوشین چه مبارک سحری بود
۱ کورا بسر کشتهٔ هجران گذری بود

آن دوست که با او[1] بارادت نظری هست
۲ با ما مگر او را بعنایت[2] نظری بود

من بعد شکایت[3] نکنم تلخی هجران
۳ کآن میوه که از صبر چشیدم[4] شکری بود

روئی[5] نتوان گفت که حسنش بچه[6] ماند
۴ گوئی که در آن نیمشب از روز[7] دری بود

---

[6] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] I(a), S, P, C; ما را for با او.

[2] All texts and all MSS. except I(a); بارادت for بعنایت.

[3] All texts and all MSS. except I(a); حکایت for شکایت.

[4] All texts and all MSS. but I(a); بر آمد for چشیدم.

[5] T, C; مه را for روئی.

[6] C; بقو for بچه.

[7] S, P; حسن for روز.

گویم قمری بود کس از من نه پسندد
٥ باغی که بهر شاخ درختش قمری بود

آن دم که خبر بودم ازو تا تو نگوئی
٦ کز خویشتن و هرکه[8] جهانم خبری بود

در عالم وصفش بجهانی برسیدم
٧ کاندر نظرم هردو[9] جهان مختصری بود

من بودم و او نی قلم اندر سر من کش
٨ با او نتوان گفت وجود دگری[10] بود

با غمزهٔ خوبان که چو شمشیر کشید است
٩ در صبر بدیدیم[11] و نه محکم سپری بود

سعدی نتوانی که دگر دیده بدوزی
١٠ کآن دل بربودند[12] که صبرش قدری بود

١٩٣

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [— ⏑⏑ | — ⏑ — | — — ⏑ | ⏑ ⏓]

یار باید که هرچه یار کند ١ بر مراد خود اختیار کند
زینهار از کسیکه از[1] عم دوست ٢ پیش بیگانه زینهار کند
بار یاران بکش که دامن[2] گل ٣ آن برد کاحتمال خار کند

---

[8] I(b), B, T, L, Y(a) D; هردو for هرکه. [9] I(a); هرکه for هردو.
[10] B; که ما را اقوی for وجود دگری.
[11] This is the I(a), R, variant; B; که for و : C; ندیدیم که for بدیدیم نه : L omits و.
[12] C, Y(b); بربودست for بربودند.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
I(a), I, Y(b); در for از. [2] R; صحبت for دامن.

خانهٔ عشق در خرابات است ۴ نیکنامي درو چه کار کند
شهربند هوای نفس مباش ۵ سگ شهر استخوان شکار کند
هر شبی مست[3] شاهدی بودن ۶ روز هشیاریت خمار کند
قاضي شهر عاشقان باید ۷ که بیک شاهد اقتصار[4] کند
سیر سعدي سرای سلطان است ۸ نادر آنجا کسی گذار کند

۱۹۴

Metre: سریع مسدّس مطوي موقوف [— ◡ — | — ◡ ◡ — | — ◡ ◡ —]

از همه باشد بحقیقت گزیر ۱ وز تو نباشد[1] که نداري نظیر
مشرب شیرین نبود بی رجام[2] ۲ دعوت منعم نبود بی فقیر
آن عرق است از بدنت یا گلاب ۳ آن نفس است از دهنت یا عبیر
بذل تو کردم تن و هوش و روان ۴ وقف تو کردم دل و چشم[3] و ضمیر
دل چه بود جان که بدو زنده ام ۵ گو بده ای دوست که گویم بگیر
راحت جان باشد از آن قبضه تیغ ۶ مرهم دل[4] باشد از آن جعبه تیر
درد نهاني بکه گویم که نیست ۷ با خبر از درد من الا خبیر
عیب کنندم که چه دیدي در او ۸ کور نداند[5] که چه بیند بصیر
چون نرود در پی صاحب کمند ۹ آهوی بیچاره بگردان اسیر

---

[3] All texts and all MSS. but I(a); یار for مست.
[4] I(a), B, S, R, P. I, L, Z, C; اختصار for اقتصار.
[1] I(a), S, B, and all texts but Y(b); نشاید for نباشد.
[2] I(b), C; رخام for رجام.
[3] R; جسم for چشم.
[4] C, I, L; جان for دل.
[5] I(a); چه داند for نداند.

هرکه دل شیفته دارد چو من ۱۰ بس که بگوید سخن دلپذیر
نالهٔ سعدي بچه[6] داني خوش است ۱۱ بوی خوش آید چو بسوزد عبیر

۱۹۵

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

ای صبر پایدار که پیمان شکست یار
۱ کارم ز دست رفت و نیامد بدست یار
برخاست آهم از دل[1] و در خون نشست چشم
۲ یا رب زمن چه خاست که بیمن نشست یار
رحمت نکرد بر قد همچون کمان من[2]
۳ چون تیر ناگهان ز کنارم[3] بجست یار
عمری نهاده روئي تعبّد بر آستان
۴ گفتم مگر دری بکشاید ببست یار
دشمن همین کند که تو کردي بدوستي
۵ في الجمله دوستست که با دشمن است یار[4]
در عشق یار نیست مرا سیم و زر دریغ
۶ لیک آب چشم و آتش دل[5] هردو هست یار

---

[6] I(a) and all texts but Z; زچه for بچه.

[1] I(a), I(b), B, P, T, C; آه و ناله for آهم از دل.

[2] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows:—

چون قامتم کمان صفت از غم خمیده شد.

[3] All texts and all MSS. except I; کمانم for کنارم.

[4]. Lines 4 and 5 are only found in I.

[5] R; درد دلم for آتش دل.

سعدي چو[6] بیوفائي یارت درست شد
۷ در دل شکن امید که پیمان شکست یار

۱۹۶

Metre: هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ◡ | — ◡ — ◡ | — ◡ ◡ — —]

آن کیست که میرود بنخچیر ۱ پای دل دوستان بزنجیر
همشیرهٔ جادوان بابل ۲ همسایه لعبتان کشمیر
این است بهشت اگر شنیدي ۳ کز دیدن او جوان شود پیر
از عشق کمان دست و بازوش ۴ افتاده خبر ندارد از تیر
نقّاش که[1] صورتش به بیند ۵ از دست بیفگند تصاویر
ای سخت جفای سست پیمان[2] ۶ رفتنی و چنین برفت تقدیر
کوته نظران ملامت از عشق ۷ بیفایده مي کنند و تحذیر
با جان مگر[3] از جسد بر آید ۸ خونی که فرو شد است با شیر
گر جان طلبد حبیب عشّاق[4] ۹ نه صبر روا بود نه تاخیر
آنرا که مراد دوست باید ۱۰ گو ترک مراد خویشتن گیر
سعدي چو اسیر عشق ماندي ۱۱ تدبیر تو چیست ترک تدبیر

---

6 All texts and all MSS. except I; اکنون که for سعدي چو.
N.B.—In all texts, and all MSS. except I, the following line is found after verse 6:

سعدي به بندگیش کمر بستهٔ بسی
لیکن ز بندگي تو طرفی نه بست یار

1 R; چو for که.
2 I(a), I(b), S, R; پیوند for پیمان.
3 B, S; من for مگر.
4 I(b); عاشق for عشّاق.

۱۹۷

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

آمد که آنکه بوی گلزار ۱ منسوخ کند گلاب عطّار
خواب از سر خفتگان بدر برد ۲ بیداري بلبلان هشیار[1]
ما کلبهٔ زهد بر گرفتیم ۳ سجّاده که میبرد بخمّار
یک رنگ شویم تا نباشد[2] ۴ این خرقهٔ ستر پوش زنّار
برخیز که چشمهای مستت ۵ خفتست و هزار فتنه بیدار
وقتی صنمی دلی ربودی ۶ تو خلق ربودهٔ بیکبار
یا خاطر خویشتن بما ده ۷ یا خاطر ما ز دست بگذار[3]
نه راه شدن نه روی بودن ۸ معشوقه ملول و ما گرفتار[4]
هم زخم تو به چو میخورم زخم ۹ هم بار تو به چو مي کشم بار
من پیش نهاده ام که دز خون ۱۰ بر گردن و بر نگردم از یار[5]
گر دنیی و آخرت بیارند[6] ۱۱ کاین هر دو بگیر و دوست بگذار

---

[1] L; اشجار for هشیار: all texts but L, and all MSS. except I; اسحار for do.

[2] All texts and all MSS. but I; نهاند for نباشد.

[3] All texts and all MSS. but I; مگذار for بگذار.

[4] *N.B.*—In I eight out of the eleven lines of Ode 205 are inserted in this ghazal after verse 8.

[5] In T and C the following verse is found after line 10:—

گفتي که بده تو یوسف خویش
اسباب جهان بیا و بردار

[6] I(a), I (b), P, R, T; بیاري for بیارند.

ما یوسف خود نمي فروشیم ۱۲ تو سیم سیاه خود نگهدار[7]

گر مردی ازو تو بر نگردي ۱۳ سعدي بجفا و جور بسیار[8]

۱۹۸

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ∪ — ∪ — ∪ ∪ — —]

پروانه نمي شکیبد از دور ۱ ور قصد کند بسوزدش نور

هر کس بتعلّقی[1] گرفتار ۲ صاحب نظران بعشق[2] منظور

آنروز که روز حشر باشد ۳ دیوان حساب و عرض منشور

یارب که تو در بهشت باشي ۴ تا کس نکند نگاه در حور

ما زنده بذکر دوست باشیم ۵ دیگر حیوان بنفخهٔ صور

ما مست شراب ناب عشقیم ۶ نه تشنهٔ سلسبیل و کافور

من دانم و دردمند بیدار[3] ۷ آهنگ شب دراز دیجور

آخر ز هلاک ما چه خیزد ۸ سیمرغ چه میکند بعصفور

بیم است شرار آه عشّاق[4] ۹ کاتش بزند حجاب مستور

نزدیک نمیشوي[5] بصورت ۱۰ وز دیدهٔ دل نمیشوي[5] دور

---

7 In T and C the following verse is found after line 12:—

در گوش بدار پند سعدي * دل بر کن ازین جهان غدّار

8 B; زنهار for بسیار. In I(a), S, P, I, Z, this line is omitted.

1 B; شخص بعلّتی for کس بتعلّقی.

2 All texts and all MSS. but I; بروی for بعشق.

3 I, P. B, T, Y(a). E, C, L, D; دیدار for بیدار.

4 I(a), I(b), S, P, R, C; مشتاق for عشّاق.

5 I(a); نمیشود for نمیشوي in both places.

از پیش تو راه رفتنم نیست ۱۱ گردن بکمند به که مهجور

سعدي چو مرادت انگبین است ۱۲ واجب بود[6] احتمال زنبور

۱۹۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [– ⏑⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏓]

بفلک میرسد[1] از روی چو خورشید تو نور

۱ قل هو الله احد چشم بد از روی تو دور

آدمي چون تو در آفاق نشان نتوان داد

۲ بلکه در جنّت فردوس نباشد چو تو حور

حور فردا که چنین روی بهشتي بیند

۳ گرش انصاف بود معترف آید بقصور

شب ما روز نباشد[2] مگر آنگاه که تو

۴ از شبستان بدر آئي چو صباح از دیجور

زندگان را نه عجب گر بتو میلی[3] باشد

۵ مردگان باز نشینند بعشقت[4] ز قبور[5]

آن بهایم نتوان گفت که جانی دارد

۶ که ندارد نظری با چو تو زیبا منظور

سحر چشمان تو باطل نکند چشم آویز

۷ مست چندانکه بپوشند نباشد مستور

---

[6] I(a), I(b), S, R, P, I, T, C ; کذد for بود.

[1] Y(b) ; میرود for میرسد.

[2] T ; نگردد for نباشد.

[3] R ; رغبت for میلی.

[4] I(b), S, B, R, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; ز عشقت for بعشقت.

[5] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; بقبور for ز قبور.

این حلاوت که تو داري نه عجب کز دستت

٨ عسلی پوشد[6] و زنار بـه بنـدد زنبور

آنچه در غیبتت[7] ای دوست بمن میگذرد

٩ نتوانم که حکایت کنم الا بحضور

منم امروز و تو انگشت نمای زن و مرد

١٠ من بشیرین سخني تو بنکوئي[8] مشهور

سختم آید که بهر دیده ترا مینگرند[9]

١١ سعدیا غیرتت آید نه عجب سعد[10] غیور

۲۰۰

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

تا بدین غایت که رفت از من نیامد هیچ کار

١ راستي خواهي[1] ببازي صرف کردم روزگار

هیچ دست آویزم آن ساعت که ساعت در رسد

٢ نیست الا آنکه بخشایش کند پروردگار

بس ملامتها که خواهد برد[2] جان نازنین

٣ روز عرض از دست جور نفس نا پرهیزگار

---

6 I(b), S, R, P; دوزد for پوشد.

7 P, S, R; غیبت آن for غیبتت ای.

8 All texts and all MSS. but I; و تو بخوبي for تو بنکوئي.

9 I(b), S, R, P, T, C; بینند for نگرند.

10 In I, I(a), B, R, Z, Y(a), E, C, L, D, و is inserted after سعد.

1 I; باید for خواهي.

2 T, C, Y(b); دید for برد.

گاه میگویم چه بودی گر نبودی روز حشر
۴ تا نگشتندی بدان در[3] روی نیکان شرمسار
باز میگویم نشاید راه نومیدی گرفت
۵ پیش انعامش چه باشد عفو چون من صد هزار
دوستانم توبه گویند از گنهکاری بکن
۶ توبه تا من میکنم[4] هرگز نباشد برقرار
چشم تدبیرم نمی بیند طریق مصلحت[5]
۷ جرم بخشا یا بتوفیقم چراغی پیش دار
من که از شرم گنه سر بر نمیدارم[6] ز پیش
۸ سر بعلّیین بر آرم گر تو گوئی سر برار
گرچه نا[7] فرمانی از حد رفت و تقصیر[8] از حساب
۹ هرچه هستم همچنان هستم بعفو امیدوار
یا رب از سعدی چه کار آید پسند حضرتت
۱۰ یا توانائی بده یا ناتوانی در گذار

۲۰۱

Metre: منسرح مثمّن مطوی موقوف [— ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ — | — ᴗ ᴗ —]

خفتن عاشق یکیست بر سر دیبا و خار
۱ چون نتواند گرفت[1] دست در آغوش یار

---

[3] E, Y(a), Y(b), L, D; از for در.
[4] I; برم for کنم.
[5] All texts and all MSS. but I; بتاریکی جهل for طریق مصلحت.
[6] I(a), I(b), B, S, T; آرم for دارم.
[7] I, P, S, C; بی for نا.
[8] I(a), I(b), S, R, C; بیرون for تقصیر.
[1] T, C, Y(b); کشید for گرفت.

گردگری را شکیب[2] هست ز دیدار دوست
۲ من نتوانم گرفت بر سر آتش قرار
آتش آه[3] است و دود میرودش تا بسقف
۳ چشمهٔ چشم است و موج میزندش بر کنار
گرتو ز ما فارغی ما بتو مستظهریم
۴ ور تو ز ما بی نیاز ما بتو امیدوار
ای که بیاران غار مشتغلی دوستکام
۵ غمزهٔ ما بر درست چون سگ اصحاب غار[4]
این همه بار احتمال میکنم و میروم
۶ اشتر مست از نشاط گرم رود زیر بار
ما سپر انداختیم گردن تسلیم پیش
۷ گر بکشی حاکمی ور بدهی زینهار
تیغ جفا گر زنی ضرب تو آسایش است
۸ روی ترش گر کنی تلخ تو شیرین گوار
سعدی اگر داغ عشق در تو[5] مؤثر شود
۹ فخر بود بنده را داغ خداوندگار

۲۰۲

Metre: منسرح مثمّن مطوی موقوف [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

دولت جان پرور است صحبت آموزگار
۱ خلوت بی مدّعی سفرهٔ بی انتظار

---

[2] I(a), B. P: قرار for شکیب.
[3] I(a); دل for آه.
[4] In all texts and all MSS but I, I(a), this hemistich runs as follows: من سگ اصحاب کهف بر در یاران غار.
[5] T, C, S; بر for در.

آخر عهد شبست اول صبح ای ندیم
۲ صبح دوم بایدت سر ز گریبان بر آر
دور نباشد که خلق روز تصوّر کنند
۳ گر بنمائی بشب طلعت خورشید وار
مشعلهٔ برفروز مشغلهٔ پیش گیر
۴ تا برود از سرت[1] زحمت خواب و خمار
خیز و غنیمت شمار جنبش باد ربیع
۵ نالهٔ موزون مرغ بوی خوش لاله زار
برگ درختان سبز پیش خداوند هوش[2]
۶ هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
فصل[3] بهار است خیز تا بتماشا رویم
۷ تکیه بر ایّام نیست تا دگر آید بهار
وعده که گفتی شبی با تو بروز آورم
۸ شب بگذشت از حساب روز برفت از شمار
دور جوانی گذشت موی سیه شد سپید
۹ برق یمانی بجست گرد نماند از سوار
دفتر فکرت بشوی گفتهٔ سعدی بگوی
۱۰ دامن گوهر[4] بیار بر سر مجلس ببار

---

[1] This is the S reading: P, T; ببرند از سرت for برود از سرت: B, E, L, D, Y(a), Y(b), Z, C; ببرندت ز سر for do.
[2] I(b), T, C, E, Y(a), Y(b), D; در نظر هوشیار for پیش خداوند هوش.
[3] S, P, R, B, T, Z, C, L; روز for فصل.
[4] S; دولت for گوهر.

۲۰۳

Metre: منسرح مثمّن مطوی موقوف [ـ ـ ◡ ◡ ـ ◡ ـ ◡ ـ ـ ◡ ◡ ـ ◡ ـ ◡ ـ]

ره بخـــرابات برد عارف[1] پرهیـــزگار
۱ سفـــرهٔ یکروزه کرد نقـــد همه روزگار

ترسمت ای نیکنام پای بر آید بسنگ
۲ شیشهٔ پنهان بیـــار تا بخوریم آشکار

گر بقیامت رویم بیخبر و بار عمـــل
۳ به که خجالت بریم چون بکشایند بار

کاین[2] همه ناموس و نام[3] چون درم ناسره
۴ روی طلا کرده بود[4] هیچ[5] نبودش عیار

روز قیامت که خلق طاعت و خیر آورند
۵ ما چه بضاعت بریم پیش کریم افتقار[6]

کار بتدبیر نیست بخـــت بزور آوری
۶ دولت و جاه آنسریست تاکه کند اختیار

بس که خرابات شد صومعهٔ صوف[7] پوش
۷ بس که کتبخانه گشت[8] مصطبهٔ درد خوار

---

[1] S; زاهد for عارف.
[2] All texts and all MSS. except I; کان for کاین.
[3] I, P; بانگ for نام.
[4] S, P, Z; دانست for بود.
[5] R; چونکه for هیچ.
[6] B; انکسار for افتقار: L; خداوندگار for کریم افتقار.
[7] E, Y(a), L, D; خرقه for صوف.
[8] I(b) and all texts; شد for گشت.

مدّعي از گفتگوی دولت معني نيافت
۸ راه نبرد از ظلام ماه نديد از غبار

مطرب ياران[9] بگوی[10] اين[11] غزل دلپذير
۹ ساقي مجلس بيار آن قدح غمگسار

گر همه عالم بعيب در پی ما اوفتند
۱۰ هرکه دلش با يکی است غم نخورد از هزار

سعدي اگر فعل نيک از تو نيايد همي
۱۱ بد نبود نام نيک از عقبت[12] يادگار

آتش فکرت ز عشق[13] ميجهد اندر وجود
۱۲ آب روانت ز طبع ميرود اندر ديار[14]

۲۰۴

Metre: سريع مسدّس مطوي موقوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — | ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

زنده کدامست بر هوشيار ۱ آنکه بميرد بسر کوی يار
عاشق ديوانهٔ سرمست[1] را ۲ پند خردمند نيايد بکار
سرکه بکشتن بنهي پيش دوست ۳ به که بگشتن[2] بنهي در ديار
ای که دلم بردي و جان سوختي ۴ در سر سودای تو شد روزگار

[9] I(a) خوش گو ; for ياران.
[10] R; بخوان for بگوی.
[11] All texts and all MSS. except I; آن for اين.
[12] I(a), I(b), B, T; بر اثرت for از عقبت.
[13] All texts and all MSS. except I; زفکر عشقت for فکرت ز عشق.
[14] In I(a) and T this line is omitted.
[1] I(b), R, P; درويش for سرمست.
[2] R, Z, Y(a), E, L, D; بغربت for بگشتن.

کوه احد گر تو نهي نیست بار ۵ شربت زهر ار تو دهي نیست تلخ

غرقهٔ عشق تو نه بیند کنار ۶ بندي مهر تو نیابد[3] خلاص

لا جرمم[4] عشق بود[5] آشکار ۷ درد نهاني دل تنگم بسوخت

وز[6] مژه ام خواب توقّع مدار ۸ در دلم آرام تصور مکن

ور گنه از تست غرامت بیار ۹ گر گله از ماست[7] شکایت بگوی

تا نه نشیني نه نشیند غبار ۱۰ بر سر پا عذر نباشد قبول

مدّعیم گر نکنم جان نثار ۱۱ دُرّ[8] چه محل دارد و دینار چیست

فخر بود داغ خداوندگار[9] ۱۲ سعدي اگر زخم خوري غم مخور.

۲۰۵

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [ـــ ـــ ا ب ـــ ب ـــ ب ا ب ـــ ـــ]

خمر است و خمار و گلبن و خار ۱ شرط است جفا کشیدن از یار

شیرین بود از لب شکر بار ۲ من معتقدم که هر[1] چه گوئي

از تو بتو آمدم بزنهار ۳ نزد[2] دگری نمیتوان رفت

بر من چو بگریم از غمت زار ۴ عیبت نکنم اگر بخندي

---

[3] I(b) ; نه بیند for نیابد.

[4] I ; لاجرمش for لاجرمم.

[5] I(a) ; تو شد for بود.

[6] I(a), P, B, and all texts but L ; در for ور.

[7] In I(a) از is omitted before ماست.

[8] All texts and all MSS but I ; دل for در.

[9] In all texts and all MSS. but I, this line is omitted, and in its place is substituted the following verse :—

چون تو دگر دوست نیاید بدست * ای که فدای تو سعدي خداوندگار

In T and C both lines are introduced with the variant من صد for سعدی in line 12.

[1] I(a), I(b), P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; بهر for که هر.

[2] All texts and all MSS. but I ; پیش for نزد.

شک نیست که بوستان بخندد ۵ وقتی[3] که بگرید ابر آزار[4]
تو میروی و خبر نداری ۶ و اندر عقبت قلوب و ابصار
گر پیش تو نوبتی بمیرم ۷ هیچم نبود گزند و تیمار
جز حسرت آن که زنده گردم ۸ تا پیش بمیرمت دگر بار
گفتم که بگوشهٔ چو سنگی ۹ بنشینم و روی دل بدیوار
دانم که میسّرم نگردد ۱۰ تو سنگ در آوری بگفتار
سعدی نرود بسختی از پیش ۱۱ با قید کجا رود گرفتار

۲۰۶

Metre : رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

فتنه ام بر زلف و بالای تو ای بدر منیر
۱ قامتست آن یا قیامت عنبر است آن یا عبیر
گم شدم در راه سودا رهنمایا رهنمای
۲ صبرم[1] از پا اندر آمد دستگیرا دستگیر
گر ز پیش خود برانی چون سگ از مسجد مرا
۳ سر ز حکمت بر نگیرم[2] چون مرید از حکم[3] پیر

---

[3] I(b), R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; هرگه for وقتی.
[4] In I(a) this line is omitted.
N.B.—In R the following line is found at the end of the ode :—
نه رای شدن نه روی بودن * معشوقه ملول و ما گرفتار
In I lines 3, 4, 5, 7, 8, 9, 10 and 11 of this ode are inserted in ghazal 189 after verse 8, but in a different order, lines 1, 2 and 6 being omitted.
[1] I(a) ; طاقتم for صبرم.
[2] I(b), S, P, B, and all texts ; ندارم for نگیرم.
[3] B, S, P ; گفت for حکم : T, C ; پند for do.

ناوک فریاد من هرساعت از مجرای دل
۴ بگذرد از چرخ اطلس[4] همچو سوزن از حریر
چون کنم کز دل شکیبایم ز دلبر نا شکیب
۵ چون کنم کزجان گزیراست و ز جانان نا گزیر
بیتو گر در جنّتم نا خوش شراب سلسبیل
۶ با تو گر در دوزخم خرّم هوای زمهریر
مرغ وصلت[5] گر بپرّد در هوای بخت من
۷ وه که آنساعت ز شادي چار پر گردم چو تیر
تا روانم هست نامت برزبان دارم روان
۸ تا وجودم هست خواهم کند[6] نقشت در ضمیر
گر نبارد فضل باران عنایت برسرم
۹ لابه بر گردون رسانم چون جهود اندر[7] فطیر[8]
بو العجب شوریده ام سهوم بلطفت[9] در گذار
۱۰ سهمگین افتاده ام جرمم برحمت[10] در پذیر
آه درد آلود سعدي گر ز گردون بگذرد
۱۱ در تو کافر دل[11] نگیرد ای مسلمانان نفیر

---

[4] All texts and all MSS. but R; هفتم for اطلس.
[5] S, P; بخت for وصلت.
[6] All texts and all MSS. but I, R; خواهد بود for خواهم کند.
[7] S; جهودان از for جهود اندر.
[8] In I(a) this line is omitted.
[9] I(a), I(b), B, S, P; رحمت for لطفت: R, and all texts; طاعت for do.
[10] I(a), I(b), B, S, P, Z; طاعت for رحمت. In T, C, this line runs as follows:—

سهمگین افتاده ام جرمم بطاعت در نگر
بو العجب شوریده ام سهوم برحمت در پذیر

[11] I(a); سنگین for کافر دل.

۲۰۷

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ —]

ما درین شهر غریبیم و درین ملک فقیر
۱ بکمند تو گرفتار و بدام تو اسیر

در آفاق کشادست و لیکن بستست
۲ از سر زلف تو بر پائی دل ما زنجیر

من نظر باز گرفتن نتوانم هرگز[1]
۳ از من ای خسرو شیرین[2] تو نظر باز مگیر

گرچه در خیل تو بسیار به از ما باشد
۴ ما ترا در همه عالم نشناسیم نظیر

در دلم بود که جان فشانم لیکن[3]
۵ باز در خاطر آید[4] که متاعیست حقیر

ین حدیث از سر درد است که من میگویم
۶ تا بر آتش نه نهي بوئی نیاید ز عبیر

گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست
۷ رنگ رخساره خبر میدهد از سِرّ ضمیر[5]

من از آن هردو کمانخانهٔ ابروی تو چشم
۸ بر نگیرم اگرم دیده بدوزند به تیر

---

[1] L ; همه عمر for هرگز.
[2] L ; خوبان for شیرین.
[3] L ; روزی for لیکن.
[4] L ; آمد for آید.
[5] After line 7 the following verse is inserted in L :—
شق پیرانهٔ سر از من عجبت مي آید * چه جوانی تو که از دست ببردي دل پیر.

عجب از عقل کسانی که مرا پند دهند
۹ برو ای خواجه که عاشق نبود[6] پند پذیر

سعدیا پیکر مطبوع برای نظرست
۱۰ گر نه بیند چه بود فایده[6] چشم بصیر

۲۰۸

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ب | — ب — ب | ب — — ب | — ب —]

یار آن بود که صبر کند بر جفای یار
۱ ترک رضای خویش کند در رضای یار

گر بر وجود عاشق صادق زنند[1] تیغ
۲ بیند گناه[2] خویش[3] و نه بیند خطای یار

یار از برای نفس گرفتن طریق نیست
۳ ما نفس خویشتن بکشیم از برای یار

یاران شنیده‌ام که بیابان گرفته‌اند
۴ بیطاقت از ملامت خلق و جفای یار

من ره نمیبرم مگر[4] آنجا که کوی دوست
۵ من سر نمی نهم مگر[4] آنجا که پای یار

گفتی هوای باغ در ایام گل خوش است
۶ ما را بدر نمیرود[5] از سر هوای یار

---

[6] Y(b); شود for بود.
[1] I(a), S, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), D; نهند for زنند.
[2] All texts and all MSS. but I; خطای for گناه.
[3] In I(b) and C و is omitted after خویش.
[4] R; بجز for مگر in both places.
[5] I(b); نمیشود for نمیرود.

بستـــان بيمشاهدهٔ ديدن مجاهده است
۷ ور صد درخت گل بنشاني بجای يار
ای باد اگر بگلشـــن روحانيـــان روي[6]
۸ يار قـــديم[7] را برســـاني دعای يار
ما را ز درد عشق تو با کس حديث نيست
۹ هم پيـــش يار گفته شود ماجرای يار
هرکس ميان جمعی وســـعدی بگوشهٔ[8]
۱۰ بيگانه باشد از همـــه خلق[9] آشنای يار[10]

۲۰۹

Metre: خفيفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [⏑ ⏑ — — ⏑ — ⏑ — ⏑ — —]

ای بخلـــق از جهانيـــان ممتاز ۱ چشم خلقی بروی خوب تو باز
لازمست آنکه دارد اين همه لطف[1] ۲ که تحمّـــل کنندش اين همه ناز
ای بعشـــق[2] درخت بالايـت ۳ مرغ جانـــم رسيـــده[3] در پرواز[4]
آن نه صاحب نظـــر بود که کنـــد ۴ از چنـيـــن روی در بروی فراز
بخــورم گرز دست تست نبيذ ۵ نکنم گر خـــلاف تســـت نماز

---

[6] I(a); رسي for روي.
[7] R, T, Z, Y(a), E, L, D; عزيز for قديم.
[8] I(a), I(b), I, B, Z, C; و گوشهٔ for بگوشهٔ.
[9] B, T, C, Y(b); کس for خلق.
[10] In I(a) the following line is found after line 10:—
جز درد دوستي مطلب در ديار عشق ✱ هم در ديار ما که شناسد دوای يار
[1] B; حسن for لطف.
[2] I(b); بهشت for بعشق.
[3] I, R; رميده for رسيده: I(a); هميشه for رميده.
[4] In C this line is omitted.

گر بگریم چو شمع معذورم ۶ کس نگوید در آتشم مگداز
منْ نگفتم سخن در[5] آتش عشق ۷ تا[6] بگفت[7] آب دیدهٔ غمّاز
آب و آتش خلاف یک دگرند ۸ نشنیدیم صبر و عشق انباز
هرکه دیدار دوست میطلبد ۹ دوستي را حقیقت است و مجاز
آرزومند کعبه را شرط است ۱۰ که تحمّل کند نشیب و فراز
سعدیا زنده عاشقی باشد[8] ۱۱ که بمیرد[9] بر آستان نیاز

۲۱۰

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ᑌ ᑌ — ᑌ — ᑌ ᑌ — — ᑌ — ᑌ —]

۱ هنگام[1] نوبت سحر است ای ندیم خیز
پیوند روح میکند این باد مشکبیز
۲ مطرب[2] بخوان و شمع بر افروز[3] و می بیار[4]
عنبر بسای و عود بسوزان و گل بریز
۳ گر یار[5] دست میدهدت هیچ گو مباش
خوشتر بود عروس نکو روی بی جهیز

5 I(a); از for در.
6 I(a); که for تا.
7 All texts and all MSS. but I(a); نگفت for بگفت.
8 I(a) R; باشي for باشد.
9 I(a), R, I, Z; بميري for بميرد.
1 B. T; نزدیک for هنگام.
2 All texts and all MSS. except I; شاهد for مطرب.
3 B. S; بیفروز for بر افروز.
4 All texts and all MSS. except I; بنه for بیار.
5 All texts and all MSS. but I; دوست for یار.

امروز بایـــد از گرمی میکنـــد سحاب[6]
۴ فردا که تشنه مرده بـود آب گو مریز[7]

من در وفای عهد[8] چنان کنـــد نیستم
۵ کز دامن تـو دست بدارم بتیغ تیز

لیکن بدست خویشتنم کش که گفته اند
۶ از دوستان تحمـــل و با دشمنان ستیز[9]

گر تیـــغ میـــزني سپر اینک وجود من
۷ عيّـــار مدّعي کنـــد از کشتن احتریز

فردا که ســـر ز خاک بر آرم اگـــر تـــرا
۸ بیـــنم فراغتـــم بود از روز رستخیز

تا خود کجـــا رسد بقیـــامت نماز من
۹ من روی در تو و همه[10] کس روی در حجیز[11]

سعدي بعشق[12] روی تو در پای بند ماند
۱۰ قیـــدی نکـــردهٔ که میسّر شـــود گریز

---

[6] In B this hemistich runs as follows:—

امروز باید آب که گرمست آفتاب

[7] This is the R. reading: I; لاو گو بخیز : I(a); سیل for آب : I(b), P, B, C, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; لای for do.: I(a), I(b), P, S, B, T, Z, E, Y(a), Y(b); مخیز for مریز.

[8] All MSS. but I(a), and all texts except C; وفا و عهد for وفای عهد.

[9] In I lines 5 and 7 are omitted, verse 6 being substituted for them. This verse is only found in I.

[10] I(a), I(b), T, E, Y(a), Y(b), L, D; همه را for همهٔ کس : R; دگران for do.

[11] In I this line is omitted.

[12] All texts and all MSS. but I; بدام عشق for بعشق روی.

۲۱۱

[— ⏓ | — ⏑ — | ⏑ — — | ⏑ ⏓] خفيفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ Metre :

ساقي سيم تن چه خسبي خيز ۱ آب شادي بر آتش غم ريز

بوسهٔ بر كنار ساغر نه[1] ۲ پس بگردان شراب شهد آميز

كابر آذار و باد نو روزي ۳ در فشان مي كنند و عنبر بيز

جهد[2] كرديم[3] تا نيالايد ۴ بخرابات دامن پرهيز

دست بالاي عشق زور آورد ۵ معرفت را نماند جائي[4] ستيز

گفتم اي عقل زور مند چرا ۶ بر گرفتي ز راه عشق[5] گريز

گفت اگر گربه شير نر گردد ۷ نكند با[6] پلنگ دندان تيز

شاهدان مي كنند خانهٔ زهد ۸ مطربان ميزنند راه حجيز

توبه را تلخ ميكند در حلق ۹ يار شيرين دهان شور انگيز

سعديا هر دمت كه دست دهد ۱۰ در سر[7] زلف دلبران[8] آويز

دشمنان را بحال خود بگذار ۱۱ تا قيامت كنند و رستا خيز

۲۱۲

[— ⏕ | — ⏑ — | ⏑ — — | ⏕] خفيفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور Metre :

متقلب درون جامهٔ ناز ۱ چه خبر دارد از شبان دراز

---

[1] I(a), S, P, R, and all texts ; ده for نه. [2] R ; عهد for جهد.
[3] I(a) ; كردم كه تا for كرديم تا.
[4] R and all texts but C ; روي for جائي.
[5] I(a), B, R, and all texts ; عشق راه for راه عشق. [6] R ; بر for با.
[7] I(b), R, and all texts but C ; بسر for در سر.
[8] I(b), S, P ; دوستان for دلبران.

عاقل انجام عشق مي داند[1] ۲ زان[2] هم اول نمیکند آغاز
جهد کردم که دل بکس ندهم ۳ چون توان کرد با دو دیدهٔ باز
زینهار از بلای تیر نظر ۴ که چو رفت از کمان نیاید باز[3]
مگر از شوخي تذروان بود ۵ که فرو دوختند دیدهٔ باز
محتسب در قفای رندان است ۶ غافل از صوفیان[4] شاهد باز
پارسائی که خمر عشق چشید ۷ خانه گو با معاشران پرداز
هرکرا با گل آشنائي هست ۸ گو برو با جفای خار بساز
سپرت مي ببايد افگندن ۹ ای که دل میدهي بتیر انداز
هرچه آید[5] ز دوستان کرم است ۱۰ گر اهانت کنند و گر اعزاز
دست مجنون و دامن لیلی ۱۱ سر[6] محمود و خاک پای[7] ایاز
هیچ بلبل[8] نداند[9] این دستان ۱۲ هیچ مطرب[8] ندارد این آواز
هرمتاعی ز معدنی خیزد ۱۳ شکر از مصر و سعدي از شیراز

۲۱۳

Metre: هزج مسدّس مقصور [— — ⏑ | — — — ⏑ | — — — ⏑]

مبارک ترشب و خرّم ترین روز ۱ باستقبالم آمد بخت پیروز
دهل زن گو دو نوبت زن بشارت ۲ که دوشم قدر بود امروز نوروز

[1] All texts and all MSS. except I; بیند for داند.
[2] I(a), I(b), B, R, S, P, Y(a), Y(b), E, Z, L, D; تا for زان: T, C; هم از for زان هم.
[3] In R this line is omitted.
[4] S; زاهدان for صوفیان.
[5] All texts and all MSS. except I; بیفي for آید.
[6] I(b), P, R, Z; روی for سر.
[7] I(a); آستان for خاک پای.
[8] In all texts and all MSS. except I(a), I(b), I, R, مطرب and بلبل, are transposed.
[9] C; نگوید for نداند.

مه است این[1] یا ملک یا آدمیزاد ۳ توئي یا آفتاب عالم افروز

ندانستی[2] که ضدّان در کمین اند ۴ نکو کردي علی رغم بد آموز

مرا با دوست ای دشمن وصال است ۵ ترا گر دل نخواهد دیده بر دوز

شبان دانم[3] که از درد[4] فراقت ۶ نیاسودم ز فریاد جهان سوز[5]

گر آن شبهای با وحشت نمیبود[6] ۷ نمیدانست سعدي قدر این روز

۲۱۴

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ب | — ب — ب | ب — — ب | — ب —]

امشب مگر بوقت نمیخواند این خروس

۱ عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس

پستان یار در شکن زلف[1] تابدار

۲ چون گوی عاج در خم چوگان آبنوس

امشب[2] که چشم فتنه[3] بخوابست زینهار

۳ بیدار باش تا نرود عمر بر فسوس

تا نشنوي ز مسجد آدینه بانگ صبح

۴ یا از در سرای اتابک غریو کوس.

---

1 All texts and all MSS. except S, P; آن for این.

2 I(a); بدانستم for ندانستی.

3 L; داني for دانم.

4 I(b); دست for درد.

5 The following line, which is only found in the texts (except Z), succeeds verse 6:—

از آن تاریکی شبهای خلوت * فتاده در حدیث من چنین سوز

6 C, Y(b); نبودي for نمي بود.

1 I(a), B, S, R, Z, C; خم گیسوی for شکن زلف.

2 All texts but C, and all MSS. except I(a), B; یکشب for امشب.

3 I(a), R; دوست خفته for چشم فتنه.

لب از[4] لب چو چشم خروس ابلهی بود
۵ برداشتن بگفتن[5] بیهودهٔ خروس

۲۱۵

Metre: مضارع مثمن مكفوف محذوف [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

عمرت دراز باد که کوته کني نفس
۱ پيغمبرت شفيع همي آورم که بس

آخر ز دست کين همه فرياد و گفتگوی
۲ دردت نمي کند سر روئين چون جرس

خانه خدای گو در برج کبوتران
۳ بگشای يا بکش که بمرديم در قفس

من مي روم که چون تو گرانجان درين سرای
۴ گر ساعتی دگر نروي بشکند هرس

گرچه شبست و مردم اوباش در کمين
۵ رندان ازين بتر بکند شحنه عسس

ديدار دوستان هوسم بود پيش ازين
۶ اکنون بشومي تو برفت از من آن هوس

گر بشنود کسی که تو پهلوی کعبهٔ
۷ حج نا گزارده شد ننشيند برو مگس

---

[4] I(a) B, S, C ; بر for از.
[5] All texts but C ; بگفته for بگفتن.
N.B.—In I(b) and P this ode is omitted.

گر جنس خویشتن طلبي در جهان کسی
۸ در زیر آسمان نبود چون تو هیچ کس
سعدي نفس شمردن دانا بوقت نزع
۹ خوشتر که زندگاني با غیر هم نفس[1]

۲۱۶

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [– – ⏑ – | – ⏑ – – | – ⏑ – – | – ⏑ – –]

بوی بهار آمد بنال ای بلبل شیرین نفس
۱ ور پای بندي همچو من فریاد میکن[1] در[2] قفس
گیرند مردم دوستان نا مهربان و مهربان
۲ هر روز خاطر با یکی ما خود یکی داریم و بس
محمول پیش آهنگ را از[3] من بگو ای ساربان
۳ تو خواب میکن بر شتر تا بانگ بردارد[4] جرس
شیرین بضاعت بر مگس چندانکه تندي میکند
۴ او باد بیزن همچنان در[5] دست و مي آید[6] مگس
پند خردمندان چه سود اکنون که بندم سخت شد
۵ گر جستم این بار از قفس بیدار باشم زین سپس[7]

---

1 This ode is only found in I.
1 B; بردار for میکن: I(a), I(b), P, S, R, C; میخوان for do.
2 I(a), S, B, R; از for در.
3 I(b), B, S, E, Y(a), Y(b), D; با for از.
4 All MSS. and all texts but C; مي دارد for بر دارد.
5 I(a), I(b), B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; بر for در.
6 B, Z; میراند for مي آید.
7 In R this line is omitted.

گر دوست می آید برم یا تیغ دشمن بر سرم
۶ من با کسی افتاده‌ام کز وی نپردازم بکس

با هرکه بنشینم دمی باشد کزو غافل شوم
۷ چون صبح بیخورشیدم از دل برنمی آید نفس

من مفلسم در کاروان گو هرکه خواهد[8] قصد کن
۸ نگذاشت مطرب در برم چندانکه بستاند عسس

گر بند میخواهی بنه ور پند میخواهی بده
۹ دیوانه سر خواهد نهاد آنکه نهد از سر هوس

فریاد سعدی در جهان افگندی ای آرام جان
۱۰ چندش بفریاد آوری باری بفریادش برس

۲۱۷

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [– ᴗ – ᴗ | – ᴗ ᴗ – | ᴗ – ᴗ – | – ᴗ ᴗ –]

آنکه هلاک من همی[1] خواهد و من سلامتش
۱ هرچه کند ز شاهدی[2] کس نکند ملامتش

میوه نمیدهد بکس باغ تفرج است و بس
۲ جز بنظر نمیرسد سیب درخت[3] قامتش

داروی دل نمیکنم کانکه مریض عشق شد
۳ هیچ دوا نیاورد باز باستقامتش

---

[8] I(a), I(b), B, S, P; خواهی for خواهد.
[1] T, C; جان من for من همی.
[2] S, R, P, Z; بشاهدی for ز شاهدی.
[3] S; سرو بلند for سیب درخت.

هرکه فدا نمیکند دنیي و دین و مال و سر

۴ گو غم نیکوان[4] مخور تا نخوري ندامتش

جنگ نمي کنم اگر دست بتیغ مي برد

۵ بلکه بخون مطالبت هم نکنم قیامتش

کاج که در قیامتش بار دگر بدیدمی

۶ کانچه گناه او بود من بکشم غرامتش

هرکه هوا گرفت و رفت[5] از پی آرزوی دل

۷ گوش مدار سعدیا بر خبر[6] سلامتش

۲۱۸

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

یار[1] بیگانه نگیرد هرکه دارد یار[1] خویش

۱ ای که دستی چرب داري بیشتر[2] دیوار خویش

خدمتت را هرکه فرمائي کمر بندد بطوع[3]

۲ لیکن آن خوشتر[4] که فرمائي بخدمتگار خویش

من هم اوّل روز گفتم جان فدای روی تست[5]

۳ شرط مردي نیست بر گردیدن از گفتار خویش

---

[4] S; شاهدان for نیکوان.
[5] S, P; هوای تن گرفت for هوا گرفت و رفت.
[6] In P از is inserted after خبر.
[1] R; بار for یار in both places.
[2] L, Z; پیشتر for بیشتر.
[3] L; شوق for طوع.
[4] R, Z, C, L, Y(b); بهتر for خوشتر.
[5] R, Z, Y(b); تو for تست.

درد عشق از هرکه می پرسم جوابم می دهد
۴ از که می پرسی که من خود عاجزم در کار خویش

صبر چون پروانه باید کردنت بر[6] سوز[7] عشق
۵ ای که صحبت با یکی[8] داری نه در[9] مقدار خویش

یا چو دیدارم نمودی دل نبایستی شکست[10]
۶ یا نبایستی نمود اوّل مرا دیدار خویش

حد زیبائی ندارند این خداوندان حسن
۷ ای دریغا گر نخوردندی غم غمخوار خویش

عقل را پنداشتم در عشق تدبیری بود
۸ من نخواهم کرد دیگر تکیه بر پندار خویش

هرکه خواهد[11] در حق من هرچه خواهد گو بگو
۹ من نخواهم[12] داشت دست از دامن دلدار خویش[13]

روز رستاخیز کانجا کس نپردازد بکس
۱۰ من نپردازم بهیچ از گفت و گوی یار خویش

سعدیا در کوی عشق از پارسائی دم مزن
۱۱ هر متاعی را خریداریست[14] در بازار خویش

---

[6] C, L, Y(b) ; در for بر.
[7] R, C, Z ; داغ for سوز.
[8] Z, L ; کسی for یکی.
[9] R, C, Y(b) ; بر for در.
[10] Z, L ; ربود for شکست.
[11] I ; خواهی for خواهد.
[12] L ; ما نمیداریم for من نخواهم داشت.
[13] This line is omitted in R.
[14] I ; خریدارست for خریداریست.
N.B.—This Ode is included under *Tayyebāt* only in I(a).

۲۱۹

Metre: [مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور] — ب — ا ب — — ا ب — ب — ا ب — ب —

ای روبهک چرا ننشستی[1] بجای خویش

۱ با شیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش

دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد

۲ با نفس خود کند بمراد هوای خویش

از دست دیگران[2] چه شکایت کند کسی

۳ سیلی بدست خویش زند[3] بر قفای خویش

دزد از جفای شحنه چه فریاد میکند[4]

۴ گو گردنت[5] نمیزند الا جفای خویش

خونت برای قالی سلطان بریختند

۵ ابله چرا نخسبی[6] بر بوریای خویش

گر هر دو دیده هیچ نه بیند باتفاق

۶ بهتر ز دیدهٔ که نه بیند خطای خویش

چاه است و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب

۷ تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش[7]

---

[1] I(b), B, R, P, L; ننشینی for ننشستی.
[2] All texts and all MSS. but I; دیگری for دیگران.
[3] I(a), S, P, T, C, Y(b); زده for زند.
[4] T; چو بیداد میکشد for چه فریاد می کند: C, Y(b); بیداد for فریاد.
[5] All texts; گردنش for گردنت.
[6] I(a), I(b), S, R, B and all texts; نخفتی for نخسبی.
[7] In I(a) lines 6 and 7 are transposed.

چندین چراغ دارد ، بیراهه میرود
۸ بگذار تا بیفتد و بیند سزای[8] خویش[9]

با دیگران بگوی که ظالم بچه فتاد
۹ تا چاه دیگران نکنند از برای خویش

گر گوش دل بگفتهٔ سعدی کند کسی
۱۰ اول رضای حق طلبد پس رضای خویش

۲۲۰

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

چون بر آمد ماهروی از مطلع پیراهنش
۱ چشم بد را گفتم الحمدی بدم[1] پیرامنش

تا چه خواهد کرد با من دور گیتی[2] زین دو کار
۲ دست او در گردنم یا خون من در گردنش

هرکه معلومش نمیگردد که زاهد را که کشت
۳ گو سر انگشتان شاهد بین و رنگ[3] ناخنش[4]

گر چمن گوید مرا همرنگ رویش لاله ایست
۴ از قفا باید بدر کردن زبان چون[5] سوسنش

---

[8] R, P; بنشین بجای for بیند سزای : I, I(b), C; بنشین for بیند.
[9] In I(a) this line is omitted.
[1] B, T, C, Y(b); بخوان for بدم.
[2] R; گردون for گیتی.
[3] I(a); خون for رنگ.
[4] In I this line is omitted.
[5] In I چون is omitted after زبان.

ماه و پروینش نیارم[6] گفت[7] و سرو[8] و آفتاب
۵ لطف جان در جسم دارد جسم در پیراهنش

آستین از دست[9] مسکینان گرفتم در کشد
۶ چون تواند رفت چندین دست دل در دامنش

من سبیل دوستان[10] کردم نصیب عرض[11] خویش
۷ دشمن آنکس در جهان دارم که دارد دشمنش

گر تنم موئی شود از دست جور روزگار
۸ بر من آسان تر بود کاسیب موئی بر تنش

تا چه رویست آنکه حیران مانده ام در وصف او
۹ صبحی از مشرق همي تابد یکی از روزنش

بعد ازین ای یار چون[12] تفصیل هشیاران کني[13]
۱۰ گر دران[14] جا نام من بیني قلم برسر زنش

لایق سعدي نبود این خرقهٔ تقوی و زهد
۱۱ ساقیا جامی بده وین خرقه از تن[15] بر کنش

---

6 I(a) ; نخواهم for نیارم.
7 In all MSS. and all texts but L و is omitted after گفت.
8 T, C, Y(b) ; کان خورشید رخ for وسرو و آفتاب : I(a), B, R, Y(a), E, L, D ; شمع for سرو.
9 All texts and all MSS. but I ; چنگ for دست.
10 I(b), S, R, P, I, Z ; دشمنان for دوستان.
11 R, T, C ; عمر for عرض.
12 I, I(a), and all texts ; اگر for چون.
13 S, P, I, C, Y(b) ; کنند for کني.
14 R ; گرد رآنجا نام من گر د رمیان for ذام من.
15 S, R, I, P ; سر for تن.

۲۲۱

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [ـــ ـــ ◡ ا ـــ ـــ ـــ ◡ ا ـــ ـــ ـــ ◡]

خطا کردي بقول دشمنان گوش
۱ که عهد[1] دوستان کردي فراموش

که گفت آنروی شهر آرای بنمای
۲ چو بنمودي دگر بارش[2] فراپوش

دل سنگینت آگاهي ندارد
۳ که من چون[3] دیگ روئین میزنم جوش

نمي بینم خلاص از دست فکرت[4]
۴ مگر کافتاده باشم مست و مدهوش

بظاهر پند مردم مي نیوشم
۵ نهانم عشق میگوید که مینوش

مگر ساقي که بستانم ز دستش
۶ مگو مطرب که بر قولش کنم[5] گوش

مرا جامی بده وین جامه بستان
۷ مرا نقلی بنه[6] وین خرقه بفروش

نشستم تا برون آئي خرامان
۸ تو بیرون آمدي من رفتم از هوش

---

[1] I(b), S, P; قول for عهد.
[2] T, C, E, Y(a), Y(b), Z, L, D; باره for بارش.
[3] I(b), S, B; and all texts; همچون for من چون.
[4] R; مهرش for فکرت: I; فکرش for do.
[5] C, Y(b); نهم for کنم.
[6] All texts and all MSS. except I; بده for بنه.

تو در عالم نمي گنجي ز خوبي[7]
۹ من مسكين كجا گنجم[8] در آغوش
خردمندان نصيحت مي كننــدم
۱۰ كه سعدي چون دهل بيهوده مخروش
ليكــن تا بچــوگان ميــزنندش
۱۱ دهل هرگز نخواهد گشت[9] خاموش

۲۲۲

Metre : مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ محذوف [ــ ــ ا ــ ــ ا ــ ــ ا ــ ــ ا ــ ــ ا ــ ــ ــ ا ــ]

رها نميكند ايام در كنــار منــش
۱ كه داد خود بستـانم ببوسه از دهنش
همان[1] كمند بگيـرم كه صيد خاطر خلق
۲ بدان همي كند و در كشم بخويشتنش
وليک دست نيارم زدن بران[2] سرزلف
۳ كه مبلغى دل خلق است زير هر شكنش
غلام قامت آن لعبتـم[3] كه بر قد او
۴ بريده اند ملاحت[4] چو جامه بر بدنش

---

7 I(b), B, S, R; نخوبي for زخوبي.
8 All texts and all MSS. but I; مرا هرگزكجا گنجي for من مسكين كجا گنجم.
9 I(a), R, I, Z; بود for گشت.
1 R, and all texts but T; من آن for همان.
2 All texts and all MSS. but I, I(a); بدان for برآن.
3 I; لعبت آن قامتم for قامت آن لعبتم.
4 All tezts and all MSS. but I; لطافت for ملاحت.

ز رنگ و بوی تو ای سروقد سیم اندام
۵ برفت رونق نسرین باغ و نسترنش
یکی بحکم نظر پای در گلستان نه
۶ که پایمال کني ارغوان و یاسمنش
خوشا تفرّج نو روز[5] خاصه در شیراز
۷ که بر کند دل مرد مسافر از وطنش
عزیز مصر چمن شد جمال یوسف گل
۸ صبا بشهر در آورد بوی پیرهنش
عجب مدار که از غیرت تو فصل[6] بهار
۹ بگرید ابر و بخندد شگوفه بر[7] چمنش
بدین روش که توئي گر بمرده برگذري
۱۰ عجب نباشد اگر نعره آید[8] از کفنش
نماند فتنه در ایام شاه جز سعدي
۱۱ که بر جمال تو فتنه است و خلق بر سخنش

۲۲۳

Metre: هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [– – ب ا – ب – ب ا ب – –]

رفتی و نمیشوی[1] فراموش ۱ می آئي و میروم من از هوش
سحریست کمان ابروانت ۲ پیوسته کشیده تا بنا گوش

[5] All texts and all MSS. but I insert و after نوروز.
[6] I(b), I, S, P, T, Z, C, D, L; وقت for فصل.
[7] I(a), I(b), S, T; در for بر.
[8] I(b), P, Y(a), E, L, D; خیزد for آید.
[1] I(a), S, P; روي for شوي.

پایت بگذار تا ببوسم ۳ چون دست نمیرسد در آغوش

جور از قبلت مقام عدل است ۴ نیش سخنت مقابل نوش

بیکار[2] بود که در بهاران ۵ گویند بعندلیب مخروش

دوش از غم دل که می نهفتم ۶ باد سحرش[3] ببرد سر پوش

آن سیل که دوش تا کمر بود ۷ امشب بگذشت خواهد از دوش

شهری متحدّثان حسنت ۸ الّا متحیران خاموش

بنشین که هزار فتنه برخاست ۹ از حلقهٔ عارفان مدهوش

آتش که تو میکنی محال است ۱۰ کاین دیگ فرو نشیند از جوش

بلبل که بدست شاهد افتاد ۱۱ یاران چمن کنند فراموش

ای خواجه برو بهرچه داري[4] ۱۲ یاري بخر و بهیچ مفروش

گر توبه دهد کسی ز عشقت ۱۳ از من بنیوش و پند منیوش

سعدي همه روز[5] وعظ[6] مردم ۱۴ میگوید و خود نمیکند گوش

۲۲۴

Metre : رملِ مثمّنِ مخبون [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — —]

هرکه سودای تو دارد چه غم از هرکه[1] جهانش

۱ نگران تو چه اندیشه ز بیم[2] دگرانش

---

[2] R, and all texts but Z ; بیهوده for بیکار.

[3] I(b), S, P, B and all texts ; سحری for سحرش.

[4] R, P ; خواهي for داري.

[5] I, Z ; سال for روز.

[6] I(a), S, B, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; پند for وعظ.

[1] C, L, Y(b) ; سود و زیانش for از هرکه جهانش.

[2] I ; و هم از for ز بیم.

آن پی مهر تو گیرد که نباشد[3] غم خویشش[4]
۲ و آن سر وصل تو دارد که نباشد[5] غم جانش

هرکه از یار تحمّل نکند یار مگویش
۳ وآنکه در عشق ملامت نکشد[6] مرد مخوانش

چون دل از دست بدر شد[7] مثل کرهٔ توسن
۴ نتوان باز گرفتن بهمه شهر[8] عنانش

بجفای و قفای نرود عاشق صادق
۵ مژه برهم نزند گر[9] بزنی تیر و سنانش

خفته خاک لحد را که تو ناگه بسر آئي
۶ عجب ار باز نیاید بتن مرده روانش

شرم دارد چمن از قامت زیبای[10] بلندت
۷ که همه عمر[11] نبود ست چنین[12] سرو روانش

گفتم از ورطهٔ عشقت بصبوري بدر آیم
۸ باز میبینم و دریا نه پدیدست کرانش

عهد ما با تو نه عهدی که تغیّر بپذیرد
۹ بوستانیست که هرگز نزند[13] باد خزانش

چه گنه کردم و دیدي که تعلّق ببریدی
۱۰ بنده بی جرم و خطای نه صوابست مرانش

---

3 C, Z; نگیرد for نباشد.
4 I, Z; خویش for خویشش.
5 I, Z; ندارد for نباشد: L, Y(b); نگیرد for do.
6 I; کند for کشد.
7 C, Y(b); بدادي for بدر شد.
8 C, Y(b); خلق for شهر.
9 Z, L; ور for گر.
10 C; بالاي for زیبای.
11 Z, Y(b); وقت for عمر.
12 C; چو تو for چنین.
13 I; برد for زند: L, Y(b); وزد for do.

نرسد نالهٔ سعدی بکسی در همه عالم[14]
۱۱ که نه تصدیق کند کز سر دردیست فغانش
گر فلاطون بحکیمی مرض[15] عشق بپوشد
۱۲ عاقبت پرده بر افتد ز سر راز نهانش

۲۲۵

Metre : هزجِ مسدّسِ مقصور [ـ ـ ب | ـ ـ ـ ب | ـ ـ ـ ب]

یکی از دست حسرت بر بنا گوش
۱ یکی[1] با آنکه میخواهد در آغوش
نداند دوش بر دوشِ حریفان[2]
۲ که تنها مانده چون خفت از غمش[3] دوش
نکو گویان نصیحت می کنندم
۳ ز من فریاد می آید که خاموش
ز بانگ رود و آوای سرودم
۴ دگر جای نصیحت نیست در گوش[4]
مرا گویند چشم از وی بپوشان
۵ ورا کو برقعی بر خویشتن پوش

---

[14] C ; آفاق for عالم.
[15] C, Y(b) ; سخن for مرض.

N.B.—This Ode is included under *Tayyebāt* only in I and C. It is omitted in R.

[1] R ; آنکه for بآنکه : Y(b) ; را for با.
[2] R, L, Y(b) ; رقیبان : حریفان for حبیبان for do.
[3] I, L ; غمت for غمش : C, Y(b) ; غم for غمش.
[4] In R this line is omitted.

نشاني زان پري تا در خيالست
۶ نيايد[5] هرگز اين ديوانه با هوش
نمي شايد گرفتن چشمهٔ چشم
۷ كه درياى درون مي آورد جوش
بيا تا هرچه هست از دست محبوب
۸ بياشاميم اگر زهرست وگر نوش
مرا در خاک راه دوست بگذار
۹ برو گو دشمن اندر خون من كوش
نه يارى[6] سست پيمانست سعدي
۱۰ كه در سختي كند يارى فراموش

۲۲۶

Metre : خفيفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [ـ ‿ ـ ـ | ‿ ـ ‿ ـ | ‿ ـ ـ]

زينهار از دهان خندانش ۱ و آتش لعل و آب دندانش
مگر آن دايه كاين صنم پرورد ۲ شهد بود است شير پستانش
باغبان گر به بيند اين رفتار ۳ سرو بيرون كند ز بستانش
ور چنين حور در بهشت آيد ۴ همه خادم[1] شوند غلمانش
چاهي اندر ره مسلمانان ۵ نيست الا چه زنخدانش
چند خواهم نشست[2] برلب[3] چاه ۶ متعطّش[4] بآب حيوانش

---

[5] I, L ; نيامد for نيايد.
[6] I, Z ; يار for يارى.
N.B.—This Ode is included under *Tayyebāt* only in I, I(a).

[1] T, C ; حوران for خادم.
[2] All texts and all MSS. but I(a) ; خواهي چون من برين for خواهم نشست بر.
[3] I(b), P, T, C ; سر for لب.
[4] B, E, Y(a), Y(b) ; تشنه بودن for متعطّش.

شاید آن روی اگر سبیل کند ۷ بر[5] تماشا کنان حیرانش
سارباناجمال[6] کعبه کجاست ۸ که بمردیم در بیابانش
بس که در خاک میطپد چون گوی ۹ از خم زلف همچو چوگانش
لاجرم عقل منهزم شد و صبر ۱۰ که نبودند مرد میدانش
ما دگر بی تو صبر نتوانیم ۱۱ که همین بود حد امکانش
ناگزیر است یار عاشق را ۱۲ که ملامت کنند یارانش
آنکه در بحر قلزم است غریق ۱۳ چه تفاوت کند ز بارانش
از ملامت چه غم خورد سعدی ۱۴ مرده از نیشتر مترسانش

۲۲۷

Metre : سریعِ مسدّسِ مطویِّ موقوف [– ‿ ‿ – | – ‿ – | – ‿ ‿ – | – ‿ –]

گر کسی[1] از عشق برآرد خروش ۱ بر سر آتش نه غریب است جوش
پیرهنی گر بدرد ز اشتیاق ۲ دامن عفوش بگنه بر بپوش[2]
بوی گل آورد نسیم صبا ۳ بلبل بیدل نه نشیند خموش
مطرب اگر پرده ازین ره[3] زند ۴ باز نیایند حریفان بهوش
ساقی اگر باده ازین خم دهد ۵ خرقهٔ صوفی ببرد میفروش
زهر بیاور که ز اجزای من ۶ بانگ بر آید بارادت که نوش
از تو نپرسند درازی شب ۷ آنکس داند که نخفته است دوش
حیف بود مردن بی عاشقی ۸ تا نفسی داری و نفسی[4] بکوش

[5] P, B, and all texts ; به for بر.
[6] I(b), S, P, B, T, C, E, Y(a) ; نشان for جمال : R ; محال for do.
N.B.—Verses 10 and 11 are only found in I and I(a).
[1] All texts and all MSS. but I, R ; دلی for کسی.
[2] C ; بکند پردهٔ پوش for بگنه بر بپوش : T, Y(b) ; بکشد پردهٔ پوش for do.
[3] I(b), B, S, P, T ; دم for ره.
[4] I(b) ; جهدی for نفسی.

سر که نه در پائی[5] عزیزان بود[6] ۹ بار گراني[7] است کشیدن بدوش

سعدي اگر خاک شود همچنان ۱۰ ناله و[8] زاریدنش آید بگوش

هرکه دلی[9] دارد از انفاس او ۱۱ مي شنود تا بقیامت خروش

۲۲۸

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [–⏖|––⏑⏑|––⏑⏑|––⏑⏓]

کس ندید است بشیرینیِ و لطف و نازش
۱ کس نه بیند که نخواهد که به بیند بازش

مطرب ما ز سر[1] درد چه[2] خوش مینالد
۲ مرغ عاشق طرب انگیز بود آوازش

بارها در دلم آید[3] که بپوشم غم عشق[4]
۳ و[5] آبگینه نتواند که بپوشد رازش

مرغ پرّنده اگر در قفسی پیر شود
۴ همچنان طبع فرامش نکند پروازش

تا[6] چه کردیم دگر باره که شیرین لب دوست
۵ بسخن باز نمیباشد و چشم از نازش

---

[5] B and all texts; راه for پائی.
[6] I(a), I(b), S; رود for بود.
[7] I(a), S, Z, Y(a); گرانست for گراني است.
[8] In I(a), I(b), R, و is omitted after ناله.
[9] I(b), S, R, P, T, Z, C, L; دمی for دلی.
[1] I(b), S, P, I; مارا for ما ز سر.
[2] R, Z, E, L, Y(a), Y(b), D; آمادهٔ دردیست که for ما ز سر درد چه.
[3] I(b); آمد for آید.
[4] S; دل for عشق.
[5] B, R, Y(a), Y(b), E, L, D, omit و before آبگینه.
[6] R; ما for تا.

N.B.—In I(a) this ode is omitted.

من دعا گویم اگر تو همه دشنام دهي

۶ بنده خدمت بکند ور نکند اعزازش

غرق دریای غمت را رمقی بیش نماند

۷ آخر اکنون که بکشتي بکنار اندازش

خون سعدي کم از آن است که دست آلائي

۸ ملخ آن قدر ندارد که بگیرد بازش

۲۲۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

گناه کردن پنهان به از عبادت فاش

۱ اگر خدای پرستي هوا پرست مباش

بچشم عجب و تکبّر نگه مکن بر[1] خلق

۲ که دوستان خدا ممکن اند در اوباش

بدین[2] زمین که تو بیني[3] ملوک طبعانند

۳ که ملک روی زمین پیششان[4] نیرزد لاش

بچشم کوته اغیار در نمي گنجد

۴ مثال چشمهٔ خورشید و دیدهٔ خفاش

کرم کنند و ندارند[5] بر کسی منّت

۵ قفا خرند و نجویند با کسی پرخاش

---

1 All texts and all MSS. but I(a); بخلق مکن for مکن بر خلق.

2 I(a); بسر for بدین.

3 I(b), P, T; هستي for بیني.

4 R; نزد شان for پیششان.

5 I(a), I(b), B, R, P, Z; بینند for دارند.

ز دیگدان لئیمان چو دود بگریزند
۶ نه دست کفچه کنند از برای کاسهٔ آش
دل از محبّت دنیا و آخرت خالی
۷ که ذکر دوست توان کرد یا حساب قماش
بنیک مردی در حضرت خدای قبول
۸ میان خلق برندی و لاابالی فاش
قدم زنند بزرگان دین و دم نزنند
۹ که از میان تهی بانگ میکند[6] خشخاش
کمال حظّ[7] خردمند نیکبخت[8] آن است
۱۰ که سر گران نکند بر قلندر و قلاش
مقام صالح و فاجر هنوز پیدا نیست
۱۱ نظر بحسن معاد است نی بحسن معاش
اگر ز مغز حقیقت بپوست خورسندی
۱۲ تو نیز جامهٔ ازرق بپوش و سر متراش
مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست
۱۳ کمر بخدمت سلطان ببند و صوفی باش
وز آنچه فیض خداوند بر تو میباشد
۱۴ تو نیز در قدم بندگان[9] حق میباش
چو دور دور تو باشد مراد خلق بده
۱۵ چو دست دست تو باشد درون کس مخراش

---

[6] S, R, Y(b) ; زند for کند.
[7] I(a), B, P, C, Y(b) ; بخت for حظ.
[8] I(b), P, S ; نفس for بخت.
[9] R, and all texts but Y(b) ; دوستان for بندگان.

نه صورتيست مزخرف عبارت سعدي

١٦ چنانکه بر در گرمابه ميکشد[10] نقّاش

که برقعي است مرصّع بلعل و مرواريد

١٧ فرو گذاشته بر روی شاهد[11] جماش

٢٣٠

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏒⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏒]

هر کسي را هوسي در سروکاري در پيش

١ من بيکار[1] گرفتار هوای دل خويش

هرگز انديشه نکردم که تو با من[2] باشي

٢ چون بدست آمدي[3] ای لقمهٔ[4] از حوصله بيش

آن توئي با من و غوغاي رقيبان از پس

٣ وين منم با تو گرفته ره صحرا در پيش

همچنان داغ جدائي جگرم ميسوزد

٤ مگرم[5] دست چو مرهم بنهي بر دل ريش

باور از بخت ندارم که تو مهمان مني

٥ خيمهٔ سلطنت[6] آنگاه فضاي درويش[7]

---

10 I(b), R, T ; کند for کشد.

11 I(b), S, P ; شاهدي for شاهد.

1 I(a), I(b), B, R, and all texts ; بيچاره for بيکار.

2 R ; يارم for با من.

3 I(b), P ; آمده for آمدي.

4 In S, P, ای is omitted before لقمهٔ.

5 I(b) ; بکرم for مگرم.

6 I ; جامهٔ سلطان بس for خيمهٔ سلطنت.

7 In R this line is omitted.

زخم شمشیر غمت را ننهد[8] مرهم کس
۶ طشت زرّینم و پیوند نگیرم بسریش[9]
عاشقان را نتوان گفت که باز آی ز مهر[10]
۷ کافران را نتوان گفت که بر گرد[11] از کیش
منم امروز و تو و مطرب و ساقي و حسود
۸ خویشتن گو بدر حجرهٔ بیاویز چو خیش
من خود از کید عدو باک ندارم لیکن
۹ کژدم از خبث طبیعت بزند سنگ به نیش
تو بآرام دل خویش رسیدي سعدي
۱۰ مي خور و غم مخور از شنعت بیگانه و خویش
ای که گفتي بهوا دل مده[12] و مهر مبند
۱۱ من چنینم تو برو مصلحت خویش اندیش

۲۳۱

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [‿ ‿ — | ‿ — ‿ — | ‿ — ‿ — | ‿ —]

هرکه نا مهربان بود یارش ۱ لازمست[1] احتمال آزارش
هرچه زان[2] تلختر بخواهد گفت ۲ گو بگو زان[3] لب شکربارش

[8] I, L; ننهم for ننهد.
[9] In R this line is omitted.
[10] R, I; عشق for مهر.
[11] B, I, R; باز آئي for بر گرد.
[12] All texts and all MSS. but I; مده for مده.
[1] All texts and all MSS. but I; واجب for لازم.
In B, R, S, this hemistich reads as follows: گر دل نازنین نگهدارش.
[2] B, S, R, T; آن for زان.
[3] All texts and all MSS. except I(a); از for زن.

طاقت رفتنم نمي ماند ۳ چون نظر[4] میکنم برفتارش
کشتهٔ تیر[5] عشق زنده کند ۴ گر بسر بگذرد دگر بارش
از[6] سخن گفتنش چنان مستم ۵ که ندانم[7] جواب گفتارش[8]
عشق پوشیده بود و صبر نماند ۶ پرده برداشتم ز اسرارش
آه[9] گرمی بخدمتش برسم ۷ خود چه خدمت کنم بمقدارش
بیم دیوانگي است مردم را ۸ ز آمد و رفتن پریوارش
کاج بیرون بیامدي[10] سلطان ۹ تا بدیدي[11] گدای[12] بازارش
سعدیا روی دوست نادیدن ۱۰ به که دیدن میان اغیارش

۲۳۲

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [ــ ⏓ ــ | ــ ⏑ ــ ⏑ | ــ ــ ⏑ ⏑ ⏓]

هرکه نازک بود دل یارش ۱ گو دل نازنین نگهدارش
عاشق گل دروغ میگوید ۲ گر[1] تحمّل نمیکند خارش
نیک خواها در اتشم بگذار ۳ وین نصیحت مکن که بگذارش
گرچه بی طاقتم چو مور ضعیف ۴ مي کشم نفس و مي کشم بارش[2]
کاج با دل هزار جان بودی ۵ تا فدا کردمی بدیدارش

---

4 All texts and all MSS. but I; نگه for نظر.

5 I(a), B, S, R, T; بغد for تیر.

6 I; وز for از.

7 I(b), C, P; ندارم for ندانم.

8 In S this line is omitted.

9 All texts and all MSS. but I; وه که گر for آه گر.

10 I(b), I, C, L; نیامدي for بیامدي.

11 S, R, T, L; ندیدي for بدیدي.

12 I(b), P, B, S, L; میان for گدائي.

1 All texts and all MSS. except I; که for گر.

2 This line is only found in I.

۶ عاشق صادق از ملامت دوست — گر برنجد بدوست مشمارش
۷ کس بآرام جان ما نرسد — که نه اول بجان رسد کارش
۸ خانهٔ یار سنگ دل این است — هرکه سر میزند بدیوارش
۹ خون ما خود محلّ آن دارد — که بود پیش دوست[3] مقدارش
۱۰ سعدیا گر بجان خطاب کند — ترک جان گوی[4] و دل بدست آرش

۲۳۳

Metre: مضارعِ مثمّن اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ◡ | ◡ — ◡ — | ◡ — — ◡ | — ◡ —]

۱ یاری بدست کن که بامیّد راحتش — واجب بود که صبر کني بر جراحتش
۲ ما را که ره دهد بسراپردهٔ وصال — ای باد صبحدم خبری ده ز ساحتش[1]
۳ باران چون ستاره ام از دیدگان[2] بریخت — روئی که صبح خیره شود در[3] صباحتش
۴ هرگه که گویم این دل ریشم درست شد — بروی پراگند نمکی از ملاحتش
۵ هرچه آن قبیح تر بکند یار دوست روی[4] — داند که چشم دوست نه بیند قباحتش[5]

---

[3] T, Y(b); یار for دوست.
[4] I(a), I(b), S, P, B, T, C, Y(b); گیر for گوی.
[1] I(b), B, S, P, T, C, E, Y(a), Y(b); بر بساحتش for ده ز ساحتش.
[2] I(b), B, S, P, C; دیدها for دیدگان.
[3] I(a), B, Y(a), L, E, D; از for در.
[4] I(a), B, and all texts but Z; خوب for دوست.
[5] In I(a) this line is omitted.

بيچارهٔ كه صورت رويت[6] خيال بست

۶ بى ديدنت خيال نبست[7] استراحتش

با چشم نيم خواب تو خشم آيدم همي

۷ از چشمهاى نرگس و چندان وقاحتش[8]

رفتار شاهد و لب خندان و روى خوب

۸ چون آدمي طمع نكند در سماحتش

سعدي كه داد وصف[9] همه نيكوان بداد

۹ عاجز بماند در تو زبان فصاحتش

۲۳۴

Metre : مضارعِ مثمّنِ اخربِ مكفوفِ مقصور [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —]

برخيز تا تفرّج بستان كنيم و باغ

۱ چون دست ميدهد نفسى موجب[1] فراغ

كاين سيل متفق بكند روزى اين درخت

۲ وين باد مختلف بكشد روزى اينچراغ

سبزه دميد و خشك شد و گل شگفت و ريخت[2]

۳ بلبل ضرورتست كه نوبت دهد بزاغ

---

6 T, Y(b) ; خوبت for رويت.

7 I(b), R, S, P, T, Z, C, D, L ; نشد for نبست.

8 This is the reading of Z, L, R : E, T, Y(a), Y(b) ; قامتش for وقاحتش : I, I(a), I(b), B, S, P, C, D ; قاحتش for do.: all MSS. and all texts but Z, L ; خندان for چندان.

9 T, R, L ; حسن for وصف.

1 Z ; فرصت for موجب.

2 P ; رفت for ريخت.

بس مالكان باغ كه دوران روزگار
۴ كرد است خاكشان گل[3] ديوارهاى باغ

فردا شنيدهٔ كه بود داغ سيم و زر
۵ خود وقت مرگ مينهد اين مرد ريگ داغ

بس روزگارها كه برآيد بكوه و دشت
۶ بعد از من و تو ابر بگريد بباغ و راغ

گر خاك مردهٔ باز كني روشنت شود
۷ كاين باد بار نامه[4] نه چيزيست در دماغ

سعدي بمال و منصب دنيا نظر مكن
۸ ميراث بس[5] توانگر و مردار بس[5] كلاغ[6]

گر نشنوي نصيحت وگر بشنوي بصدق
۹ گفتيم و بر رسول نباشد بجز بلاغ

٢٣٥

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —]

ساقي بده آن شراب گلرنگ ١ مطرب بزن آن نواى برچنگ

كز زهد نديده ام فتوحى ٢ تا كى زنم آبگينه برسنگ

خون شد دل من نديد كامى ٣ آوخ[1] كه برفت نام با ننگ

عشق آمد و عقل همچو بادي ۴ رفت از بر من هزار فرسنگ

---

[3] I(b); همه for گل.

[4] I; بيزنامه for بارنامه: B, T, Z, C, Y(b), L; بازنامه for do.

[5] Z, D, L; از for بس.

[6] In I(a), I(b), B, T, lines 7 and 8 are transposed.

[1] Z, E, Y(a) L, D; الّا for آوخ.

ای زاهد خرقه پوش تا کی[2] ۵ با عاشق خسته دل کنی جنگ
گرد دو جهان بگشت عاشق ۶ زاهد بنگر[3] نشسته دلتنگ
من خرقه فگنده ام ز عشقت ۷ باشد که بوصل تو زنم چنگ
سعدی همه روز عشق میباز ۸ تا در دو جهان شوی بیکرنگ

۲۳۶

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ـ ـ — ـ ـ — — ـ ـ — ـ ـ —]

بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول
۱ من گوش استماع ندارم لمن تقول[1]
تا عقل داشتم نگرفتم طریق عشق
۲ جائی دلم برفت که حیران شود عقول
آخر نه دل بدل رود انصاف من بده
۳ چون است من بوصل تو مشتاق و تو ملول
یکدم نمیرود که نه در خاطری و لیک
۴ بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول
روزی سرت ببوسم[2] و در پایت اوفتم
۵ پروانه را چه حاجت پروانهٔ دخول
گنجشک بین که صحبت شاهینش آرزوست
۶ بیچاره بر هلاک تن خویشتن عجول

---

[2] T; چند for کی.
[3] T, C; کنجی for بنگر.
N.B.—In I(a), I(b), B, S, R, P, this ode is omitted.
[1] I(b), B, C; یقول for تقول.
[2] R, and all texts but Z; ببخشم for ببوسم.

نفسی [3] تزول عاقبة الامر فی الهوی

۷ یا منیتي و ذکرک فی القلب [4] لا یزول

ما را بجز تو در همه عالم عزیز نیست

۸ گر رد کني بضاعت مُزجات ور قبول

ی پیک نامه [5] بر که خبر میبري بدوست

۹ یا لیت اگر بجای تو من بودمی رسول

دوران دهر عاقبتم سر [6] سپید کرد

۱۰ وز سر بدر نمیرودم همچنان [7] فضول،

سعدي چو پای بند شدي بار غم بکش [8]

۱۱ عیّار دست بسته نباشد مگر حمول

۲۳۷

Metre: هزجِ مثمّنِ سالم [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — —]

گرم باز آمدي محبوب سیم اندام سنگین دل

۱ گل از خارم بر آوردي و خار از پا و پا از گل [1]

ایا باد سحرگاهی کزین [2] شب روز میخواهي

۲ از آن خورشید خرگاهی بر افگن دامن محمل

---

[3] I(b), B, S; عقلی for نفسی.

[4] I(a), I(b), B, S, P, R, T, C; فی النفس for فی القلب.

[5] I, P; نامور for نامه بر.

[6] I(a), I(b); موئي سوم را for عاقبتم سر: I, C, T; تجربتم for عاقبتم.

[7] B, E, Y(a), Y(b); نمیرود اندیشه for نمیرودم همچنان.

[8] R, I; ببر for بکش.

[1] In I(a) the following line is inserted after verse 1:—
وصال رفته باز آید و لیکن صبر می باید * که هم روز مراد آید بعهد آن طالع مقبل

[2] R, L; گر for کز: R; امشب for اینشب.

گر او سر پنجه بکشاید که عاشق میکشم شاید

۳ هزارش صید پیش آید بخون خویش مستعجل

گروهی همنشین من خلاف عقل و دین من

۴ گرفته آستین من که دست از دامنش بگسل

ملامت گوی عاشق را چگوید مردم دانا

۵ که حال غرقه در دریا نداند[3] خفته بر ساحل

بخونم گر بیالاید دو دست نازنین شاید

۶ که[4] قتلم خوش همي آید بدست[5] و پنجهٔ قاتل

اگر عاقل بود داند که مجنون صبر نتواند

۷ شتر جائی بخواباند که لیلی را بود منزل

ز عقل اندیشها زاید که خاطر[6] را بفرساید

۸ گرت آسودگي باید برو عاشق[7] شو ای عاقل

مرا تا پای میپوید طریق وصل[8] میجوید

۹ بهل تا عقل میگوید زهی سودای بیحاصل[9]

عجایب نقشها بیني خلاف رومي و چیني

۱۰ اگر با دوست بنشیني ز دنیا و آخرت غافل

درین معني سخن باید که جز سعدي نیاراید

۱۱ که هرچه[10] از جان برون[11] آید نشیند لاجرم در[12] دل

---

3 C; چه داند for نداند.

4 I(a), I; نه for که.

5 I(a), I; دست که for بدست: I(b), B, S, R, P, C, L; ز دست for بدست.

6 All texts and all MSS. except I(a); مردم for خاطر.

7 E, Y(a), Y(b), L, D; مجنون for عاشق.

8 B, I(a), I(b), R, and all texts; عشق for وصل

9 In R this line is omitted.

10 I; هر آنچه for که هرچه.

11 L; فرود for برون.

12 L; بر for در.

۲۳۸

Metre : منسرح مثمّن مطوی منحور [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | — —]

چشم بدت دور[1] ای بدیع شمایل
۱ ماه[2] من و شمع جمع و شاه[3] قبایل

جلوه کنان میروی و باز نیائی[4]
۲ سرو ندیدم[5] بدین صفت متمایل

هر صفتی را دلیل معرفتی هست
۳ روی تو[6] بر قدرت[7] خداست دلایل[8]

قصّه لیلی مخوان و غصّه مجنون
۴ عشق تو منسوخ کرد ذکر اوایل

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق
۵ سدّ سکندر نه مانع است و نه حایل

نام تو[9] میرفت و عارفان[10] بشنیدند
۶ هر دو برقص آمدند سامع و قایل

---

[1] I ; خدا بروی تو for بدت دور.
[2] I, R, S, P, T, Z ; یار for ماه.
[3] S and all texts but C ; میر for شاه.
[4] I (a) ; میگذری باز for باز نیائی : I, I(b), S, P, R, B, C ; میائی for نیائی.
[5] R, I, Z ; نباشد for ندیدم.
[6] S ; ترا for تو بر.
[7] I ; خدای for خداست : I(a) ; صنع کردگار for قدرت خداست.
[8] In I(b), P, B, T, C, this hemistich runs as follows : روی ترا از خداست فرض دلایل.
[9] I(a) ; وصف for نام.
[10] T, C ; عاشقان for عارفان.

گو همه شهرم نگه کنند و به بینند

۷ دست در آغوش یار کرده حمایل

دور بآخر رسید و عمر بپایان

۸ شوق تو ساکن نگشت و مهر تو زایل

گر تو برای کسم شفیع نباشد

۹ ره بتو[11] دارم دگر بهیچ وسایل

با که بگویم[12] حکایت غم عشقت

۱۰ این همه گفتیم و حلّ نگشت[13] مسایل

سعدی از این پس نه عاقل[14] است و نه هشیار

۱۱ عشق بچربید[15] بر فنون فضایل

۲۳۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [— ⏓ — | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

من ایستاده ام اینک بخدمتت مشغول

۱ مرا از آن چه که خدمت[1] قبول یا نه قبول

نه دست با تو در[2] آویختن نه پای گریز

۲ نه احتمال فراق و نه اختیار وصول

کمند عشق نه بس بود و[3] زلف مفتولت

۳ که روی نیز بکردی ز دوستان مقتول

---

11 I(a), P, C, L; دانم for دارم: R; نتوانم for بتو دارم.

12 I; با هر که بگفتم for با که بگویم.

13 I; نبود for نگشت.

14 C, L; غافل for عاقل.

15 R, P, I; بچسپید از for بچربید بر.

1 B, C; طاعت for خدمت.

2 I; بر for در.

3 In I(b), I, C, و is omitted after بود.

من آنم ار تو نه آني که بودم[4] اندر عهد
۴ بدوستي که نکردم ز دوستيت عدول

ملامتم نکني گرچه جای آنم هست[5]
۵ هزار جان عزیزت فدای طبع ملول

مرا گناه خود است ار جفای دوست[6] برم
۶ که عشق بار گرانست[7] و من ظلوم و جهول

گر آنچه برسر من میرود ز دست فراق
۷ علی التمام فرو خوانم[8] الحدیث یطول

ز دست گریه کتابت نمیتوانم کرد
۸ که مینویسم و در[9] حال میشود مغسول

من از کجا و نصیحت کنان بیهده گوی
۹ حکیم را نرسد اعتراض بر[10] بهلول

طریق[11] عشق بگفتن نمیتوان آموخت
۱۰ مگر کسیکه بود در طبیعتش مجبول

اسیر بند غمت را بلطف خویش بخوان
۱۱ که گر بقهر[12] براني کجا رود مغلول

---

[4] I(a) ; بودي for بودم.
[5] I ; بی وفا یاری for جای آنم هست.
[6] I(a), I(b), S, P, T, ملامت تو for جفای دوست : B, C, Y(b) ; جفای یار for do.
[7] I(a), I(b), B, S, P ; بود for است.
[8] B. S ; گویم for خوانم.
[9] I(a), P ; فی الحال for در حال.
[10] All texts and all MSS. except R ; کد خدای for اعتراض بر.
[11] All texts and all MSS. except I ; حدیث for طریق.
[12] All texts and all MSS. except I ; بعنف for بقهر.

نه زور بازوی سعدي که دست و پنجهٔ[13] شیر
۱۲ سپـر بیفگنـد از تیغ[14] غمـزهٔ مسلـول

۲۴۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑⏑ –]

نشستـه بودم و خاطر بخویشـتن مشغـول
۱ در سرای فرو بستـه[1] از خروج و دخول
شب دراز دو چشـم بر آستـان امیـد
۲ که بامداد در حـجرهٔ مـیزند مأمول
خمار در سر و دستـش بخـون مشتـاقان[2]
۳ خضیب و نرگس مستش بجادوئی مکحول
بیار ساقي و همسایه گو دو چشـم به بنـد[3]
۴ که من[4] دو گوش بیاگندم[5] از حدیث[6] عدول
چنان تصوّر معشـوق در خیـال من است
۵ که دیگـرم متصـوّر نمـي شود معقـول
حدیث عقـل در ایـام پادشاهي عشـق
۶ چنـان شد است که فرمان عامل معـزول

---

13 R, I, Z ; دست قوت for دست و پنجهٔ.
14 All texts and all MSS. except I(a) ; تیر for تیغ.
1 I, I(a), I(b), P, R, T ; بهم کرده for فرو بسته.
2 I(b), S, P, B, T, E, C, Y(a), Y(b), L, D ; هشیاران for مشتاقان.
3 I(a) ; بدوز for ببند.
4 S ; هو for من.
5 S ; براگندم for بیاگندم.
6 I(b), S, P, B, T, C ; کلام for حدیث.

شکایت از تو ندارم که شکر باید کرد[7]
۷ گرفته خانهٔ درویش پادشه بنزول

بران سماط[8] که منظور میزبان باشد
۸ شکم پرست کند التفات بر مأکول

بدوستي که ز دست تو ضربت شمشیر
۹ چنان موافق طبع آیدم که ضرب اصول

مرا بعاشقي و دوست را بمعشوقي
۱۰ چه نسبت است بگوئید[9] قاتل و مقتول

مرا بگوش تو باید حکایت از لب خویش
۱۱ دریغ[10] باشد پیغام ما بدست رسول

درون خاطر سعدي مجال غیر تو نیست
۱۲ چه خوش بود بتو از هرکه درجهان مشغول

۲۴۱

Metre; هزجِ مسدّسِ مقصور [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

خداوندی چنین بخشنده[1] داریم
۱ که با چندین گنه امیدواریم

که بگشاید دری کایزد ببندد
۲ بیا تا هم درین[2] درگه بزاریم

---

[7] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; گفت for کرد.
[8] All texts and all MSS. except I, I(a), بساط for سماط.
[9] I(a), S, T, C, Y(b); بگوئید for بگوئید.
[10] I(a); که حیف for دریغ.
[1] B; چه بخشاینده for چنین بخشنده. [2] I(b), B, R; برین for درین.

خدایا گر بخوانی[3] ور برانی[3]

۳ جز انعامت دری دیگر نداریم

سر افرازیم اگر بر بنده بخشی

۴ وگرنه از گنه سر بر نداریم[4]

ز مشتی خاک ما را آفریدی

۵ چگونه شکر این نعمت گذاریم

تو بخشیدی روان و عقل و ایمان

۶ وگرنه ما همان مشتی غباریم

تو با ما روز و شب در خلوت و ما

۷ شب و روزی بغفلت[5] میگذاریم

نگوییم خدمت آوردیم و طاعت

۸ که از تقصیر خدمت شرمساریم

مباد آن روز کز درگاه لطفت

۹ بدست نا امیدی سر بخاریم

خداوندا بلطفت با صلاح آر

۱۰ که مسکین و پریشان روزگاریم

ز درویشان گوی انکار ما را

۱۱ گر از خاصان حضرت بر کناریم

ندانم دیدنش را خود صفت چیست

۱۲ بجز این[6] کز سماعش بیقراریم

---

3 In P بخوانی and برانی are transposed.

4 I(a), C; نیاریم for نداریم.

5 I(b), P; خلوت for غفلت -.

6 I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; آن for این.

شرابی در ازل در داد ما را
۱۳ هنوز از تاب آن می در خماریم

چو عقل اندر نمیگنجید[7] سعدی
۱۴ بیا تا سر بشیدائي بر آریم

۲۴۲

Metre : مقصور مکفوفِ اخربِ مثمّنِ هزج [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

المنة لله که نمردیم و بدیدیم
۱ دیدار عزیزان و بخدمت[1] برسیدیم

در رفتن و باز آمدن رایت منصور
۲ بس فاتحه خواندیم و باخلاص دمیدیم

تا بار دگر دبدبهٔ[2] کوس بشارت
۳ و آواز درای شتران باز شنیدیم[3]

چون ماه شب چارده از شرق برآمد
۴ روئی که مرآن را چو مه نو طلبیدیم[4]

شکر شکر عافیت از کام حلاوت[5]
۵ امروز بگفتیم که حنظل بچشیدیم

---

[7] I(a) ; نمیگنجد چو for نمیگنجید.
[1] E, Y(a), L, D ; بمقصد for بخدمت : T ; بمطلب for do.
[2] B ; زمزمهٔ for دبدبهٔ.
[3] In I(a) this line is omitted.
[4] In I(a), T, C, Y(b) this hemistich runs as follows :—
آن روئی که چون ماه نوش میطلبیدیم
[5] I(a) ; بشارت for حلاوت.

در سایهٔ ایوان سلامت ننشستیم
٦ تا کوه و بیابان مشقّت نبریدیم [6]

وقت است بدندان لب مقصود گزیدن [7]
٧ آن [8] شد که بحسرت سر انگشت گزیدیم [9]

دست فلک آنروز چنان آتش تفریق
٨ در خرمن ما زد که چو گندم بطپیدیم

المنّة لله که هوای خوش نو روز
٩ بازآمد و از جور زمستان برهیدیم

دشمن که نمیخواست چنین کوس [10] بشارت
١٠ همچون دهلش پوست بچوگان بدریدیم

سعدي ادب آنست که در حضرت خورشید
١١ گوئیم که ما خود شب تاریک ندیدیم

٢٤٣

Metre : هزجِ مثمّنِ سالم [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — —]

اگر دستم رسد [1] روزی که انصاف از تو بستانم
١ قضای عهد [2] ماضي را شبی دستی بر افشانم

چنانت دوست میدارم که گر وقتی [3] فراق افتد
٢ تو صبر از من توانی کرد و من صبر از تو نتوانم [4]

---

[6] I ; ملامت for مشقت.

[7] P ; مزیدن for گزیدن.

[8] I(b), C, P, Y(b) ; کان for آن.

[9] In I(a) lines 7 and 8 are transposed.

[10] I ; روز for کوس.

[1] I(a), I(b), R, Z ; دهد for رسد.

[2] I(a), R ; عمر for عهد.

[3] All texts and all MSS. but I, R ; روزی for وقتی.

[4] In I(a) this hemistich runs as follows :—
تو از من صبر بتواني من از تو صبر نتوانم

دلم صد بار میگوید که چشم از فتنه برهم نه
۳ دگر ره دیده مي افتد بر آن[5] بالای فتّانم

ترا در[6] بوستان باید که پیش سرو ننشینی
۴ وگرنه باغبان گوید که دیگر سرو ننشانم

رفیقانم سفر کردند هر یاری باقصائی
۵ خلاف من که بگرفته است دامن در مغیلانم

بدریائی در افتادم که پایانش نمي بینم
۶ کسی[7] را پنجه افگندم که درمانش نمیدانم

فراقم[8] سخت مي آید ولیکن صبر میباید
۷ که گر بگریزم از سختي رفیق سست پیمانم

مپرس دوش چون بودمی بتاریکي و تنهائي
۸ شب هجرم چه میپرسي که روز وصل حیرانم

شبان آهسته مینالم مگر دردم[9] نهان ماند
۹ بگوش هر که در عالم رسید[10] آواز پنهانم

دمی با دوست در خلوت به از صد سال در عشرت
۱۰ من آزادي نمیخواهم که با یوسف بزندانم

من آنمرغ سخندانم که در خاکم رود صورت
۱۱ هنوز آواز مي آید که سعدي در[11] گلستانم

[5] C, S ; دآن for بوآن.
[6] I(a), I(b), B, T, Y(b) ; تو اندر for ترا در.
[7] I(a), I(b), S. T, یکی for کسی.
[8] All texts and all MSS. but I, R ; فراقت for فراقم.
[9] Z, Y(a), E, L, D ; رازم for دردم.
[10] P, B, Z, E, Y(a), Y(b) ; رسد for رسید.
[11] I, Z ; بمعني از for که سعدي در.

۲۴۴

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [—⏕|——⏑⏑|——⏑⏑|——⏑⏓]

از تو با مصلحت خویش نمي پردازم

۱ همچو پروانه همیسوزم[1] و در پروازم

گر تو خواهي[2] که بجوئي دلم امروز بجوی

۲ ورنه بسیار بجوئي و نیابی[3] بازم

نه چنان مفتقرم[4] کز[5] نظری سیر[6] شوم

۳ یا چنان تشنه که جیحون بنشاند آزم

همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش

۴ تو بهر ضرب[7] که خواهي بزن و بنوازم

گر بر آتش[8] بریم صد ره و بیرون آري[9]

۵ زرّ نابم که همان باشم اگر بگدازم

گر تو آن جور[10] پسندي که بسنگم بزني

۶ از من این جرم[11] نیاید[12] که خلاف آغازم[13]

---

1 I, I(a), I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), L, D; که مي for همي

2 I(a); تواني for تو خواهي.

3 I; که نبیني for و نیابي.

4 I, I(a), I(b), R, P; معتقدم for مفتقرم.

5 P; کم for کز.

6 I, I(a), I(b), P, S, T; کند for شوم.

7 I(b), B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; پرده for ضرب: S, P; زخم for do.

8 L; بآتش for بر آتش.

9 I(b), S; وگر بگذاري for و بیرون آري.

10 B, S, P, R; از خود به for آن جور.

11 I, R, C, E, Y(a), Y(b); جور for جرم.

12 B; نباشد for نیاید.

13 In I(a) this line is omitted.

خدمتی لایقم از دست نیاید[14] چکنم
۷ سر نه چیزیست که در پای عزیزان[15] بازم

من خراباتیم و عاشق و دیوانه و مست[16]
۸ بیشتر زین چه حکایت بکند غمّازم

ماجرای دل دیوانه بگفتم بطبیب
۹ که همه شب در چشم است بفکرت بازم

گفت ازین نوع شکایت که تو داري سعدي
۱۰ درد عشق است و[17] ندانم که چه[18] درمان سازم

۲۴۵

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

امروز مبارک است فالم ۱ کافتاد نظر بر آن جمالم

الحمد خدای آسمان را ۲ کاختر بدر آمد از وبالم

خواب است مگر که مینماید ۳ یا عشوه همي[1] دهد خیالم

کاین بخت نبود هیچ روزم ۴ وین گل نشگفت هیچ سالم

امروز بدیدم آنچه دل خواست ۵ دید آنچه نخواست بد سگالم

دیگر چه توقّع است از ایّام ۶ چون بدر تمام شد هلالم[2]

---

[14] I(b), B, S, P; نخیزد for نیاید.
[15] B; عزیزت for عزیزان.
[16] In I(a), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, this hemistich runs as follows: من خراباتي و دیوانه ام و عاشق و مست.
[17] In I(a) and Z و is omitted after است.
[18] I(b); بچه for که چه.
[1] I(a); که مي for همي.
[2] In I(a), I(b), B, S, R, Z, this line is omitted.

اکنون که تو روی باز کردی ۷ رو باز بخیر کرد حالم
باز آی کز اشتیاق رویت ۸ بگرفت ز خویشتن ملالم
آزرده ام از فراق چندانکه ۹ دل باز نمیدهد وصالم
وز غایت تشنگی که بردم[3] ۱۰ در حلق نمیرود زلالم
بیچاره برویت آمدم باز ۱۱ چون چاره نماند و احتمالم
از جور تو هم در تو گیرم[4] ۱۲ وز دست تو هم بر تو نالم
چون دوست موافق است سعدی ۱۳ سهل است جفای هرکه[5] عالم

۲۴۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـ ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ]

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم
۱ تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم
نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند
۲ که در اندیشهٔ اوصاف تو حیران بودم
بی‌تو بر[1] دامن گلزار نخفتم یکشب[2]
۳ که نه در بادیهٔ خار مغیلان بودم
زنده میکرد مرا دمبدم امید وصال
۴ ورنه دور از نظرت صورت بیجان[3] بودم

---

[3] I(a); دارم for بردم.
[4] I(b), S, P; بر تو نازم for در تو گیرم: B, T; بر تو زارم for do: I(a), C, E, Y(a), Y(b); بر تو آیم for do.
[5] B, Z, Y(a), E, L, D; خلق for هرکه: I(b), T, C, Y(b); هر دو for do.
[1] T, L; در for بر.
[2] T; هرگز for یکشب.
[3] R and all texts; کشتهٔ هجران for صورت بیجان.

بتولّای تو در آتش محنت[4] چو خلیل
۵ گوئیا در چمن لاله و ریحان بودم

تا مگر یکنفسم بوی تو آرد دم صبح
۶ همه شب منتظر مرغ سحر خوان بودم

سعدي از جور[5] فراقت همه روز[6] این میگفت[7]
۷ عهد بشکستی و من بر سر پیمان بودم

۲۴۷

Metre: هزجِ مثمّنِ اخرب [— — ∪ | ∪ — — — | — — ∪ | ∪ — — —]

آن دوست که من دارم و آن یار که من دانم
۱ شیرین دهنی دارد دور از لب و دندانم

بخت این نکند[1] با من کآنشاخ صنوبر[2] را
۲ بنشینم و بنشانم[3] گل بر سرش افشانم

ای روی دلارایت مجموعهٔ زیبائي
۳ مجموع چه غم دارد از من که پریشانم

دریاب که نقشی ماند از طرح[4] وجود[5] من
۴ چون یاد تو مي آرم خود هیچ نمیمانم

---

[4] Y(a), L; الفت for محنت.

[5] T; درد for جور.

[6] I(a), S, R, T, C; شب for روز.

[7] All texts and all MSS. but I(a); گوید for میگفت.

[1] L; آن بکند for این نکند.

[2] I(a); ستمگر for صنوبر.

[3] In I و is inserted before گل.

[4] I(a), S, B, T, C; لوح for طرح.

[5] I(a); ضمیر for وجود.

با[6] وصل نمي پیچم وز هجر نمیثالم
۵ حکم آنچه[7] تو فرمائي من بندهٔ فرمانم

ای خوبتر از لیلی بیمست که چون مجنون
۶ عشق تو بگرداند در کوه و بیابانم

یک پشت زمین دشمن گر روی بمن آرند[8]
۷ از روی تو بیزارم گر روی بگردانم

در دام تو محبوسم از[9] دست تو مغلوبم
۸ وز[10] ذوق تو مدهوشم در وصف[11] تو حیرانم

دستی ز غمت[12] بر دل پائی ز پیت در گل
۹ با این همه صبرم هست وز[13] روی تو نتوانم

در خفیه همي نالم وین طرفه که در عالم
۱۰ عشّاق نمي خسبند از نالهٔ پنهانم[14]

یعني که چه گرم آتش در سوخته میگیرد
۱۱ تو گرمتری ز آتش[15] من سوخته ترزانم

گویند مکن سعدي جان در سر این سودا
۱۲ گر جان برود شاید من زنده بجانانم[16]

---

6 I(a); در for با.
7 I(a), I(b), S, P, Z; آنکه for آنچه.
8 I(b), B, C; دارند for آرند.
9 I; در for از.
10 I(a), I(b), S, R, and all texts but Y(b); در for و از.
11 B, I(b) and all texts; حسن for وصف.
12 I; جفا for غمت.
13 I(b), R, S, P, Z, Y(a), E, L, D; از for و از.
14 I(a), I(b), S, P, B, T, C, Y(b); و افغانم for پنهانم.
16 All MSS. but I(a), and all texts except T; گرمتر از آتش for گرمتري ز آتش.
16 S, P, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; زندهٔ جانانم for زنده بجانانم.

۲۴۸

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوض [— — — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

ای مرهم ریش و مونس جانم ۱ چندین بمفارقت مرنجانم
ای راحت اندرون مجروحم ۲ جمعیت خاطر پریشانم
گویند بدار دستش از دامن ۳ تا دست بدارد از گریبانم
آن کس که مرا بباغ میخواند ۴ بی روی تو میبرد بزندانم[1]
این[2] طرفه که ره نمیبرم پیشت ۵ وز پیش تو ره بدر نمی دانم
یک روز ببندگی قبولم کن ۶ روز دگرم ببین که سلطانم[3]
ای گلبن بوستان روحانی ۷ مشغول بکردی از گلستانم
ز آن روز که سرو قامت دیدم ۸ از یاد برفت سرو بستانم
آن درّ دو رشته در حدیث آمد ۹ وز[4] دیده بیوفتاد مرجانم[5]
گویند صبور باش ازو سعدی ۱۰ بارش بکشم که صبر نتوانم

۲۴۹

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— ∪ — | ∪ — — | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

از در درآمدی و من از خود بدر شدم
۱ گوئی کزین جهان بجهانی[1] دگر شدم

---

[1] *N.B.*—In E, Z, Y(a), Y(b), L, D, the following line is inserted after verse 4:— با للّه که دل از تو باز نستانم * ور در سر کار تو رود جانم.

[2] Z, E, Y(a), Y(b), L, D, add و before این.

[3] In I and B this line is omitted.

[4] I, C; از for وز.

[5] In I(a) this line is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; بجهان for بجهانی.

گوشم براه تا که خبر میدهد ز دوست

۲ صاحب خبر بیامد و من بیخبر شدم

چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب

۳ مهرم بجان رسید و بعیوق بر شدم

گفتم به بینمش مگرم درد اشتیاق

۴ ساکن شود بدیدم و مشتاق تر شدم

دستم نداد قوت رفتن به پیش یار[2]

۵ چندی بپای رفتم و چندی بسر شدم

تا رفتنش به بینم و گفتنش بشنوم

۶ از پای تا بسر همه سمع و بصر شدم

من چشم ازو چگونه توانم نگاهداشت

۷ کاوّل نظر بدیدن او دیده‌ور شدم

بیزارم از وفای[3] تو یکروز و یک نفس[4]

۸ مجموع اگر نشستم و خورسند اگر شدم

او را[5] خود التفات نبودش بصید من

۹ من[6] خویشتن اسیر کمند نظر شدم

گویند روی سرخ تو سعدي چه[7] زرد کرد

۱۰ اکسیر عشق برمسم افتاد[8] زر شدم

---

[2] I(a) ; بکوی for به پیش : P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; دوست for یار.

[3] I ; جفای for وفای.

[4] I, I(a), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; زمان for نفس.

[5] All texts and all MSS. but I ; اول for او را.

[6] All texts and all MSS. but I ; آخر چنین for من خویشتن.

[7] All texts and I(a), P, R, B ; کہ for چه.

[8] All texts and all MSS. except I, P : در مسم آمیخت for بر مسم افتاد.

۲۵۰

Metre : رجزِ مثمّنِ سالم [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — —]

اى سرو بالاى سهي ما نيز هم بد نيستيم
۱ وز هرکه در عالم بهي ما نيز هم بد نيستيم

گفتي برنگ من گلى هرگز نه بيند بلبلى
۲ آرى نکو گفتي ولى ما نيز هم بد نيستيم

تا چند گوئي ما و بس کوته کن اى رعنا و بس
۳ نه خود توئي زيبا و بس ما نيز هم بد نيستيم

اى شاهد هر مجلسى و آرام جان هر کسى
۴ گر دوستان داري بسى ما نيز هم بد نيستيم

گفتي که چون من در زمي ديگر[1] نباشد آدمي
۵ اى جان لطف آدمي[2] ما نيز هم بد نيستيم

---

[1] B, C, T ; هرگز for ديگر.
[2] S, B, Z, C, T, D, L, Y(b) ; مردمي for آدمي.
N.B.—After line 5 the following additional verses are found in certain texts and MSS :—

گوئي چه شد کان سروبن با ما نمي گويد سخن
۱ گو بيوفا يارى مکن ما نيز هم بد نيستيم
اى بر دل ما داغ تو تا کى فريب و لاغ تو
۲ گر به بود در باغ تو ما نيز هم بد نيستيم
باري غرور از سر بنه انصاف درد ما بده
۳ اى باغ شفتالو و به ما نيز هم بد نيستيم
گفتى به از من در چگل صورت نه بندد آب و گل
۴ اى سست مهر سخت دل ما نيز هم بد نيستيم

In B, T, Z, lines 1, 3, 4 are substituted for verses 6, 7, 8, of the text ; in S line 7 of the text is omitted and verses 2, 3, 4 inserted ; in C verses 1, 2, 3, 4 are added between lines 8 and 9 of the text
N.B.—In I(a), I(b), P, R, this ode is omitted.

گو تو بحسن افسانهٔ یا گوهر یکدانهٔ
۶ از ما چرا بیگانهٔ ما نیز هم بد نیستیم

گفتم تو ما را دیدهٔ وز حال ما پرسیدهٔ
۷ پس چون ز ما رنجیدهٔ ما نیز هم بد نیستیم

گر گلشن خوشبو توئي ور بلبل خوشگو توئي
۸ ور در جهان نیکو توئي ما نیز هم بد نیستیم

سعدي گر آن زیبا قرین بگزید بر ما هم نشین
۹ گوهر که خواهي برگزین ما نیز هم بد نیستیم

۲۵۱

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— ‿ — ا ‿ — — ‿ ا ‿ — ‿ — ا ‿ — —]

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم
۱ وز دیده در شمایل خوب تو بنگریم

شوق است در جدائي و جور است در نظر
۲ هم جور به که طاقت شوقت نیاوریم[1]

روی ار بروی ما نکني حکم از آن تست
۳ باز آ که روی در[2] قدمانت بگستریم

ما را سریست با تو که گر خلق[3] روزگار
۴ دشمن شوند و سر برود هم[4] بر آن سریم

---

[1] In R this hemistich runs as follows: هم صبر به چو طاقت جورت نیاوریم.
[2] I(a); بر for در.
[3] R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; اهل for خلق. [4] R; ما for هم.

گفتي ز خاک بیشترند اهل عشق ما
۵ از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم

ما با توایم و با تو نه ایم این چه حالت است
۶ در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم

از دشمنان برند شکایت بدوستان
۷ چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم

نه بوی مهر میشنوم از تو ای عجب
۸ نه روی[6] آنکه مهر دگر کس بپروریم[6]

ما خود نمیرویم دوان از قفای کس
۹ او میبرد که ما بکمند وی اندریم

سعدي تو کیستي که در این[7] حلقهٔ کمند
۱۰ چندان فتاده‌اند که ما صید لاغریم

۲۵۲

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [— ‿‿ | — ‿ — ‿ | — — ‿ ‿]

بتو مشغول و با تو همراهم ۱ وز تو بخشایش[1] تو میخواهم
همه بیگانگان چنین دانند ۲ که منت آشنای درگاهم
ترسم ای میوهٔ درخت بلند[2] ۳ که نیائي بدست کوتاهم

---

[6] R, T, E, Y(a), Y(b), L, D ; رای for روی.
[6] In I(a), I(b), B, S, P, Z, this line is omitted.
[7] E, Z, Y(a), L, D ; در آن for درین.
[1] I(b), S, P ; آسایش for بخشایش.
[2] I ; لطیف for بلند.

دیدم این پنجروز آخر عمر ۴ که بغفلت برفت؛ پنجاهم [3]
تا مرا از تو[4] آگهي دادند ۵ بوجودت گر از خود آگاهم
همه در خورد رائي و همت خويش ۶ از تو خواهند و من ترا خواهم [5]
بلبل بوستان حسن تو ام ۷ چون نیفتد سخن در افواهم
میکشندم که ترک عشق بگو ۸ میزنندم که بیذق شاهم
گر بصد پاره‌ام کني زين رنگ ۹ بر نگردم[6] که صبغة اللهم
سعدیا در قفای دوست مرو ۱۰ چکنم مي برد باکراهم
میل از اینجانب اختیاري نیست ۱۱ کهربا را بگو که من کاهم

۲۵۳

Metre : رمل مثمّن مشکول [ᴗ ᴗ — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ ᴗ — ᴗ | — ᴗ — —]

بخدا اگر[1] بمیرم که دل از تو بر نگیرم
۱ برو ای طبیبم از سر که دوا نمي پذیرم

[3] In I this line is omitted.
[4] I, I(b), S, P, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; خود for تو.
[5] This line is only found in I.
[6] I(b), S, P, B, and all texts but C ; نه بگردم for بر نگردم.
N.B.—In **I** the following ode follows No. 252.
It appears incomplete and is found only in I.
من این سوزنامه که اکنون مي نویسم * بآب چشم پر خون مي نویسم
ازین در بر نوشتم نامه لیکن * نه آن سوزست کاکنون مي نویسم
بعذرا درد وامق مي نمایم * بلیلی حال مجنون مي نویسم
نگارا قصهٔ خود را بخدمت * نمي دانم که تا چون مي نویسم
تو (خوش بین گر) چه من عذری ندارم[1] * تو خوش خوان گرچه من دون مي نویسم
In the original MS. the words between تو and چه are omitted, and the above emendation is suggested.
[1] All texts and all MSS. but R ; که گر for اگر.

همه عمر با ظریفان بنشستمی و خوبان
۲ تو بخاستی و نقشت بنشست در ضمیرم

مده ای حکیم پندم که بکار در نبندم
۳ که ز خویشتن گزیر است و ز دوست ناگزیرم

برو ای سپر ز پیشم که بجان رسید پیکان
۴ بگذار تا ببینم که همی[2] زند بتیرم

تو در آب اگر ببینی[3] حرکات خویشتن را
۵ بزبان خود بگوئی که بحسن بی نظیرم

نه نشاط بوستانم نه هوای دوستانم
۶ بروید ای رفیقان بسفر که من اسیرم[4]

تو بخواب خوش بیاسای بعیش و کامرانی
۷ که نه من غنوده ام دوش و نه خلق[5] از نفیرم

نه توانگران ببخشند فقیر ناتوان را
۸ نظری کن ای توانگر که بدیدنت فقیرم

اگرم چو عود سوزی تن من فدای جانت
۹ که خوش است عیش مردم بروایح عبیرم

نه تو گفتهٔ که سعدی نبرد ز دست من جان
۱۰ نه بخاکپایت[6] ای جان چو تو ام کشی نمیرم

---

[2] I(b), P. S, B, T, C, Y(b); که که می for که همی.

[3] R; در آئینه نگه کن for در آب اگر ببینی.

[4] In I(a), I(b), B, S, R, P, Z, this line is omitted.

[5] E, Z, Y(a), L, D; نه مردم for نه خلق.

[6] All texts and all MSS. but I(a); بخاکپای مردان for بخاکپایت ای جان.

۲۵۴

Metre: رمل مثمّن مشکول [ـ ـ ـ ب ـ ا ب ب ـ ا ـ ـ ب ـ ا ب ب ـ ا ب ب]

بتو[1] از نظر حرامست که[2] بسی گناه دارم
۱ چکنم نمیتوانم که نظر نگاه دارم

ستم از کسی است بر من که ضرورتست بردن
۲ نه قرار زخم خوردن نه مجال آه دارم

نه فراغت نشستن نه شکیب رخت بستن[3]
۳ نه مقام ایستادن نه گریزگاه دارم

نه اگر همي نشینم نظری کند[4] برحمت
۴ نه اگر همي گریزم دگری پناه دارم

تن من فدای جانت سر بنده و آستانت
۵ چه مرا به از گدائي چو تو پادشاه دارم

چو توئي بدین نکوئي قدم صلاح دارد[5]
۶ نه مروتست اگر من نظر تباه دارم

بسم از قبول عامي و صلاح[6] نیکنامي
۷ چو بترک سر بگفتم چه غم از کلاه دارم

چه شبست یا رب اینشب[7] که ستارهٔ برآمد
۸ که دگر نه عشق خورشید و نه مهر ماه دارم

---

1 I(a), S, P, T ; بمن for بتو.

2 All texts and all MSS. but I ; و for که.

3 S ; زخم خوردن for رخت بستن.

4 S ; کني for کند.

5 I(a), S, B, Y(b) ; داري for دارد.

6 In P, S, Y(b) و is inserted after صلاح.

7 All texts and all MSS. but I ; امشب for اینشب.

مکنید دردمندان گلـــه از سیـــاهي شب[8]
۹ که من این صبـــاح روشن ز شب سیاه دارم

که نه[9] روی خوب دیدن گنه است پیش سعدي
۱۰ تو گمان نیک بردي که[10] من[11] این گناه دارم

۲۵۵

Metre : مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [— ∪ — | ∪ — — ∪ — ∪ | ∪ — — ∪ — | ∪ — —]

برخیـــز تا طریق تکلّـــف رها کنیـــم
۱ دکّان معـــرفت بدو جو پر بهـــا کنیم

گر دیگـــر آن نگار قبـــاپوش[1] بگـــذرد
۲ ما نیـــز جامهای تصـــوّف قبـــا کنیم

هفتاد زلّت از نظـــر خلق در حجاب
۳ بهتـــر ز طاعتی که بروی و ریا کنیم

آن کو بحین[2] سابقه چندین نواخت کرد
۴ ممکن بود که عفو کند گر خطـــا کنیم

سعـــدي وفا نمیکنـــد ایام سست مهر
۵ این پنجـــروزه عمـــر بیـــا تا وفا کنیم

---

[8] I(a) ; شب درازي, for سیاهي شب : I ; شب جدائي for do.
[9] I(a), I(b), B, and all texts but T, Y(b) ; نه که for که نه.
[10] S ; و for که.
[11] I ; خود for من.
N.B.—In R, this ode is omitted.
[1] I ; کرده اند for بگذرد.
[2] All texts and all MSS. except I ; بغیر for بحین.

٢٥٦

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [– ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ ‿]

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
١ خواب در روضهٔ رضوان نکنند[1] اهل نعیم

خاک را زنده کند تربیت[2] بوی[3] بهار
٢ سنگ باشد که دلش زنده[4] نگردد[5] [6]بنسیم

بوی پیراهن گم کردهٔ خود می شنوم
٣ گر بگویم همه گویند ضلالست قدیم

عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود
٤ درد ما نیک نگردد[7] بمداوات حکیم

توبه گویندم از اندیشهٔ آن دوست[8] بکن
٥ هرگز این توبه نباشد که گناهیست عظیم

ای رفیقان سفر دست بدارید از ما
٦ که بخواهیم نشستن بدر دوست مقیم

ای برادر غم عشق آتش نمرود انگار
٧ بر من این شعله چنانست که بر ابراهیم[9]

---

[1] I; نکند for نکنند.
[2] R; تقویت for تربیت.
[3] Z, L; باد for بوی: C, Y(b); نصل for do.
[4] Z; نرم for زنده.
[5] Z; ز for به.
[6] In Z, C, L, Y(b), the following two lines are inserted after verse 2:—
جای آن نیست که خاموش نشیند مطرب * شب آن نیست که خواب رود یار ندیم
شاهدان ز اهل نظر روی فراهم نکشند * بار درویش تحمّل بکند مرد کریم
[7] I, Z; نباشد for نگردد.
[8] R, Z, C, L, Y(b); معشوق for آن دوست.
[9] This line is omitted in Z.

مرده از خاک لحد رقص کنان بر خیزد

۸ گر تو بالای عظامش گذری و هِیَ رمیم

طمع وصل تو میدارم و اندیشهٔ هجر

۹ دگر از هرچه[10] جهانم نه امید ست و نه بیم

عجب از کشته نباشد بدر خیمهٔ دوست

۱۰ عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم

سعدیا عشق نیامیزد و شهوت[11] باهم

۱۱ پیش تسبیح ملائک نرود دیو رجیم

۲۵۷

Metre: رمل مثمّن مقصور [‒ ᴗ ‒ ‒ | ‒ ᴗ ‒ ‒ | ‒ ᴗ ‒ ‒ | ‒ ᴗ ‒]

باد گل بوی سحر خوش میوزد خیز ای ندیم

۱ بس که خواهد رفت بر بالای خاک ما نسیم

ای که تا بودی نبودی[1] بر صراط مستقیم

۲ در قیامت بر صراطت جای تشویش است و بیم

قلب روی اندود نستانند در بازار حشر

۳ خالصی باید که بیرون آید از آتش[2] سلیم

عیبت از بیگانه پوشیده است و می بیند بصیر

۴ جرمت[3] از همسایه پنهانست و میداند علیم

---

[10] C, L, Y(b); دو for چه.

[11] Z; عفت for شهوت.

N.B.—This ode is included under *Tayyebāt* only in I.

[1] All texts and all MSS. but I; در دنیا نرفتی for تا بودی نبودی.

[2] I, I(b), B, T; بیرون آید از آتش for از آتش برون آید.

[3] I(b), B, R, Z, C, E, Y(a), L, D; فعلت for جرمت.

نفس پروردن خلاف رای دانایان[4] بود

۵ طفل خرما دوست دارد صبر فرماید حکیم

راه نومیدي گرفتم رحمتم دل میدهد

۶ کای گنهکاران هنوز امید عفو است از کریم

گر بسوزاني خداوندا جزای[5] فعل ماست

۷ ور ببخشي رحمتت عام است احسانت[6] قدیم

گرچه شیطان رجیم از راه انصافم ببرد

۸ همچنان امید میدارم برحمن الرحیم

آنکه جان بخشید و روزي داد و چندین فضل[7] کرد[8]

۹ هم ببخشاید چو مشتی استخوان باشم[9] رمیم

سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است

۱۰ وقت عذر آوردن است استغفر الله العظیم

۲۵۸

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ᴗ ᴗ — ᴗ — ᴗ ᴗ — — ᴗ — ᴗ —]

برخیز تا بعهد امانت وفا کنیم

۱ تقصیرهای رفته بخدمت قضا[1] کنیم

---

4 Z, E, Y(a), Y(b), L, D; هر عاقل for دانایان: I; دانشمند for do.
5 I(a), I(b), B, S, P, T, C; سزای for جزای.
6 All texts and all MSS. but I; انعامت عمیم for احسانت قدیم.
7 P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; لطف for فضل.
8 In R this line is omitted.
9 All texts and all MSS. except I; بیند for باشم.
1 I, R, C; ادا for قضا.

بی مغز بود سر که نهادیم پیش خلق
۲ زین پس[2] فروتنی بدر کبریا کنیم

دار الشّفای توبه نبسته است در هنوز
۳ تا[3] درد معصیت بتدارک دوا کنیم

روی از خدای در همه کردیم و هیچ نیست
۴ آن به بود کز همه رو در خدا کنیم[4]

یکسو نهیم شهوت و نفس و هوای دل[5]
۵ پشت عبادت از دل یکتا دوتا کنیم

افسوس می رود دل مردم بدست دیو[6]
۶ تا کی مقام دوست بدشمن رها کنیم

چون برترین مقام ملک دون قدر ماست[7]
۷ چندین بدست دیو زبونی چرا کنیم

سیم دغل خجالت[8] و بدنامی آورد
۸ خیز ای حکیم تا طلب کیمیا کنیم

---

[2] All texts and all MSS. except I(a); دیگر for زین پس.

[3] S; ما for تا.

[4] This reading is only found in I: in all other MSS. except I(a), and in all texts, the verse runs thus:

روی از خدا بهر چه کنی شرک خالص است * توحید محض کز همه رو در خدا کنیم

except that گر is substituted for کز in S, R, B, T, Y(b), L. In I(a) the second hemistich reads as follows: توفیق کو که از همه او با خدا کنیم.

[5] This is the I variant. In all other MSS. and in all texts this hemistich runs as follows: پیراهن خلاف بدست مراجعت.

[6] In all texts and all MSS. except I the following is the version of this hemistich: چند آید این خیال و رود در سرای دل.

[7] This is the I, P, variant: E, T, Y(a), Y(b), L, D, have چون برتر از مقام ملائک توان گزید, and in I(a), I(b), S, B, R, Z, C, the hemistich runs as follows: چون برترین مقام ملائک بر آسمان.

[8] C, Y(b); زبونی for خجالت.

سعـــدي توانگـــران بتجـــارت روند و ما
۹ درویش وار بـــر در منعـــم دعـــا کنیـــم[9]
یـــا رب تو دستگیـــر که آلاء و مغفـــرت
۱۰ در خورد تست در خورما آنچه[10] ما کنیـــم

۲۵۹

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [ᴗ ᴗ — ᴗ | — ᴗ — — | ᴗ ᴗ — ᴗ | — ᴗ — —]

چو تو آمدي مرا بس که حدیث خویش گفتم
۱ چو تو ایستـــادہ باشي ادب آنکـــه من بیفتـــم
تو اگر چنیـــن لطیف از در بوستـــان در آئي
۲ گل سرخ شرم دارد که چـــرا همـــي شگفتـــم
چو بمنتـــهـــا رسد گل برود قرار بلـــبـــل
۳ همـــه خلق را خبـــر شد غم دل که مي نهفتـــم
بامید آنکـــه جائی قدمی نهـــادہ باشي
۴ همـــه خاکهـــای شـــیـــراز بدیدگان برفتـــم
دو سه بامداد دیـــگـــر که نسیـــم گل برآید
۵ بتـــر از هزار دستـــان بکـــشـــد فراق جفتـــم
نشنیـــدۀ که فرهاد چگونه سنـــگ سفتـــی
۶ نه چو سنـــگ آستـــانت که بآب دیدہ سفتـــم

---

9 All texts and all MSS. except I have the following version of this line:—
سعدي گدا بخواهد و منعـــم بزر خرد * ما را وجود نیست بیـــا تا دعا کنیـــم

10 I(a), I(b), B, S, R, P, C, Y(b); هرچه for آنچه.

نه عجب شب درازم که دو دیده باز باشد

۷ بخیالت ای ستمگر عجب است اگر بخفتم

ز هزار خون سعدي بحلند بندگانت [1]

۸ تو بگوی تا بریزند و بگو که من نگفتم

۲۶۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗᴗ —]

چو بلبل سحري بر گرفت نوبت بام

۱ ز تو به خانهٔ تنهائي آمدم بر بام

نگاه میکنم از پیش رایت خورشید

۲ که میرود بافق پرچم سیاه ظلام

بیاض روز در آید [1] چو ازدواج سیاه

۳ برهنه باز نشیند یکی سپید اندام

دلم بعشق گرفتار و جان بمهر گرو

۴ در آمد از درم آن دلفریب [2] جان آرام

سرم هنوز چنان مست بوی آن نفس [3] است

۵ که بوی عنبر و گل ره نمي برد بمشام

دگر من از شب تاریک هیچ غم نخورم

۶ که هر شبی را روزی مقدّر است انجام

---

[1] In Z this hemistich runs as follows: که هزار خون سعدي بفدای بندگانت

[1] I(a), S, P; بر آمد for در آید.

[2] I(b), S, B, T, C, Y(b); دلفروز for دلفریب.

[3] S; روی آن نقش for بوی آن نفس.

تمام فهم نکردم که ارغوان و گل است

۷ در آستینش یا دست و ساعد گلفام

در آبگینه‌اش آبی اگر قیاس کنی

۸ ندانی آب کدامست و آبگینه کدام

بیار ساقی دریای مشرق و مغرب

۹ که دیر مست شود هرکه میخورد بدوام

من آن نیم که حلال از حرام نشناسم

۱۰ شراب با تو حلال است و آب بیتو حرام

بهیچ شهر نباشد چنین شکر که توئی

۱۱ که طوطیان چو سعدی در آوری بکلام

رها نمیکند این نظم چون زره درهم

۱۲ که خصم تیغ تعنّت بر آورد ز نیام

۲۶۱

Metre: رجز مثمّن سالم [— — ᴗ — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم

۱ صانع خدائی کاین وجود آورده بیرون از عدم

خورشید بر سرو روان دیگر[1] ندیدم در جهان

۲ وصفت نگنجد[2] در بیان[3] نقشت[4] نیاید در قلم

---

1 I(a), P, B, and all texts; هرگز for دیگر.

2 In I(b), P, B, T, C, Y(b), نگنجد and نیاید are transposed.

3 I(a), I(b), P; دهان for بیان.

4 I, I(a), I(b), S, P, R, B, T, C, Y(b); نامت for نقشت.

گفتم چو طاوسي مگر عضوی ز عضوی خوبتر

۳ مي بینمت چون نیشکر شیرینی از سر تا قدم

چندانکه[5] مي بینم جفا امید میدارم وفا

۴ چشمانت[6] میگویند[7] لا ابروت میگوید نعم

آخر نگاهی باز کن و انگه عتاب آغاز کن

۵ چندانکه خواهي ناز کن چون پادشاهي بر خدم[8]

چون دل ببردي دین مبر هوش[9] از من[10] مسکین مبر

۶ با مهربانان کین مبر لا تقتلوا صید الحرم

خار است و گل در بوستان هرچه[11] او کند نیکوست آن

۷ سهل است پیش دوستان از دوستان بردن ستم

او رفت و جانم میرود[12] تن[13] جامه بر خود میدرد

۸ سلطان که[14] خوابش میبرد از پاسبانانش چه غم

میزد بشمشیر جفا میرفت و میگفت از قفا

۹ سعدي بنالیدي ز ما مردان ننالند از الم[15]

---

[5] I(b), R, B and all texts ; با آنکه for چندانکه.
[6] In S چشمانت and ابروت are transposed.
[7] All texts and all MSS. except I ; میگوید که for میگویند.
[8] S ; در حشم, for بر خدم.
[9] I(b), S, T, E, Y(a), Y(b), L, D ; صبر for هوش.
[10] S, C ; دل, for من.
[11] P omits او before کند.
[12] I(a), I(b), S, P, R, E, T, Z, C, Y(a), Y(b), D ; میبرد for میرود.
[13] I ; این for تن.
[14] I(b), R, and all texts but T ; چو for که.
[15] In I(a), this line runs as follows :—
میرفت و میگفت از قفا سعدي بنالیدي ز ما * میزد بشمشیر جفا مردان ننالند از الم

۲۶۲

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [— — ⏑ | — — — ⏑ | — — — ⏑]

چنان در قید مهرت پای بندم ۱ که گوئي آهوی سر در کمندم
گهی بر درد بیدرمان بگریم ۲ گهی بر حال بی سامان بخندم
مرا هوشی نماند از عشق و کوشي ۳ که پند[1] هوشمندان کار بندم
مجال صبر تنگ آمد بیکبار ۴ حدیث عشق بر صحرا فگندم
نه مجنونم که دل بر دارم از دوست ۵ مده گر عاقلي ایخواجه پندم
چنین صورت نبندد هیچ نقّاش ۶ معاذ الله من این صورت نبندم
چه جانها در غمت فرسود و تنها ۷ نه تنها من اسیر و مستمندم[2]
تو هم باز آمدي ناچار و ناکار ۸ اگر باز آمدی بخت بلندم
گر آوازم دهي من خفته[3] درگور ۹ بر آساید روان دردمندم
سری دارم فدای خاکپایت ۱۰ گر آسایش رساني ور گزندم
و گر در رنج سعدي راحت تست ۱۱ من این بیداد بر خود مي پسندم

۲۶۳

Metre: رجزِ مثمّنِ مطویِ مخبون [— ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑ — | — ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑ —]

چشم که بر[1] تو میکنم چشم حسود میکنم ۱ شکر خدا که باز شد دیدهٔ بخت روشنم[2]

---

1 All texts and all MSS. except I; قول for پند.
2 I(a), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; دردمندم for مستمندم.
3 I(a), T, C; مرده for خفته.

1 I; در for بر.
2 The following line succeeds this verse in all texts and all MSS. but I:—
هرگز این گمان نبود با تو که دوستی کنم * باورم این نمیشود با تو نشسته کاین منم

دامن خیمه برفگن دشمن و دوست گو به بین

٢ کاین همه لطف میکند دوست برغم دشمنم[3]

عالم[4] شهر گو مرا وعظ[5] مگو که نشنوم

٣ پیر محلّه گو مرا توبه مده که بشکنم

گر بزني بخنجرم کزغم دوست[6] توبه[7] کن

٤ نعرهٔ عشق[8] میزنم تا رمقی[9] است در تنم[10]

این نه نصیحتی بود کزغم دوست توبه کن

٥ سخت سیه دلي بود آنکه ز دوست بر کنم

گر همه عمر بشکنم عهد تو بس درست شد

٦ کاین همه ذکر دوستي لاف دروغ میزنم

پیشم ازین سلامتي بود دلی و دانشی

٧ عشق تو آتشی بزد پاک بسوخت خرمنم

شهری اگر بقصد[11] من جمع شوند و متفق

٨ با همه تیغ برکشم وز تو سپر بیفگنم

چند فشاني آستین بر من و روزگار من

٩ دست رها نمي کند مهر[12] گرفته دامنم

---

[3] In I(a), this line is omitted.
[4] I(a); واعظ for عالم.
[5] I(a); پند for وعظ.
[6] R, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; عشق for دوست.
[7] All texts and all MSS. but I; غم دوست توبه کن for پیش او دگر مرو.
[8] I(b), B, S, T, L; شوق for عشق.
[9] B; نفسی for رمقی.
[10] This verse is only found in I.
[11] In all texts and all MSS. but I; خلقی اگر بخون for شهری اگر بقصد
[12] I(b), B, S, P; کبر for مهر: T, C; عشق for do.

گر بمراد من روي ور نروي تو حاکمي
۱۰ من بخلاف رای تو گر نفسی زنم زنم[13]

این همه نیش میخورد سعدي و پیش میرود
۱۱ خون برود درین میان گر تو توئي و من منم[14]

۲۶۴

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [— ⏓ | — u — u | — — u u | — u — u]

حکایت از لب شیرین دهان[1] سیم[2] اندام
۱ تفاوتی نکند گر دعاست یا[3] دشنام

حریف عشق[4] که از خویشتن خبر دارد
۲ شراب صرف محبّت نخورده است تمام

اگر ملول شوي یا ملامتم گوئي
۳ اسیر عشق نیندیشد از ملال[5] و ملام

من آن نیم که بجور از مراد بگریزم[6]
۴ بآسمان[7] نرود مرغ پای بسته بدام

---

[13] In all texts and all MSS. except I, I(a), the following line is substituted for verse 10 :—
مي شنوم که سعدیا راه مخوف میروي * گر نروم نمیشود صبر و قرار ممکنم
In all texts and all MSS. but I, I(a), the following verse succeeds this line :—
عاشق جان خویش را بادیه سهمگین بود * من بهلاک راضیم لا جرم از خود ایمنم

[14] In I(b), B, S, R, P, T, this line is omitted.

[1] B ; کلام for دهان. [2] I ; شیر for سیم. [3] I(b), Y(a) ; ور for یا.

[4] I(a), I(b), B, R, P, C ; دوست for عشق.

[5] In I(a), T, C, E, Y(a), Y(b) و is omitted after ملال.

[6] I(a) ; بر گردم for بگریزم. [7] I(a), I, S, P ; آستین for آسمان.

بسی نمـــاند که پنجـــاه ساله عاقل را
٥ به پنجـــروز بـــدیوانگی بر آیـــد نام[8]

مرا که با تو ام از هرکه هست باکی نیست
٦ حریف خاص نیندیشد از ملامت عام

شب دراز نخسبم[9] که دوستـــان گویند
٧ بســـرزنش عجبـــا للمحبّ کیف ینام

تو در کنار[10] من آئی من این طمع نکنم
٨ که می نیایدت از حسن وصف در اوهام

ضرورتست که روزی بســـوزد این اوراق
٩ که تاب آتش ســـعدی نیـــاورد[11] اقلام

٢٦٥

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — —]

خرما نتوان خورد ازین خار که کِشتیم
١ دیبا نتوان بافت[1] ازین پشم که رشتیم

بر لوح[2] معـــاصی خط عذری نکشیدیم
٢ پهلـــوی کبـــایر حسنـــاتی ننوشتیم

---

[8] In I(a), this line is omitted.
[9] I; نخفتم for نخسبم.
[10] I; کمند for کنار.
[11] S, B, E, Y(a), Y(b), D; نیارد این for نیاورد.
[1] I, B, R; کرد for بافت.
[2] I, S, B; خط for لوح.

ما کشتهٔ نفسیم[3] و چه فریاد که بر آید[4]

۳ از ما بقیامت[5] که چرا نفس نکشتیم[6]

افسوس برین عمر گرانمایه که بگذشت

۴ ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم

دنیا که درو مرد خدا گل نسرشت است[7]

۵ نامرد که مائیم چرا دل بسرشتیم

ایشان چو ملخ بر سر[8] زانوی ریاضت

۶ ما مور میان بسته دوان بر در و دشتیم

پیری و جوانی چو شب و روز[9] سر آمد[10]

۷ ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم[11]

چون مرغ برین کنگره تا کی بتوان ماند[12]

۸ یکروز نگه کن که برین کنگره خشتیم

ما را عجب ار پشت و پناهی بود آنروز

۹ کامروز کسی را نه پناهیم و نه پشتیم

---

3 In I(b), R, T, C, و is omitted.

4 All texts and all MSS. but I; بس آوخ for چه فریاد.

5 I; ناگاه فریاد برآید for برآید از ما بقیامت.

6 In S this line is omitted.

7 I, I(a), I(b), P; نسرشتند for نسرشت است.

8 All texts and all MSS. but I; در پس for برسر.

9 S, P, B, R, and all texts; بر آمد for سر آمد.

10 I(a); پی هم چون شب و روزند for چو شب و روز سر آمد : I(b); بمثال شب و روز است for do.

11 In all texts and all MSS except I, the following verse is found after line 7:—

وا ماندگی اندر پس دیوار طبیعت * حیف است دریغا که در صلح بهشتیم

12 I, I(a), I(b), S, R, P, L; بود for ماند.

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت
١٠ شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم

باشد که عنایت برسد ورنه مپندار
١١ با این عمل دوزخیان کاهل بهشتیم

سعدی مگر از خرمن اقبال عزیزان[13]
١٢ یکخوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

٢٦٦

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

دوش در صحرای خلوت لاف تنهائی زدم
١ خیمه بر بالای منظوران بزیبائی[1] زدم

خرقه پوشان صوامع را دو تائی چاک شد
٢ چون من اندر کوی وحدت لاف یکتائی زدم

عقل کل را آبگینه ریزه در پای اوفتاد
٣ بسکه سنگ تجربت بر طاق مینائی زدم

پای مردم عقل بود آنکه که عشقم دست داد
٤ پشت دستی بر دهان عقل سودائی زدم

تاب خوردم رشته وار اندر کف خیّاط صنع
٥ بس گره بر خطّ خود بینی و خود رائی زدم

---

[13] All texts and all MSS. but I; بزرگان for عزیزان.

[1] I(b), S, Z, L, T; زیبائی for بزیبائی.

N.B.—In I(a), R, P, this ode is omitted.

تا نبـــاید کشتنم گرد در کس چون کلیـــد
۶ بر در دل ز آرزو قفـــل شکیبـــائي زدم
گر کسی را رغبت دانش بود گو دم مزن
۷ زانکه من دم در کشیـــدم تا بدانائي زدم
چون صدف پروردم اندر سینه دُرّ معرفت
۸ تا بجـــوهر طعنـــه بر دُرّهای دریائي زدم
بعد ازین چون مهر مستقبل نکـــردم جز بامر
۹ پیش ازین گر چون فلک چرخی برعنائي زدم
گفتـــهٔ سعدي فرو شستـــم ز دیوان وجود
۱۰ پس قدم در حضـــرت بیچون مولائي زدم

۲۶۷

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — —]

دو هفته میگذرد کان مه دو هفته ندیدم
۱ بجان رسیدم[1] ازان[2] تا بخدمتش نرسیدم[3]
حریف عهد مودّت شکست و من نشکستم
۲ خلیـــل[4] بیخ ارادت برید و من نبـــریدم
بکام دشمنم ای دوست عاقبت بنشاندي
۳ بجـــای آنکه[5] چرا پنـــد دوستان نشنیدم[6]

---

[1] All MSS. and all texts but T; رسید for رسیدم.
[2] I(a); دلم for ازان.
[3] All texts and all MSS. except S; برسیدم for نرسیدم.
[4] Y(b); حبیب for خلیل.
[5] T; سزای اینکه for بجای آنکه.
[6] In S this line is omitted.

مرا بهیچ بدادی خلاف شرط[7] مودّت

۴ هنوز با همه جورت بجان و دل[8] بخریدیم

بخاکپای تو جانا[9] که تا تو دوست گرفتم

۵ ز دوستان مجازی چو دشمنان ببریدم[10]

قسم بروی تو گفتم[11] کزان[12] زمان که برفتی

۶ که هیچ روی[13] ندیدم که روی در نکشیدم[14]

ترا به بینم و خواهم که خاکپای تو باشم

۷ مرا به بینی چون باد بگذری که ندیدم

میان خلق[15] ندیدی که چون دویدمت از پی

۸ زهی خجالت مردم چرا بسر ندویدم

شکر خوش است و لیکن حلاوتش تو ندانی

۹ من این معامله دانم که طعم صبر[16] چشیدم

مرا رواست که دعوی کنم بصدق و ارادت

۱۰ که هرچه[17] در همه عالم بدوست برنگزیدم

بنال مطرب مجلس بگوی گفتهٔ سعدی

۱۱ شراب انس بیاور که من نه مرد نبیدم

---

7 B and all texts; عهد for شرط.

8 This is the T, Y(b) variant. I(a) has جرمت for جورت: I(b), Z, have غیبت for do.: I, S, R, have عیبت for do.: B, C have عهدت for do.: E, L, Y(a), D, read بدعهدیت بجان for بجورت بجان و دل.

9 I(b), B, S, R, I, Z; گفتم for جانا.

10 S; برمیدم for ببریدم.

11 S; گویم for گفتم.

12 I, I(b), S, R; از for کز.

13 I, T, C, Y(b); روی کس for هیچ روی.

14 In I(a), this line is omitted.

15 All texts and all MSS. except I, S; شهر for خلق.

16 C; صبر تلخ for طعم صبر.

17 I(a); هیچ for هرچه.

N.B.—In P this ode is omitted.

۲۶۸

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

دل پیش تو و دیده بجای دگرستم

۱ تا خصم نداند که ترا مینگرستم

روزی بدر آیم من ازین پردهٔ[1] ناموس

۲ هرجا که بتی چون تو به بینم بپرستم

المنّة لله که دلم صید غمی[2] شد

۳ کز[3] خوردن غمهای پراگنده برستم

آن عهد که گفتی نکنم مهر[4] فراموش

۴ بشکستی و من بر سر پیمان درستم

تا ذوق درونم خبری میدهد از دوست

۵ از طعنهٔ دشمن بخدا گر خبرستم

میخواستمت پیشکشی لایق خدمت

۶ جان نیز[5] حقیر است ندانم چه فرستم

چون نیک بدیدم که نداری سر سعدی

۷ بر بخت بخندیدم و بر خود بگرستم

۲۶۹

Metre: هزج مثمّن سالم [∪ — — — | ∪ — — — | ∪ — — — | ∪ — — —]

زدستم بر نمیخیزد که یکدم بیتو[1] بنشینم

۱ بجز رویت نمیخواهم که روی هیچکس بینم

---

1 R; خرقه for پردهٔ: I; خانه for do

2 I(a); یکی for غمی.

3 I(a), R; وز for کز.

4 I(a), I(b); عهد for مهر.

5 S, R, P, T, C, Y(b); نیک for نیز.

1 T, Y(b); بی یاد for یکدم بی.

من اول روز دانستم که با شیرین در افتادم
۲ که چون فرهاد باید شست دست از جان شیرینم

ترا من دوست میدارم خلاف هرکه در عالم
۳ اگر طعنه لست بر عقلم وگر رخنه است در دینم

اگر شمشیر بر گیري سپر پیشت بیندازم
۴ که بی شمشیر خود کشتي بساعد هاى سیمینم

برآ ای صبح مشتاقان اگر نزدیک[2] روز آمد
۵ که بگرفت این شب یلدا ملال از ماه و پروینم

گر[3] اول هستي آوردم قفاى تربیت[4] خوردم
۶ کنون امید بخشایش همي دارم که مسکینم

ولی چون شمع میباید که بر حالم[5] ببخشاید
۷ که جزوی کس نمي بینم که میسوزد ببالینم

تو همچون گل ز خندیدن لبت باهم نمي آید[6]
۸ روا داري که من بلبل چو بوتیمار بنشینم

رقیب انگشت میخاید که سعدي دیده[7] برهم نه
۹ مترس ای باغبان از گل[8] که مي بینم نمي چینم

---

[2] P, Z, Y(a), L, E, D; هنگام for نزدیک.
[3] All texts and all MSS. but I; از for گر.
[4] I(a) and all texts but Z; نیستي for تربیت.
[5] I(a), I(b), B, S, T, C; جانم for حالم.
[6] In R this hemistich runs as follows:—
ترا همچون گل ز خندیدن لبت باهم نمي آید.
[7] All texts and all MSS. but I; چشم for دیده.
[8] R, I; من for گل.

۲۷۰

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

ساقیا می ده که ما دردی کش میخانه ایم

۱ با خرابات آشنائیم[1] از خرد بیگانه ایم

خویشتن سوزیم و جان بر سر نهاده شمع وار[2]

۲ هر کجا در مجلسی شمعی است ما پروانه ایم

اهل دانش را درین[3] گفتار با ما کار[4] نیست

۳ عاقلان را کی زیان دارد که ما دیوانه ایم

گرچه قومی را صلاح و نیکنامي ظاهر است[5]

۴ ما بقلّاشي و رندي در جهان افسانه ایم

اندرین راه ار بداني[6] هر دو بر یک جاده ایم

۵ وندرین کوی ار به بیني[6] هر دو از یکخانه ایم

خلق میگویند جاه و فضل[7] از فرزانگي است

۶ گو مباش اینها که ما رندان نا فرزانه ایم

عیب تست ار چشم گوهر بین نداري ورنه ما

۷ هر یک اندر بحر معني گوهر یکدانه ایم

---

1 P, L, Y(b); آشنا و for آشنائیم.

2 I(a); همچو شمع for شمع وار.

3 I(b), P, B, S, T, Y(b); بدین for درین.

4 I(b), P, S, B, C, T; نیکو راه for با ما کار.

5 This is the I version. In other MSS. and texts this hemistich runs as follows:— گر چه ایشان در صلاح و عافیت مستظهرند.

6 In I بیني and بداني are transposed.

7 I(a), I(b), S, B, T, Z, Y(b); منصب for فضل.

از بیابان عدم دی آمده[8] فردا شده
۸ کمتر از عیشی یک امشب کاندرین کاشانه ایم
سعدیا گر بادهٔ صافیت باید باز گو
۹ ساقیا مي ده که ما دردی کش میخانه ایم

۲۷۱

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

ما بروی دوستان از بوستان آسوده ایم
۱ گر بهار آید و گر باد خزان آسوده ایم
سرو بالای که مقصود ست اگر حاصل شود[1]
۲ سرو اگر هرگز نباشد[2] در جهان آسوده ایم
گر بصحرا دیگران از بهر عشرت میروند
۳ ما بخلوت با تو ای آرام جان آسوده ایم
باغبان را گو اگر در بوستانت[3] لاله ایست
۴ دیگری را ده[4] که ما با دلستان آسوده ایم[5]
گر سیاست میکند سلطان و قاضي حاکمند[6]
۵ ور ملامت میکند پیر و جوان آسوده ایم[7]

---

8 In all MSS. but I and all texts but T; آمد و for آمده.

1 Z; کنیم for شود.

2 R, Z, L; روید for باشد.

3 Z, C, L, Y(b); گلستانت for بوستانت.

4 C, Y(b); جو for ده.

5 In R lines 4 and 7 are omitted, and the following verse substituted:—

برق نو روزي گر آتش میزند بر شاخسار * ور گلفشان مي کند در بوستان آسوده ایم

6 C, L, Y(b); بنده ایم for حاکمند.

7 This line is omitted in I(b).

هرچه در دنیا و عقبی راحت و آسایش است
۶ گر تو با ما خوش در آئی ما از ان[8] آسوده ایم

موج اگر کشتی بر آرد تا به اوج آفتاب
۷ یا[9] به قعر اندر برد ما بر کران آسوده ایم

رنجها بردیم و آسایش نبود اندر وجود[10]
۸ ترک آسایش گرفتیم[11] این زمان آسوده ایم

سعدیا سرمایه[12] داران از خلل ترسند[13] و ما
۹ گر[14] بر آید بانگ دزد از کاروان آسوده ایم

۲۷۲

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [⏑ ⏓ — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏓ —]

عمرها[1] در[2] پی مقصود بجهان گردیدیم
۱ دوست در خانه و ما گرد جهان گردیدیم

خود سراپردهٔ قدرش ز مکان بیرون بود
۲ آنکه ما در طلبش جمله[3] مکان[4] گردیدیم

---

8 C, Y(b); بآن for از آن.

9 Z, L; ور for یا.

10 C, L, Y(b); جهان for وجود.

11 I; گرفتم for گرفتیم.

12 C, Y(b); پرهیزگاران for سرمایه داران.

13 C, Y(b); ترسیده اند for ترسند و ما.

14 R; چون for گر.

N.B.—This Ode is found under *Tayyebāt* only in I, I(b).

1 All texts and all MSS. but I; سالها for عمرها.

2 S, P, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; از for در.

3 I(a), I(b), B, S, and all texts; کون و for جمله.

4 B; جهان for مکان.

گفته بودیم[5] بخوبان که[6] نباید نگریست
۳ دل ببـــردند[7] ضرورت نگـــران گردیدیم
همچو بلبل همه شب نعره زنان تا خورشید
۴ روی بنمود و چو خفّاش نهان گردیدیم[8]
صورت یوسف نادیده صفت میکـــردند
۵ درمیـــان آمد و بیعقـــل و زبان گردیدیم[9]
گفته بودیم بخلوت که دگر می نخوریم
۶ ساقیـــا باده بـده کز سر آن گردیدیم[10]
گو[11] همه شهـــر بیائید[12] و به بینید که ما
۷ پیـــر بودیم و دگـــر باره جـــوان گردیدیم
سعـــدیا لشکـــر خوبان[13] بشکار دل ما
۸ گو میـــائید که ما صید فلان گردیدیم

۲۷۳

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [— — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

در آن نفس که بمیـــرم در آرزوی تو باشم
۱ بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

---

5 Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; بودند for بودیم : I(b), S, P, R, T ; بودم که for do. 6 Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; نه بباید for که نباید.

7 In R, P, T, و is inserted after ببردند.

8 In I(b), B, S, R, P, this line is omitted.

9 This is the I(a) version. In R and all texts this hemistich runs thus: تا میان آمد بیعقل و روان گردیدیم which is unmetrical.
N.B.—In I, I(b), B, S, P, this line is omitted.

10 In S this line is omitted. 11 I, I(a), B, S, P, T ; تا for گو.

12 I ; بیایند و ببینند for بیائید و ببینید. 13 I(b), S, P ; قاآن for خوبان.

بوقت صبح قیامت که[1] سر ز خاک بر آرم
بگفتگوی تو خیزم بجستجوی تو باشم ۲

بمجمعی[2] که در آیند شاهدان دو عالم
نظر بسوی تو دارم غلام روی تو باشم ۳

بخوابگاه عدم گر هزار سال بخسپم
بخواب عافیت آنگه که رو بسوی تو باشم ۴

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم
جمال حور نجویم دوان بکوی تو باشم ۵

می بهشت ننوشم ز دست[3] ساقي رضوان
مرا بباده چه حاجت چو[4] مست روی تو باشم ۶

هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن
و گر[5] خلاف کنم سعدیا بسوی تو باشم ۷

۲۷۴

Metre: مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ]

شب دراز بامید صبح بیدارم
مگر که بوی تو آرد نسیم اسحارم ۱

---

1 S; چو for که.
2 B, C, E, Y(a), L, D; بمحفلی for بمجمعی.
3 I(b), S, P, B, T, C; جام for دست.
4 E, Y(a), Y(b), L, D; که for چو.
5 S and all texts; اگر for وگر.
N.B.—In I(a), R, Z, this ode is omitted.

عجب که بیخ محبّت نمیدهد بارم
۲ که بروی این همه باران شوق[1] میبارم

از[2] آستانهٔ خدمت نمي[3] توانم رفت
۳ اگر بمنزل قربت نمیدهي بارم

بتیغ هجر بکشتي مرا و برگشتي
۴ بیا و زندهٔ جاوید کن دگر بارم

چه روزها بشب آورده ام درین امید
۵ که با وجود عزیزت شبی بروز آرم

چه جرم رفت که با من[4] سخن نمیگوئي
۶ چه کرده ام که بهجران تو سزاوارم[5]

هنوز با همه بد عهدیت دعا گویم
۷ هنوز با همه بد[6] مهریت طلبگارم

حدیث دوست نگویم مگر بحضرت[7] دوست
۸ یکی تمام بود مطّلع بر اسرارم[8]

هنوز قصهٔ هجران و داستان فراق
۹ بسر نرفت و بپایان رسید طومارم

---

[1] B, R; عشق for شوق.

[2] I; وز for از.

[3] All texts and all MSS. but I; کجا for نمي.

[4] I, I(a), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ما for من.

[5] In I this line is omitted.

[6] T, Y(b); بی for بد.

[7] B; بخدمت for بحضرت

[8] In all texts, and all MSS. but I, this verse is placed at the end of the ode.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

من از حکایت عشق تو بس کنم هیهات[9]

۱۰ مگر اجل که ببندد زبان[10] گفتارم

اگر تو عمر درین ماجرا کنی سعدی

۱۱ حدیث عشق بپایان رسد نپندارم

۲۷۵

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطویِ موکوف [— ⏑ ⏑ — | — ⏑ — | — ⏑ ⏑ — | — ⏑ — | —]

شمع نخواهد نشست باز نشین ای غلام

۱ روی تو دیدن بشب[1] روز نماید تمام

مطرب یاران برفت ساقی مستان[2] بخفت

۲ شاهد ما برقرار مجلس[3] ما بر دوام

بلبل باغ سرای صبح نشان میدهد

۳ وز در ایوان بخاست بانگ خروسان بام

ما بتو پرداختیم خانه و هرچه اندروست

۴ هرچه پسند شماست برهمه عالم حرام

خواهیم آزاد کن خواه قوی تر به بند

۵ مثل تو صیّاد را کس نگریزد ز دام

هرکه در آتش نرفت بیخبر از سوز ماست

۶ سوخته داند که چیست پختن سودای خام

---

[9] D; فریاد for هیهات.

[10] In T the following verse is substituted for line 10:—
اگر تو عمر گرانمایه صرف عشق کنی * بزندگی دو عالم دل تو شاد آرم

[1] B, S, P, I, C; بصبح for بشب.

[2] I(a); مجلس for مستان.

[3] I(a); باده for مجلس.

اوّلم اندیشه بود تا نشود نام زشت

۷ فارغم اکنون ز سنگ چون بشکستند جام

سعدی اگر نام و ننگ[4] در سر او شد چه غم[5]

۸ مرد رهِ عشق نیست کش غم ننگست و نام

۲۷۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [– ⏕ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏓]

عهد کردیم که بیدوست بصحرا نرویم

۱ بی تماشاگه رویش بتماشا نرویم

بوستان خانهٔ عشق[1] است و چمن جای[2] نشاط

۲ تا مهیّا نشود[3] عیش مهنّا[4] نرویم

دیگران با همه کس دست در آغوش کنند[5]

۳ ما که بر سفرهٔ خاصیم بیغما نرویم

نتوان رفت مگر در قدم[6] یار عزیز

۴ ور تحمّل نکند زحمت ما ما نرویم

---

4 R; نام نیک for نام و ننگ.

5 I(a), I, B, T, C; شد for غم.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

1 All texts and all MSS. but I; عیش for عشق.

2 I(a), I(b), B, S, R, P, D, C; کوی for جای.

3 I(a), I(b), S, R, P, Z; نبود for نشود.

4 T, Y(b); بدانجا for مهنّا.

5 In I(b), S, R, B, and all texts, this hemistich runs as follows:—
دیگران دست در آغوش کند با همه کس.

6 I; نظر for قدم: R; طلب for do.

گر بخواري ز در خويش براني ما را
۵ بامیدت بنشینیم و بدرها[7] نرویم

گر بشمشیر احبّا تن ما پاره کنند
۶ بشکایت[8] بدر خانه اعدا نرویم

پای گو برسر و بر دیدهٔ ما نه چو[9] بساط
۷ که اگر نقش بساطش برود ما نرویم

بدرشتي[10] و جفا روی مگردان از ما
۸ که بکشتن برویم از نظرت یا نرویم

سعدیا شرط وفاداري لیلی آنست
۹ که اگر[11] مجنون گویند[12] بسودا نرویم

۲۷۷

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ محذوف [ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ]

غم زمانه خورم یا فراق[1] یار کشم ۱ بطاقتی که ندارم کدام بار کشم

نه قوّتیکه توانم کناره جستن ازو ۲ نه قدرتیکه بشوخیش در کنار کشم

نه دست صبر[2] که در آستین عقل برم ۳ نه پای عقل[3] که در دامن قرار کشم

---

7 I(b), P, B, T, C, Y(b); بهرجا for بدرها.

8 All texts and all MSS. but I; بتظلّم for بشکایت.

9 B and all texts but Z; به for چو.

10 All texts and all MSS. but I; گو بقندي for بدرشتي.

11 I(a), R, Z; چو for اگر.

12 Z, L, (a); بگویند for گویند.

1 B; جفای for فراق.

2 I(a); عقل for صبر.

3 I(a); صبر for عقل.

زدوستان بجفا سیرگشت[4] مردي نیست ۴ جفای دوست زنم گر نه مرد وار کشم

چو میتوان بصبوري کشید جور[5] عدو ۵ چرا صبور نباشم که[6] جور یار کشم

شراب خورده پیاپی زجام صافي وصل[7] ۶ ضرورتست که درد سر خمار کشم

گلی چو روی تو گو در چمن پدید آید ۷ کمینه دیدهٔ سعدیش پیش خار کشم

۲۷۸

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوفِ [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — — ∪ | — ∪ —]

گر تیغ برکشد که محبّان همي زنم

۱ اوّل کسیکه لاف محبّت زند منم

گویند پای‌دار گرت سر دریغ نیست[1]

۲ گو سر قبول کن که بپایت[2] در افگنم

امکان دیده بستنم از روی دوست[8] نیست

۳ اولی‌تر آنکه گوش نصیحت[4] بیاکنم

آورده اند صحبت خوبان چو[5] آتش است

۴ بر من به نیمجو که[6] بسوزند خرمنم

---

[4] All texts and all MSS. but I; گشتة for گشت.

[5] All texts and all MSS. except I; بار for جور.

[6] I(a); چو for كه.

[7] This is the I version. In I(a) and I(b) this hemistich runs thus:— شراب چون نبود پایدار لذت عیش: S, B, R, Z have the same version, but with شرب for عیش: In E, T, C, Y(a), Y(b), L, D, the reading is as follows:—شراب خورده ام از دست یار تا بسحر.

[1] In I this hemistich runs thus:—آن بی وفای سرکش نا پایدار عهد.

[2] I(a), I(b), S, P, B, R, Z, E, Y(a), Y(b); بپایش for بپایت.

[8] T, C; خوب for دوست: R; چون تو for do.

[4] I(a); طبیعت for نصیحت.

[5] All texts and all MSS. but I; كه for چو. [6] T, Y(b); چو for كه.

من[7] مرغ زیرکم که چنـــانم خوش اوفتاد

٥ در قیـــد او که یاد نیـــاید نشیمنم

دردیست در دلم که گر از[8] پیش آب چشم

٦ بردارم[9] آستیـــن برود تـــا بدامـــنم

گر پیرهن بدر کنـــم از شخـــص ناتوان

٧ بیني که زیر جامه خیالیســـت یا تنم

شرط است احتمـــال جفـــاهای دشمنـــان

٨ چون دل نمیدهد که دل از دوست بر کنم

دردی نبرده را چه تفاوت کنـــد که من

٩ بیچـــاره درد میکشم و نعـــره مي زنم[10]

بر تخـــت جم پدید نبـــاشد شب دراز

١٠ من دانـــم این حدیث که در چاه بیژنم

گویند سعـــدیا مکـــن از عشـــق توبه کن

١١ مشکـــل توانم و نتـــوانم[11] که بشکـــنم[12]

---

8 I(b), گر for گر از

7 B, T, Y(b); آن for من.

9 I(b), P; بر گیرم for بردارم.

10 This line is found in various MSS. and texts with slight variations I, I(b) S, R, B, T, Z, C read نبوده for نبرده, and I, I(b), S, P, R, B, Z; میخورم for میکشم. In I(a), E, Y(a), Y(b), L, D, it is omitted.

11 I(a), I(b), C, Y(a), E, L, D; بتوانم for نتوانم.

12 All MSS. but P, and all texts but T; نشکنم for بشکنم.

٢٧٩

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑⏑ —]

گرد رخسار چو ماهت صنما مینگرم ١ بحقیقت اثر صنع[1] خدا مینگرم
تا مگر دیده ز روی تو بیابد اثری ٢ هر زمان صد رهت اندر سروپا مینگرم
تو بحال من مسکین[2] بجفا مینگري ٣ من بخاک کف پایت بوفا مینگرم
آفتابی تو و من ذرّهٔ[3] مسکین و حقیر[4] ٤ تو کجا و من سرگشته[5] کجا مینگرم
سر زلفت ظلماتست ولبت آبحیات ٥ در سواد سر زلفت ببقا[6] مینگرم
هندوی چشم مبیناد رخ ترک تو باز ٦ گر بچین سر زلفت بخطا[7] مینگرم
راه عشق[8] تو دراز است ولی سعدي وار ٧ میروم وز سر حسرت بقفا مینگرم

٢٨٠

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —]

گر من ز محبّتت بمیرم ١ دامن بقیامتت نگیرم[1]
از دینی و آخرت گزیر است ٢ وز صحبت دوست نا گزیرم
ای مرهم ریش دردمندان ٣ درمان دگر نمیپذیرم

---

[1] I(a), B, P, R ; لطف for صنع.
[2] B, T, Y(b) ; بیدل for مسکین.
[3] I(b), S, R, P, T ; بندهٔ for ذرّهٔ.
[4] I(a), B, S ; ضعیف for حقیر : I(b), P, R, T, C, E, Y(a), Y(b), D ; فقیر for حقیر.
[5] R ; بیچاره for سرگشته.
[6] I(a), B, S, R, P ; بخطا for ببقا.
[7] In I(a), I(b), B, T, S, P, this line is omitted.
[8] I(a) ; هجر for عشق.

[1] B, R, P ; بگیرم for نگیرم.

آن کس که بجز تو کس ندارد ۴ در هر دو جهان من آن[2] فقیرم
ای محتسب از جوان چه خواهی ۵ من توبه نمیکنم که پیرم
یکروز کمان [3] ابروانش ۶ می بوسم و گو بزن بتیرم
ای باد بهار عنبرین بوی ۷ در پای لطافت تو میرم
چون میگذری[4] بخاک شیراز ۸ گو من بفلان زمین اسیرم
در خواب نمیروم که بی دوست[5] ۹ پهلو نه خوش است بر حریرم
ای مونس روزگار سعدی ۱۰ رفتی و نرفتی از ضمیرم

۲۸۱

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [— ⏕ | — ᴗ — ᴗ | — — ᴗ ᴗ | — ᴗ — ᴗ]

مرا دو دیده براه و دو گوش بر پیغام
۱ تو فارغی[1] و بافسوس میرود ایّام
شبی نپرسی و روزی که دوستدارانم[2]
۲ چگونه شب بسحر میبرند و صبح[3] بشام
ببردی از دل من مهر هر کجا صنمی است
۳ مرا که قبله گرفتم چه کار با اصنام
بکام دل نفسی با تو التماس من است
۴ بسا نفس که فرورفت و بر نیامد کام

---

[2] In S, T, E, Y(a), Y(b), L, D, آن is omitted before فقیرم.
[3] S, P, B, Y(b); ابروانت for ابروانش.
[4] I(a); بر for می.
[5] I(a), I(b), S, P, B, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; یار for دوست.
[1] I(b), R, P; مستریح for فارغی: S; میروی for do.
[2] B, T; دوستدارانت for دوستدارانم.
[3] R, I; روز for صبح.

مرا نه دولت وصل و نه احتمال فراق
٥ نه پای رفتن ازین ناحیت نه جای مقام

چه دشمني تو که از عشق دست و شمشیرت
٦ مطاوعت بگریزم نمیکنند اقدام

ملامتم نکند هر که معرفت دارد[4]
٧ که عشق مي بستاند ز دست عقل زمام

مرا که با تو سخن گویم[5] و سخن شنوم[6]
٨ نه گوش فهم بماند نه هوش استفهام

اگر زبان مرا روزگار در بندد
٩ بعشق در سخن آیند ریزهای عظام

بر آتش غم سعدي کدام دل که نسوخت
١٠ گر این سخن برود در جهان نماند خام

٢٨٤

Metre: موقوف مطويِ مثمّنِ منسرحِ [— ◡ ◡ — | — ◡ — | — ◡ ◡ — | — ◡ —]

ماه چنین کس ندید خوش سخن و خوشخرام
١ ماه مبارک طلوع سرو قیامت[1] قیام

سرو در آید زپای گر تو بجنبي زجای
٢ ماه بیفتد بزیر گر تو برآئي ببام

---

[4] All texts and all MSS. but I; هیچ کس درین سودا for هرکه معرفت دارد.

[5] I(a); گوید for گویم.

[6] I(a); شنود for شنوم.

[1] I(a); صنوبر for قیامت.

تا دل ازآن تو شد دیده فرو دوختم

۳ هرچه پسند[2] شماست[3] بر همه عالم حرام
گوش دلم بر در است تا چه بیاید[4] خبر

۴ چشم امیدم براه تا که[5] بیارد پیام
دعوت[6] بی شمع را هیچ نباشد فروغ

۵ مجلس بیدوست را هیچ نباشد نظام
در همه عمرم شبی بیخبر از در در آی

۶ تا شب درویش را صبح بر آید ز شام[7]
بار غمت میکشم وز همه عالم خوشم

۷ گر نکنی[8] التفات یا[9] نکنی[10] احترام[11]
رای خداوند راست حاکم و[12] فرمان رواست

۸ گر بکشد بنده ایم ور بنوازد غلام
ای که ملامت کنی عارف شوریده[13] را

۹ شاهد ما حاضر است ار[14] تو ندانی کدام

---

2 I(b), B, S, P, R, Z ; از آن for پسند.
3 T, Y(b) ; تو شد for شماست.
4 E, Y(a), Y(b), L, D ; که رساند for چه بیاید.
5 E, Y(a), L, D ; چه for که.
6 T, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; محفل for دعوت.
7 I(a), S, R, P, I, C ; بشام for ز شام.
8 I(b), S, I, P, R, Z ; نکند for نکنی.
9 B, I, T, C, Y(b) ; ور for یا.
10 I(a), I ; نکند for نکنی.
11 In I(a) this line is omitted, but 7(b) is substituted for 8(b).
12 In I(a), P, R, و is omitted after حاکم.
13 All texts and all MSS. except I ; دیوانه for شوریده.
14 B, R, P, I, T, Y(b) ; گر for ار.

گو بسلام من آی با همه تندی و جور
۱۰ وز من بیدل ستان جان بجواب سلام

سعدی اگر طالبی راه رو و رنج بر
۱۱ یا برسد جان بحلق[15] یا برسد[16] دل بکام

۲۸۳

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [—⏓| — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

من همانروز که آن خال[1] بدیدم گفتم
۱ بیم آنست بدین دانه که در دام افتم

هرگز آشفتهٔ روئی نشدم یا موئی
۲ مگر اکنون که بروی تو چو موی آشفتم

هیچ شک نیست که اینواقعه با[2] طاق افتد
۳ گر بدانند که من با غم رویت جفتم

رنگ رویم غم دل با همگان[3] میگوید
۴ فاش کرد آنکه ز بیگانه همی بنهفتم

پیش از آنم که بدیوانگی انجامد کار
۵ معرفت پند همی داد و نمی پذرفتم

هرکه این روی به بیند بدهد پشت گریز
۶ گر بداند که من از وی بچه پهلو خفتم

---

15 I(a), I(b), C, Z, E, Y(a), L, D; بلب for بحلق.
16 R; بشود for برسد.
1 I(b), S, P; روی تو for آن خال : Z; خال تو for do.
2 S; به for با.
3 All texts and all MSS. but I; همه کس for همگان.

آتشی برسرم از داغ[4] جدائي میرفت[5]
۷ و آبی از دیده بیامد[6] که زمین میسفتم
عجب آنست که با زحمت چندینی خار
۸ بوی صبحی نشنیدم که چو گل نشگفتم
پش ازین خاطر من خانهٔ پر مشغله بود
۹ با تو پرداختمش وز همه عالم رفتم
سعدي آن نیست که در خورد تو گوید سخنی
۱۰ آنچه در وسع خودم بر[7] دهن آمد گفتم

۲۸۴

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [– – ⏑ ⏑ – ⏑ – ⏑ ⏑ – –]

من چون تو بدلبری ندیدم ۱ گلبرگ چنین[1] طري ندیدم
مانند تو آدمي در آفاق ۲ ممکن نبود پري ندیدم
وین بوالعجبي و چشم بندي ۳ در صنعت سامري ندیدم
با روی تو ماه آسمان را ۴ امکان برابري ندیدم
لعلی چو لب شکرفشانت ۵ در کلبهٔ[2] جوهري ندیدم
چون دُرّ دو رستهٔ دهانت ۶ نظم سخن دري ندیدم
مه را که خود که من بکرّات ۷ مه دیدم و مشتري ندیدم

---

[4] R, Z, D, L; درد for داغ.

[5] T; میسوخت for میرفت

[6] I(a); همي شد for بیامد.

[7] T, E, Y(a), L, D; خود اندر for خودم در: I(a), R, and all texts but Z; در for بر.

[1] C, T, L; بدین for چنین.

[2] I(a), C, Y(b); طبلهٔ for کلبهٔ: P; حقّهٔ for do: I(b), S, T, Z, Y(a) E, L, D; دکّهٔ for do.

وین پردهٔ راز[3] پارسایان ۸ چندانکه تو میدري ندیدم
دیدم همه دلبران آفاق ۹ چون تو بدلاوري ندیدم
جوري که تو میکني در اسلام ۱۰ در ملّت[4] کافري ندیدم
سعدي تو نه مرد خانقاهي ۱۱ من چون تو[5] قلندري ندیدم

۲۸۵

Metre: [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —] هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف

من با تو مرد پنجه بودم ۱ افگندم و مردي آزمودم
دیدم دل خاص و عام بردي ۲ من نیز دلاوري نمودم
در حلقهٔ کارزارم انداخت ۳ آن نیزه که حلقه مي ربودم
انگشت نمای خلق گشتم[1] ۴ و انگشت بهیچ بر نسودم
عیب دگران نگویم این بار ۵ کاندر حق خویشتنم[2] شنودم
گفتم که بر آرم از تو فریاد ۶ فریاد که نشنوي چه سودم
از چشم عنایتم میانداز ۷ کاوّل بتو چشم بر کشودم
گر سر برود فدای پایت ۸ مرگ آمدنیست دیر و زودم
امروز چنانم از محبّت ۹ کآتش بفلک رسد ز[3] دودم[4]
و آنروز[5] که سر برآرم از خاک ۱۰ مشتاق[6] تو همچنان که بودم

---

[3] I(a); کار for راز. [4] I(a); مذهب for ملّت.
[5] I(a); به ز for چونتو: I, I(b), P, B, T, C, Y(b); پیر for do.
[1] I(a), I(b), S, R, P, T, Y(b); بودم for گشتم.
[2] B; خود بسی for خویشتنم.
[3] T, C, Y(b); رساند for رسد ز. [4] In I this line is omitted.
[5] R, and all texts; آنروز for و آنروز.
[6] R, Z, E, Y(a), L, D; جویان for مشتاق.
N.B.—This ode has no *makṭa'*.

۲۸۶

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [⏑ ‒ ‒ ‒ | ⏑ ‒ ‒ ‒ | ⏑ ‒ ‒]

مرا تا نقره باشد میفشانم ۱ ترا تا بوسه باشد مي ستانم

وگر[1] فردا بزندان میبرندم ۲ بنقد این ساعت اندر بوستانم

جهان بگذار تا بر من سر آید ۳ که کام دل تو بودي از[2] جهانم

چه دامنهای گل باشد درین باغ ۴ اگر چیزی نگوید باغبانم

نمیدانستم از بخت همایون ۵ که سیمرغی فتد در آشیانم

تو عشق آموختي در شهر ما را ۶ بیا تا شرح آنهم[3] بر تو خوانم

سخنها دارم از دست[4] تو در[5] دل ۷ و لیکن در حضورت بیزبانم

بگویم تا بداند دشمن و دوست ۸ که من مستي و مستوري ندانم

اگر تو سرو سیمین تن برائي ۹ که از پیشم برائي[6] من برآنم

مگو[7] سعدي مراد خویش برداشت[8] ۱۰ که گر[9] تو سنگدل من مهربانم

که تا باشم خیالت میپرستم ۱۱ وگر رفتم سلامت میرسانم[10]

۲۸۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏑̲ ‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ‒̲ ‒]

من خود ای ساقي ازین شوق که دارم مستم ۱ تو بیکجرعهٔ دیگر ببري از دستم

---

1 I; اگر for وگر.

2 I(b); در for از.

3 R; آن بر تو بخوانم for آنهم بر تو خوانم; T: آن من for آنهم.

4 I(a); مهر for دست.

5 I(a), I(b), S, B, R, and all texts; بر for در.

6 I(b), S, and all texts but C; خون من بریزي for از پیشم برائي.

7 L; بگو for مگو.

8 B; بردار for برداشت.

9 All texts and all MSS. except I; اگر for که گر.

10 In P this line is omitted.

هرچه کوته نظرانند بر ایشـان پیمای
۲ که حریفان ز مل و من ز تامّل مستم

بحق مهر و وفائی که میان من و تست
۳ که نه مهر از تو بریدم نه بکس پیوستم[1]

پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود
۴ با خود آوردم از آنجا[2] نه بخود بر بستم[3]

من غلام تو ام از روی حقیقت لیکن
۵ با وجودت نتوان گفت که من خود هستم

تو ملولي و مرا طاقت تنهائي نیست
۶ تو جفا کردي و من عهد و وفا نشکستم

دائماً عادت من[4] گوشه نشینـي بودی
۷ تا تو برخاستهٔ از طلبت ننشستم

سعدیا با تو نگفتم که مرو از[5] پی دل
۸ نروم باز گر این بار که رفتم جستم[6]

---

[1] In I(b), S, Z, this line is omitted.
N.B.—In I(a) lines 3 and 4 are transposed.

[2] R; آورده ام این و for آوردم از آنجا.

[3] In B, I(b), S, P, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, the following verse is inserted after line 4:

سخن مهر و وفائي که میان من و تست * هیچ داني که بیکجرعه بگیري دستم

[4] In all texts and all MSS. but I; همه وقتی صفتم for دائماً عادت من
N.B.—In other MSS. and all texts this line follows verse 5.

[5] I(a), I(b), R, P; در for از.

[6] R; رستم for جستم.

۲۸۸

Metre : [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —] هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف

گر[1] خلق بدانند[2] که من عاشق و مستم
۱ آوازهٔ درستست که من توبه شکستم

گر دشمنم ایذا[3] کند و دوست ملامت
۲ من فارغم از هرچه بگویند که هستم

ای نفس که مطلوب[4] تو ناموس[4] و ریا بود
۳ از بند تو برخاستم و خوش بنشستم

از روی نگارین تو بیزارم اگر من
۴ تا روی تو دیدم بدگر کس نگرستم

زین پیش بر آمیختمی با همه مردم
۵ تا یار بدیدم[5] در اغیار ببستم[6]

ای ساقي از آن پیش که مستم کني از می
۶ من خود ز نظر بر[7] قد و بالای تو مستم

شبها گذرد[8] بر من از اندیشهٔ رویت[9]
۷ تا روز نه من خفته نه همسایه ز دستم

---

1 R, Z, L, Y(b) ; گو for گر.
2 R, Z ; بدانید, for بدانند.
3 I ; که آید for ایذا.
4 In I مطلوب and ناموس are transposed : C, Y(b); تو مطلوب ریا و ناموس for که مطلوب تو ناموس و ریا.
5 Z ; روی تو دیدم for یاریدیدم : C ; تو بودم for بدیدم.
6 L omits line 5.
7 C, Y(b) ; بنظر از for ز نظر بر : I ; در for بر.
8 C, Y(b) ; که رود for گذرد.
9 I ; دوست for رویت.

حیف است سخن با همه[10] کس گفتن ازآن لب
۸ دشنام بمن ده که درودت بفرستم
دیرست که سعدی بدل از عشق تو می گفت
۹ آن[11] بت نه عجب باشد اگر من نپرستم[12]
بند همه غمهای جهان بر دل من بود[13]
۱۰ در بند تو افتادم و از جمله برستم

۲۸۹

Metre: منسرح مثمّن مطوی مجدوع [ـ ـ ‿ ‿ ـ ‿ ـ ـ ‿ ـ ‿ ‿ ـ ـ ‿ ـ]

ما در خلوت بروی خلق[1] به بستیم	۱	از همه باز آمدیم و با تو نشستیم
آنچه نه پیوند یار بود بریدیم	۲	و آنچه نه پیمان[2] دوست بود شکستیم
مردم هوشیار ازین معامله دورند	۳	شاید اگر عیب ما کنند که مستیم
مالک خود را همیشه غصّه گدارد	۴	ملک پری پیکری شدیم و برستیم
شاکر نعمت بهر طریق[3] که بودیم	۵	داعی دولت بهر مقام[3] که هستیم
درهمه چشمی[4] عزیزونزد[5] تو خواریم	۶	در همه عالم بلند و پیش تو پستیم
ای بت صاحبدلان مشاهده بنمای	۷	تا تو به بینیم و خویشتن نپرستیم

---

[10] R, Z, C, L, Y(b); هر for همه.
[11] Z, L; کین for آن; R, C, Y(b); این for do.
[12] L, C, Y(b); بپرستم for نپرستم.
[13] Z; نه for بود.
N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* only in I.
[1] S, R, E, Y(a), Y(b), L, D; غیر for خلق.
[2] I(b), R; پیوند for پیمان.
[3] In I مقام and طریق are transposed.
[4] T; شهری for چشمی.
[5] B, S, E, Y(a), Y(b), L, D; پیش for نزد.

دیده نگه داشتیم تا نرود دل ٨ با همه عیّاري از کمند نجستیم
تا تو اجازت دهي که در قدمم ریز ٩ جان گرامي نهاده بر کف دستیم [6]
دوستي آنست سعدیا که بماند ١٠ عهد و وفا هم برین قرار که بستیم

٢٩٥

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —]

من از تو صبر ندارم که بیتو نشینم
١ کسی دگر نتوانم که بر تو بگزینم
بپرس حال من آخر چو بگذري روزی
٢ که چون همیگذرد روزگار مسکینم
من اهل دوزخم ار بیتو زنده خواهم [1] ماند
٣ که در بهشت نیارد خدای غمگینم
ندانمت که چگویم تو هر دو [2] چشم منی
٤ که بیوجود شریفت جهان نمي بینم
چو روی دوست نه بیني جهان ندیدن به
٥ شب فراق منه شمع پیش بالینم
ضرورتست که عهد وفا بسر برمت
٦ وگر جفا بسر آید هزار چندینم
نه هاونم که بنالم بکوفتن از یار
٧ چو دیک برسر آتش نشان که بنشینم

---

[6] In I and T this line is omitted.

[1] I ; شد for ماند.

[2] I(a) ; نور for هر دو.

بگرد بر سر سوم ای آسیای دور زمان
۸ بهر جفا[3] که توانی که سنگ زیرینم
چو بلبل آمدمت تا چو گل ثنا گویم
۹ چو لاله لال بکردی زبان تحسینم
مرا پلنگ بسر پنجه ای نگار نکشت[4]
۱۰ تو میکشی بسر پنجهٔ نگارینم
چو ناف آهو خونم بسوخت در دل تنگ
۱۱ برفت در همه آفاق بوی مشکینم
هنربیار و زبان آوری مکن سعدی
۱۲ چه حاجتست که گوید شکر که شیرینم

۲۹۱

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ —]

ما امید از طاعت و چشم از ثواب افگنده ایم
۱ سایهٔ سیمرغ همت بر خراب افگنده ایم
گر بطوفان می سپارد یا بساحل میبرد[1]
۲ دل بدریا و سپر بر روی آب افگنده ایم
محتسب گر فاسقان را نهی منکر میکند
۳ گو بیا کز روی نا محرم نقاب افگنده ایم
عارف اندر چرخ و صوفی در سماع آورده ایم
۴ شاهد اندر رقص و افیون در شراب افگنده ایم

---

[3] R; ستم for جفا.

[4] I(b); بکشت for نکشت.

[1] I; رود for برد.

هیچکس بیدامن تر نیست لیکن پیش خلق[2]
۵ باز میپوشند و ما بر آفتاب افگنده ایم

سعدیا پرهیزگاران خود پرستی میکنند
۶ ما دهل در گردن و خر در خلاب افگنده ایم

رستمی باید که پیشانی[3] کند با دیو نفس
۷ گر بر او غالب شویم افراسیاب افگنده ایم

۲۹۲

Metre: سریع مسدّس مطوی مکسوف [— ◡ ◡ — | — ◡ ◡ — | — ◡ —]

ما همه چشمیم و تو نور ای صنم ۱ چشم بد از روی تو دور ای صنم

روی مپوشان[1] که بهشتی بود ۲ هرکه به بیند چو تو حور ای صنم

حور خطا گفتم[2] اگر خواند مت ۳ ترک ادب رفت و قصور ای صنم[3]

تا بکرم[4] خورده نگیری که من ۴ غایبم از ذوق حضور ای صنم

روی تو بر پشت زمین خلق را ۵ موجب فتنه است و فتور ای صنم

سرو بغی خاسته چون قامتت ۶ تا[5] نغشینیم[6] صبور ای صنم

این همه طوفان بسرم میرود ۷ از جگری همچو تنور ای صنم[7]

---

[2] I(a); دیگران for پیش خلق.

[3] All texts but T; او خصمی for پیشانی.

[1] All texts and all MSS. except I; بپوشان for مپوشان.

[2] I(a); باشد for گفتم.

[3] In T and Y(b) this hemistich runs thus: عفو کن از بنده قصور ای صنم.

[4] I(a); دگرم for بکرم.

[5] I(a); چون for تا: I, P; ما for do.

[6] P, I; بنشینیم for نغشینیم.

[7] In I this line is omitted.

این همه دلبندي و خوبي ترا ۸ موضع ناز است و غرور ای صنم[8]
سعدي ازین چشمهٔ حیوان که خورد ۹ سیر نگردد بمرور ای صنم

۲۹۳

Metre: رملِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [ـــ ـ ـ ـ | ـ ـ ـــ | ـــ ـــ ـ ـ ـ]

من از اینجا بملامت نروم ۱ که من اینجا بامیدی گروم
گر بعقلم سخنی میگویند ۲ بیم آن است که دیوانه شوم
گوش دل رفته بآواز سماع ۳ نتوانم که نصیحت شنوم
همه گو باد ببر خرمن عمر ۴ دو جهان بیتو نیرزد دو جوم
دوستان عیب و ملامت مکنید[1] ۵ کآنچه خود کاشته باشم دروم
من بیچارهٔ گردن بکمند ۶ چکنم گر برکابش نروم
سعدیا گفت بخوابم بیني ۷ بیوفا یارم اگر مي غنوم

۲۹۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـــ | ـ ـ ـــ | ـ ـ ـــ]

من بیمایه که باشم که خریدار تو باشم
۱ حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم
تو مگر سایهٔ لطفی بسر وقت من آی[1]
۲ که من آن مایه ندارم که بمقدار[2] تو باشم

---

[8] In I(a), I(b), R, P, B, T, C, this line is omitted.
[1] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; نکنید for مکنید.
[1] I, B, L; آری for آی.
[2] R; خریدار for بمقدار.

خویشتن بر تو نبندم که من از خود[3] نپسندم
۳ که تو هرگز گل من باشي و من خار تو باشم[4]

هرگز اندیشه نکردم که کمندت بمن افتد
۴ که من آن وقع ندارم که گرفتار تو باشم[5]

گذر از دست رقیبان نتوان کرد بکویت
۵ مگر آن وقت که در سایهٔ زنهار[6] تو باشم

هرگز اندر همه عالم نشناسم غم و شادي
۶ مگر آن وقت که شادي خور و غمخوار تو باشم[7]

گر خداوند تعالی بگناهیت بگیرد
۷ گو بیامرز که من حامل اوزار تو باشم

مردمان عاشق گفتار من ای قبلهٔ خوبان
۸ چون نباشند چو[8] من عاشق دیدار تو باشم.

من چه شایستهٔ آنم که ترا خوانم و دانم
۹ مگرم هم تو ببخشي که سزاوار تو باشم

گرچه دانم که بوصلت نرسم باز نگردم
۱۰ تا درین راه بمیرم که طلبگار تو باشم

نه درین عالم دنیا که درآن عالم عقبا
۱۱ همچنان بر سر آنم که وفا دار تو باشم

---

3 R; ز خود این for من از خود.
4 In S, Z, E, Y(a), Y(b), و is omitted after باشي.
5 In I lines 4 and 8 are transposed.
6 T, C, Y(b); دیوار for زنهار.
7 This line is only found in I.
8 All texts and all MSS. but I; که for چو.

سعدي آن به که نباشد اگر او را[9] نپسندي[10]

۱۲ که نشاید که تو فخر من ومن عار تو باشم[11]

۲۹۵

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ‒ ‒]

نظر از مدّعیان بر تو نمي اندازم

۱ تا نگویند که من با تو نظر میبازم

آرزو میکندم در همه عالم صیدی[1]

۲ که نباشند حریفان[2] حسود انبازم

درد پنهان فراقت ز تحمّل بگذشت

۳ ورنه از دل نرسیدی بزبان[3] آوازم

چون کبوتر بگرفتیم بدام سر زلف

۴ دیده بر دوختی از خلق جهان چون بازم

بسر انگشت بخواهي دل مسکینان برد

۵ دست وا پوش که من پنجه نمي اندازم

همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش

۶ تو بهر ضرب[4] که خواهي بزن و بنوازم

---

[9] S, T, Y(b); که تواش مي for چو تو او را.

[10] In all texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows:—
خاک بادا تن سعدي چو تو او را نپسندي

[11] In I(b) lines 11 and 12 are omitted.
N.B.—In P odes 294-337 (both inclusive) are omitted.

[1] T; با تو دمی در بستان for در همه عالم صیدی.

[2] I(a); رقیبان for حریفان.

[3] R; بدهان for بزبان.

[4] R, C, T, Z, Y(a), E, L, D; پرده for ضرب.

مطرب آهنگ بگردان که دگر هیچ نماند
۷ که ازین پرده که گفتی بدر افتد رازم

کس ننالید درین عهد چو من در[5] غم دوست
۸ که بآفاق نفس[6] میرود از شیرازم

چند گفتند که سعدي نفسی با خود آی
۹ گفتم از دوست نشاید که بخود پردازم

۲۹۶

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [— — ᴗ | — — — ᴗ | — — — ᴗ]

نه از چینم[1] حکایت کن نه از روم ۱ که من دل با یکی دارم درین بوم

در[2] آنساعت که با یاد من آید ۲ فراموشم شود موجود و معدوم

ز دنیا قسم[3] ما غم خوردن آمد ۳ نشاید خوردن الّا رزق مقسوم

رطب شیرین و دست از نخل کوتاه ۴ زلال اندر میان و تشنه محروم

از آن شاهد که در اندیشهٔ ماست ۵ ندانم زاهدی در شهر معصوم

بروی او نماند هیچ منظور ۶ ببوی او نماند هیچ مشموم[4]

نه بی او عیش میخواهم نه با او ۷ که او در سلک من حیفست منظورم

رفیقان چشم ظاهربین بدوزید ۸ که ما را درمیان سریست مکتوم

---

5 E, Y(a), Y(b), L, D ; از for در.
6 All texts but Z, C ; نغان for نفس : I(a) ; خبر for do.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.

1 I(a) ; مصوم for چینم.
2 B, R, Z, C, E, Y(a), L, D ; هر for در.
3 S, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; بخش for قسم.
4 In I(a) this line is omitted.

همه عالم گر این صورت به بینند ۹ کس این معني نخواهد کرد مفهوم
چنان سوزم که خامانم نه بینند ۱۰ نداند تندرست احوال محموم
مرا گر دل دهي در جان ستاني ۱۱ عبادت لازم است و بنده ملزوم
نشاید برد سعدي جان ازین کار ۱۲ مسافر تشنه و جلّاب مسموم
چو آهن تاب آتش مي نیارد ۱۳ همي[5] باید که پیشاني کند موم

۲۹۷

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

نه دست رسي بیار دارم ۱ نه طاقت انتظار دارم
هر جور که بر من از تو[1] آید ۲ از گردش روزگار دارم
در دل غم[2] تو کنم خزینه ۳ گر یک دل وگر هزار دارم
این خسته تن چو[3] موی باریک ۴ از زلف[4] تو یادگار دارم
من کانده تو کشیده باشم ۵ اندوه زمانه خوار دارم
در آب دو دیده از تو غرقم ۶ و امید لب و کنار دارم
دل بردي و تن زدي همان بود ۷ من با تو بسي شمار دارم
دشنام همي دهي بسعدي ۸ من با دو لب تو کار دارم

---

[5] I(a), R, T, C; چرا for همي.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I(a); از تو بر من for بر من از تو.

[2] I(a); دل از غم for در دل غم.

[3] Z, Y(a), Y(b), E, L, D; جثهٔ همچو for خسته تن چو: S, B, T, C; خسته دلم چو for do.

[4] I(a); موی for زلف.
N.B.—In I(b) and R this ode is omitted.
In S odes 297-330 (both inclusive) are omitted.

۲۹۸

Metre: رملِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [— ⏓ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ ⏓]

وه دور از[1] تو چنـان میسـوزم ۱ که بیک شعله جهـان میسوزم
شمع وش[2] پیـش رخ شاهد یار ۲ دمبـدم شعلـه زنان میسوزم
سوختـم گرچه نمیبارم گفـت ۳ که من از عشـق فلان میسوزم
رحمتـی کن که بسر میکـردم ۴ شفقتی بر[3] که بجـان میسوزم
با تو یاران همـه در ناز و[4] نعیم ۵ مـن گنـه گارم از آن میسوزم
سعدیا ناله مکـن[5] گر[6] نکنـم ۶ کس نداند که نهـان[7] میسوزم

۲۹۹

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبون [— — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

هزار عهد[1] بکـردم که گرد عشق نگـردم ۱ همی برابرم آید خیـال روی تو هر دم
نخواستم که بگویم حدیث عشق چه[2] درمان ۲ که آب دیدهٔ سرخم بگفت و گونهٔ[3] زردم

---

[1] All texts and all MSS. but I; دور از تو for در عشق.
[2] I(a); سان for وش.
[3] I(a), T, C; کن for بر.
[4] L; نعم for نعیم.
[5] I(a); ور for گر.
[6] I; بکنم for نکنم.
[7] I(a); چه سان for نهان.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; جهد for عهد.
[2] All texts and all MSS. but I, I(a); و چه حاجت for چه درمان: I(a); چاره for درمان.
[3] I(a); چهره for گونه.

بگلبنی برسیدم مجال صبر ندیدم
۳ گلی تمام[4] نچیدم هزار خار بخوردم

بساط عمر مرا گو فرو نورد زمانه
۴ که من حکایت دیدار دوست در نخوردم

هر آنکسم که نصیحت همیکند بصبوري
۵ بهرزه باد همي[5] میدمد بر آهن سردم

بچشمهای تو جانا[6] که تا ز چشم برفتي
۶ نظر بچشم ارادت بهیچ دوست نکردم[7]

نه روز مي بشمردم در انتظار وصالت[8]
۷ که روز هجر ترا خود ز عمر[9] مي نشمردم

چه دشمنی که نکردي چنانکه خوی تو باشد
۸ بدوستي که شکایت بهیچ دوست نبردم

من از کمند تو اول چو وحش مي برمیدم
۹ کنونکه انس گرفتم بتیغ باز نگردم[10]

ترا که گفت که سعدي نه مرد عشق تو باشد
۱۰ گر از وفات[11] بگردم درست شد که نه مردم

---

[4] B, T, C, Y(b); هنوز for تمام.

[5] I(a), T, D, L; هوا for همي.

[6] I, I(b), R, B, Z, E, Y(a), Y(b), C, L, D; دانم for جانا.

[7] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows:—
به چشم عشق و ارادت نظر بهیچ نکردم

[8] I(b), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; جمالت for وصالت

[9] I; بروز for ز عمر.

[10] In I(a), I(b), R, B, Z, this line is omitted.

[11] T, Y(b); جفات for وفات.

۳۰۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [ــ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بپوشم
۱ نبود بر سر آتش میسّرم که نجوشم

بهوش بودم از اوّل که دل بکس نسپارم
۲ شمایل تو بدیدم نه صبر[1] ماند و نه هوشم

حکایتی ز دهانت بگوش جان[2] من آمد
۳ دگر نصیحت مردم حکایتی است بگوشم

مگر تو روی بپوشیّ و فتنه باز نشانی
۴ که من قرار ندارم که دیده از تو بپوشم

من رمیده دل آن به که در سماع نیایم
۵ که گر ز پای در آیم بدر برند بدوشم

بیا بصلح من امروز و در کنار من امشب
۶ که دیده خواب نکرد است از انتظار تو دوشم

مرا بهیچ بدادی و من هنوز بر آنم
۷ که از وجود تو موئی بعالمی نفروشم

بزخم خورده حکایت[3] کنم ز درد[4] جراحت[5]
۸ که تندرست ملامت کند چو من بخروشم

---

[1] I(b), B, and all texts but 2; عقل for صبر.
[2] B and all texts; هوش for جان.
[3] B; شکایت for حکایت.
[4] I(a), I(b), B, R, Z, C, Y(a), E, L, D; دست for درد.
[5] I(a); فراقت for جراحت.

مکن نصیحت سعدي که گوش فهم ندارد
۹ چه سود مجلس واعظ چو پند مي نشنیوشم [6]

براه بادیه مردن [7] به از نشستن باطل
۱۰ که گر مراد نیابم بقدر وسع بکوشم

۳۰۱

Metre: [‒ ◡◡ | ‒ ◡ ‒ ◡ | ‒ ‒ ◡ ◡ | ‒ ◡ ‒ ◡] مجتثّ مثمّن مخبونِ محذوف

توی برابر من یا خیال در نظرم
۱ که من بطالع خود هرگز این گمان نبرم [1]

تو همچنانکه شکر در کنار من چون عود
۲ گرم بر آتش سوزان نهند غم نخورم

چو التماس بر آمد هلاک باکی نیست
۳ کجاست تیر بلا گو بیا که من سپرم

ببند یک نفس ای آسمان دریچهٔ صبح
۴ بر آفتاب که امشب خوشست با قمرم [2]

---

[6] In all texts and all MSS. but I the following line is substituted for verse 9:—

مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن
سخن چه فایده گفتن چو پند مي نشنیوشم .

[7] T, Y(b); رفتن for مردن.

[1] This line is only found thus expressed in I: in all other MSS. and texts this verse runs as follows:—

یک امشبی که در آغوش شاهد و شکرم * گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

the second hemistich of which is repeated in line 2(b).

[2] In all MSS. but I, and all texts, the following verse succeeds line 4:—

ندانم این شب قدر است یا ستارهٔ روز * تویي برابر من یا خیال در نظرم.

خوشا هوای [3] گلستان و خواب در بستان

۵ اگر نبودی تشویش بلبل سحرم [4]

بدین دو دیده که امشب ترا همي [5] بینم

۶ دریغ باشد فردا که دیگران [6] نگرم

روان تشنه بر آساید از وجود [7] فرات

۷ مرا فرات ز سر بر گذشت و تشنه ترم

چو مي بدیدمت [8] از شوق بی خبر بودم

۸ کنون که با تو نشستم ز ذوق بی خبرم

سخن بگوی که بیگانه پیش ما کس نیست

۹ بغیر شمع و [9] همین ساعتش زبان ببرم

میان ما بجز این پیراهن نخواهد ماند

۱۰ دگر حجاب شود [10] تا بدامنش بدرم [11]

مگو که سعدي ازین درد جان نخواهد برد

۱۱ بگو کجا برم آن جان که از غمت ببرم [12]

---

3 I ; دریغ بوی for خوشا هوای.

4 In all texts and all MSS. except I line 2 immediately precedes verse 5.

5 I(a), I(b), B, T, Z, Y(a), E, L, D ; همي ترا for ترا همي.

6 I(a), R, L, دیگری for دیگران : I(b), B, C, T, Z, Y(a), Y(b), E, D ; بدیگری for که دیگران.

7 I(a), I(b), B, and all texts ; کنار for وجود.

8 All MSS. but I, and all texts except C, Y(b) ; بدیدمت for ندیدمت.

9 In I(a), B, Z, C, E, Y(a), Y(b), و is omitted after شمع.

10 R ; فتد for شود.

11 In I(a) this line is omitted.

12 I, L ; نبوم for ببرم.

۳۰۲

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — | ∪ — | ∪ — ∪ | ∪ ∪ — —]

آخر نگهی بسوی ما کن ۱ دردی بتفقّدی[1] دوا کن

بسیار خلاف وعده[2] کردی ۲ آخر بغلط یکی وفا کن

ما را تو بخاطری همه روز ۳ یکروز تو نیز یاد ما کن

این قاعدهٔ خلاف بگذار ۴ وین خوی معاندت[3] رها کن

برخیز و در سرای بر[4] بند ۵ بنشین و قبای بسته وا کن

آنرا که هلاک می پسندی ۶ روزی دو بخدمت آشنا کن

چون انس گرفت و مهر پیوست ۷ بازش بفراق مبتلا کن

سعدی چو حریف ناگزیر است ۸ تن در ده و چشم بر قضا کن

شمشیر که[5] میزند سپر باش ۹ دشنام چو[6] میدهد دعا کن

زیبا نبود شکایت از دوست ۱۰ زیبا[7] همه روز گو جفا کن

۳۰۳

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — | ∪ — | ∪ — ∪ | ∪ ∪ — —]

ای روی تو راحت دل من ۱ چشم تو چراغ منزل من

آبی است محبّت تو گوئی ۲ کآمیخته اند با گل من

---

[1] I; بارادتی for بتفقدی.

[2] I(a); عهد for وعده.

[3] B; معاتبت for معاندت.

[4] I, I(b), R; در for بر.

[5] E, Y(a), Y(b), L, D; چو for که.

[6] R, B, C, Y(b); که for چو.

[7] T; با ما for زیبا.

شادم بتو مرحبا و اهلا ۳ ای بخت سعید مقبل من
با تو همه کارها مهیّاست ۴ بی تو همه هیچ حاصل من
گوئي که نشستهٔ شب و روز ۵ هر جا که توئي[1] مقابل من
گفتم که مگر نهان بماند ۶ آنچه از غم تست بر دل من
بعد از تو هزار نوبت افسوس ۷ بر دور حیات[2] باطل من
هرجا که حکایتی وجمعی است ۸ هنگامهٔ تست و محفل من
گر تیغ زند بدست سیمین[3] ۹ تا خون رود از مفاصل من
کس را بقصاص من مگیرید ۱۰ کز من بحل است قاتل من

۳۰۴

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

ای کودک خوبروی حیران ۱ در وصف شمایلت سخندان
هرگز نشنیده ام که کرده است ۲ سرو آنچه تو میکني بجولان
باور که کند[1] که آدمي را ۳ خورشید برآید از گریبان
صبر از همه چیز و هرکه[2] عالم ۴ کردیم و صبوري از تو نتوان
دیدي که وفا بسر نبردي ۵ ای سخت کمان سست پیمان
پایان فراق ناپدیدار ۶ و امید نمیرسد[3] بپایان

[1] I(a), I ; روی for توئي.

[2] This is the I variant ; I(b), R, T, Y(b) have خیال for حیات : E, Z, C, Y(a), D, read فکر و خیال for دور حیات : I(a) has the same but with روز for فکر, and L the same but with درد for فکر.

[3] I(a) ; رنگین for سیمین.

[1] I(a) ; نکنم for کند.

[2] I(b) ; ترک for هرکه : T, Y(b) ; هرچه for do.

[3] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(b) ; رود for رسد.

ترسم که بعاقبت بماند[4] ۷ در چشم سکندر آب حیوان
بیمار فراق به نگردد[5] ۸ تا بو نکند[6] به زنخدان
و این[7] گوی سعادتست و دولت ۹ تا با که در افگنی بمیدان
دل بود و بدست دلبر افتاد ۱۰ جان است و فدای روی جانان
عاقل نکند شکایت از درد ۱۱ ما دام که هست امید درمان
بی مار نمی رود[8] بسر گنج ۱۲ بی خار نمیدمد گلستان
گر در نظرت بسوخت سعدی ۱۳ مه را چه غم از هلاک[9] کتّان
پروانه بکشت[10] خویشتن را ۱۴ بر شمع چه لازمست تاوان

۳۰۵

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — —]

به است آن یا زنخ یا سیب سیمین
۱ لب است آن یا شکر یا جان شیرین

بتی دارم که چین ابروانش
۲ حکایت می کند بتخانهٔ چین

از آن ساعت[1] که دیدم گوشوارش
۳ ز چشمانم بیفتاد است پروین

---

[4] B, T, C, Y(b); نیاید for بماند.
[5] R, I, Z; نباشد for نگردد.
[6] I(b), R, Z; نشکند for بو نکند.
[7] In B و is omitted before این.
[8] All MSS. but I, and all texts except T, C, Y(b); برد for رود.
[9] I(a), I(b), B, C, T, Y(b); بریخت for هلاک.
[10] R, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; سوخت for بکشت.
[1] All texts and all MSS. but I, R; روزی for ساعت.

هر آن روزی[2] که دیدارش نه بینم
۴ جهانم تیره باشد بر جهان بین
بخوابي آرزومندم و لیکن
۵ سر بیدوست چون باشد ببالین
از آب و گل چنین صورت که دید است
٦ تعالی خالق الانسان من طین
غرور نیکوان باشد نه چندان
۷ جفا بر عاشقان باشد[3] نه چندین
من از مهری که دارم بر نگردم
۸ ترا گر خاطر[4] مهر است وگر کین
نگاریندا بشمشیرت[5] چه حاجت
۹ مرا خود میکشد دست نگارین
بدست دوستان به کشته گشتن[6]
۱۰ ز دنیا رفتني باشد بتمکین
بکش[7] تا عیب گیرانم[8] نگویند
۱۱ نمي آید ملخ در چشم شاهین
نظر کردن بخوبان دین سعدي است
۱۲ مباد آنروز کو بر گردد از دین

---

[2] I ; وقتی for روزی.

[3] I(b), B ; آید for باشد.

[4] All MSS. and all texts but L ; خاطرت for خاطر.

[5] Z, C, E, Y(a), L, D ; بشمشیرم for بشمشیرت.

[6] I(a), I ; بر گشته بودن for به کشته گشتن.

[7] I ; مکن for بکش.

[8] All texts and all MSS. but I, I(a) ; جویانم for گیرانم.

۳۰۶

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

برخیز که میرود زمستان ۱ بگشای در سرای بستان
نارنج و بنفشه[1] بر طبق نه ۲ منقل بگذار در شبستان
وین پرده بگوی تا بیکبار[2] ۳ زحمت ببرد ز پیش ایوان
برخیز که باد صبح نوروز ۴ در باغچه میکند گلفشان
خاموشی بلبلان مشتاق ۵ در موسم گل ندارد امکان
آواز دهل نهان نماند ۶ در زیر گلیم و عشق پنهان
بوی گل و بامداد نوروز ۷ و آواز خوش هزار دستان
بس جامه فروخته است و دستار ۸ بس خانه که سوخته است و دکّان
ما را سر دوست بر[3] کنار است ۹ اینک سر دشمنان و سندان
چشمی که بدوست بر کند دوست ۱۰ برهم نزند ز تیرباران[4]
سعدی چو بمیوه میرسد دست ۱۱ سهل است جفای بوستانبان

۳۰۷

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران
۱ کز سنگ ناله[1] خیزد روز وداع یاران

---

[1] I(a), E, Y(a), Y(b), D; دو هفته for و بنفشه.
[2] T, C, Y(b); دگر بار for بیکبار.
[3] All texts but I, and all texts except T; در for بر.
[4] This verse is omitted in B, E, Y(a), Y(b), L, D.
[1] R, Z; گریه for ناله.

با ساربان بگوئید احوال آب چشمم
۲ تا بر شتر نبندد محمل بروز باران

هرکو[2] شراب فرقت روزی چشیده باشد
۳ داند که سخت[3] باشد قطع امیدواران[4]

بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت
۴ گریان چو در قیامت چشم گناهکاران

چندانکه بر شمردم از ماجرای عشقت
۵ اندوه دل نگفتم الّا یک از هزاران

ای صبح شب نشینان جانم بطاقت آمد
۶ از بسکه دیر ماندي چون شام روزه داران[5]

سعدي بروزگاران مهری نشسته در[6] دل
۷ بیرون نمیتوان کرد الّا بروزگاران

چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت
۸ باقي نمي توان گفت الّا[7] بدوستداران

۳۰۸

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [—ᴗ—— | ᴗᴗ—— | ᴗᴗ—— | ᴗᴗ—]

تاکی ای جان اثر وصل تو نتوان دیدن
۱ که ندارد دل من طاقت هجران دیدن

---

2 I; کین for کو.
3 I(b), R; تلخ for سخت
4 In I(a), I(b), B, Z, lines 2 and 3 are transposed.
5 In I(a) lines 5 and 6 are transposed.
6 I(a), R, and all texts; بر for در.
7 This line is only found in I, I(b), B: I(b), B, have غمگساران for دوستداران.

بر سر کوی تو گر خوی تو[1] این خواهد بود
۲ دل نهادم بجفاهای فراوان دیدن

عقل بیخویشتن از عشق تو دیدن تا چند
۳ خویشتن بیدل و دل بیسر و سامان دیدن

تن من در قدمت خاک توان دید ولی[2]
۴ گرد بر گوشهٔ نعلین تو نتوان دیدن

دوش دیدم که سر زلف تو در دست منست[3]
۵ تا چه آید بمن از خواب پریشان دیدن

باوجود رخ و بالای تو کوته نظریست
۶ در گلستان شدن و سرو خرامان دیدن

گر بدین چاه زنخدان تو ره بردی خضر
۷ بی نیاز آمدی از چشمهٔ حیوان دیدن

هر دل سوخته کاندر خم زلف تو فتاد
۸ گوی از آن به نتوان در خم چوگان دیدن[4]

آنچه از نرگس مخمور تو در چشم[5] من است
۹ بر نخیزد[6] بگل و لاله و ریحان دیدن

سعدیا انده[7] بیهوده مبر[8] دانی چیست
۱۰ چارهٔ کار تو جان دادن و جانان دیدن

---

[1] Z, C, Y (a), E, L, D; حال من for خوی تو.

[2] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs thus: جان بزیر قدمت خاک توان کرد ولی: I(a) substitutes سر for جان, and دید for کرد.

[3] This is the I variant; in all other MSS. and all texts this hemistich reads as follows: هر شبم زلف سیاه تو نماید بخواب.

[4] In I(a) this line is omitted.

[5] I(b); جان for چشم.

[6] B, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D; نیاید for نخیزد.

[7] Z; قصه for انده.

[8] I(a), R, Z; مخور for مبر

۳۰۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

چه خوش بود دو دلارام دست در گردن
۱ بهم نشستن و حلوای آشتی خوردن

بروزگار عزیزان که روزگار عزیز
۲ دریغ باشد بیدوستان بسر بردن

اگر هزار جفا سرو قامتی بکند
۳ چو خود بیاید عذرش بباید آوردن

چه شکر گویمت ای باد مشکبوی [1] وصال
۴ که بوستان امیدم بخواست پژمردن

فراق روی تو آنروز [2] نفس کشتن بود
۵ نظر شخص [3] تو امروز روح [4] پروردن

کسیکه قیمت ایّام وصل نشناسد
۶ بیایدش دو سه روزی مفارقت کردن

اگر سری برود بیگناه در پائی
۷ بخوردهٔ ز بزرگان نشاید آزردن [5]

بتازیانه گرفتم که بیدلی بزنی
۸ کجا تواند رفتن کمند در گردن

---

1 C, Y(b); بامداد for مشکبوی.
2 R, I, Z; هرروز for آنروز.
3 All texts and all MSS. but I; بروی for شخص.
4 I(b), Z; نفس for روح.
5 In I(a) this line is omitted.

کمال شوق[6] ندارند عاشقان صبور
۹ که احتمال ندارد بر[7] آتش افسردن
گر آدمي صفتي سعدیا بعشق بمیر
۱۰ که مذهب حیوان است همچنین[8] مردن

۳۱۰

Metre: مکسوف مطوی مثمن منسرح [— ◡ — ا — ◡ ◡ — ا — ◡ ◡ ا — ◡ ◡ —]

چند توانیم[1] بصبر دیده فرو دوختن
۱ خرمن ما را نماند حیله[2] بجز سوختن
گر نظر صدق را نام گنه مي نهند[3]
۲ حاصل ما هیچ نیست جز گنه اندوختن
چند شب اندر[4] سماع جامه دریدن[5] ز شوق
۳ روز دگر بامداد پاره[6] بر آن دوختن
زهد نخواهد خرید چارهٔ رنجور عشق
۴ شمع و شرابست و شید[7] پیش تو بفروختن

---

[6] B; عشق for شوق.
[7] R; در for بر.
[8] I(a); این چنین for همچنین.
[1] All texts and all MSS. but I; بشاید for توانیم.
[2] All texts and all MSS. but I; چاره for حیله.
[3] All texts and all MSS. but I; نهي for نهند.
[4] All texts and all MSS. but I; بشب در for شب اندر.
[5] I; دریدم for دریدن.
[6] All texts and all MSS. but I, I(a); خرقه for پاره: B, T, C, Y(b) رقعه for do.
[7] I; گل for شید.

ما[8] بکدام آبروی ذکر وصالت کنیم[9]

۵ شکر خیالت[10] هنوز می[11] نتوان توختن

لهجهٔ شیرین من[12] پیش دهان تو چیست

۶ در نظر آفتاب مشعله افروختن

منطق سعدي شنید حاسد و حیران بماند

۷ چارهٔ او[13] خامشي است یا سخن آموختن

۳۱۱

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ — | — ⏑ — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑ — —]

چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان

۱ دل از انتظار خونین دهن از امید خندان

مگر آنکه هر دو[1] چشمش همه روز[2] بسته باشد

۲ بورع خلاص یابد ز فریب چشم بندان

نظری مباح کردند و هزار خون[3] معطّل

۳ دل عارفان ببردند و قرار هوشمندان

سر کوی ماه رویان همه روز فتنه باشد

۴ ز معربدان و مستان و معاشران و رندان

8 All texts and all MSS. except I, I(a), I(b); تا for ما.

9 I; کنند for کنیم.

10 All texts and all MSS. except I; وصالت for خیالت.

11 I(a), E, Y(a), Y(b), L, D; چون for مي.

12 R; ما for من.

13 I; آن for او.

1 B; آنکسی که for آنکه هر دو.

2 I(a); عمر for روز: I(b), R, B; وقت for do.

3 I; جان for خون.

اگر از کمند عشقت بروم کجا گریزم
۵ که خلاص بیتو بند است و حیوة بیتو زندان

اگرم نمی پسندی مدهم بدست دشمن
۶ که من از تو بر نگردم بجفای ناپسندان[4]

نفسی بیا و بنشین سخنی بگو و بشنو
۷ که قیامتست چندین سخن از دهان خندان

اگر این شکر به بینند محدّثان شیرین
۸ همه دستها بخایند چو نیشکر بدندان

همه شاهدان[5] عالم بتو عاشقند [6]سعدی
۹ که میان گرگ صلح است و میان گوسفندان

۳۱۲

Metre : رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

چشم اگر با دوست داری گوش بر[1] دشمن مکن
۱ تیر باران قضا را جز رضا جوشن مکن

هرکه ننهاد است چون پروانه دل بر سوختن
۲ گو حریف آتشین را طوف[2] پیرامن[3] مکن

---

[4] T, C, Y(b) ; چو در آتشم سپندان for بجفای ناپسندان.
[5] R ; عاشقان for شاهدان.
[6] In I(b), B, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D, و is inserted before سعدی.
[1] I, I(a), R, Z, C, Y(b) ; با for بر.
[2] I(a) ; طوق for طوف.
[3] All texts and all MSS. except I ; پیراهن for پیرامن.

69

جای پرهیز است در[4] کوی شکر ریزان گذشت
۳ یا بترک دل بگو یا چشم بر روزن مکن
کیست کو بر ما به بیراهی گواهی میدهد[5]
۴ گو ببین آنروی شهر آرا[6] و عیب من مکن
دوستان هرگز نگردانند روی از مهر[7] دوست
۵ نی معاذالله قیاس دوست با[8] دشمن مکن
مردن اندر کوی عشق از زندگانی خوشتر است
۶ تا نمیری دست مهرش کوته از دامن مکن
شاهد آئینه است و هرکس را که روی[9] خوب نیست
۷ گو نگه[10] زنهار در آئینهٔ روشن مکن
سعدیا با ساعد سیمین نشاید پنجه[11] کرد
۸ گرچه بازو سخت داری زور با آهن مکن

۳۱۳

Metre: هزجِ مثمّنِ سالم [⏑ — — — ⏑ — — — ⏑ — — — ⏑ — — —]

خلاف دوستی کردی[1] بترک دوستان گفتن
۱ نبایستی نمودن[2] روی و دیگر بار بنهفتن

---

4 I; بر for در.
5 R; داده است for می دهد.
6 L; آشوب for آرا.
7 B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; جور for مهر.
8 I(a); از for با.
9 I(b), B, T, C; شکلی for روی.
10 I(a); نظر for نگه.
11 I(a), T, C, Y(b); زور for پنجه.
1 I(a), T, Y(b); باشد for کردی.
2 T; کشادن for نمودن.

گدائی پادشاهی را بشوخي دوست میدارد
۲ نه بی او میتوان بودن نه با او میتوان گفتن

هزارم درد میباشد که میگویم نهان دارم
۳ لبم باهم نمي آید چو غنچه روز[3] بشگفتن

ز دستم بر نمیخیزد[4] که انصاف از تو بستانم
۴ روا داري گناه خویش و آنگه بر من آشفتن

که میگوید ببالای تو ماند سرو در بستان
۵ بیاور در چمن سروی که بتواند چنین رفتن

چنانت دوست میدارم که وصلت[5] دل نمیخواهد
۶ کمال دوستي باشد مراد از دوست نگرفتن

مراد خسرو از شیرین کناری بود و آغوشي
۷ محبّت کار فرهاد است و کوه بیستون سفتن

نصیحت کردن آسان است سرگردان عاشق را
۸ و لیکن با که میگوئي چو[6] نتواند پذیرفتن

شکایت پیش از این روزی بنزدیکان و غمخواران
۹ ز دست خواب میکردم[7] کنون از دست ناخفتن[8]

گر از شمشیر بر گردي نه عالي همّتي سعدي
۱۰ تو گر نیشی بیازردي نخواهي انگبین رفتن

[3] T, C, Y(b) ; وقت for روز.
[4] T, Y(b) ; آید for خیزد.
[5] I(a) ; وصلم for وصلت.
[6] B, T, Z, E, Y(a), L, D ; که for چو.
[7] I(b), B ; میگفتم for میکردم.
[8] In I(b) this line reads thus :—

بغم خواران و نزدیکان کنون از دست ناخفتن
شکایت پیش ازین روزی ز دست خواب میگفتم

N.B.—In T and C this line is omitted.

۳۱۴

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — —]

خوشا و خرّما وقت حبیبان

۱ ز بوی[1] صبح و بانگ عندلیبان

خوش آنساعت نشیند دوست با دوست

۲ که سامان گردد آشوب رقیبان

سزای دشمنان این بس[2] که بینند

۳ حبیبان روی در[3] روی حبیبان[4]

دو تن در جامهٔ چون پسته در پوست

۴ بر آورده دو سر از یک گریبان

نصیب از عمر[5] دنیا نقد وقتست

۵ مباش ای هوشمند از بی نصیبان

چو دانی کز تو چوپانی نیاید

۶ رها کن گوسفندان را بذئبان[6]

من این رندان و مستان دوستدارم

۷ خلاف پارسایان و خطیبان[7]

بهل تا در حق من هرچه خواهند

۸ بگویند آشنایان و غریبان

---

1 I, I(a), I(b), B, C, Y(b) ; ببوی for ز بوی.

2 B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; آن به for این بس.

3 All texts and all MSS. but I, B ; بر for در.

4 In I(a), I(b), Z, R, this line is omitted.

5 I(a) ; باقي for عمر.

6 I ; بدینان for بذئبان.

7 I ; طبیبان for خطیبان

لب شیرین لبان[8] را خصلتی هست
۹ که غارت میکند لبّ[9] لبیبان

نشستم با جوانمردان اوباش
۱۰ بشستم هرچه خواندم از ادیبان

که میداند دوای درد سعدی
۱۱ که رنجورند ازین علّت طبیبان

۳۱۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— — ᴗ — | ᴗ — — — | — — ᴗ — | ᴗ — —]

خفته خبر ندارد سر بر[1] کنار جانان
۱ کاین شب دراز باشد در[2] چشم پاسبانان

بر عقل من بخندی گر در غمش[3] بگریم
۲ کاین[4] کارهای مشکل افتد بکاردانان

دلداده را ملامت کردن[5] چه سود دارد
۳ میباید این نصیحت کردن بدلستانان

دامن ز پای بر گیر[6] ایخوبروی خوشخوی
۴ تا دامنت نگیرد[7] دست خدای خوانان

---

[8] B; دهان for لبان.
[9] I(b), B; هوش for لبّ.
[1] I(b) and all texts but D; در for بر.
[2] I, I(a), I(b), B, T, Z, L; بر for در.
[3] I(a), R; غمت for غمش.
[4] I(a); وین for کین.
[5] I(b), B, R; گفتن for کردن.
[6] I and all texts but L; در گیر for بر گیر.
[7] B; بگیرد for نگیرد.

من ترک مهر ایشان[8] در خود نمي شناسم

۵ بگذار تا بیاید بر من جفای آنان

باور مکن که من دست از دامنت بدارم

۶ شمشیر نگسلاند پیوند مهربانان[9]

چشم از تو بر نگیرم ور میکشد رقیبم

۷ مشتاق گل بسازد با خوی باغبانان

من اختیار خود را تسلیم عشق کردم

۸ همچون زمام اشتر در دست ساربانان[10]

روشن روان عاشق در[11] تیره شب ننالد

۹ داند که روز گردد روزی شب شبانان

شکّر فروش مصري حال مگس چه داند

۱۰ این[12] دست شوق بر سر و آن آستین فشانان

شاید که آستینت بر سر زنند سعدي

۱۱ تا چون مگس نگردي گرد شکر دهانان

۳۱۶

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

دیگر بکجا میرود آن سرو خرامان

۱ چندین دل صاحب نظران دست بدامان[1]

---

[8] I(a), L; مهربانان for مهر ایشان.

[9] All texts and all MSS. but I; مهرجانان for مهربانان.

[10] In R and I this line is omitted.

[11] I(b), B, Z; از for در.

[12] I(a); کین for این.

[1] In I(a), I(b), R, B, Z, C; the following line is inserted between verses 1 and 2:—

مردست که چون شمع سراپای وجودش * میسوزد و آتش نرسیدست بخامان

خون میرود از چشم اسیران کمندش
۲ یکروز نپرسد که کیانند و کدامان
گو خلق بدانند که من عاشق و مستم
۳ در کوی خرابات نباشد سر و سامان
در پای رقیبش چکنم گر ننهم سر
۴ محتاج ملک بوسه دهد دست غلامان
دل میطپد اندر بر سعدي چو کبوتر
۵ زین رفتن و باز آمدن سرو[2] خرامان
یا صاح متي یرجع نومي[3] و قراري
۶ اني و علی العاشق هذان حرامان[4]

۳۱۷

Metre: هزج مثمّن اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

در وصف نیاید که چه شیرین دهن است آن
۱ این است که دور از لب و دندان من است آن
عارض نتوان گفت که دور[1] قمر است این
۲ بالا نتوان گفت که سرو چمن است آن

---

[2] I(b), B, R, T, C; کبک for سرو.
[3] T, Y(b); صبری for نومي.
[4] In R this line is omitted.
[1] I(b), B, R, Z, E, L, D; روی for دور: T, Y(b); قرص for do.

در سرو رسیده است و لیکن بحقیقت
۳ از سرو گذشته است که سیمین بدن است آن
هرگز نبود جسم بدین حسن و لطافت
۴ گوئی همه روح است که در پیرهن است آن
خالیست بران[2] صفحهٔ سیمین بناگوش
۵ یا نقطهٔ از غالیه بر یاسمن است آن
فی الجمله قیامت توئی امروز در آفاق
۶ در چشم تو پیداست که باب فتن است آن
گفتم که دل از چنبر زلفت برهانم
۷ ترسم نتوانم که شکن بر شکن است آن
هر کس که بجان آرزوی وصل تو خواهد
۸ دشوار بر آید که محقر ثمن است آن
مردی که ز شمشیر جفا روی بتابد
۹ در کوی وفا مرد مخوانش که زنست آن
گر خسته دلی نعره زند بر سر کویش[3]
۱۰ عیبش نتوان کرد[4] که بیخویشتن است آن
نزدیک من آن است که هر جرم و خطائی
۱۱ کز صاحب وجه حسن آید حسن است آن

---

[2] I, I(a), I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; بدان for بر آن.
[3] All texts and all MSS. but I(a) ; کوئی for کویش.
[4] All texts and all MSS. except I, I(a) ; گفت for کرد.

سعدي سر سوداى تو دارد نه سر خويش
١٢ هر جامه که عيار بپوشد کفن است آن

٣١٨

Metre: خفيفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [⏑⏑ – | – ⏑ – | – ⏑ – | – – – ⏑ –]

سهل باشد بترک جان گفتن ١ ترک جانان نميتوان گفتن

شکرين است ز آن دهان گفتن ٢ هرچه زان تلختر بخواهد بود[1]

سخن سرو بوستان گفتن ٣ توبه کرديم پيش بالايت

که نميدانَدت نشان گفتن ٤ آنچنان وهم در تو حيران است

رستگاري بالامان گفتن ٥ بکمندي درم که ممکن نيست

متردد شدم در آن گفتن ٦ دفتري در[2] تو وصع ميکردم

که بشايد[3] بداستان گفتن ٧ که تو شيرين‌تري از آن شيرين

با گل از دست باغبان گفتن ٨ بلبلان نيک زهره ميدارند

نتواند بساربان گفتن ٩ آنکه[4] با يار هودجش نظر است

گله[5] با يار مهربان گفتن ١٠ من نمي آرم از جفاى رقيب

حيف باشد بترجمان گفتن ١١ سخن سر بمهر دوست بدوست

بس که خواهند[6] در جهان گفتن ١٢ اين حکايت که ميکند سعدي

---

[1] This is the I variant: I(b), B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), D; بخواهي گفت for بخواهد بود: I(a); گفت for بود.

[2] All texts and all MSS. except I, I(a); از for در.

[3] I, R, T, C; نشايد for بشايد.

[4] In I(b) and all texts but T و is omitted before آنکه.

[5] All texts and all MSS. but I; درد for گله.

[6] All texts and all MSS. but I; بخواهند for که خواهند.

۳۱۹

[— — — ∪ | — — — ∪ | — — — ∪ | — — — ∪] هزجِ مثمّنِ سالم : Metre

دو چشم مست میگونش ببرد آرام هشیاران
۱ دو خواب آلوده بربودند عقل از دست بیداران

نصیحتگوی را از من بگوی ای خواجه دم درکش
۲ که سیل از سرگذشت آنرا که میترسانی از باران

گر آنساقی که مستانراست هشیاران بدیدندی
۳ ز توبه توبه کردندی چو من بر دست خماران

گرم با صالحان بیدوست فردا در بهشت آرند
۴ همان بهتر که در دوزخ برندم با گنهکاران

چه بوی است آنکه عقل از من ببرد و صبر و هشیاری [1]
۵ ندانم باغ فردوس است یا بازار عطّاران

تو با این مردم کوته نظر در چاه کنعانی
۶ بمصر آ تا پدید آیند یوسف را خریداران

الا ای باد شبگیری بگوی آنماه مجلس را
۷ تو آزادی و خلقی از [2] غم رویت گرفتاران

گر آن عیّار شهر آشوب روزی حال ما پرسد
۸ بگو خوابش نمیگیرد بشب از دست عیاران

---

[1] In C, T and Y(b) this hemistich reads thus :—
چه بوی است آنکه عقل از سر ببرد آرام و صبر از دل

[2] Z ; در for از.

گرت باری گذر باشد نظر بر[3] جانب ما کن
٩ نپندارم که بد باشد جزای نیک[4] کرداران
کسان گویند سعدي چون جفا دیدي تحمّل کن
١٠ رها کن تا بمیرم بر سر کوی وفاداران

٣٢٠

Metre: رجزِ مثمّنِ مطویِّ مخبون [— ᴗ ᴗ — | ᴗ — ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | ᴗ — ᴗ —]

سخت بذوق میدهد باد ز بوستان نشان
١ صبح دمید و روز شد خیز و چراغ وانشان
گر همه خلق را چو من بیدل و مست میکنی
٢ روی بصالحان نما خمر بزاهدان چشان
طایفهٔ سماع را عیب کنند و عشق را[1]
٣ زمزمهٔ بسیار خوش تا بروند ناخوشان
خرقه بگیر و می بده باده بیار و غم ببر
٤ بیخبر است و غافل از لذّت عیش بیهشان
سوختگان عشق را دود بسقف میرود
٥ وقع[2] ندارد این سخن پیش فسرده آتشان

---

[3] B; نگه با for نظر بر.
[4] B, T, Z, C, D, L; خوب for نیک.
N.B.—In I(a) I(b) and R this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; مدّعي اند و متّقي for عیب کنند و عشق را.
[2] I, R, C, E, Y(a), Y(b), D; دفع for وقع.

رقص حلال بایدت سنّت اهل معرفت [3]

۶ دنیا بزیر[4] پای نه دست بآخرت فشان

تیغ نهفته میخورم آه نهفته میکشم [5]

۷ گوش کجا که بشنود نالهٔ زار خامشان [6]

من نه بوقت خویشتن پیر و شکسته بوده[7] ام

۸ موی سپید میکند چشم سیاه اکدشان [8]

بوی بهشت میدمد ما بعذاب در گرو

۹ آب حیات میرود ما تن خویشتن کشان

مي شنوم که سعدیا پیِ او دگر[9] مرو

۱۰ چون نروم که بیخودم شوق همي برد کشان [10]

---

[3] In all texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows:—

گر بطریق عارفان رقص کني بضوب کن

[4] All texts and all MSS. but I(b); زیر for بزیر.

[5] In all MSS. except I, and all texts, this hemistich is given thus: ساعد و دست جاودان تیغ نهفته میزند : but I(a), I(b), R, B, Z, substitute کف for دست.

[6] In all texts and all MSS. but I this line is followed by the following verse:—

چند نصیحتم کني کز پیِ نیکوان مرو
چون نروم که بیخودم شوق همي برد کشان

which closely resembles the last line.

[7] I(a), T, C; گشته for بوده.

[8] T, C; مهوشان for اکدشان.

[9] All texts and all MSS. but I, I(a); نیکوان for او دگر.

[10] In all texts and all MSS. except I, the following line is substituted for verse 10:—

باد بهار و بوی گل متفق اند سعدیا
چون تو فصیح بلبلی حیف بود ز خامشان

۳۲۱

Metre: مضارع مثمّن اخرب مكفوف محذوف [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —]

طوطي نگويد از تو دلاويزتر سخن
۱ با شهد ميرود ز دهانت بدر سخن

واجب بود كه بر سخنت آفرين كنند
۲ ليكن مجال گفت نباشد[1] تو در سخن

در هيچ بوستان چو تو سروی نيامد است
۳ بادام چشم[2] و پسته دهان و شكر سخن

انصاف نيست پيش تو گفتن حديث عشق[3]
۴ من عهد ميكنم كه نگويم دگر سخن

چشمان دلبرت بنظر سحر مي كنند
۵ من خود نگويمت كه بود[4] در نظر سخن

ای باد اگر مجال سخن گفتنت[5] بود
۶ در گوش آن ملول بگو اينقدر سخن

وصفی چنان كه لايق حسنت[6] نميرود
۷ آشفته حال را نبود معتبر سخن

شرم آيدم همي كه قمر خوانمت بحسن
۸ هرگز شنيدهٔ ز دهان قمر سخن[7]

---

[1] I(a); نماند for نباشد. [2] T; شمشاد قد for بادام چشم.
[3] I(a), R; خويش for عشق.
[4] I(a); چگونه گويمت اندر for نگويمت كه بود در: I(b), B, T, R; چه گويمت for نگويمت. [5] I; گلشن روحانيان for مجال سخن گفتنت.
[6] All texts and all MSS. but I; در خور حسنش for لايق حسنت.
[7] In I this line is omitted.

گیــرم که حال غرقه ندانند دوستان
۹ آخر درین سفینــه به[8] بینند تو سخن

دُر میچکد ز گفتهٔ[9] سعدي بجای شعـر
۱۰ گر سیم داشتی بنوشتی بزر سخن

۳۲۲

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطویِّ مکسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

گر متصــور شدي با تو در آمیختــن
۱ حیف نبودی وجود در قدمت ریختن

داعیــهٔ شوق[1] نیست رفتن و باز آمدن
۲ قاعدهٔ مهر[1] نیست بستــن و بگسیختن

فکرت من در تو نیست در قلم صنع اوست[2]
۳ کو بتــواند چنیــن صورتی انگیختن

کیست که مرهم نهد بر دل مجروح[3] عشق
۴ کش نه مجــال وقوف نه ره بگریختن

هرکه[4] بشب شمع وار در نظر شاهد است
۵ باک ندارد بروز کشــتن و آویختن

---

[8] I, R; نه for به.
[9] I(a), I(b), B, T; گفتهٔ for منطق.
[1] In all texts and all MSS. except I شوق and مهر are transposed.
[2] In I only is this reading found for قدرتست.
[3] The reading in all other MSS. but I and all texts is رنجور.
[4] I; آنکه for هرکه.

آب روان سرشک و آتش سوزان آه
۶ پیش تو باد است و خاک برسر خود[6] بیختن

خوی تو با دوستان تلخ سخن گفتن است
۷ چارهٔ سعدی حدیث با شکر آمیختن

۳۲۳

Metre : منسرحِ مثمّنِ مطویِ مکسوف [ـــ ◡ ◡ ـــ | ◡ ـــ | ◡ ◡ ـــ | ◡ ـــ]

من نتوانم بعشق پنجه در انداختن
۱ قوّت او میکند بر سر من[1] تاختن

گر دهیم ره بخویش ور نگذری ز پیش[2]
۲ هر دو بدستت درست کشتن و بنواختن

گر تو بشمشیر تیز حمله بیاری بمن[3]
۳ چارهٔ من[4] هیچ نیست جز سپر انداختن

کشتی در آب را از دو برون نیست حال
۴ یا همه سودای حکیم یا همه در باختن

مذهب اگر عاشقی است سنت عشاق چیست
۵ دل که نظرگاه اوست از همه پرداختن

پایهٔ خورشید نیست پیش تو افروختن
۶ یا[5] قد و بالای سرو پیش تو افراختن

---

[6] I; ما for خود.
[1] B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), D, L; ما for من.
[2] All texts and all MSS. but I; یا نگذاری بهٔ for ور نگذری ز.
[3] All texts and all MSS. except I; رواست for بمن.
[4] All texts and all MSS. but I; ما for من.
[5] This is the I reading for پا.

هرکه چنین روی دید جامه چو[6] سعدي درید
۷ موجب دیوانگي است عالم[7] بشناختن
یا بگدازم چو شمع یا بکشندم بصبح
۸ چارهٔ همین بیش نیست سوختن و ساختن

۳۲۴

Metre: هزج مسدّس محذوف [‒ ‒ ᴗ ‒ | ‒ ‒ ‒ ᴗ ‒ | ‒ ‒ ‒ ᴗ]

نبایستي ز اول عهد بستن ۱ چو در دل داشتي پیمان شکستن
بناز وصل پروردن کسی[1] را ۲ خطا باشد[2] بتیغ هجر خستن[8]
دگر بار از پریرویان جماش ۳ نمیباید وفا و مهر[4] جستن
اگر گنجی بدست آرم دگر بار ۴ من و این[5] نوبت و تنها نشستن
ولیکن صبر پنهاني[6] محال است ۵ که نتوان در بروی دوست[7] بستن
گهی گویم بگردیم در غمت زار ۶ دگر گویم بخندي[8] برگرستن
گرم دشمن شوي یا دوست گیري[9] ۷ نخواهم دست[10] از دامن گسستن

---

6 In B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, چو is omitted before سعدي.
7 All texts and all MSS. but I; عالم for آفت.
1 I; یکی for کسی.
2 I, I(a), I(b), R, Y(b); کردي for باشد.
8 I(a), I(b), B, R, Z, E, C, Y(a), Y(b); کشتن for خستن.
4 All texts and all MSS. but I, I(a); عهد for مهر.
5 I(b), I; منم زین for من و این: Z, R; زین for این.
6 All texts and all MSS. except I; و تنهائي for پنهاني.
7 I; خلق for دوست.
8 I(a), I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), D; بخندم for بخندي.
9 I(a) I(b) B, T, C, Y(a), Y(b), E; گردي for گیري.
10 All MSS. but I and all texts except T; دست for دستت.

قیاس آنست سعدي کز کمندش ۸ بجان دادن توانی باز رستن
گر آزادم کنی ور بنده خوانی ۹ مرا زین قید ممکن نیست جستن[11]

۳۲۵

Metre: منسرح مثمّن مطوي موقوف [— ◡ ◡ — | — ◡ — | — ◡ ◡ — | — ◡ —]

صید بیابان عشق گر[1] بخورد تیر او
۱ سر نتواند کشید پای بزنجیر او[2]

گو بسنانم بزن یا بخدنگم بدوز
۲ گر بشکار آمده است دولت نخچیر او

گفتم از آسیب عشق روی بعالم نهم
۳ عرصهٔ عالم گرفت حسن جهانگیر او[3]

چارهٔ مغلوب نیست جز سپر انداختن
۴ چون بتواند[4] که سر[5] در کشد از تیر او

کشته معشوق را درد نباشد که خلق
۵ زنده بجانند و ما زنده بتاثیر او

او بفغان آمد است زین همه تعجیل من
۶ ای عجب و ما بجان زین همه تاخیر او

---

[11] I(b), B, Z, E, Y(a), L, D; رستن for جستن. [1] I(a); چون for گر.
[2] B, Z, E, Y(a), L, D; ز زنجیر for بزنجیر.
[3] In all texts and all MSS. but I the following verse succeeds this line:—

با همه تدبیر خویش ما سپر انداختیم
روی بدیوار صبر چشم بتقدیر او

[4] All texts and all MSS. but I; نتواند for بتواند.
[5] All texts and all MSS. except I; روی for سر.

در همـــه گیتـــي نگاه کردم و باز آمدم

۷ صورت کس خوب نیست پیش تصاویر او [6]

سعدي شیرین سخن این همه شور از کجاست

۸ شاهد ما آیتی است وین همه تفسیر او

نغمـــهٔ از سرّ [7] عشـــق در دل داؤد بود

۹ تا بفلک میـــرود بانگ [8] مزامیـــر او

۳۲۶

Metre : رجز مثمّن مطوي مخبون [— ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — ᴗ ᴗ —]

هرکه بخویشتن رود ره نبـــرد سوی او

۱ بینش ما نیاورد طاقت حسن روی او

باغ [1] بنفشه و سمن بوی ندارد ای صبا

۲ غالیهٔ بســـاز از آن طرهٔ مشکبـــوی او

هر کس ازو بقدر خویش آرزوئی همي کند

۳ همّت ما نمیکند زو بجـــز آرزوی او

من بکمند او درم او بمراد خویشتـــن

۴ گر نرود بطبع من من بروم بخـــوی او

---

[6] Lines 6 and 7 are omitted in I.

[7] All texts and all MSS. except I ; آتشی از سوز for نغمهٔ از سرّ.

[8] I(a), I(b), B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; رسید for رود : C ; رسد for do.

[1] In I(a) and I و is inserted after باغ.

دفع گمان[2] خصم را تا نشنوند مطّلع
۵ دیده بسوی دیگری[3] دارم و دل بسوی او

دامن او بدست[4] من روز قیامت اوفتد
۶ عمر بنقد میرود در سرگفتگوی او

سعدي اگر بر آیدت پای بسنگ دم مزن
۷ روز نخست گفتمت سر نبري ز کوی او

۳۲۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ — ∪ ∪ — ∪ — — ∪ ∪ — ∪ — ...]

آن سرو نازنین که چه خوش میرود براه
۱ و آن چشم آهوانه که چون میکند نگاه

کی سرو دیدهٔ که کمر بست بر میان
۲ یا ماه چارده که بسر بر نهد کلاه

گل باوجود او چو گیاهی است پیش[1] گل
۳ مه پیش روی او چو ستاره است پیش ماه

سلطان صفت همي رود و صد هزار دل
۴ با او چنان که از[2] پی سلطان رود سپاه

گویند ازو حذر کن و راه گریز گیر
۵ گویم کجا روم که ندارم گریز گاه

---

[2] I ; زبان for گمان.
[3] B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; دیگران for دیگری.
[4] I(a) ; چنگ for دست.
[1] I(b), R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; زیر for پیش.
[2] I(a), I(b), B, Z ; در for از.

اوّل نظـر که چاه زنخـدان بدیدمش

۶ گوئی در اوفتاد دل از دست من بچاه

دل خود دریغ نیست که از دست من برفت

۷ جان عزیز بر کف دستسـت گو بخواه

ای نور[3] دیده پای که بر خاک می نهی

۸ آخر نه بر دو دیدهٔ من به که خاک راه

حیفست از آن دهن که تو دادی جواب تلخ

۹ و آن سینهٔ سفیـد که داری[4] دل سیـاه

بیچارگان بر آتش مهـرت[5] بسوختند

۱۰ آه از تو سنگدل که چه نامهربانی آه

شهری بگفتگوی تو در تنگنای عشق[6]

۱۱ شب روز میکنند و تو در خواب صبحگاه

گفتم بنالم از تو بیـاران و دوستـان

۱۲ باشد که دست ظلـم[7] بداری ز بیگناه

بازم حفاظ دامن همّت گرفت و گفت

۱۳ کز[8] دوست جز بدوست مبر سعدیا پناه

---

3 All texts and all MSS. except I(a), R; هردو for نور.
4 B, R, Z, L; دارد for داری.
5 All texts and all MSS. but I; در آتش عشقت for بر آتش مهرت.
6 All texts and all MSS. but I; شوق for عشق.
7 I(a), I(b), B, T, Y(b); جور for ظلم.
8 I, I(a), R; از for کز.

۳۲۸

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

آستین برروی و نقشی درمیان افگندهٔ
۱ خویشتن پنهان و شوری در جهان افگندهٔ

همچنان در غنچهٔ و آشوب[1] استیلای عشق
۲ در نهاد بلبل فریاد خوان[5] افگندهٔ

هریکی نادیده از رویت نشانی[2] میدهد
۳ پرده بردار ای که خلقی در گمان افگندهٔ

آنچنان[3] رویت نمیباید که با بیچارگان
۴ با میان آری[4] حدیثی درمیان افگندهٔ[5]

چون صدف امید میدارم که لولوئی شود
۵ قطرهٔ کز ابر[6] لطفم در دهان افگندهٔ

هیچ نقّاشت نمی بیند که نقشی برکشد
۶ و آنکه دید از حیرتش کلک از بنان افگندهٔ

این دریغم میکشد کافگندهٔ اوصاف خویش
۷ در زبان[7] عام و خاصان را زبان افگندهٔ

حاکمی بر زیر دستان هرچه فرمائی رواست
۸ پنجهٔ زور آزما با ناتوان افگندهٔ

---

[1] I(a); فریاد for آشوب : In I, B, و is inserted after آشوب.
[2] I(a), B, R, Z; گواهی for نشانی.
[3] I; از for آن.
[4] T, Y(b); تا for با : T; آی for آری.
[5] In I(a) this line is omitted.
[6] B; آب for ابر : I; بحر for do.
[7] I(a), B; دهان for زبان.

سر بخدمت می نهادم چون بدیدم[8] نیک باز[9]
۹ چون سر سعدی بسی بر آستان افگندهٔ

۳۲۹

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

ای یار جفا کردهٔ پیوند بریده
۱ این بود وفاداری و عهد تو ندیده[1]
در کوی تو معروفم و از روی تو محروم
۲ گرگ دهن آلودهٔ[2] یوسف ندریده
ما هیچ ندیدیم و همه شهر بگفتند
۳ افسانهٔ مجنون[3] بلیلی نرسیده
در خواب گزیده لب شیرین گل اندام
۴ از[4] خواب نباشد مگر انگشت گزیده
بس در طلبت کوشش بیفایده کردیم
۵ چون طفل دوان از[5] پی کنجشک پریده
مرغ دل صاحب نظران صید نکردی
۶ الّا بکمان مهرهٔ ابروی خمیده

---

8 I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), D; نهادم for بدیدم.
9 All texts and all MSS. except I; در کنار for نیک باز.
1 R, Z, C, L; بدیده for ندیده.
2 In all texts and all MSS. but I, I(a), و is inserted after آلوده.
3 In B, T, Z, E, Y(a), Y(b), D, و is inserted after مجنون: I(a); لیلی بمجنون for مجنون بلیلی.
4 I(a); در for از.
5 I(b), B, C; در for از

میلت[6] بچه ماند بخرامیدن طاؤس

۷ غمزت[7] بنگـــه کردن آهوی رمیـده

گرپای بدر مي‌نهم از نقطهٔ[8] شیــراز

۸ ره نیست که[9] پیرامن من حلقه کشیده

با دست بلورین تو پنجه نتوان کرد

۹ رفتیـــم دعا گفته[10] و دشنام شنیده

روی تو مبینـــاد دگر دیدهٔ سعـــدي

۱۰ گردیده بکس باز کنـــد روی تو دیده

۳۳۰

Metre : رجزِ مثمّنِ مطویِ مخبون [— ◡ ◡ — | ◡ — ◡ — | — ◡ ◡ — | ◡ — ◡ —]

ای که ز دیده غایبي در دل ما نشستهٔ

۱ حسن تو جلوه میکند وین همه پرده بستهٔ

خاطـر عام بـردهٔ خون خواص خـوردهٔ

۲ ما همه صیـــد کردهٔ خود ز کمند جستهٔ

از دگری چه حاصلم تا ز تو مهر بگسلم

۳ هم تو که خستهٔ دلم مرهم جان خستهٔ

گر بجـــراحت و الم دل بشکستهٔ[1] چه غم

۴ مي شنوم که دمبدم پیش دل شکستهٔ

---

[6] I(b), B, Z ; مشیت for میلت : R, T, E, Y(a), Y(b), L, D ; رفتن for do.

[7] E, Y(a), L, D ; دیدن for غمزت.

[8] All texts and all MSS. but I ; مرکز for نقطهٔ.

[9] B, I, D, L ; تو for که.

[10] All texts and all MSS. except I ; کرده for گفته.

[1] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(b) ; بشکستیم for بشکستهٔ.

۳۳۱

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ‒]

پنجه با ساعد سیمین چو نینـدازی به
۱ بـا توانائی معـربد نکنـی بازی به
چون دلش دادی و مهرش ستدی چاره[1] نماند
۲ اگـر او بـا تـو نسـازد تو باو[2] سازی به
جز غم یار مخـور تا غم کارت بخـورد
۳ تو که با مصلحت خویش نپردازی به
سپـر صبر تحمّـل نکنـد تیـر فراق
۴ با کمـان ابرو اگر جنـگ نیاغازی به
با چنین یار که ما عقـد محبّت بستم
۵ گر همـه مایه زیان میکنـد انبازی به
بنـده را بر خط فرمان خـداوند امور
۶ سر تسلیـم نهـادن ز سـر افرازی به
گر چو چنگـم بزنی پیش تو سر بر نکنم
۷ این چنیـن یار وفـادار که[3] بنوازی به
هیچ شک نیست بتیر اجل ای یار عزیز
۸ که من از پای در افتم[4] چو تو اندازی به

---

[1] B, T, C ; هیچ for چاره.
[2] I(a), C, D, L ; بدو for باو : I, I(b) ; درو for do.
[3] I(a), B, T, C ; چو for که.
[4] B, R, T, C, Y(b) ; بیفتم for در افتم.

مجلس ما دگر امروز به بستـــان ماند

٩ مطرب از بلبل عاشق بخوش آوازي به

گوش بر نالهٔ مطـــرب کن و بلبل بگذار

١٠ که نگويد سخن از سعـــدي شيرازي به

٣٣٢

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ⌣ — | ⌣ — — | — — ⌣ — | ⌣ — —]

بر ميـــزند ز مشرق شمع فلک زبانه

١ اى ساقي صبوحي[1] در ده مى شبانه[2]

عقلم بدزد لختى چند اختيار دانش

٢ هوشم ببـــر زمانى تا کى غم زمانه

گر سنگ فتنه بارد فرق[3] منش سپر کن

٣ ور تيـــر طعنه آيد جان منش نشانه

آن کوزه بر گرفتم[4] کآب حيـــات دارد

٤ هم طعم نار دارد هم رنگ نار دانه

صوفي چگونه گردد گرد شراب صافي

٥ کنجشک را نگنجد عنقـــا در آشيانه

گرمي بجان دهندت بستان که پيش دانا

٦ ز آب حيات خوشتر[5] خاک شرابخانه

---

[1] I(a); شبانه for صبوحي

[2] I(a), I(b); مغانه for شبانه

[3] I; جان for فرق.

[4] All texts and all MSS. but I; بر گفتم نه for بر گرفتم.

[5] I; بهتر for خوشتر.

دیوانگان نترسند از صولت قیامت
۷ نشکیبد[6] اسپ چوبین از شیب[7] تازیانه[8]

صوفی وکنج خلوت سعدی و طرف صحرا
۸ صاحب هنر نگیرد بر بی‌هنر بهانه

۳۳۳

Metre : [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —] هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف

سرمست بتی لطیف[1] ساده ۱ در دست گرفته جام باده
در مجلس بزم باده نوشان ۲ بسته کمر و قبا کشاده
لعلش چو عقیق گوهراگین ۳ زلفش چو کمند تاب داده
در گلشن بوستان رویش ۴ زنگی بچگان ز ماه زاده
بنشسته زمین بحضرت وی ۵ گردونش بخدمت ایستاده
خورشید که شاه آسمان است ۶ در عرصهٔ حسن او پیاده
سعدی نرسد به یاد[2] هرگز ۷ گو شرمکنست و یار ساده

۳۳۴

Metre : [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —] مضارعِ مثمّنِ اخرب

ای باد بامدادی خوش میروی بشادی
۱ پیوند روح کردی پیغام دوست داری

---

6 L ; بشکیبد for نشکیبد.

7 I(b), Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; سیف و for شیب : B, T, C ; شفّ for do.

8 In I this line is omitted.

1 L inserts و after لطیف.

2 R, C, Z, L ; بیار for به یاد.

N.B.—This Ode is found under *Tayyebāt* only in I.

بر بوستان گذشتی یا درا بهشت بودی

۲ شاد آمدی و خرم فرخنده بخت بادی
تا من درین سرایم این در ندیده بودم

۳ کامروز پیش چشمم در بوستان کشادی
چون گل روند و آیند این دلبران و شوخان[2]

۴ تو در برابر من چون سرو ایستادی
اوّل چراغ بودی[3] و آهسته شمع گشتی

۵ آسان فرا[4] گرفتم در خرمن اوفتادی
ایدون[5] که مینماید در روزگار حسنت

۶ بس فتنها بزاید[6] تو فتنه از که زادی
خواهم که بامدادی بیرون روی بصحرا

۷ تا بوستان بریزد گلهای بامدادی
یاری که با قرینی الفت گرفته باشد

۸ هر وقت یادش آید تو هر نفس[7] بیادی
گر در غمت بمیرم[8] شادی بروزگارم[9]

۹ پیوسته نیکوان را غم خورده[10] ام بشادی[11]

---

[1] T, Y(b) ; باد بهار for یا در بهشت : C, S ; باد for یا در.
[2] I(b), B, S, C, T ; خوبان for شوخان.
[3] In I(b) and Z و is omitted after بودی.
[4] I(b), B, T, Y(b) ; قرا for فرا.
[5] I(a) ; زین سان for ایدون.
[6] S ; بر آید for بزاید.
[7] I(a), I(b), S, T, Y(b) ; دمبدم for هر نفس.
[8] S, R, and all texts but T ; بگریم for بمیرم.
[9] I, B, R, T, Y(b) ; بروزگارت for بروزگارم.
[10] I, S, I(b) ; خورده اند for خورده ام.
[11] I(b), S ; و شادی for بشادی.

جائی که داغ گیرد دردش دوا پذیرد
۱۰ الا که[12] داغ سعدی کاوّل نظر نهادی

۳۳۵

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور: [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —]

ای برق اگر بگوشهٔ آن بام بگذری
۱ آنجا[1] که باد زهره ندارد خبر بوی

ای مرغ اگر پری بسر کوی آن صنم
۲ پیغام دوستان برسانی بآن پری

آن مشتری خصال گر از ما حکایتی
۳ پرسد جواب ده که بجانند مشتری

گو تشنگان بادیه را جان بلب رسید
۴ تو خفته در کجاوه[2] بخواب خوش اندری

ای ماه روی حاضر و[3] غایب که پیش دل
۵ یک روز[4] نگذرد که تو صد بار نگذری

دانی چه میرود بسر ما ز دست تو
۶ تا که خود بپای خویش بیائی و بنگری

باز آی کز صبوری و دوری بسوختم
۷ ای غایب از نظر که بمعنی برابری

---

[12] I, I(a), R, Z; آن است for الا که.

[1] B, R, Z, C, E, Y(a), L, D; جای for آنجا.

[2] In I(a) خفته follows کجاوه.

[3] In I, I(a), I(b), B, R, Z و, is omitted after حاضر.

[4] I(a), S; لحظهٔ for روز.

یا دل بما دهي چو دل ما بدست تست
۸ یا مهر خویشتن ز دل ما بدر بري
تا[5] خود برون[6] پرده حکایت کجا رسد
۹ چون از درون پرده چنین پرده میدري
سعدي تو کیستي که دم[7] دوستي زني
۱۰ دعوي[8] بندگي کن و اقرار[8] چاکري

۳۳۶

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوض [– – ᴗ | – ᴗ – ᴗ | – – –]

اى ذات شریف و شخص روحاني ۱ آرام دلي و مرهم جاني
خرّم تن[1] آنکه باتو پیوندد ۲ و آن حلقه که درمیان ایشاني
من نیز بخدمتت کمر بندم ۳ باشد که غلام خویشتن خواني
بر خوان تو این شکر که مي بینم ۴ بیفایده است[2] مگس که میراني
هرجا که تو بگذري بدین خوبي ۵ کس شک نکند که سرو بستاني
هرکه این سر[3] دست و ساعدت بینند ۶ گر دل ندهد به پنجه بستاني[4]
بر دیدهٔ[5] من برو[5] که مخدومي ۷ پروانه بخون بده که سلطاني

---

[5] B, T, C, E, Y(a), D ; گر for تا.
[6] I, I(a), B, S, R, Z, C, Y(a), E, L, D ; درون for برون.
[7] In B and T از is inserted after دم.
[8] In Z, E, Y(a), L, D, اقرار and دعوی are transposed.
[1] I(a) ; دل for تن. [2] I(a) ; این for است.
[3] B, R, T, Z, C, E, Y(a), L, D ; هر کس for هرکه این : all texts and all MSS. except I, S, insert و after سر.
[4] In all texts and all MSS. but I the following line succeeds this verse :—
من جسم چنین ندیده ام هرگز — چندانکه قیاس میکنم جاني
[5] S and all texts ; نشین for برو.

من سر ز خط تو بر نمیگیرم ۸ ور چون قلمم بسر بگردانی

این گرد[6] که بر رخ است می بینی ۹ و آن درد که در[7] دل است میدانی

دودی که بر آید[8] از دل سعدی ۱۰ پیداست که آتشی است پنهانی

۳۳۷

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی
۱ حق را بروزگار تو بر[1] ما عنایتی

گفتم نهایتی بود این درد[2] عشق را
۲ هر بامداد میکند از نو بدایتی

معروف شد حکایتم اندر جهان و نیست
۳ امکان آنکه با تو[3] بگویم حکایتی

چندانکه بیتو غایت امکان صبر بود
۴ کردیم و عشق را نه پدیداست غایتی

آنجا که عشق خیمه زند[4] جای عقل نیست
۵ غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی

ز ابنای روزگار بخوبی ممیّزی
۶ چون درمیان لشکر منصور رایتی

---

6 I(a) ; گریه for گرد.

7 S, I ; بر for در.

8 S, R, B, C, T ; بیاید for بر آید.

2 I(a) ; سوز for درد.

1 S, B, T, Z ; با for بر.

3 All texts and all MSS. except I(a) ; با تو مجال آنکه for امکان آنکه با تو .

4 Z ; بزد for زند.

عيبت نمي‌كنم كه خداوند امر و نهي
٧ شايد كه بنده[5] بكشد بي جنايتي

زانكه كه عشق دست تطاول دراز كرد
٨ معلوم شد كه عقل ندارد كفايتي

من در پناه لطف تو خواهم گريختن
٩ فردا كه هر كسي رود اندر حمايتي[6]

در مانده‌ام كه[7] از تو شكايت كجا برم
١٠ هم با تو گر ز دست تو دارم شكايتي

سعدي نهفته چند بماند حديث عشق
١١ اين ريش اندرون بكند هم سرايتي

٣٣٨

Metre: خفيفِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [⏓ ⏑ ⏑ – – | – ⏑ – ⏑ | ⏖ –]

اى كه بر دوستان همي گذري ١ تا بهر غمزهٔ دلي ببري

دردمندان[1] تمام خواهي كشت ٢ تا[2] برحمت بكشتهٔ نگري[3]

ما خود از كوى عشق‌بازانيم ٣ نه تماشا كنان رهگذري

هيچم اندر نظر نمي آيد ٤ تا تو خورشيد روى در نظري

گفته بودم كه دل بكس ندهم ٥ حذر از عاشقي و بيخبري

حلقهٔ گرد خويشتن بكشم ٦ تا نيايد درون حلقه پري

---

[5] In I(a) را is inserted after بنده

[6] In R this line is omitted.

[7] I(b), Z, C, E, Y(a), Y (b), L, D ; من for كه.

[1] I (a), I (b), B, S ; دردمندي for دردمندان.

[2] I, R ; يا for تا.

[3] I ; گذري for نگري.

زين پري پيکران حلقه بگوش ٧ شاهدي ميکنند و جلوه گري
صبر بلبل شنيدهٔ هرگز ٨ چون بخندد شگوفهٔ سحري
پرده‌داري بر آستانهٔ عشق ٩ ميکند عقل[4] و گريه پرده دري
چه خوري داني اي پسر غم عشق ١٠ تا غم هيچ در جهان نخوري
رايگان است يکنفس با دوست ١١ گر بدنيا و آخرت بخري
قلم است اين بدست سعدي در ١٢ يا هزار آستين دُر دري
اين نبات از کدام شهر آرند[5] ١٣ تو قلم نيستي که ني شکري[6]

٣٣٩

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [— — ᴗ — | ᴗ — ᴗ ᴗ | — — ᴗ — | ᴗ — ᴗ ᴗ]

اگرم حيات بخشي وگرم هلاک[1] خواهي
١ سر بندگي بحکمت بنهم که پادشاهي
من اگر هزار خدمت بکنم گناهکارم
٢ تو اگر هزار چون من بکشي که بي گناهي[2]
بکسي نميتوانم که شکايتت بگويم[3]
٣ همه جانب تو خواهند و تو آن کني که خواهي

---

4 I (a) ; چشم for عقل.
5 T, Y (b) ; آمد for آرند.
6 In R 12 (b) and 13 (a) are omitted, while 12(a) and 13(b) are joined together to form line 12.
1 E, Y(a), Y(b) L, D ; ممات for هلاک.
2 In I(a), R, Z ; this hemistich runs as follows :—

تو هزار بهتر از من بکشي و بيگناهي.

3 I(a), P ; شکايت تو خوانم for شکايتت بگويم : I (b), S, R, Z ; بخوانم for بگويم

تو بآفتاب ماني ز كمال [4] حسن [5] طلعت
۴ كه نظر نميتواند كه به بيندت كماهي

من اگر چنانكه نهي است نظر بدوست كردن
۵ همه عمر توبه كردم كه نگردم از مناهي

بخداى اگر بدردم بكشي كه بر نگردم
۶ كسي از تو چون گريزد كه تواش گريزگاهي

منم اى نگار وحشي كه در انتظار رويت
۷ همه شب نخفت مسكين و بخفت مرغ و ماهي

اگر [6] اين شب درازم بكشد در آرزويت
۸ نه عجب كه زنده گردم بنسيم صبحگاهي

غم عشق [7] اگر بكوشم كه ز دوستان بپوشم
۹ سخنان سوزناكم بدهد برو گواهي

خضرى چو كلك سعدي همه روز در سياحت [8]
۱۰ نه عجب گر [9] آبحيوان بدر آيد [10] از سياهي

۳۴۰

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مكفوفِ محذوف [‒ ◡ ◡ ‒ | ‒ ◡ ‒ ◡ | ◡ ‒ ‒ ◡ | ‒ ◡ ‒]

آسوده خاطرم كه تو در خاطر مني
۱ گر تاج ميفرستي وگر تيغ ميزني

---

[4] All texts and all MSS. but I, I(b); بكمال for كمال;.
[5] In all texts and all MSS. but R, و is inserted after حسن.
[6] I(b), S, P, and all texts; وگر for اگر.
[7] S; دل for عشق.
[8] T, C; سياهيست for سياحت.
[9] All texts and all MSS. but I; كه for گر.
[10] L; آمد for آيد.

ای چشم عقل خیره[1] در اوصاف روی تو
۲ چون مرغ شب که هیچ نبیند بروشني

خلقی بتیغ غمزهٔ خونخوار و لعل لب
۳ مجروح میکني و نمک مي پراگني

ما خوشه چین خرمن اصحاب[2] دولتیم
۴ باری نگه کن[3] ای که خداوند خرمني

گیرم که برکني دل سنگین ز مهر من
۵ مهر خود از دلم نتواني که بر کني[4]

حکم آن تست گر بکشی بیگنه و لیک
۶ عهد وفای دوست[5] نشاید[6] که بشکني

این عشق را زوال نباشد بحکم آنک
۷ ما پاک دیده‌ایم و تو پاکیزه دامني

از من گمان مبر که بیاید خلاف دوست
۸ ور متّفق شوند جهانم[7] بدشمني

خواهي که دل بکس ندهي دیدها بدوز
۹ پیکان عشق[8] را سپری باید آهني

---

1 I(a), I(b), Y(b); خیره ماند for عقل خیره : I(b), S; این for ای.
2 T, E, Y(a), Y(b), L, D; ارباب for اصحاب.
3 I(b); درما for باری: E, Y(a), L, D; نگاهی for نگه کن.
4 In all texts and all MSS. but I(a) this hemistich runs as follows:—

مهر از دلم چگونه تواني که بر کني

5 I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C, Y(b); یار for دوست.
6 T, C, Y(b); نباید for نشاید.
7 All texts and all MSS. but I, S, P; جهانی for جهانم.
8 I(a), I(b), I, S, R, P, Z; چرخ for عشق.

با مدعی بگوی که ما خود شکسته ایم
۱۰ محتاج پنجه نیست که با ما در افگنی
سعدی چو سروری [9] نتوان کرد لازمست
۱۱ با سخت بازوان [10] بضرورت فروتنی

۳۴۱

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [– ‿‿ | – ‿ – ‿ | – – ‿ ‿ | – ‿ – ‿]

اگر تو پرده برین [1] زلف و رخ نمیپوشی
۱ بهتک پردهٔ صاحبدلان همیکوشی
غلام حلقهٔ سیمین گوشوار توام
۲ که پادشاه غلامان حلقه در گوشی
بکنج خلوت پاکان و پارسایان آی
۳ نظاره کن که چه [2] مستی کنند و مدهوشی
بروزگار عزیزان که یاد می کنمت
۴ علی الدوام نه یادی پس از فراموشی
چنان موافق طبع منّی و در دل من
۵ نشستهٔ که گمان میبرم در آغوشی
چه نیکبخت کسانی که با تو هم سخنند
۶ مرا نه زهرهٔ گفت و [3] نه صبر خاموشی

---

9 All texts and all MSS. but I, R ; زو رهی for سروری.

10 B, T, C ; بخت یاوران for سخت بازوان : S ; بخت for سخت : I(b), Y(b) ; یاوران for بازوان.

1 I(a), P, R, Z, E, Y(a), L, D ; بر آن for برین.

2 I(a), I(b), S, R, B, T, E, Y(a), Y(b), D ; چو for چه.

3 I(a) ; گفتن for گفت و

رقیب نامتناسب چه اهل[4] صحبت تست
۷ که طبع او همه نیش و تو سر بسر نوشی

بتربیت بچمن[5] گفتم ای نسیم صبا
۸ بگوی تا ندهد گل بخار چاوشی

تو سوز سینهٔ مستان چه دانی[6] ای هشیار
۹ چو آتشیت نباشد چگونه بر جوشی

ترا که دل نبود عاشقی ندانی[7] چیست
۱۰ ترا که سمع نباشد سماع ننیوشی

وفای یار بدنیا و دین مده سعدی
دریغ باشد یوسف بهر چه بفروشی

۳۴۲

Metre: مجتثّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

اگر کلالهٔ مشکین ز رخ بر اندازی
۱ کنند در قدمت عاشقان سر اندازی

اگر برقص در آئی تو سرو سیم اندام
۲ نظاره کن که چه مستی کنند و جان بازی

تو با چنین قد و بالا و صورت زیبا
۳ بسرو و لاله و شمشاد و گل نپردازی

---

4 I(a); صود for اهل.
5 I; بتوبت چمنت for بتربیت بچمن.
6 D, L; ندیدی for چه دانی: I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b); ندانی for do.
7 I(b), S, P, R, and all texts; چه دانی for ندانی.

کدام باغ چو رخسار تو گلی آرد[1]
۴ کدام سرو کند با قدت سر افرازي
بحسن خال و بناگوش اگر نگاه کنی
۵ نظر ز خویش دگر بر کسی[2] نیندازي
غلام باد شمالم[3] غلام باد شمال[3]
۶ که با کلالهٔ جعدت همي کند بازي
بگوی مطرب مجلس بساز[4] زمزمهٔ
۷ بنال بلبل مستان که بس خوش آوازی
که گفته است که صد دل بغمزهٔ ببری
۸ هزار صید بیک تاختن بیندازي[5]
ز لطف لفظ شکربار گفتهٔ سعدي
۹ شدم غلام همه شاعران شیرازي

۳۴۳

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

ای سرو حدیقهٔ معاني ۱ جاني و لطیفهٔ جهاني
پیش تو باتفاق مردن ۲ خوشتر که پس از تو زندگاني

---

[1] B, T, C; دارد for آرد

[2] In all texts and all other MSS. except I(a) this hemistich runs as follows:—

نظر تو با قد و بالای خود نیندازي.

[3] All texts and all MSS. but I(a), I(b), have صبا for شمال in both places.

[4] All texts and all MSS. but I(a); یاران بیار for مجلس بساز.

[5] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I and R this ode is omitted.

چشمان تو سحر اوّلین اند ۳ تو فتنهٔ آخر الزمانی

چون اسم تو در میانه آید ۴ گوئي که بجسم در میانی

آنرا[1] که تو از سفر بیائي ۵ حاجت نبود بارمغانی

گر ز آمدنت خبر بیارند ۶ من جان بدهم بمژدگانی

دفع غم دل نمیتوان کرد ۷ الا بامید شادمانی[2]

گر صورت خویشتن به بینی ۸ حیران جمال[3] خود بمانی

گر صلح کنی لطیف باشد ۹ در وقت بهار مهربانی

سعدي خط سبز دوست دارد ۱۰ پیرامن خد[4] ارغوانی

این پیر نگر که همچنانش ۱۱ از یاد نمیرود جوانی

۳۴۴

Metre : هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | — — ∪ | — — ∪ | — ∪ — —]

ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی

۱ شیرینی از اوصاف تو حرفی ز کتابی

از بوی تو در تاب شود آهوی[1] مشکین

۲ گر باز کنند از شکن زلف تو تابی

بر دیدهٔ صاحب نظران خواب ببستي

۳ ترسي که به بینند خیال تو بخوابی

[1] T, C, Y(b); روزي, for آنرا.

[2] In S this line is omitted.

[3] I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C; وجود for جمال.

[4] I(a); روی for خد.

[1] I; نافهٔ for آهوی.

از خندهٔ شیرین نمکدان دهانت
۴ خون میرود از دل چو نمک خوردهٔ[2] کبابی

تا عذر زلیخا بنهد[3] منکر عشّاق
۵ یوسف صفت از چهره بر انداز نقابی

بی روی توام جنّت فردوس نباید
۶ کاین تشنگي از من نبرد هیچ شرابی

مشغول[4] ترا گر بگذارند بدوزخ
۷ با یاد تو دردش نکند هیچ عذابی[5]

باری بطریق کرمم بندهٔ خود خوان
۸ تا بشنوي از هر بن[6] موئیم جوابی

در من منگر تا دگران چشم ندارند
۹ کز دست گدایان نتوان کرد ثوابی

آب سخنم میرود از طبع چو آتش
۱۰ چون آتش رویت[7] که از و[8] میچکد آبی

یاران همه با یار و من خسته طلبگار
۱۱ هرکس بسر آبی و[9] سعدي بسرابی

---

[2] I(b), B, S, P, C; کردهٔ for خوردهٔ.
[3] I(b); نکند for بنهد.
[4] P; مقبول for مشغول.
[5] In I this line is omitted.
[6] All texts but T; سر for بن.
[7] R; عشق for رویت: I(a); لعل for do.
[8] I(a), P, R, Z, E, Y(a), L, D; روی تو کز و for رویت که از و.
[9] I, P, S, B, T, insert شد before و: Y(b) substitutes شد for و.

۳۴۵

Metre: رمل مثمن محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

این چه رفتار است کآرام دل[1] از من میبری
۱ صبرم[2] از سر[3] میربائی هوشم[4] از تن میبری

باغ[5] لالستان چه باشد آستینی برفشان
۲ باغبان را گو بیا گر گل بدامن میبری

روز و شب میباشد آنساعت که همچون آفتاب
۳ مینمائی روی و دیگر بار روزن میبری

مویت از سر[6] تا کمرگه خوشهٔ برخرمن است
۴ زینهار این[7] خوشه پنهان کن که خرمن میبری

دل بعیاری ببردی ناگهان از دست من
۵ دزد در شب ره زند تو روز روشن میبری[8]

گر تو بر گردیدی از من بیگناه و بی سبب
۶ تا مگر من نیز بر گردم غلط ظن میبری

چون نیاید دود از آن خرمن که آتش میزنی
۷ کی[9] ببندد خون از آنموضع که سوزن میبری

1 I(b), B, R, S, P, I, Z ; کارامیدن for کارام دل.
2 All texts and all MSS. but I ; هوشم for صبرم.
3 I(a), S, R ; دل for سر : C ; جان for do.
4 All texts and all MSS. but I ; عقلم for هوشم.
5 In B, R, و is inserted after باغ.
6 I(a), I(b), B, S ; بس for سر.
7 I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, Y(b) ; آن for این.
8 In I this hemistich runs as follows :
دزد شب تو فارغ روز روشن می بری.
9 All texts and all MSS. except I, R ; یا for کی.

این طریق دشمنی باشد نه شرط[10] دوستی
۸ کآبروی دوستانت[11] پیش دشمن میبری

عیب مسکینی مکن کافتان و خیزان در پیت
۹ گر نمی آید تو زنجیرش بگردن میبری[12]

سعدیا گفتار شیرین پیش آن کام و دهان
۱۰ دُر بدریا میفرستی زر بمعدن میبری

۳۴۶

Metre: متقارب مثمّن سالم [— — ᴗ | — — ᴗ | — — ᴗ | — — ᴗ]

اگر لذت ترک لذت[1] بدانی ۱ دگر شهوت نفس لذت نخوانی
هزاران در خلق بر خود ببندی ۲ گرت باز باشد دری آسمانی[2]
سفرهای علوی کند مرغ جانت ۳ گر از چنبر آز بازش رهانی
و لیکن ترا صبر عنقا نباشد ۴ که در دام شهوت بگنجشک مانی
ز صورت پرستیدنت می هراسم[3] ۵ که تا زنده ره بمعنی ندانی[4]
گر از باغ اُنست گیاهی بروید[5] ۶ گیاهت نماید گل بوستانی
دریغ آیدت هر دو عالم خریدن ۷ که از دور عمرت بشد رایگانی
همین حاصلت باشد[6] از عمر باقی ۸ اگر همچنینش بآخر رسانی

---

10 I(b), P, B; رسم for شرط.
11 All texts and all MSS. except I; دوستان در for دوستانت.
12 In I(a) this line is omitted.
1 R; شهوت for لذت.
2 This line is only found in I.
3 In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows: تو این صورت خود چنان میپرستی
4 In I this verse occurs after line 10.
5 I(a), C; بر آید for بروید:
6 I(a); ماند for باشد.

بگو[7] تا به از زندگاني بدستت ۹ چه افتاد تا صرف شد زندگاني

بملکی دمی زین نشاید خریدن ۱۰ اگر قدر نقدی که داری بداني

چنان میروي ساکن و خواب در سر ۱۱ که میترسم از کاروان باز ماني

وصیت همین است جان برادر ۱۲ که اوقات ضایع مکن تا تواني

صدف وار باید زبان[8] در کشیدن ۱۳ که وقتیکه حاجت بود دُر چکاني

همه عمر تلخي کشیده است سعدي ۱۴ که نامش بر آید[9] بشیرین زباني

۳۴۷

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —]

پاکیزه روی را که بود پاک دامني

۱ تاریکي از وجود بشوید بروشني

گو شهوت از خیال دماغت بدر رود

۲ شاهد بود هر آنچه[1] نظر بروی افگني

ذوق سماع مجلس آنست[2] بگوش دل

۳ وقتی رسد که گوش طبیعت بیا گني[3]

بسیار بر نیاید شهوت پرست را

۴ کش[4] دوستي شود متبدّل بدشمني

خواهي که پای بسته نگردی[5] بدام دل

۵ با مرغ شوخ دیده مکن هم نشیمني

---

7 I; بیا for بگو. 8 S; دهان for زبان. 9 P, L; بر آمد for بر آید.

1 I(b); آنکه for آنچه. 2 S, P; بشنو for آنست.

3 In P this hemistich runs as follows: وقتی که گوش جان بطبیعت بیاگني.

4 I(b), B, S, P, T, C, Y(b); کین for کش.

5 All texts and all MSS. except I; نباشي for نگردي.

شاخی که سر بخانهٔ همسایه میبرد
۶ تلخی بر آورد مگرش[6] بیخ بر کنی

زنهار گفتمت قدم معصیت مرو
۷ ورنه[7] نزیبدت که دم[8] معرفت زنی

سعدی هنر نه پنجهٔ مردم شکستن است
۸ مردی درست[9] باشی اگر نفس بشکنی

۳۴۸

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [‿ ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — ‿ —]

بسم از هوا گرفتن که پری نماند وبالی
۱ بکجا روم ز دستت که نمیدهی مجالی

نه ره گریز دارم نه طریق آشنائی
۲ چه غم اوفتادهٔ را که تواند احتمالی

بتو حاصلی ندارد[1] غم روزگار گفتن
۳ که شبی ندیده[2] باشی بدرازنای سالی

همه عمر در فراقت بگذشت و سهل باشد
۴ اگر احتمال دارد بقیامت[3] اتّصالی[4]

---

[6] All texts and all MSS. but I ; مگر از for مگرش.
[7] All texts and all MSS. except I ; کانگه for ورنه.
[8] In I(a), T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, از is inserted after دم.
[9] I(b) ; تمام for درست.
[1] I ; ندارم for ندارد.
[2] I ; گفتم for ندیده.
[3] I(b), B, S, R, P, T, C ; بقیامتم وصالی for بقیامت اتّصالی.
[4] In I this line is omitted.

چه خوش است در فراقت همه عمر صبر[5] کردن
۵ بامید آنکه روزی بکف اوفتد وصالی[6]

غم حال دردمندان نه عجب گرت نباشد
۶ که چنین نرفته باشد همه عمر بر تو حالی

چه نشینی ای قیامت بنمای سرو قامت
۷ بخلاف سرو بستان که ندارد اعتدالی

سخنی بگوی با من که چنان اسیر[7] عشقم
۸ که بخویشتن ندارم ز وجودت اشتغالی[8]

که نه امشب آن سماع است که دف خلاص یابد
۹ بطپانچه و بربط برهد بگوشمالی[9]

دگر آفتاب رویت منمای آسمان را
۱۰ که قمر ز شرمساری بشکست[10] چون هلالی

خط مشکبوی و خالت بمناسبت[11] تو گوئی[12]
۱۱ قلم غبار میرفت و فرو چکید خالی

تو هم این[13] مگوی سعدی که نظر گناه[14] باشد
۱۲ گنه است بر گرفتن نظر از چنین جمالی

---

5 R; صرف for صبر.

6 In all texts and all MSS. except I this hemistich runs thus;

که مگر گشاده گردد در دولت وصالی

N.B.—In I(b) this line is omitted.

7 I(b); اسیر بند for چنان اسیر.

8 In I(a) lines 7 and 8 are transposed.

9 I; ز for ب.

10 I(b); بروشنائی بشگفت for ز شرمساری بشکست.

11 I(a), I, R; ز for ب.

12 Z, R; چه گویم for تو گوی.

13 S, R, P, I, Z; همان for هم این.

14 I(a); حرام for گناه.

۳۴۹

Metre : هزجِ مثمنِ سالم [ـ ـ ـ ‿ ا ـ ـ ـ ‿ ا ـ ـ ـ ‿ ا ـ ـ ـ ‿]

تو از هر در که بازآئي بدین خوبي و رعنائي[1]
۱ دری باشد که از رحمت[2] بروی خلق بگشائي
ملامتگوی بیحاصل ترنج از دست نشناسد
۲ در آنمعرض که چون یوسف جمال از پرده[3] بنمائي
بزیورها بیارایند وقتی خوبرویانرا[4]
۳ تو سیمین[5] تن چنان خوبي که زیورها بیارائي
چو بلبل روی گل بیند زبانش در حدیث آید
۴ مرا در رویت از حیرت فرو بستست گویائي
تو با این حسن نتوانی که روی از خلق در پوشي
۵ که همچون آفتاب از جام و حور از حلّه[6] پیدائي
تو صاحب منصبي از حال مسکینان[7] نیندیشي
۶ تو خواب آلوده بر چشم بیداران[8] نبخشائي
گرفتم سرو آزادي و[9] از ماه معین[10] زادي
۷ مکن بیگانگي با ما چو میداني[11] که از مائي

---

[1] I(a), I(b), P ; زیبائي for رعنائي. [2] I(a) ; جنت for رحمت.
[3] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; خویش for از پرده : I(b), S, P ; از کعبه for do.
[4] C ; خوبانرا بهر ایام for وقتی خوبرویانرا : B ; روئی for وقتی.
[5] I, I(a), I(b), B, T, C, E, Y(b), D ; سیمتن for سیمین.
[6] I, R ; در جامه for از حله.
[7] S, B, Z, E, Y(a), L, D ; درویشان for مسکینان.
[8] P ; هشیاران for بیداران.
[9] I, I(b), B, S, Z ; نه for و. [10] I(b), S ; مهین for معین.
[11] I(a), I(b), S, R, P, Z ; دانستی for میداني.

دعائی گر نمیگوئي بدشنامی عزیزم کن

۸ که گر تلخ است شیرین است از آن لب هرچه فرمائي

گمان از تشنگي بردم که آبم [12] تا کمر باشد

۹ چو پایانم [13] برفت، اکنون بدانستم [14] که دریائي

تو خواهي آستین افشان و خواهي روی درهم کش [15]

۱۰ مگس جائی نخواهد رفت از دکان حلوائي

قیامت میکني [16] سعدي بدین شیرین سخن گفتن

۱۱ مسلّم نیست طوطي را در ایّامت شکرخائي

۳۵۰

Metre : مجتثِّ مثمّنِ مخبون [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ ⏓ —]

تو هیچ عهد نبستي [1] که عاقبت نشکستي

۱ مرا بر [2] آتش سوزان [3] نشاندي و ننشستي [4]

بنای مهر نمودي که پایدار نماند [5]

۲ مرا به بند به بستي خود از کمند بجستي

---

12 All texts and all MSS. except I(a) ; دریا for آبم.
13 L ; پایابم for پایانم.
14 T, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; از دست دانستم for اکنون بدانستم.
15 R, Z ; چشم برهم نه for روی درهم کش.
16 I ; میکند for میکني.
1 R ; نکردي for نبستي.
2 I(b) ; در for بر.
3 B ; هجران for سوزان.
4 In I(a) the hemistiches I(b) and 2(b) are transposed.
5 All texts and all MSS. but I, I(a) ; نباشد for نماند : I(a) ; بماند for do.

دلم شکستي و رفتي خلاف عهد[6] مودّت[7]
۳ باحتياط رو اکنون که آبگينه شکستي

چراغ چون تو نباشد بهيچ خانه و ليکن
۴ کس اين سراى نبندد[8] در اينچنين که تو بستي

گرم عذاب نمائي بداغ و درد جدائي
۵ شکنج صبر[9] ندارم بريز خونم و رستي

بيا که ما سرهستي و کبريا[10] و رعونت
۶ بزير پاى نهاديم و پاى بر سر هستي

گرت بگوشهٔ چشمى نظر بود باسيران
۷ دواى درد من اول که بيگناه بخستي

هر آنکست که به بيند روا بود که بگويد
۸ که من بهشت بديدم براستي و درستي

گرت کسى بپرستد ملامتش نکند کس[11]
۹ تو خود[12] در آينه بنگر[13] که خويشتن بپرستي

عجب مدار که سعدي بياد دوست بنالد
۱۰ که عشق موجب شوقست[14] و خمر علّت مستي

---

6 All texts and all MSS. but I; شرط for عهد.
7 I(b), B, R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; محبّت for مودّت.
8 I; بيند for بندد.
9 T, Y(b); شکنجه تاب for شکنج صبر.
10 I(a); کبر و ناز for کبريا.
11 All texts and all MSS. but I; نکنم من for نکند کس.
12 I(a); هم for خود.
13 I(b); مکن for بنگر.
14 T, Y(b); گريه for شوق.

۳۵۱

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [— — ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑ | — — ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑]

تو اگـــر بحسن دعوی بکني گواه داري
۱ که جمال[1] سروِ بستان و کمـال[1] ماه داري

در کس نمیکشـــایم که بخـــاطرم در آید
۲ تو در اندرون جان آی[2] که جایگاه داري[3]

ملکی مهی ندانم بچه کنیتت بخـــوانم
۳ بکدام جنس گویم که تو اشتبـــاه داري

بر کس نمیتـــوانم بشکایت از تو رفتـــن[4]
۴ که قبول و قوّتت هست و جمال و جاه داري

گل بوستان رویت چو شقایقست[5] لیکن
۵ چکنم بســـرخ روئي که دل سیـــاه داري

چه خطا ز بنده دیدي که خلاف عهد کردي[6]
۶ مگـــر آنکه ما ضعیفیم[7] و تو دستـــگاه داري

نه کمال حسن باشد ترشي و روی[8] شیرین[9]
۷ همه بد مکن که مردم همه نیکخواه داري[9]

---

[1] In all texts and all MSS. but I, P, جمال and کمال are transposed.
[2] R; جانی for جان آی.
[3] In I(b) this line is omitted.
[4] I(a); که شکایت تو خوانم for بشکایت از تو رفتن.
[5] In I(a) و is inserted before لیکن.
[6] I(b); ز صحبتش بریدي for خلاف عهد کردي.
[7] I(a); فقیریم for ضعیفیم.
[8] I(b); ز روئی for و روئی; T, Y(b); بروئی for do.
[9] In I(a) the following line is substituted for verse 7;

تو جفا کني و صولت دگران دعائی دولت
نه عجب ازین لطافت که تو بادشاه داري

In I(b) B, T, C, it is added after line 7.

بیکی لطیفه گفتن ببري[10] هزار دل را

۸ نه چنان لطیف باشد که دلی نگاه داري

بخدا اگر چو سعدي برود دلت براهی

۹ همه شب چو او نخسپي و نظر براه داري

۳۵۲

Metre : رملِ مثمّنِ مخبون [⏑⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — —]

تو کدامي و چه نامي که چنین خوب خرامي

۱ خون عشاق حلال است زهی[1] شوخ حرامي

بیم آنست دمادم که چو پروانه بسوزم

۲ از تغابن که تو چون شمع چرا شاهد عامي

فتنه انگیزي و خون ریزي و خلقی نگرانت[2]

۳ که چه موزون[3] حرکاتی و چه مطبوع کلامي

مگر از هیأت[4] شیرین تو میرفت حدیثی

۴ نی شکر گفت کمر بستهام اینک بغلامي

کافر ار قامت همچون بت سیمین تو بیند

۵ بار دیگر نکند سجدهٔ[5] بتهای رخامي[6]

---

[10] I, B, R ; گفتي for گفتن : I, B, T ; ببوم for ببري .

[1] S ; بتوای for زهی .

[2] All texts and all MSS. except I ; نگرانند for نگرانت.

[3] All texts and all MSS. but I, I(b) ; شیرین for موزون.

[4] R پسته for هیأت.

[5] In R. به is inserted after سجدهٔ.

[6] In all texts and all MSS. except I, I(b), R, the following verses follow line 5 :—

بنشین یک نفس ای فتنه که برخاست قیامت

فتنهٔ نادر بنشیند چو تو در حال قیامي

بو العجب باشد ازین خلق که رویت چو مه نو

مي نمایند بانگشت و تو خود بدر تمامی

آفت مجلس و میدان هلاک زن و مردی
۶ فتنهٔ خانه و بازار و بلای[7] در و بامی[8]
در سرکار تو کردم دل و دین با همه دانش
۷ مرغ زیرک بحقیقت منم امروز و تو دامی
طاقتم نیست ز هر بیخبری سنگ ملامت
۸ که تو در سینهٔ[9] سعدی چو چراغ از پس جامی
کس نیارد که کند جور در اقبال اتابک
۹ تو چنین سرکش و بیچاره کش از خیل کدامی[10]

۳۵۳

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ —]

چه دعا گویمت ای سایهٔ میمون همای
۱ یارب این سایه بسی بر سر اسلام بپای
جود پیدا و وجود از نظر خلق نهان
۲ نام در عالم و خود در کنف سَر خدای
در سرا پردهٔ عصمت بعبادت مشغول
۳ پادشاهان متوقّف بدر پرده سرای
آفتاب این همه شمع از پس و مشعل در پیش[1]
۴ دست بر سینه زنندش[2] که بپروانه درآی

7 I; هلاک for بلائی.

8 In I(b), R, this line is omitted.

9 I(b), S, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; دیده for سینه.

10 This verse is only found in I.

1 All texts and all MSS. but I(a); عقب و مشعلهٔ پیش for پس و مشعل در پیش.

2 I(a); نهندش for زنندش.

مطلع برج سعادت فلک اختر سعد

۵ بحر دُر دانهٔ شاهی صدف گوهر زای

حرم عفّت و عصمت بتو آراسته باد

۶ علم دین محمد بمحمد بر پای

ای حسود ار نشوی خاک تو[3] در خدمت او

۷ دیگرت باد بدستست برو می پیمای

هر که خواهد که درین مملکت[4] انگشت خلاف

۸ بر خطائی بنهد گو برو انگشت بخای

جهد و مردی ندهد آنچه دهد دولت و بخت

۹ گنج و لشکر نکند آنچه کند همّت و رای

قدم بنده بخدمت نتوانست رسید

۱۰ قلم از شوق و ارادت[5] بسر آمد بر پای

جاودان قصر معالیت چنان باد که مرغ

۱۱ نتواند که بر آن[6] سایه کند غیر همای

نیکخواهان ترا تاج کرامت بر سر

۱۲ بدسگالان ترا بند عقوبت بر پای

خلف دیدهٔ سلغر ملک دولت و دین[7]

۱۳ مَلِکَ آیت رحمت[8] ملک ملک کشای[9]

---

[3] In I(b), B, S, P, T, تو is omitted after خاک.

[4] Z, C, E, Y(a), L, D; طائفه for مملکت. [5] I(a); محبّت for ارادت.

[6] I(a), I(b), B, P, S, R, C, T, Y(b); برو for بر آن.

[7] R; شرف دولت ملک for ملک دولت و دین.

[8] I(a); نصرت for رحمت. [9] B, S, R, T; آرای for کشای. In I(b), P, C, this line is omitted.

N.B.—This ode is in the form of an introduction (*tashbīb*) to a *qasīdah* and has no *makṭa'*. It is not found in I.

٣٥٤

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

سرو ايستاده به چو تو رفتار مي کني
طوطي خموش به چو گفتار مي کني ١

کس دل باختيار بمهرت[1] نمي دهد
دامي نهادهٔ که گرفتار مي کني ٢

تو خود چه فتنهٔ که بچشمان ترک[2] مست
تاراج عقل[3] مردم هشيار مي کني ٣

از دوستي که دارم و غيرت که مي برم
خشم آيدم که چشم باغيار[4] مي کني ٤

گفتي نظر خطاست تو دل مي بري رواست[5]
خود کردهٔ جرم و خلق گنهگار[6] مي کني ٥

هرگز فرامشت نشود دفتر خلاف
با دوستان چنين که تو تکرار مي کني ٦

دستان بخون تازهٔ بيچارگان خضاب
هرگز کس اين کند که تو عيار مي کني ٧

با دشمنان موافق و با دوستان بخشم[7]
ياري نباشد اين که تو با يار مي کني ٨

---

1 R; وصلت for مهرت.
2 C, Y(b); بمژگان چشم for بچشمان ترک : L; بترکان چشم for do.
3 C, L, Y(b); قصد هلاک for تاراج عقل.
4 Z, L; بر اغيار for باغيار.
5 In R, the hemistich runs thus;— گفتي نظر بپوش تو دل ميبري ز دست.
6 R, C, Y(b); گرفتار for گنهگار.
7 C, Z, L, Y(b); بجنگ for بخشم.

گر تیغ می زنی ببر[8] اینک وجود من
۹ صلحست ازین طرف که تو پیکار می کنی

تا من سماع می شنوم پند نشنوم
۱۰ ای مدعی نصیحت بیکار می کنی

از روی دوست تا نکنی رو در آفتاب[9]
۱۱ گو[10] آفتاب روی بدیوار می کنی

زنهار سعدی از دل سنگین کافرش
۱۲ کافر چه غم خورد که[11] تو زنهار[12] می کنی

۳۵۵

Metre : رجز مثمّن مطوی مخبون [‒ ◡ ◡ ‒ | ‒ ◡ ‒ ◡ | ‒ ◡ ◡ ‒ | ‒ ◡ ‒ ◡]

چشم رضا و مرحمت بر همه باز میکنی
۱ چونکه ببخت ما رسد این همه ناز میکنی

ای که نیازموده صورت حال بیدلان
۲ عشق حقیقی است اگر حمل مجاز میکنی

ای که نصیحتم کنی کز پی او دگر مرو
۳ در نظر سبکتگین عیب ایاز میکنی

---

8 C, Z, L, Y(b) ; سپر for ببر.
9 R, Z, C, L, Y(b) ; بآفتاب for در آفتاب.
10 R, C, Z, L, Y(b) ; کز for گو.
11 C, Y(b) ; چو for که.
12 C, Y(b) ; تیمار for زنهار.
N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* only in I. In R lines 4, 6, 9 are omitted.

پیش نماز بگذرد سرو سهي[1] و گویدم
۴ قبلهٔ اهل دل منم سهو نماز میکني
دی بامید گفتمش داعي دولت تو ام
۵ گفت دعا بخود بکن گر بنیاز میکني
گفتم اگر لبت گزم مي خورم و شکر مزم
۶ گفت اگر خوري بزم قصه دراز میکني
سعدي خویش خوانیم پس بجفا برانیم
۷ سفره اگر نمینهي در بچه باز میکني

۳۵۶

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

جور بر من مي پسندد دلبری ۱ زور با من میکند زور آوری
بار خصمي میکشم کز جور او ۲ مي نشاید رفت پیش داوری[1]
عقل بیچاره است در زندان عشق ۳ چون مسلماني بدست کافری
بارها گویم بگویم پیش خلق ۴ تا مگر بر من ببخشد خاطری
باز گویم پادشاهی را چه غم ۵ گر بخیلش در بمیرد چاکری
ای که صبر از من طمع داري و هوش ۶ بار سنگین مي نهي بر لاغری
گنج در پای عزیزان افگنند ۷ ما سری داریم اگر داري سری
چشم عادت کرده با دیدار دوست ۸ حیف باشد بعد ازو بر دیگری
در سراپای تو حیران مانده ام ۹ در نمي باید بحسنت زیوری[2]
این سخن سعدي تواند گفت و بس ۱۰ هر گدائی را نباشد جوهری

---

[1] I(a), R, S, P, B, T, Z, Y(a), E, L, D ; روان for سهی.

[1] S, R, Z, E, Y(a), Y(b), D ; دلبری for داوری.

[2] This line only occurs in I.

۳۵۷

Metre : رجز مثمّن سالم [ــ ــ ᴗ ــ | ــ ــ ᴗ ــ | ــ ــ ᴗ ــ | ــ ــ ᴗ ــ]

آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری
۱ یا کبر منعت میکند کز دوستان یاد آوري

هرگز نبود[1] اندر ختن بر صورتی چندین فتن
۲ هرگز نباشد در چمن سروی بدین خوش منظري

صورتگر دیبای[2] چین گو صورت روشن[3] ببین
۳ یا صورتی بر کش چنین یا ترک کن صورتگري

زابروی زنگاري کمان گر[4] پرده برداري[5] عیان
۴ تا قوس باشد در جهان دیگر نبیند[6] مشتري

بالای سرو بوستان قدی ندارد دلستان
۵ خورشید با روی چنان زلفی[7] ندارد عنبري

تا نقش مي بندد فلک کس را نبودست[8] این نمک
۶ حوری[9] ندانم یا ملک فرزند آدم یا پري

تا دل بمهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام
۷ چون در نماز استاده ام گوئي بمحراب اندري[10]

---

[1] R, Z, C, L, Y(b) ; نشنیده ام for هرگز نبود.
[2] R, Z, C, L, Y(b); زیبای for دیبای. [3] Z, C ; رویش for روشن.
[4] B ; چون for گر : C ; تا for do. [5] C, Y(b) ; بر دارد for برداري.
[6] B ; تابد for بیند. [7] Y(b) ; موی for زلفی.
[8] R ; ندادست for نبودست. [9] I, Z ; ماهی for حوری.
[10] In R, Z, C, L, Y(b), the following verse is inserted after line 7;—

فصل بهارست ای نگار اینک کنار جویبار
با عاشقان سوگوار بخرام چون کبک دري

دیگــر نمي دانم طریق از دست رفتــم چون غریق

۸ اینک لبانت [11] چون عقیق از بسکه خونم مي خوري

چون [12] رفته‌باشم زین جهــان باز آیدم رفتــه روان

۹ گر همچنین دامن کشان بالای خــاکم بگذري

از لعلــش [13] آتش مي جهد نعلم در آتش مي نهد

۱۰ گر دیگری جان‌مي دهد سعدي تو جان‌مي پروري

هر کس که دعوی میکند گویا تواسي مــیـکـنـد

۱۱ در عــهــد موسی میکنــد آواز گاو سامــري [14]

۳۵۸

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [ـ ـ‿ | ـ ـ ‿ | ـ ‿ ‿ ـ | ـ ـ ‿ ‿ | ـ ـ ‿ ـ | ـ ‿ ـ ‿]

چه باز در دلــت آمد که مهــربر کنــدي

۱ چه شد که یار قدیم [1] از نــظــر بیفگندي

ز حد گذشت جدائي میــان ما ای دوست

۲ هــنــوز وقت نــیامد که باز پیوندي

بود که پیــش تو میــرم اگــر مجــال بود

۳ وگرنه بــر ســر کــویت بآرزومندي

11 I ; ایکه دهانت for اینک لبانت.

12 I ; گر for چون.

13 R, Z, C, L, Y(b) ; لعلت for لعلش.

14 In R, C, Y(b), line 11 is omitted, and the following verse substituted ;

ز آن چشم و ابرو در جهان کس را نبودست آنچنان
ای فتنــهٔ آخرزمان در چشــم شوخت ساحري

In Z, L, this verse is omitted.

N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* only in I.

1 I(a), P, R, B, Z, E, Y(a), L, D ; عزیز for قدیم.

دری بروی من ای یار[2] مهربان بگشای
۴ که هیچ کس نگشاید اگر تو در بندي

مرا اگر همه آفاق خوبرویانند
۵ بهیچ روی نمیباشد از تو خورسندي

هزار بار بگفتم که چشم نگشایم[3]
۶ بروی خوب و لیکن تو چشم مي بندي[4]

مگر در آینه بیني وگرنه در آفاق
۷ بهیچ خلق[5] نه پندارمت که مانندي

حدیث سعدي اگر کاینات بپسندند[6]
۸ بهیچ کار نیاید گرش[7] تو نپسندي

مرا چه بندگي از دست و پای[8] برخیزد
۹ مگر امید ببخشایش خداوندي[9]

۳۵۹

Metre : مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ⏑ | — ⏑ — — | — — ⏑ | — ⏑ — —]

چونست حال بستان ای باد نوبهاري
۱ کز بلبلان برآمد فریاد[1] بیقراري

---

[2] I(b), B, S, R, P ; ماه for یار.
[3] I(b), R, P, T, C, E, D ; دیده بر for چشم : B, Z, L ; دیده for چشم : S ; بر دوزم for نگشایم.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] All texts and all MSS. but I, I(a) ; روی for خلق.
[6] All texts and all MSS. but I ; بپسندد for بپسندند.
[7] I(b) and all texts but Y(b) ; اگر for گرش.
[8] T, L ; سعی for و پای.
[9] In C, E, Y(a), Y(b), D, this line is omitted.

[1] S ; افغان for فریاد.

ای گنـــج نوشدارو بر خستگـــان نگـــه[2] کن

۲ مرهم بدست و ما را مجـــروح میگذاري

یا خلـــوتی بـــر آور یا برقعـــی فـــرو هـــل

۳ ورنه بشکل شیـــرین شور از جهان بـــر آري

هر ساعت از لطیـــفـــی رویت عـــرق برآرد

۴ چون بر شـــگـــوفه آید[3] باران نو بهاري

عود است زیر دامن یا گل در آستیـــنـــت[4]

۵ یا مشک درگریبان[4] بنمـــای تا چه داري

گل نسبتـــی ندارد با روی دلفـــریبـــت[5]

۶ تو درمیان گلهـــا[6] چون گل میان خاري

وقتـــی کمنـــد زلفت دیگـــر[7] کمـــان آبرو

۷ این میکشـــد بزورم و آن میکشـــد بزاري

ور[8] قید میکشـــائي[9] وحشـــي[10] نمیگـــریزد

۸ در بنـــد خوبرویان خوشتـــر که[11] رستگاري

ز[12] اول وفا نمـــودي چنـــدانکه دل ربودي

۹ چون مهر سخت کردم[13] سست آمدي بیـــاري

[2] S, B, E, Y(a), Y(b), D; گذر for نگه : I(a), I(b), P, T, C ; نظر for do.

[3] All texts and all MSS. but I; بارد for آید.

[4] In I(a) مشک در گریبان and گل در آستینت are transposed.

[5] P; دلستانت for دلفریبت.

[6] I(b); خوبان for گلها.

[7] S, and all texts but Z; گاهی for دیگر.

[8] I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; گو for ور : S, P, B; ار for do.

[9] I(b); میکني تو for میکشائي.

[10] I(a), S, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; بندی for وحشي.

[11] S, R, P; ز for که.

[12] In R, T, Y(b) ز is omitted before اول.

[13] All texts and all MSS. except I; کردي for کردم .

عمری دگر ببـاید بعـد از فـراق ما را
۱۰ کاین عمـر صرف کردیـم اندر امیدواري

ترسم نمـاز صوفي با صحبـت[14] خیـالت
۱۱ باطل بود که صورت بر[15] قبله مي‌نگاري[16]

هر درد را که بیني درمان و چـارهٔ هست
۱۲ درمان درد سعـدي با دوست سازگاري

۳۶۰

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [— — ⏑ — | ⏑ — ⏑ ⏑ | — — ⏑ — | ⏑ — ⏑ ⏑]

چو کسی در آید از پـای و تو دستـگاه داري
۱ گرت آدمیتـي هست دلش نگاه داري

بره بهشـت فردا نتـوان شدن ز[1] محشـر
۲ مگـر از دیار دنـیـا که سر دو راه داري

همه عیب خلـق دیدن نه مروّتست و مردي
۳ نگهی بخویشتن کن که تو هم[2] گناه داري

ره طالبان و مردان[3] کرمست و فضل[4] و احسـان
۴ تو چه[5] از نشان مردي مگر[6] این کلاه داري

---

[14] R ; از رحمت for با صحبت

[15] I(a) ; در for بر.

[16] In I(b) and I this line is omitted.

[1] I(b), S, P, B, R, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; ب for ز.

[2] All texts and all MSS. except I ; همه for توهم.

[3] All texts and all MSS. but I, I(b), R, P ; عقبی for و مردان : I(b), R, P ; دنیا for do.

[4] R, C, Z, E, Y(a), L, D ; لطف for فضل : P ; خلق for do.

[5] I, I(b), B, S, P, R, Z ; خود for چه.

[6] All texts and all MSS. but I ; بجز for مگر.

بچه خرمی و نازان گرو از تو برد هامان

۵ اگرت شرف همین است که مال و جاه داری

چه درختها طوبیست نشانده[7] آدمی را

۶ تو بهیمهوار الفت بهمین[8] گیاه داری

که زبان حال داند که بگوش مرده گوید

چه خوشست عیش وارث که بجایگاه داری[9]

بکدام روسپیدی طمع بهشت بندی[10]

۸ تو که در جریده[11] چندین ورق سیاه داری

بدر خدای قربی طلب ای ضعیف همّت

۹ که نماند این تقرّب که بپادشاه داری

تو مسافری و دنیا چو[12] سراب و کاروانی

۱۰ نه معوّل است و[13] پشتی که باین[14] پناه داری

تو حساب خویشتن کن نه عتاب[15] خلق سعدی

۱۱ که بضاعت قیامت عمل تباه داری[16]

---

7 All texts, and all MSS. but I ; طوبی بنشانده for طوبیست نشانده.

8 I(b) ; همه با for بهمین.

9 This line is found only in I.

10 I(b), and all texts but L ; داری for بندی.

11 I, I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; خریطه for جریده.

12 In all texts and all MSS. but I چو is omitted after دنیا.

13 In all texts and all MSS. except I و is omitted after است.

14 I, I(b), S, P, Z ; برین for باین : R, C ; بدین for do.

15 All texts and all MSS. except I ; حساب for عقاب.

16 In I(b), P, B, this line is omitted.

N.B.—This ode is omitted in I(a).

۳۶۱

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [— ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ —]

چون خراباتی نباشد زاهدی ۱ کش بشب[1] از در در آید شاهدی

محتسب گو تا به بیند روی دوست ۲ همچو محرابی و من چون عابدی

چون من[2] آب زندگانی یافتم ۳ غم نباشد گر بمیرد حاسدی

آنچه ما را در دل[3] است از سوز عشق ۴ می نشاید گفت با هر باردی

دوستان باشند[4] و دلداران و لیک ۵ مهربان نشناسد الا واحدی

از تو روحانی ترم در پیش دل ۶ نگذرد شبهای خلوت واردی[5]

خانهٔ در کوی درویشان بگیر ۷ تا نماند در محلّت زاهدی

گر دلی داری و دلبندیت نیست ۸ پس چه فرق از ناطقی تا جامدی[6]

گر بخدمت قایمی خواهی منم ۹ ور نمی خواهی بحسرت قاعدی

سعدیا گر روزگارت می کشد ۱۰ گو بکش بر دست سیمین ساعدی

۳۶۲

Metre : هزجِ مسدّسِ سالم [ᵕ — — — | ᵕ — — — | ᵕ — — —]

چه رویست آنکه دیدارش ببرد از من شکیبائی

۱ گواهی میدهد صورت بر اخلاقش بزیبائی

نگارینا بهر تندی[1] که میخواهی جوابم ده

۲ که گر تلخ اتفاق افتد بشیرینی بیندائی

---

[1] P, I, Y(b) ; بشمع for بشب.

[2] All texts and all MSS. but I ; من چو for چون من.

[3] I(a) ; سر for دل.

[4] I ; گیرند for باشند.

[5] In I(b) this line is omitted.

[6] This line is found only in I(a), R, B, Z, L.

[1] I(a) ; تلخی for تندی.

دگر چون ناشکيبائي بنالد صادقش دانم[2]
۳ که من در نفس خويش از تو نمي‌بينم[3] شکيبائي
دگر ره عيب شيدايان و مسکينان نخواهم کرد[4]
۴ که دانشمند ازين صورت برآرد سر بشيدائي[5]
چنانم در دلی حاضر که جان در جسم و خون در رگ
۵ فراموشم نۀ وقتی که ديگر وقت ياد آئي
شبی خوش هر که ميخواهد که با جانان بروز آرد
۶ بسی شب روز گرداند بتاريکي و تنهائي
بيار ای لعبت ساقي[6] بگو ای کودک مطرب
۷ که صوفي در سماع آمد دوتائي کرد يکتائي
سخن پيدا بود سعدي که حدش تا کجا باشد
۸ زبان در کش که منظورت[7] ندارد حد زيبائي[8]

۳۶۳

Metre : هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

چو تنگ نباشد دل مسکين حمامی
۱ کش يار[1] هم آواز بگيرند بدامی

---

[2] R ; خوانم for دانم.
[3] I(a) I(b), P, B, R, and all texts ; نمي يابم for نمي بينم.
[4] I(b), R, Z, E, Y(a) L, D ; و مسکينان نخواهم کرد for و مسکينان نخواهم کرد.
[5] In I this line is omitted.
[6] P, C, E, Y(a), L, D ; شيرين for ساقي.
[7] All texts and all MSS. but I ; موصوفت for منظورت.
[8] In I(b) and R this line is omitted.
[1] All MSS. and all texts but L ; بار for يار.

دیشب همه شب دست در آغوش سلامت[2]
۲ وامروز همه روز تمنّای سلامی
آن بوی گل و سنبل و نالیدن بلبل
۳ خوش بود دریغا که نکردند دوامی
از من مطلب صبر جدائي که ندارم
۴ سنگست فراق و دل محنت زده جامی
در هیچ مقامش دل مسکین[3] ننشیند[4]
۵ خو کردهٔ صحبت که برافتد ز مقامی
بیدوست حرامست جهان دیدن مشتاق
۶ قندیل بکش تا بنشینم بظلامی
چندان بنشینم که بر آید نفس[5] صبح
۷ کانوقت[6] بدل میرسد از دوست پیامی[7]
آنجا که توئي رفتن ما سود ندارد
۸ الا بکرم پیش نهد لطف تو گامی
زان عین که دیدي اثری بیش نماند است
۹ جانی بدهان آمده در[8] حسرت کامی
سعدي سخن یار[9] چگوئي بر اغیار
۱۰ هرگز نبرد[10] سوختهٔ قصّه بخامی

---

[2] I; ملامت for سلامت.
[3] I(a), S, P, R, and all texts; سنگین for مسکین.
[4] All texts and all MSS. but I; نشکیبد for ننشیند
[5] I(a), B, T, C, Y(b); اثر for نفس.
[6] I(a), C; لحظه for وقت. [7] In I this line is omitted.
[8] I(b), S, P, and all texts; از for در.
[9] I(b), B, S, P, T, Y(b); دوست for یار.
[10] I; بیهوده برد for هرگز نبرد.

۳۶۴

Metre : سریعِ مسدّسِ مطوی مکسوف [‒ ◡ ◡ ‒ | ‒ ◡ ◡ ‒ | ‒ ◡ ‒]

خانهٔ صاحب نظران میبری ۱ پردهٔ پرهیز کنان[1] میدری
گر تو پری چهره نپوشی نقاب ۲ توبهٔ صوفی بزیان آوری[2]
آن[3] چه وجود است نمیدانمت ۳ آدمیی یا ملکی یا پری
گر همه سرمایه زیان میکند ۴ سود بود دیدن آن مشتری
نسخهٔ این روی بنقّاش بر ۵ تا بکند توبه ز صورتگری
با نگهت حاجت شمشیر نیست ۶ حمله همی آری و دل میبری
گر[4] تو در آئینه تامّل کنی ۷ صورت خود باز بما ننگری
خسرو اگر عهد تو دریافتی ۸ دل بتو دادی که تو شیرین تری
گر دری از خلق ببندم بروی ۹ بر تو نبندم که بخاطر دری
سعدی اگر کشته شود[5] در غمت[6] ۱۰ زنده شود چون[7] بسرش بگذری

۳۶۵

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [‒ ◡ ‒ ‒ | ‒ ◡ ‒ ‒ | ‒ ◡ ‒]

خواهم اندر پایش افتادن چو گوی
۱ ور بچوگانم زند[1] هیچش مگوی

---

[1] I(a) ; گران for کنان.
[2] I, I(b) P, R, and all texts ; میبری for آوری.
[3] P, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; این for آن.
[4] S ; تا for گر.
[5] I(a), I(b), P ; بود for شود.
[6] All texts and all MSS. but I ; فراق for غمت.
[7] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; گر for چون.
[1] All texts and all MSS. but I ; بچوگان می زند for بچوگانم زند.

بر سر عشاق طوفان گو ببار
۲ در ره مشتاق پیکان گو بروی

گر بداغت میکشد [2] فرمان ببر
۳ ور بدردت میکشد درمان مجوی

ناودان چشم رنجوران عشق
۴ گر فرو ریزند [3] خون آید بجوی

شاد باش ای مجلس روحانیان
۵ تا که خورد این می که من مستم بدوی

هرکه سودا نامهٔ سعدی نوشت
۶ دفتر پرهیزگاری گو بشوی

هرکه [4] نشنیدست وقتی [5] بوی عشق
۷ گو بشیراز آی و خاک ما ببوی

۳۶۶

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏑ ⏒ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑⏑ —]

خبر از عشق ندارد که ندارد یاری
۱ دل نخوانند که صیدش نکند دلداری

جان بدیدار تو یکروز فدا خواهم کرد
۲ تا دگر بر نکنم دیده بهر دیداری

[2] I, I(b), B, S ; میکند for میکشد.
[3] I(a) ; بارند for ریزند.
[4] B, I(a) and all texts ; آنکه for هرکه.
[5] I(a), I(b), B, R, and all texts روزی for وقتی.

یعلم[1] الله که من از دست غمت جان نبرم
توبه از من بتر از من بکشی بسیاری ۳

غم عشق آمد و غمهای دگر پاک ببرد[2]
سوزنی باید کز پای بر آرد خاری ۴

می حرامست و لیکن تو بدین نرگس مست
نگذاری که ز پیشت برود هشیاری ۵

میروی خرم و خندان و نگه می نکنی
که نگه میکند از هر طرفت غمخواری[3] ۶

خبرت نیست که قومی ز غمت بیخبرند
حال افتاده نداند که نیفتد باری ۷

سرو آزاد ببالای تو میماند راست
لیکنش با تو میسّر نشود رفتاری ۸

می نماید که سر عربده دارد چشمت
مست خوابش ببرد تا نکند آزاری ۹

سعدیا دوست نه بینی و بوصلش نرسی
مگر آنوقت[4] که خود را ننهی مقداری ۱۰

۳۶۷

Metre: رملِ مثمّن مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ — | ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — —]

خبرت خراب تر کرد جراحت جدائی
چو[1] خیال آب روشن[2] که به تشنگان نمائی ۱

---

[1] I(a), I, T; علم for یعلم.

[2] B, S, P, T, Y(b); برفت for ببرد.

[3] In I(a) this line is omitted.

[4] I; لحظه for وقت.

[1] Y(a); چه for چو.

[2] Y(b); حیوان for روشن.

توچه ارمغاني آري که بدوستان فرستي

۲ چه ازآن به ارمغاني که تو خويشتن بيائي

بشدي و دل ببردي وبدست غم سپردي

۳ شب و روز در خيالی[3] و ندانمت کجائي

دل خويش را بگفتم چو[4] تو دوست ميگرفتم

۴ نه عجب که خوبرويان بکنند بيوفائي[5]

چه کنند اگر تحمّل نکنند زيردستان

۵ تو هر آن ستم که خواهي بکني که پادشاهي

سخني که با تو دارم بنسيم صبح گفتم[6]

۶ دگری نمي شناسم تو ببر[7] که آشنائي

من از آن گذشتم ای يار که بشنوم نصيحت

۷ برو ای فقيه و ما را[8] مفروش[9] پارسائي

تو که گفتهٔ تحمّل نکنم[10] جفای خوبان

۸ بکني اگر چو سعدي نظری بيازمائي

---

[3] I ; خيالم for خيالی.

[4] S ; که for چو.

[5] In P, B, & Z, the following line is inserted between verses 4 & 5:—

تو جفای خود بکردي و من نمي توانم
که جفا کنم وليکن تو نه لايق جفائي

In I(b) the same line is substituted for verses 6 and 7, which are omitted.

[6] P ; گويم for گفتم.

[7] S, R, P ; برو for ببر.

[8] All texts and all MSS. but I and R ; باما for مارا.

[9] I, Z, E, Y(b), L, D ; نفروش for مفروش.

[10] I, R, S, P, T, E, C, Y(a), Y(b), D ; بکنم for نکنم.

در چشم بر کشادن[11] ببهشت بامدادی[12]

۹ نه چنان لطیف باشد که بدوست برکشائی[13]

۳۶۸

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ‿ — ‿ — — ‿ ‿ — ‿ — ‿ — —]

فرّخ[1] صباح آنکه تو بروی[2] گذر[3] کنی

۱ فیروز روز آنکه تو در[4] وی نظر[5] کنی

آزاد بندهٔ که بود[6] در رکاب تو

۲ خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی

دیگر نبات را نخورد مشتری بهیچ

۳ یکبار اگر تبسّم همچون شکر کنی

ای آفتاب روشن و ای سایهٔ همای

۴ ما را نگاهی از تو تمنّاست گر کنی

من با تو دوستی و وفا کم[7] نمیکنم

۵ چندانکه دشمنی و جفا بیشتر کنی

---

11 In I, S, P, B, C, T, Y(b); بر کشادن and بامدادی are transposed.

12 R, B, T; بامدادن for بامدادی.

13 In I(b) this line is omitted.

N.B.—In I(a) this ode is omitted.

1 All texts and all MSS. but I; خرم for فرخ.

2 I(a), I(b), S, P, R, Z, C, E, Y(a), L, D; در for بر.

3 B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; نظر for گذر.

4 Z, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بر for در.

5 I(a) I(b), P, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; گذر for نظر.

6 I(a), I(b); رود for بود.

7 S; بس for کم

مقدور من سریست که در پایت افگنم
۶ گر زانکه التفات برین[8] مختصر کني

داني که رویم از همه عالم بروی[9] تست
۷ زنهار اگر تو روی بروی دگرکني[10]

عمریست تا بیاد تو شب روز میکنم
۸ تو خفته که گوش بآه سحر کني

گفتي که دیر و[11] زود بحالت نظر کنم
۹ وقتی[12] کني چو بر سر خاکم گذر کني

شرط است سعدیا که بمیدان عشق[13] دوست[14]
۱۰ خود را به پیش تیر ملامت سپر کني

وز[15] عقل بهترت سپری باید ای[16] حکیم
۱۱ تا از خدنگ غمزهٔ خوبان حذر کني

۳۱۹

Metre : رجز مثمّن مطوي مخبون [– ◡ ◡ – | ◡ – ◡ – | – ◡ ◡ – | ◡ – ◡ –]

دانمت آستین چرا پیش جمال میبری
۱ رسم بود کز آدمي روی نهان کند پری

---

[8] All texts and all MSS. but I ; بدین for برین.
[9] B, T, C, Y(b) ; بسوی for بروی.
[10] In R this line is omitted.
[11] In I و is omitted after دیر.
[12] All texts and all MSS. but I ; آری for وقتی.
[13] R ; بدیدار حسن for بمیدان عشق
[14] I(b) ; یار for دوست.
[15] S, P, B, T, C ; از for وز.
[16] S ; بایدت for باید ای.

معتقدان و دوستان از چپ و راست منتظر
۲ کبر رها نمیکند کز پس و پیش[1] بنگري
آمدمت که بنگرم باز نظر بخود کنم
۳ سیر نمیشود نظر بس که لطیف منظري[2]
غایت کام[3] دولتست آنکه بخدمتت رسد
۴ بنده میان بندگان بسته میان[4] بچاکري
روی بخاک مي نهم گر تو هلاک میکني
۵ دست به بند میدهم[5] گر تو اسیر میبري
هرچه کني تو بر حقي حاکم دست مطلقي
۶ پیش که داوري برند[6] از تو که خصم و داوري[7]
بنده اگر بسر رود در طلبت کجا رود
۷ تا برسد عنایتی در حق بنده زانسري
گفتم اگر نه بینمت مهر فرامشم شود
۸ میروي و برابري[8] غایب و در تصوّري
جان بدهند و[9] در زمان[10] زنده شوند عاشقان[10]
۹ گر بکشي و بعد ازان بر سر کشته بگذري

---

1 S; چپ و راست for پس و پیش.

2 This line is found only in I, I(a), I(b), P, R, B, C.

3 In I(b) و is inserted after کام.

4 R, Z, E, Y(a), L, D; فخر کند for بسته میان:
T, C, Y(b); کمر for میان.

5 Y(b); مي نهم for میدهم.

6 All texts and all MSS. but I; برم for برند.

7 In I(a) lines 6 (b) and 7 (a) are omitted and 7 (b) is joined to 6(a).

8 All texts and all MSS. but I; مقابلی for برابري.

9 All MSS. and all texts but L omit و after دهند.

10 In S در زمان and عاشقان are transposed.

سعدي اگر هلاک شد عمر تو باد و دوستان

۱۰ ملک يمين خويش را گر بکشي چه غم خوري [11]

۳۷۰

Metre : هزج مسدّسِ اخربِ مقبوض [— — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

ديدي که وفا بجا نياوردي ۱ رفتي و خلاف دوستي [1] کردي

بيچارگيم بچيز [2] نگرفتي [3] ۲ درماندگيم بهيچ [4] نشمردي

من با همه جوری [5] از تو خوشنودم ۳ تو بيگنهی ز من [6] بيازردي

خود کردن و جرم دوستان ديدن ۴ رسميست که در جهان تو آوردي

نازت [7] ببرم که نازک اندامي ۵ بارت [7] بکشم که ناز پروردي

مارا که [8] جراحتست و [9] خون آيد ۶ درد تو چه غم که فارغ از دردي

گفتم که بريزم [10] آب رخ زين بيش ۷ بر خاک درت که خون من خوردي

اين عشق تو در من آفريدستند ۸ هرگز نرود ز زعفران زردي

ای ذرّه تو در مقابل خورشيد ۹ بيچاره چه ميکني بدين خوردي

---

[11] In R this line is omitted.

[1] I, I(b), S, R, P, B, C ; دوستان for دوستي.

[2] I(a) ; بهيچ for بچيز.

[3] In I(a), I(b), S, P, B, T, Z, C, E, Y(a), L, D, در is inserted after بچيز.

[4] In I(a) S, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, در is added after بهيچ.

[5] All texts and all MSS. but I ; عيبي for جوري.

[6] I(a) S, B, and all texts ; ما for من.

[7] In E, Y(a), Y(b), L, D, نازت and بارت are transposed.

[8] P ; چه for که.

[9] In all MSS. and all texts but L, و is omitted before خون.

[10] All texts and all MSS. except I, I(b) ; نريزم for بريزم.

سعدي سپر از جفا نینداز[11] ۱۰ گل با خار است و صاف با دردي
در حلقهٔ کارزار جان دادن ۱۱ بهتر[12] که گریختن بنامردي

۳۷۱

Metre: بسیط مثمّن مخبون [— — — ᴗ — | ᴗ ᴗ — | — ᴗ — | ᴗ ᴗ —]

دانـي چه گفت مرا آن[1] بلبل سحري
۱ تو خود چه آدمي کز عشق بیخبري
اشتر بشعر عرب در حالتست و طرب
۲ گر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوري
من هرگز[2] از تو نظر با خویشتن نکنم
۳ بیننده تن ندهد هرگز به بی بصري
از بسکه در نظرم خوب آمدي صنما
۴ هرجا که مینگرم گوئي[3] که در نظري
دیگر نگه[4] نکنم بالای سرو چمن
۵ دیگر صفت نکنم رفتار کبک دري
کبک اینچنین نرود[5] سرو اینچنین نچمد[5]
۶ طاوس را نرسد پیش تو جلوه‌گري
هرگه که میگذري من در تو مینگرم
۷ کز حسن قامت خود با کس نمي نگري

---

[11] T, C, Y(b); نیندازي for نینداز.
[12] I(a); به زان for بهتر.
[1] I(a), E, Y(a), L, D; دی for آن.
[2] All texts and all MSS. but I; هرگز من for من هرگز.
[3] S; گویا for گوئي. [4] All texts and all MSS. but I; نظر for نگه.
[5] In I(b) S نرود and نچمد are transposed.

از بس که فتنهٔ شرم بر رفتنت نه عجب
۸ بر خویشتن تو ز من صد بار فتنه تری[6]

باری بچشم[7] کرم در حال ما بنگر[8]
۹ افتد[9] که بار دگر بر خاک ما گذری

سعدی بجور و جفا مهر از تو بر نکند
۱۰ من خاک پای تو ام ور خون من بخوری

۳۷۲

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ —]

دو چشم مست تو برداشت رسم هشیاری
۱ وگرنه فتنه ندیدی[1] بخواب و بیداری

زمانه با تو چه دعوی کند ببدمهری
۲ سپهر با تو چه پهلو زند بغداری

معلّمت همه شوخی و دلبری آموخت
۳ عجب عجب که نیاموختت وفاداری[2]

چو گل لطیف و لیکن حریف اوباشی
۴ چو زر عزیز و لیکن بدست اغیاری

---

[6] This line is found only in I.

[7] All texts and all MSS. except R; بحکم for بچشم.

[8] I(a), I(b), S, P; بر خاک ما بگذر for در حال ما بنگر; I: بگذر for بنگر.

[9] All texts and all MSS. but I; کافتد for افتد.

[1] B, and all texts but L; دگر تو فتنه نه بینی for وگرنه فتنه ندیدی; S: و گرنه for دگر تو. In I, S, T, L, و is omitted after خواب.

[2] In I(b) S, B, and all texts this hemistich runs thus; بدوستیت وصیت نکرد و دلداری.

بصید کردن دلها چه شوخ[3] و شیرینی
۵ بخیره[4] کشتن تنها چه چست[3] و عیاری
دلم ربودی و جان میدهم بطیبت نفس
۶ که هست راحت درویش در سبکباری[5]
گر افتدت گذری بر وجود کشتهٔ عشق
۷ سخن بگوی که در جسم مرده جان آری
گرت[6] ارادت باشد بشورش دل خلق
۸ بشور زلف که در هر خمی دلی داری
چو بت ز کعبه نگونسار بر زمین افتد
۹ به پیش قبلهٔ[7] رویت بتان فرخاری
دهان پر شکرت را مثل بنقطه زنند
۱۰ که روی چون قمرت شمسه ایست پرکاری[8]
هزار نامه پیاپی نوشتمت[9] که جواب
۱۱ اگرچه تلخ دهي در سخن شکرباری
ز خلق گوی لطافت[10] تو بردهٔ امروز
۱۲ بخوبروئي و سعدي بخوب گفتاری

---

3 In I شوخ and چست are transposed.
4 I(b), S, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بچیره for بخیره.
5 In I(b) this line is omitted.
6 B, T, Y(b); ورت for گرت.
7 I, I(b), T, Z, E, Y(a), L, D; کعبه for قبله.
8 In all MSS. but I, and all texts but T, C, the following verse. succeeds line 10;—
بگرد نقطهٔ سرخت عذار سبز چنان * که نیم دایرهٔ برکشند زنگاری
9 I; نویسمت for نوشتمت
10 Z; سعادت for لطافت.

N.B.—In I(a), R, P, this ode is omitted.

۳۷۳

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— — ◡ — | — ◡ — — | — ◡ — | — — ◡ — —]

ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگاني
۱ دودم بسر برآمد زين آتش نهاني

شيراز در نبسته است از کاروان وليکن
۲ ما را نمي کشايند[1] از قيد مهرباني

اشتر که اختيارش در دست خود نباشد
۳ مي بايدش کشيدن باری بناتواني[2]

خون هزار وامق خوردي بدلفريبي
۴ دست از هزار عذرا بردي بدلستاني

صورت نگار چيني[3] بيخويشتن بماند
۵ گر صورتت به بيند سرتا بسر معاني

ای بر در سرايت غوغای عشقبازان
۶ همچون بر آب شيرين غوغای کارواني

تو فارغي و عشقت بازيچه مي نمايد
۷ تا خرمنت نسوزد تشويش[4] ما نداني

مي گفتمت که جائی ديگر دريغم آيد
۸ گر جوهری به از جان ممکن بود تواني

---

[1] I(b), S, P, B, T, C; ما خود نمي کشائيم for ما را نميکشايند.
[2] B, T, Y(b); بدين گراني for بناتواني.
[3] T; بُلبيَس for چيني.
[4] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; احوال for تشويش.

سروی چو در سماعی بدری چو در حدیثی[5]

۹ صبحی چو در[6] کناری شمعی چو درمیانی

اول چنین نبودی باری حقیقتی شد

۱۰ دی حظ نفس بودی امروز قوت جانی

شهر آن تست و شاهی فرمای هرچه[7] خواهی

۱۱ گر بی‌عمل ببخشی ور بی گنه[8] برانی

روی امید سعدی بر خاک آستانست

۱۲ بعد از تو کس ندارد[9] یا غایة الامانی

۳۷۴

Metre: هزج مثمن اخرب [— — — ∪ | ∪ — — — — | — ∪ | ∪ — —]

روزی بزنخدانش گفتم به سیمینی

۱ گفت ار نظری داری ما را به ازین بینی

خورشید و گلت خوانم هم ترک ادب باشد

۲ چرخ مه و خورشیدی باغ گل و نسرینی

حاجت بنگاریدن نبود رخ زیبا را

۳ تو ماه پری پیکر زیبا و نگارینی

---

5 I(b); طوافی for حدیثی.

6 All texts and all MSS. but I; بر for در.

7 I; فرما بهرچه for فرمای هرچه.

8 I(a) R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; خطا for گنه.

9 I(a); ندارم for ندارد.

بر بستر هجرانت شاید که[1] نپرسندم

۴ کس[2] سوختهٔ خرمن[3] را گوید[4] بچه غمگیني

بنشین که در ایامت[5] برخاست فغان از ما[5]

۵ بس فتنه که بر خیزد هرجا که تو[6] بنشیني

گر بندهٔ خود خواني رفتیم[7] بسلطاني

۶ ور روی بگرداني رفتیم بمسکیني

کس عیب نداند[8] گفت آنرا که تو بپسندي

۷ کس رد نتواند کرد آنرا که تو بگزیني

عشق لب شیریني[9] باری[10] بکشد سعدي

۸ فرهاد چنین کشته است آن شوخ بشیریني

۳۷۵

Metre: رجز مثمن مطوي مخبون [— ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ —]

روی کشاده ای صنم طاقت خلق میبري

۱ چون پس پرده میروي پردهٔ صبر[1] میدري

---

[1] All texts and all MSS. but I; بینند و for شاید که.

[2] All texts and MSS. but I; کای for کس.

[3] P, T, Z, C, Y(a), E, L, D; مسکین for خرمن.

[4] All texts and all MSS. but I; آخر for را گوید.

[5] In all texts and all MSS. but I; در ایامت and فغان از ما are transposed.

[6] I(a), I(b), B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; هرجای که for هرجا که تو.

[7] T, E, Y(a), Y(b), L, D; آئیم for رفتیم.

[8] All texts and all MSS. but I; نیارد for نداند.

[9] I(a); شور لب شیرینت for عشق لب شیریني.

[10] All texts and all MSS. but I, I(a); روزي for باري.

[1] I(a), R, B, and all texts but T, C; خلق for صبر.

حور بهشت خوانمت[2] ماه تمام گویمت[3]

۲ کادمیی ندیده‌ام چون تو پری بدلبری

آئینه را تو داده‌ٔ پرتو روی خویشتن[4]

۳ ورنه چه زهره داشتی در نظرت برابری

نسخهٔ چشم و آبرویت پیش نگار گر برم

۴ گویمش اینچنین بکش[5] صورت قوس و مشتری

چون تو درخت دل نشان تازه بهار[6] گلفشان

۵ حیف بود که سایهٔ بر سر ما نگستری

دیده همی بروی کس بر نکنم ز روی[7] تو

۶ در به[8] عوام بسته به چون تو بخانه اندری

من نه مخیّرم که چشم از تو بخویشتن کنم

۷ گر تو نظر بمن[9] کنی ور نکنی مخیّری

پند حکیم بیش ازین در من اثر نمی کند

۸ کیست که بر زند یکی[10] زمزمهٔ قلندری

عشق و دوام عافیت مختلفند سعدیا

۹ هر که سفر نمیکند دل ندهد بلشکری

---

2 I(a); گویمت for خوانمت.
3 I(a), and all texts but Z; دانمت for گویمت.
4 All texts and all MSS. except I; صورت خود بعاریت for پرتو روی خویشتن.
5 S, I; بکن for بکش.
6 In R, L, و is inserted after بهار.
7 I, R, Z; مهر for روی.
8 I, B, Z, L; ز for به.
9 I(a), S, P, B, and all texts; همی for بمن: I, I(b); بما for بمن.
10 R, B, T, Z, E, Y(a), L, D; دمی for یکی.

۳۷۶

Metre: سریع مسدّس مطوي مکسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

روی بپوش ای قمر خانگي ۱ تا نکشد عقل بدیوانگي
بُل عجبیهای خیالت ببست[1] ۲ چشم خردمندي و فرزانگي
با تو بباشم[2] بکدام آبروی ۳ یا بگریزم[3] بچه مردانگي
با تو بر آمیختنم آرزوست ۴ وز همه کس وحشت و بیگانگي[4]
یا بکند[5] خانهٔ سعدي خیال ۵ یا ببرد[6] دوست بهمخانگي

۳۷۷

Metre: رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

سرو سیمینا بصحرا میروي ۱ نیک[1] بد عهدي که بی ما میروي
کس بدین شوخي و رعنائي[2] نرفت ۲ خود چنیني یا بعمدا میروي
روی پنهان دارد از مردم پري ۳ تو پري روی آشکارا میروي
گر تماشا مي کني در خود نگر ۴ کی[3] بخوشترزین تماشا میروي

---

[1] I(b), B, R, and all texts but C; بدوخت for ببست.
[2] I(a); پیش تو آئیم for با تو بباشم.
[3] I(a); وز تو گریزم for یا بگریزم.
[4] In B, and all texts but Z, the following verse is inserted after line 4;

پردهٔ بر انداز شبی شمع وار * تا همه سوزیم بپروانگي

[5] I(a), I(b), R, P, Z; ببرد for بکند: I; نبرد for do.
[6] I; تا نبرد for یا ببرد.

N.B.—In I 3(b) is joined with 4(a), 4(b) with 5(a), and 5(b) with 3(a).

[1] R; سخت for نیک.
[2] I(a); عیاري for رعنائي.
[3] I(b), S, P, B, T, Z, C, Y(b); یا for کي.

می نوازی بنده را یا می کشی ۵ می نشینی یکنفس یا میروی [4]

اندرونم با تو می آید و لیک ۶ خایفم کز دست غوغا میروی

ما خود اندر قید [5] فرمان تو ایم ۷ تو کجا دیگر بیغما میروی

جان نخواهد بردن از تو هیچ دل ۸ شهر بگرفتی بصحرا میروی

گر قدم بر چشم من خواهی نهاد ۹ دیده بر ره می نهم تا میروی

گرچه آرام از دل ما میرود ۱۰ همچنین میرو که زیبا میروی

دیدهٔ [6] سعدی و دل همراه تست ۱۱ تا نه پنداری که تنها میروی

۳۷۸

Metre: رمل مسدّس محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

سرو بستانی تو یا مه یا پری ۱ یا ملک یا دفتر صورتگری

رفتنی داری [1] و سحری میکنی [2] ۲ کاندران عاجز بماند سامری

هرکه یک بارش گذشتی در نظر ۳ در دلش صد بار دیگر بگذری

میروی و اندر پیت دل [3] میرود ۴ باز می آئی و جان میپروری

گر تو شاهد درمیان آئی چو شمع ۵ مبلغی پروانها گرد آوری

چند خواهی روی پنهان داشتن ۶ پرده میپوشی و بر ما میدری

روزی آخر درمیان مردم آی ۷ تا به بیند هرکه میبیند [4] پری

---

[4] In B line 5 is omitted and instead is found the following verse:—
ما بدشنام از تو راضی گشته ایم * وز دعائی ما بسودا میروی
In I(a), S, P, R, T, this verse is added between lines 9 and 10.

[5] I; قید و for قیدِ.

[6] I(a); خاطر for دیدهٔ.

[1] I(a); گوشهٔ چشمانت for قامتی داری که.

[2] In I texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows:—
قامتی داری و سحری میکنی.

[3] All texts and all MSS. but I; جان for دل.

[4] I(a), R, and all texts but T, C; خواهد for بیند.

آفتـــاب از منظر افتد در رواق ۸ چون[5] ترا بیند بدین خوش منظری

جان و خاطر با تو دارم روز و شب ۹ نقش بر دل نام بر انگشتری

سعدي از گرمي بخواهد[6] سوختن ۱۰ بسکه شیریني تو از حد میبری

۳۷۹

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

سست پیمـــانا بیکره دل ز ما برداشتي
۱ آخر ای بد عهد سنگین دل چرا برداشتي

نوع تقصیری تواند بود ای سلطـــان عشق
۲ تا بیکره ســـایهٔ لطف از گدا برداشتي

گفته بودي با تو در خواهم کشیدن جام وصل
۳ جرعهٔ نا خورده شمشیر جفا برداشتي

خـــاطر از مهر کســـان برداشتم از مهر[1] تو
۴ چون ترا گشتم تو خود[2] خاطر ز من برداشتي

دوست بردارد بجرمی یا خطائی دل ز دوست
۵ تو خطا کردي که بیجرم و خطا برداشتي

عمرها در زیر دامن داشت[3] سعدي پای صبر[4]
۶ سر ندیـــدم کز گریبـــان وفا برداشتي

---

[5] All texts and all MSS. but I; گر for چون.

[6] B, S, T; بخواهي for بخواهد.

[1] R, P; بهر for مهر.

[2] I(a), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; گشتیم تو for گشتم تو خود.

[3] I(a), I(b), P; برد for داشت.

[4] S, P, R, C; وصل for صبر.

۳۸۰

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿‿ —]

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی
١ غنیمت است چنین شب که[1] دوستان بینی

بشرط آنکه منت بندهوار در خدمت
٢ کمر ببندم[2] و تو شاهوار[3] بنشینی

چو صبر از تو[4] میسّر نمی شود چکنم
٣ بخشم رفتم و باز آمدم بمسکینی

بحکم آنکه مرا هیچ دوست چون تو بدست
۴ نیاید[5] و تو به از من هزار بگزینی

برنگ و بوی بهار ای فقیر قانع[6] شو
۵ چو باغبان نگذارد که سیب و گل[7] چینی

تفاوتی نکند گر ترش کنی ابرو[8]
٦ هزار تلخ بگوئی هنوز شیرینی

میان ما و شما عشق در ازل بوده است
٧ هزار سال برآید همان نخستینی[9]

---

[1] Z, Y(a), E, L, D; دمی روی for چنین شب که:
I(b), P; درین دم for do.: S; درین for چنین.
[2] I; بپا بانستم for کمر بندم.
[3] P; خواجه وار for شاهوار.
[4] I(a), I(b), S, P; بصبر هیچ for چو صبر از تو.
[5] I(a), R, T, Z, E, Y(a), L, D; نیفتد for نیاید.
[6] T; حکیم رضی for فقیر قانع: C, Y(b); حکیم for فقیر.
[7] I(a); به for گل.
[8] I(a); ابروت for ابرو.
[9] In R and I this line is omitted.

لگام در [10] سر شیران کند صلابت عشق
۸ چنان کشد که شتر را مهار در بینی
ز نیک بختي [11] سعدیست پای بند غمت
۹ زهی کبوتر مقبل که صید شاهینی
مرا شکیب نمي باشد ای مسلمانان
۱۰ ز روی خوب لکم دینکم ولی دینی

۳۸۱

Metre : هزج مسدّس سالم [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — —]

گل است آن یا صنم [1] یا ماه یا روی [2] ۱ شبست آن یا شبه یا مشک یا موی
نپندارم که در بستان فردوس ۲ بروید چون تو سروی بر لب جوی
چه شیرین لب سخن گوئی که عاجز ۳ فرو مي ماند از وصفت [3] سخنگوی
ببویش [4] الغیاث از ما بر آمد ۴ که ای باد از کجا آوردي این بوی
الا ای ترک آتش روی ساقي ۵ بآب بادة عقل از ما [5] فرو شوی [6]
چه شهر آشوبي ای دلبند خودرای [7] ۶ چه بزم آرائي ای گلبرگ خود روی
چو در میدان عشق افتادي ای دل ۷ ببايد بودنت سرگشته چون گوی

[10] I(a), I(b), S, P, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; بر for در.
[11] I(b), B, S, P, T ; نامي for بختي.
[1] Y(b) ; سمن for صنم.
[2] In all texts and all MSS. but I, the two hemistiches of this line are transposed.
[3] I(a) ; فروماند زوصف او for فرومیماند از وصفت : I(b), S ; وصفش for وصفت.
[4] I, I(b), S, R, B, and all texts ; ببوئي for ببویش : P; ببویت for do.
[5] I, S, P, B, and all texts ; من for ما.
[6] In I(b) this line is omitted.
[7] I, I(a), S, R, T, C, Y(b) مفتون for خود رای : B, I(b), Z, E, L, D, Y(a) ; مقبول for do.

دلا گر عاشقي میسوز و مي ساز ۸ تنا گر طالبي
میپرس و میپوی
درین ره جان بده یا ترک ما گیر ۹ برین [8] در سر بنه یا غیر
ما جوی
بد اندیشان ملامت [9] مي کنندم ۱۰ که تا چند احتمال یار
بد خوی
محال است اینکه ترک دوست هرگز ۱۱ بگوید سعدي ای دشمن
تو میگوی

۳۸۲

Metre: اخرب مضارعِ مثمّن [— — ᴗ | — ᴗ — — | — — ᴗ | — ᴗ — —]

صاحب نظر نباشد دربند نیکنامي
۱ خاصان چه باک دارند [1] از گفتگوی عامي
ای نقطهٔ سیاهی بالای خط سبزش
۲ خوش دانهٔ و لیکن بس بر کنار دامي
حور از بهشت بیرون ناید تو از کجائي
۳ مه بر زمین نباشد تو ماه رخ کدامي
دیگر کسش نه بیند در بوستان خرامان
۴ گر سرو بوستانت بیند که مي خرامي
بدر تمام روزی در آفتاب رویت
۵ گر بنگرد بیارد اقرار ناتمامي
طوطي شکر شکستن دیگر روا ندارد
۶ گر پسته ات به بیند وقتی که در کلامي
در حسن بی نظیري در لطف بی نهایت
۷ در مهر بی ثباتي در عهد بی دوامي

---

[8] All texts and all MSS. but I, S ; بدین for برین.

[9] I(a), T ; نصیحت for ملامت.

[1] I(a), I(b), S, B, R, C ; خبرندارند for چه باک دارند.

لایقتر از امیری در خدمتت اسیری
۸ خوشتر ز پادشاهی در حضرتت غلامی

ترک عمل بگفتم و ایمن شدم ز عزلت
۹ بی چیز را نباشد اندیشه از حرامی

فردا بداغ دوزخ نا پخته بسوزد
۱۰ کامروز آتش عشق از وی نبرد خامی

هر لحظه سر بجائی برمی کند خیالم
۱۱ تا خود چه بر من آید زین منقطع لگامی

سعدی چو ترک هستی گفتی ز خلق رستی
۱۲ از سنگ غم نباشد بعد از شکسته جامی

۳۸۳

Metre: مضارع مثمن اخرب [— — ‿ | — ‿ — — | — — ‿ | — ‿ — —]

عمری بسوی یاری بردیم [1] انتظاری
۱ زآن انتظار ما را نکشود هیچ کاری

از دولت وصالش حاصل نشد مرادی
۲ وز محنت فراقش بر [2] دل بماند باری

هر دم غم فراقش بر دل نهاد داغی [3]
۳ هر لحظه دست هجرش در دل [4] شکست خاری

---

[1] I(a), I(b), R, P, T; کردیم for بردیم.
[2] I(b), B, S, P, T; در for بر.
[3] All texts and all MSS. but I; دردی for داغی.
[4] T, E, Y(a), Y(b), L, D; پا for دل.

ای زلف تو کمندی و[5] آبروی تو کمانی
۴ وی قامت تو سروی وی روی تو بهاری

دانم که فارغي تو از حال درد سعدي
۵ او را[6] در انتظارت خون شد ز دیده جاری[7]

دریاب عاشقان را کافزون کند صفا را
۶ بشنو تو این سخن را کاین است یادگاری

۳۸۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ⏑ ⏑ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ‒ ‒]

قیمت گل برود چون تو بگلزار آئي
۱ و آب حیوان[1] بچکد چون تو بگفتار[2] آئي

آن همه جلوهٔ طاؤس و خرامیدن کبک[3]
۲ بار دیگر نکند[4] گر[5] تو برفتار آئي

چند بار آخرت ای دل[6] بنصیحت گفتم
۳ دیده بردوز مبادا[7] که گرفتار آئي

---

5 In I(b), S, R, P, T, C, Y(b), و is omitted before آبروی.
6 B, S, P, I(a), I(b), and all texts but Z; کاورا for اورا.
7 I, I(a), I(b); دو دیده باری for دیده جاری: P, S, R, C; دو for ز.
1 I, I(b), S, P, R, Z; شیرین for حیوان: T, C, Y(b); شکر for do.
2 I, I(b), S, P, R, T, Z, C, Y(b); چو تو درخنده و گفتار for بچکد چون تو بگفتار.
3 I(b), S; سرو for کبک
4 I(a); آب لطفش برود for بار دیگر نکند.
5 I(a), and all texts; چون for گر.
6 All texts and all MSS. but I; ای دلت آخر for آخرت ای دل.
7 S, I; نباید for مبادا.

مه چنین خوب نباشد تو مگر خورشیدي
۴ دل چنین سخت نباشد تو مگر خارائي

گر تو صد بار بیائي بسر کشتهٔ عشق[8]
۵ چشم دارد مترصّد که دگر بار آئي

سپر از تیغ تو در[9] روی کشیدن نهي است
۶ من خصومت نکنم گر[10] تو به پیکار آئي[11]

کس نماند[12] که بدیدار تو واله نشود
۷ چون تو لعبت ز پس پردهٔ پدیدار آئي

دیگر ای باد حدیث گل و سنبل نکني
۸ گر بدان سنبل[13] زلف وگل رخسار[14] آئي

دوست دارم که کست[15] دوست ندارد جز من
۹ حیف باشد که تو در خاطر[16] اغیار آئي

سعدیا دختر انفاس تو بس دل ببرد
۱۰ بچنین صورت و[17] معني که تو مي آرائي

---

[8] T, C ; خویش for عشق.
[9] C, Y(b) ; بر for در.
[10] T, C, Y(b); چون for گر.
[11] In I(a) lines 5 and 6 are transposed.
[12] I(b), B, R, and all texts ; نباشد for نماند.
[13] I(b), B, Z, C, E, Y(a), L, D ; کاکل for سنبل.
[14] In I(b), S, R, B, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D, و is inserted before زلف : in the same MSS. and in Z, E, Y(a), Y(b), D, و is also added before رخسار.
[15] I(b), S, P ; دارند ترا for دارم که کست.
[16] B ; دیده for خاطر.
[17] All texts and all MSS. but I, I(a) ; زیور for صورت و.

۳۸۵

Metre: خفيفِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏓]

گر کنم در سر وفات سری ۱ سهل باشد زبان مختصری
ای که قصد هلاک من داري ۲ صبر کن تا به بینمت نظری
متحیّر نه در جمال تو ام ۳ عقل دارم بقدر [1] خود قدری
حیرتم در صفات [2] بیچون است ۴ کاین کمال [3] آفریده در بشری
راست خواهي نظر حرام بود ۵ بر چنین روی و باز بر دگری
ببري هوش و طاقت زن و مرد ۶ گر تردد کني ببام و دری [4]
دوست دارم که خاک پات شوم ۷ تا مگر بر سرم کني گذری
حق بدست رقیب نادان [5] است ۸ پیش خصم ایستادهٔ چون سپری
زانکه آئینهٔ بدین خوبي ۹ حیف باشد بدست بی بصری
آه سعدي کاثر [6] کند در کوه ۱۰ نکند در تو سنگدل اثری
سنگ را سخت گفتمی همهٔ عمر ۱۱ چون بدیدم ز سنگ سخت تری

۳۸۶

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— ⏑ — | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — ⏑ — | ⏑ — —]

کس در نیامد است بدین خوبي از دری ۱ دیگر نیاورد چو تو فرزند مادری

---

[1] All texts; بفهم for بقدر.
[2] All texts and all MSS. except I, R; کمال for صفات.
[3] I(a), S, and all texts; جمال for کمال.
[4] This verse is only found in I.
[5] All texts and all MSS. except I; سنگدل for نادان.
[6] All texts and all MSS. but I, I(a); اثر for کاثر.

خورشید اگر تو روی نپوشي فرو رود
۲ گوید دو آفتاب نگنجد[1] بکشوری

اول منم که در همه عالم نیامد است
۳ زیبا تو از تو در نظرم هیچ منظری

هرگز نبرده‌ام بخرابات عشق راه
۴ امروزم[2] آرزوی تو در داد ساغری

یا خود بحسن روی تو کس نیست در جهان
۵ یا هست و نیستم ز تو پروای دیگری

بر سرو قامتت گل و بادام روی و چشم[3]
۶ نشنیده ام که سرو چنین آورد بری

روی که روز روشن اگر بر کشد نقاب
۷ پرتو چنان دهد که[4] شب تیره اختری

همراه من مباش که حسرت[5] برند[6] خلق
۸ در دست مفلسی چو به بینند گوهری

من کم نمي کنم سر موئی ز مهر دوست[7]
۹ ور میزند بهر سر موئیم نشتری

روزی مگر[8] بدیدن[9] سعدي قدم نهي
۱۰ تا در رهت بهر قدمی مي نهد[10] سری

---

1 I(a), I(b), S, P, R, B, C; نباشد for نگنجد.
2 All texts and all MSS. but I(b); امروز for امروزم.
3 B, R, and all texts but Z; چشم و روی for روی و چشم.
4 I(a), I(b), S, P, T; دهد چنانکه for چنان دهد که.
5 I(a), B, S, R, P, C; غیرت for حسرت. 6 I(a); کنند for برند.
7 I(b), S, P; ز سر این مهر دوستیت for سر موئی ز مهر دوست.
8 P, B, C, E, Y(a), L, D; اگر for مگر.
9 S, P, B, T, C, E, Y(a), L, D; دیده for دیدن.
10 B, E, Y(a), Y(b), L, D; هست بهر قدمت for در رهت بهر قدمی:
R; درنثار هر قدمت for do: T, C; بفگند for مینهد: S; دست for رهت.

۳۸۷

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع [‿ – ‿ – – ‿ – ‿ – – ‿ –]

گفتم آهن دلی کنم چندی ۱ ندهم دل بهیچ دلبندی
و آنکه را دیده در جمال[1] تو رفت ۲ هرگزش گوش نشنود پندی
خاصه ما را که در[2] ازل بود است ۳ با تو آمیزشی و پیوندی
بسرت[3] کز دلت بدر نکنم ۴ سخت تر زین مخواه سوگندی
یکدم آخر حجاب یکسو نه ۵ تا بر آساید آرزومندی
همچنان پیر نیست مادر دهر ۶ که بیاورد چون تو فرزندی
ریش فرهاد بهترک می بود[4] ۷ گر نه شیرین نمک پراگندی
کاشکی خاک بودمی در راه ۸ تا مگر سایه بر من افگندی
چه کند بندهٔ که از دل و جان ۹ نکند خدمت خداوندی
سعدیا دور نیکنامی رفت ۱۰ نوبت عاشقی است یکچندی

۳۸۸

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [‿ – ‿ – ‿ ‿ – – ‿ – ‿ – ‿ ‿ – –]

کدام کس بتو ماند که گویمت که چنوئی
۱ ز هرچه در نظر آید[1] گذشتهٔ بنکوئی

---

[1] All texts and all MSS. but I; بر دهان for در جمال.

[2] B, S, T, C, Y(b), از for در.

[3] All texts and all MSS. except I; بدولت for بسرت.

[4] S, B, R, and all texts; بودی for می بود.

[1] I; آمد for آید.

لطیف جوهر و جاني غریب [2] قامت و شکلي
۲ نظیف جامه و جسمي بدیع صورت و خوئي

هزار دیده چو پروانه بر جمال تو عاشق [3]
۳ غلام دولت آنم که شمع مجلس اوئي

ترا که درد نباشد ز درد ما چه تفاوت
۴ تو حال تشنه چه داني [4] که بر [5] کناره جوئي

ندیدم آبي و خاکي [6] بدین لطافت و پاکي
۵ تو آب چشمهٔ حیوان و خاک غالیه بوئي

صبای روضهٔ رضوان ندانمت که چه بادي
۶ نسیم گلشن [7] جانان ندانمت [8] که چه بوئي

گر من از دل یک تو بر آورم دم [9] عشقي
۷ عجب مدار که آتش در افتدم بدو توئي

بکس مگوی که پایم بسنگ عشق بر آمد
۸ که عیب گیرد و گوید چرا بفرق نپوئي

دلي دو دوست نگیرد دو مهر دل نپذیرد
۹ اگر موافق اوئي بترک خویش بگوئي

کنونم آب حیاتي بحلق تشنه فرو کن
۱۰ نه آن گهي که بمیرم باب دیده بشوئي

[2] B ; ظریف for غریب. [3] I(b) ; مایل for عاشق. Keep down.
[4] I(b), B, R, S, P, T, Y(b) ; ندانی for چه دانی.
[5] I, I(b), B, R, E, Y(a), Y(b), L, D ; در for بر.
[6] I(a) ; آب حیوانی for آبي و خاکي.
[7] I, I(a), B, S, R, P ; وعده for گلشن.
[8] I(a) ; نگویمت for ندانمت.
[9] I (a) I (b), B, S, P, and all texts but Z ; غم for دم.

باختیار تو سعدي چه التماس بر آید[10]
۱۱ گر او مراد نبخشد تو کیستي که بجوئي

۳۸۹

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [‒ ‿ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒]

من چرا دل بتو دادم که دلم مي شکني
۱ یا چه کردم که نگه[1] باز بمن مي نکني
دل و جانم بتو مشغول و نظر در[2] چپ و راست
۲ تا ندانند[3] حریفان[4] که تو منظور مني
دیگران چون[5] بروند از نظر از دل بروند
۳ تو چنان در دل من رفته که جان در بدني
تو همائي و من خستهٔ بیچاره گدا
۴ پادشاهي کنم ار سایه بمن بر[6] فگني
بندهوارت بسلام آیم و خدمت بکنم
۵ ور جوابم ندهي[7] میرسدت کبر و مني
مرد راضي است که در پای تو افتد چون گوی
۶ تا[8] بدان ساعد سیمینش بچوگان بزني

---

10 Y(b) ; کارها کشاید for التماس بر آید : I(b) ; آمد for آید.
1 I(a), R ; نظر for نگه.
2 I(a), B, C, E, Y(a) ; نگه از for ونظر در : Z, L, ونگه بر for do D ; ونگه از for do : S, R ; بر for در : I omits و before نظر.
3 I(a), I(b), P, C, Y(b) ; نگویند for ندانند.
4 All texts and all MSS but I ; رقیبان for حریفان.
5 I (a), I(b) ; گر for چون.
6 E, Y(a), Y(b), D ; در for بر.
7 All texts and all M, S, S, but I, R ; قبولم نکني for جوابم ندهي.
8 S, P ; تو for تا.

مست بيخويشتن از خمر ظلومست و جهول

۷ مستي از عشق نکو باشد و بيخويشتني

تو بدين نعت و صفت گر[9] بخرامي در باغ

۸ باغبان بيند و گويد که تو سرو چمني

من بر از شاخ اميدت نتوانم خوردن

۹ غالب الظن و يقينم که تو بيخم بکني

خوان درويش بشيريني و چربي بخورند

۱۰ سعديا چرب زباني کن و شيرين سخني

۳۹۰

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — —]

مپرس از من که هيچم ياد کردي ۱ که خود هيچم[1] فراموش مي[2] نگردي

چه نيکوروی و بدعهدي که شهری ۲ غمت خوردند و کس را غم نخوردي

چرا ما با تو ای معشوق طنّاز ۳ بصلحيم و تو با ما در نبردي

نصيحت مي کنندم سرد گويان[3] ۴ که بر گرد از غمش بيروی زردي

نميدانند کز بيمار عشقش[4] ۵ حرارت باز ننشيند بسردي

و ليکن با رقيبان چارهٔ نيست ۶ که ايشان مثل[5] خارند و تو وردي

اگر با خوبرويان مي نشيني ۷ بساط نيکنامي در نوردي

---

9 B; چون for گر.

1 I (a) I (b), R, B, and all texts but Z; هرگز for هيچم.

2 I (a); فراموشم ز for فراموش مي.

3 I(a), B, T, C, Y(b); نيک خواهان for سرد گويان:
I(b), S, P; خوبرويان for do.

4 All texts and all MSS. but I; عشقت for عشقش.

5 I(a); همچو for مثل.

دگر با من مگوی ای باد گلبوی ۸ که همچون بلبلم دیوانه کردي[6]
چرا دردت نچیند جان سعدي ۹ که هم دردي و هم درمان دردي

۳۹۱

Metre: مکسوف مطويِ مثمّنِ منسرحِ [— ◡ ◡ — | ◡ — | ◡ ◡ — | — ◡ — | ◡ —]

ما سپر انداختیم گر تو کمان مي کشي
۱ گو دل ما خوش مباش گر تو بدین دلخوشي
گر بکشي بنده‌ایم ور بنوازي رواست
۲ ما بتو مستأنسیم تو ز چه[1] مستوحشي
گفتي اگر درد عشق[2] پای[3] نداري گریز
۳ چون[4] بتوانم گریخت تا[5] تو کمندم کشي
دیده فرو دوختم تا نه بدوزخ برد[6]
۴ باز نگه[7] مي کنم سخت بهشتي وشي
غایت خوبي که هست قبضهٔ شمشیر دوست[8]
۵ خلق حسد مي برند بر من اگر میکشي[9]

---

6 In I(a), lines 7 and 8 are transposed: In R, T, C, line 8 is omitted.

1 I, R, C; بچه for زچه.

2 S, R, B, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; درغمش for درد عشق.

3 I(a); تاب for پای.

4 T, Y(b); کی for چون.

5 All texts and all MSS. but I; چون for تا.

6 I(a), B, and all texts but Z; نشوم دوزخی for نه بدوزخ برد.

7 All texts and all MSS. but I; نظر for نگه.

8 R, and all texts but C; را for دوست.

9 In all texts and all MSS. but I, P, this hemistich runs as follows;— دوست حسد میبرد دشمن اگر میکشي: P has the same but with خلق for دوست.

موجب فریاد ما خصم نداند که چیست
٦ چارهٔ مجروح[10] عشق نیست[11] بجز خامشی

چند توان ای سلیم آب بر آتش زدن
٧ کاب جمالت[12] ببرد رنگ رخ آتشی

آدمی هوشمند عیش ندارد ز فکر[13]
٨ ساقی مجلس بیار آن قدح بیهشی

مست می[14] عشق را عیب مکن[15] سعدیا
٩ مست بیفتی تو نیز گر هم ازین می چشی

۳۹۲

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏓ –]

من از تو روی نه پیچم گرم بیازاری
۱ که خوش بود ز عزیزان تحمّل خواری

بهر سلاح که خون مرا بخواهی ریخت
۲ حلال کردمت الا بتیغ بیزاری

تو در دل من ازآن خوشتری و شیرین تر
۳ که من ترش بنشینم ز تلخ گفتاری

---

[10] S ; مهجور for مجروح.

[11] I(a) ; چیست for نیست.

[12] I(a), I(b), S, P ; دیانت for جمالت.

[13] This is the I variant : T, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; عشق نه نه خموش for عیش ندارد ز فکر :
P, Z ; نداند for ندارد : I(b), S, P ; مگو for ز فکر : R ; عشق for عیش :
I(a) ; و فکر for ز فکر

[14] I ; این for می.

[15] I(a) ; مگو for مکن.

اگر دعـــات ارادت بود و گـــر دشنـــام
۴ بگو از آن لب شیـرین که شهد میبـاري

تو گر[1] بصید روي وحشـــي از تو نگریزد
۵ که در کمنـــد تو راحـــت بود گرفتـاري

بانتظـــار عیـــادت که دوست مـــي آید
۶ خوش است بر دل رنجور عشق بیمـاري

گرم تو زهر دهي چون عسل بیـاشـــامم
۷ بشـــرط آنکـه بدست رقیب نسپـاري

تو مي روي و مرا جان و دل[2] بجانب[3] تست
۸ ولی چه سود که جـانب نگه نمیداري[4]

گرت چو من غم عشقی زمـــانه پیش آرد
۹ دگـر غم همـه عـــالـم بهیچ نشمـاري

درازنای شب از چشـــم دردمنـدان پرس
۱۰ که هرچه پیش تو سهل است سهل پنـداري

حـــکایت من و مجنون بیکدگـــر مـــاند
۱۱ نیـــافتیـــم و بمـــردیـــم در طلبکاري

بنـــال سعدي اگر چارهٔ وصـالت نیست
۱۲ که نیست چـارهٔ بیچـــارگان بجز[5] زاري

---

1 All texts and all MSS. but I; اگر for تو گر.

2 S; جان و دل for چشم و جان; I: چشم for جان.

3 I(b), P, R; بخدمت for بجانب.

4 In I(a) this line is omitted.

5 I(a); مگر for بجز.

۳۹۳

Metre : رمل مثمّن مخبون [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – –]

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائي
۱ عهد نابستن از آن به که ببندي و نپائي

دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
۲ باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائي

ای که گفتي مرو اندر پی خوبان زمانه
۳ ما کجائیم درین بحر تفکّر[1] تو کجائي

آن نه خالست و زنخدان و سر زلف پریشان
۴ که دل اهل نظر برد که سرّیست خدائي

پرده بردار که بیگانه خود این[2] روی نه بیند
۵ تو بزرگي و در آئینهٔ کوچک ننمائي

حلقه بر در نتوانم زدن از بیم[3] رقیبان
۶ این توانم که بیایم بمحلّت بگدائي

عشق و درویشي و انگشت نمائي و ملامت
۷ همه سهل است و[4] تحمّل نکنم بار جدائي

روز صحرا و سماع است و لب جوی و[5] تماشا
۸ در همه شهر دلی نیست[6] که دیگر بربائي

---

[1] I(a) ; تامّل for تفکّر.
[2] I(a), S, R, B, T, C, E, Y(a), L, D ; آن for این.
[3] I, I(b), B, S, R, P, T, C ; دست for بیم.
[4] In all texts and all MSS. except I, I(b), و is omitted before تحمّل.
[5] In S, R, B, T, E, Y(a), Y(b), D, و is omitted after جوي.
[6] I ; ماند for نیست.

گفته بودم چو بیائي غم دل با تو بگویم
۹ چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائي

شمع را باید ازین خانه بدر[7] بردن و کشتن
۱۰ تاکه همسایه نداند[8] که تو در خانهٔ مائي[9]

سعدي آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد[10]
۱۱ چون[11] بدانست که در بند تو خوشتر ز[12] رهائي

خلق گویند برو دل بهوای دگری ده[13]
۱۲ نکنم خاصه در ایام اتابک دو هوائي

۳۹۴

Metre: مجتثّ مثمّنِ مخبونِ محذوف [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ ⏓]

مرا تو جان عزیزي و یار محترمي
۱ بهرچه حکم کني بر وجود من حکمي

غمت مباد و گزندت مباد و درد مباد
۲ که مونس[1] دل و آرام جان و دفع غمي

---

7 I(a), S, R, B, and all texts; برون for بدر.

8 R; نگوید for نداند.

9 In all texts and all MSS. but I, the following line is inserted after verse 10:—

کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پرتو روی تو گوید که تو در خانهٔ مائي

10 B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; ز کمند تو گریزد for ز کمندت بگریزد.

11 I, I(b), S, P. T, L, Y(b); که for چون.

12 I(a), P, C; که for ز.

13 I(a), S, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D; نه for ده.

1 I(a), R, Z, C, E, Y(a), L, D; راحت for مونس.

هزار تندي و سختي [2] بکن که سهل بود
۳ جفای مثل تو بردن که صاحب [3] کرمي
ندانم از سرو پایت کدام خوبتر است
۴ چه جای فرق که زیبا ز فرق تا قدمي [4]
اگر هزار الم دارم از تو بر دل ریش
۵ هنوز مرهم ریشي و داروی المي
چنین که می گذري کافر و مسلمان را
۶ نگه به تست که هم قبلهٔ و هم صنمي
چنین جمال نشاید که هر نظر بیند
۷ مگر که نام خدا گرد خویشتن بدمي
نگویمت که گلی بر فراز سرو روان
۸ که آفتاب جهانتاب بر سر علمي
تو مشکبوی سیه [5] چشم را که در یابد
۹ که همچو آهوی مشکین [6] ز آدمي برمي
کمند سعدي اگر شیر شرزه [7] صید کند
۱۰ تو در کمند نیائي [8] که آهوی حرمي

---

[2] I(a); تلخي for سختي.

[3] All texts and all MSS. but I(a); سابق for صاحب.

[4] In all texts and all MSS. except I the following verse is inserted after line 4;—

هر آنگهت که زمین بوسم آسمان گوید
که پای قدر تو دارد که خاک این قدمي

[5] In B و is inserted before سیه.

[6] I(a); وحشي for مشکین.

[7] All texts and all MSS. except I, I(a); بیشه for شرزه.

[8] I(a); نیارد for نیائي.

۳۹۵

Metre : خفیف مسدّس مخبونِ محذوف [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ —]

مرحبا ای نسیم عنبر بوی ۱ خبری[1] زان بخشم رفته بگوی

دلبر سست مهر[2] سخت جفا[3] ۲ صاحب دوست روی دشمن خوی

گو دگر چون[4] هلاک من خواهی ۳ بی گناهم بکش بهانه مجوی

تشنه ترسم که منقطع گردد ۴ گر[5] نه باز آید آب رفته بجوی

عشق[6] دیدم که در مقابل صبر[6] ۵ آتش و پنبه بود و سنگ و سبوی

هر که با دوستی سری دارد ۶ گو دو دست از مراد[7] خویش بشوی

تا گرفتار زخم چوگانی ۷ احتمالت ضرورتست چو گوی

پادشاهان و گنج و خیل و حشم ۸ عارفان و سماع و ها یا هوی

سعدیا شور[8] عشق میگوید ۹ سخنانت بطبع شیرین گوی

هر کسی را نباشد این گفتار ۱۰ عود ناسوخته ندارد بوی

۳۹۶

Metre : هزجِ مثمّنِ سالم [— — — ⏑ | — — — ⏑ | — — — ⏑ | — — — ⏑]

مبارک ساعتی باشد که با منظور بنشینی ۱ ز نزدیکت بسوزاند مگر از[1] دور بنشینی

---

[1] I(b), R, P; سخنی for خبری.

[2] I(a); عهد for مهر.

[3] I(a); گمان for جفا.

[4] I, I(b); گر for چون.

[5] B; ور for گر.

[6] صبر and عشق are transposed in I.

[7] All texts and all MSS. but I; وجود for مراد.

[8] All texts and all MSS. but I; سرّ for شور.

[1] I(a), I(b), P, C; کز for از.

عقابان میدرد چنگال باز[2] آهنین پنجه

۲ ترا بازي همین[3] بهتر که با[4] عصفور بنشیني[5]

نباید گر بسوزندت که فریاد از تو برخیزد

۳ اگر خواهي که چون پروانه پیش نور بنشیني

گرت باما خوش افتاد است چون ما لاابالی شو

۴ نه یاران مست برخیزند و تو مستور بنشیني

مي خور کز سر دنیا توانی خاستن دردم[6]

۵ نه آن ساعت که هشیارت[7] کند مخمور بنشیني[8]

تمنّای شکم روزی کند یغمای مورانت

۶ اگر هر جا که شیریني است چون زنبور بنشیني

بصورت زان گرفتاري که در معني نمي بیني

۷ فراموشت شود این دیو اگر با حور بنشیني

نپندارم که با یارت وصال از دست برخیزد

۸ مگر کز هرچه هست اندر جهان مهجور بنشینی[9]

میان خواب و بیداري تواني کرد فرق آنگه

۹ که چون سعدی بتنهائي شب دیجور بنشیني

---

[2] T; تیزچنگالند و بازان for باز چنگال میدرد.

[3] All texts and all MSS. but I; باری چنین. for بازی همین.

[4] R, P; باشد که چون for بهتر که با: I(b), B, S; باشد for بهتر: Z, C. چون for با.

[5] In I(a) this line is omitted.

[6] All texts and all MSS. but I, P; یکدل for دردم: P; یک دم for do.

[7] I; هشیاري for هشیارت.

[8] In I(a) this line is omitted.

[9] In I this line is omitted.

۳۹۷

Metre: هزجِ مثمّنِ سالم [ـــ ـــ ـــ ∪ | ـــ ـــ ـــ ∪ | ـــ ـــ ـــ ∪ | ـــ ـــ ـــ ∪]

مکن سرگشته آن دل را که دست آموز غم کردي
۱ بزیر پای[1] هجرانش لگدکوب ستم کردي
قلم بر بیدلان گفتي نخواهم راند و[2] هم راندي
۲ جفا بر عاشقان گفتي نخواهم کرد و[3] هم کردي
بدم گفتي و خورسندم عفاک الله نکو گفتي
۳ سگم خواندي و خوشنودم جزاک الله کرم کردي
تعالی الله چه رویست آن که تا دیدار میمونش
۴ ز مادر در وجود آمد وجودم با عدم کردي[4]
چه لطف است اینکه فرمودي مگر سبق[5] اللسان بودت
۵ چه حرفست آنکه[6] آوردي مگر سهوالقلم کردي
عنایت بر من اولی تر که تادیب جفا دیدم
۶ گلفشان بر سر من کن که خارم در قدم کردي
غنیمت دان اگر روزی بشادي در رسي ای دل
۷ پس از چندین تحمّلها که زیر بار غم کردي

---

[1] I; بار for پای.
[2] All texts and all MSS. except I omit و after راند.
[3] All texts and all MSS. but I omit و after کرد.
[4] This line is only found in I.
[5] S; سهو for سبق.
[6] I, I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; اینکه for آنکه.

شب غمهای سعدي را مگر هنگام روز آید[7]
۸ که باریک و ضعیفش چون چراغ صبحدم کردي

۳۹۸

Metre: هزج مثمّن سالم [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — — —]

نگارا وقت آن آمد که دل با مهر پیوندي
۱ که ما را بیش ازین طاقت نماند است آرزومندي

غریب[1] از خوی مطبوعت که روی از بندگان پوشي
۲ بدیع از طبع موزونت که در بر دوستان[2] بندي

تو خورسند و شکیبائي چنانت در خیال آید
۳ که ما را همچنین باشد شکیبائي و خورسندي

نگفتي بیوفا یارا که از ما نگسلي هرگز
۴ مگر در دل چنین بودت که خود با ما نه پیوندي

زهی آسایش و رحمت نظر[3] را کش تو منظوري
۵ زهی[4] بخشایش و دولت پدر را کش[5] تو فرزندي

شکار آنگه توان کشتن که محکم در کمند افتد[6]
۶ چو بیخ مهر بنشاندم درخت وصل[7] بر کندي

---

[7] I(b), to; آمد for آید.

N.B.—In I(a), P, R, T, C, this ode is omitted.

[1] I(a), S, P, Y(b); دریغ for غریب.

[2] I(a); مخلصان for دوستان.

[3] R; کسی for نظر.

[4] T, Y(b); خوشا for زهی.

[5] B; کش چون for را کش.

[6] All texts and all MSS. but I; آید for افتد.

[7] S; صبر for وصل.

مرا زین پیش در خلوت فراغت بود و جمعیت
۷ تو در جمع آمدي ناگاه[8] و مجموعان پراگندي
نمودي چند بار از خود که حافظ عقد و پیمانم
۸ کنونت باز دانستم که ناقض عهد و سوگندي[9]
گرت جان در قدم ریزم هنوزت عذر میخواهم
۹ که از من خدمتی ناید چنان لایق که بپسندي
تش بنشین و تیزي کن که مارا تلخ ننماید
۱۰ چه میگوئي چنین شیرین که شوري در من افگندي
شکایت گفتن سعدي مگر باد است نزدیکت[10]
۱۱ که او چون[11] رعد مینالد[12] تو همچون برق میخندي

۳۹۹

Metre : رملِ مثمّنِ مخبون [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — —]

نه تو گفتي که بجای آرم و گفتم که نیاري
۱ عهد و پیمان و وفاداري و دلبندي و یاري
زخم شمشیر اجل به ز[1] سرنیش فراقت[2]
۲ کشتن اولیتر ازان کم بجراحت بگذاري

---

8 I(b), S ; بیگاه for ناگاه.

9 This line is substituted for verse 7 in I. In B, S, R, it follows verse 7. It is omitted in all other MSS. and texts.

10 S ; در پیشت for نزدیکت.

11 I(b), B, S, R, P, Z ; همچون for او چون.

12 P, Z ; مي نالم for مي نالد.

1 I, I(b), S, R, P, C ; که for ز.

2 I(b), Z ; فراق for فراقت.

تن آسوده نداند که دل خسته چه باشد
۳ من گرفتار کمندم تو چه داني که سواري
کس چنین روی ندارد تو مگر حور بهشتي
۴ وز کس این بوی نیاید مگر آهوی تتاري[3]
عرقت بر ورق روی نگارین بچه ماند
۵ همچو بر صفحهٔ[4] گل قطرهٔ باران بهاري
طوطیان دیدم و خوشتر ز حدیثت نشنیدم
۶ شکر است آن نه دهان و لب و دندان که تو داري
ای خردمند که گفتي نکنم چشم بجانان[5]
۷ بچه کار آیدت آن دل[6] که بخوبان[7] نسپاري
آرزو میکندم با تو شبی بودن و روزی
۸ یا[8] شبی روز کني چون[9] من و روزی بشب آري
هم اگر عمر بود دامن کامی بکف آید[10]
۹ که گل از خار همي زاید[11] و صبح از شب تاري
سعدي آن طبع ندارد که ز خوی تو برنجد
۱۰ خوش بود[12] هرچه تو گوئي و شکر[13] هرچه تو باري

---

[3] In I(a) this line is omitted.
[4] I(a); چهرهٔ for صفحهٔ.
[5] All texts and all MSS. but I; خوبان for جانان.
[6] S; جان for دل.
[7] I(b), R, P, D, L, Z; جانان for خوبان.
[8] R, Y(b); تا for یا.
[9] I(a), to; با for چون.
[10] S, C, Y(b); آرم for آید.
[11] R, P, I; آید for زاید.
[12] I(a); شکر است for خوش بود.
[13] I(a); گهرست for و شکر.

۴۰۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [ـ ـ ـ ـ | ـ ـ | ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ | ـ ـ | ـ ـ ـ ـ]

ندیدمت که بکردی وفا بدانچه بگفتی

۱ طریق وصل کشادی من آمدم تو برفتی
وفا و عهد نمودی دل سلیم ربودی[1]

۲ چو خویشتن بتو دادم تو میل باز گرفتی
تو[2] دست عهد گرفتی که پای مهر[3] بدارم

۳ بچشم خویش بدیدم خلاف هرچه بگفتی
هزار چاره بکردم که همعنان تو گردم

۴ تو پهلوان‌تر ازانی که در کمند من افتی
نه عدل بود نمودن خیال وصل و ربودن[4]

۵ چرا از عاشق مسکین هم اوّلش نفهفتی
تو قدر صحبت یاران و دوستان نشناسی

۶ مگر شبی که چو سعدی بداغ هجر[5] بخفتی

۴۰۱

Metre: رملِ مثمّن مشکول [ـ ـ ـ ـ | ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ | ـ ـ ـ ـ]

نه طریق دوستانست و نه شرط مهربانی

۱ که بدوستان یکدل سر دست بر فشانی

---

[1] S; ببردی for ربودی.

[2] T, Y(b); نه for تو.

[3] I; وصل for مهر.

[4] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; جمال و باز نهفتن for خیال وصل و ربودن.

[5] All MSS. and all texts but I, I(a); عشق for هجر.

دلم از تو چون نرنجد که برهم در نگنجد
۲ که جواب تلخ گوئی تو بدین شکر دهانی[1]
نفسی بیا و بنشین سخنی بگو وبشنو
۳ که بتشنگی بمردیم[2] بر آب زندگانی
غم دل بکس نگویم[3] که بگفت رنگ رویم
۴ تو بصورتم نگه کن که سرایرم بدانی
عجبست نیاید از من سخنان سوزناکم
۵ عجبست اگر نسوزم[4] چو بر آتشم نشانی
دل عارفان ببردند و قرار پارسایان[5]
۶ همه شاهدان بصورت تو بصورت و معانی
نه[6] خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم
۷ همه بر سر زبانند و تو درمیان جانی
اگرت بهرچه دنیا بدهند حیف باشد
۸ و گرت بهرچه عقبی[7] بخرند رایگانی
نه عجب کمال حسنت که بصد زبان بگویم
۹ که هنوز پیش ذکرت خجلم ز بیزبانی
مده ای رفیق پندم که نظر برو[8] فگندم
۱۰ تو میان ما ندانی[9] که چه میرود نهانی

---

[1] I(a), I(b), S, R, P, C; زبانی for دهانی.
[2] I(a), B, S, R, C; بمردم for بمردیم.
[3] I(a); نگفتم for نگویم.
[4] I(a), I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; بسوزم for نسوزم.
[5] I(a); هوشمندان for پارسایان.
[6] S; به for نه.
[7] I(a), R; عالم for عقبی.
[8] I(b), S, P, R, C, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; بدو for برو.
[9] I(a), P; چه دانی for ندانی.

زحدیث حسن لیلی بگذشت و شوق مجنون
۱۱ اگر این صفت به بینی دگر آن سمر نخواني
دل دردمند سعدي ز محبّت تو خون شد
۱۲ نه کشي بتیغ هجرش نه بوصل میرساني

۴۰۲

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ — ‿ — ‿ ‿ — ‿ — ‿ ‿ — ‿ — ‿ ‿ — —]

نگویم آب و گل است آن [1] وجود روحاني
۱ بدین کمال نباشد جمال [2] انساني
اگر تو آب و گلي همچنانکه سایر خلق
۲ گل بهشت و مخمّر بآب حیواني
بهرچه خوبتر اندر جهان نظر کردم
۳ که گویمش بتو ماند تو خوبتر زآني
وجود هرکه نگه [3] میکنم ز جان و جسد
۴ مرکّب است و تو از فرق تا قدم جاني
گرت در آینه سیمای خویش دل ببرد
۵ چو من شوي که [4] بدرمان خویش درماني
دلی که با سر زلفت تعلّقی دارد
۶ چگونه جمع شود [5] با چنین پریشاني

---

[1] I, I(a), B, R, Z; این for آن.
[2] B, S, P, T; وجود for جمال.
[3] S, C, R, Y(a), L, D; نظر for نگه.
[4] B, S, P, and all texts; و for که.
[5] I, I(a), I(b), R, P, S; بود for شود.

مرا که پیش تو اقرار بندگی کردم
۷ رواست گر بنوازی وگر برنجانی
ولی خلاف بزرگان که گفته‌اند مکن
۸ بکن هرآنچه بشاید نه هرچه بتوانی
طمع مدار که از دامنت بدارم دست
۹ بآستین ملالی که بر من افشانی
فدای جان تو گر من تلف[6] شوم چه شود
۱۰ برای عید بود گوسفند قربانی
روان روشن سعدی که شمع مجلس تست
۱۱ بهیچ کار نیاید گرش نسوزانی

۴۰۳

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — —]

ندانمت بحقیقت که در جهان بکه مانی
۱ جهان و هرچه در او هست صورتند و تو جانی
بپای خویشتن آیند عاشقان بکمندت
۲ که هرکه را تو بگیری ز خویشتن برهانی
مرا مپرس که چونی بهر صفت که تو خواهی[1]
۳ مرا مگوی چه نامی بهر لقب که تو خوانی

---

[6] All MSS. but I, I(b), and all texts except Z; فدا for تلف.

[1] I(a); گوئی for خواهی.

چنان بنظرهٔ[2] اول ز شخص[3] مي ببري دل
۴ که باز مي نتواند گرفت نظرهٔ[2] ثاني
تو پرده پیش گرفتي وز اشتیاق جمالت
۵ ز پردها بدر افتاد رازهای نهاني
بر آتش تو نشستم و[4] دود[5] عشق[6] بر آمد
۶ تو ساعتی نه نشستي که آتشی بنشاني
چو پیش خاطرم آید[7] مثال صورت خوبت[8]
۷ ندانمت که چه گویم ز اختلاف معاني
مرا گناه نباشد نظر بروی جوانان
۸ که پیر داند مقدار روزگار جواني
ترا که دیده ز خواب خمار باز نباشد
۹ ریاضت من شب تا سحر نشسته چه داني
من ای صبا ره رفتن بکوی دوست ندارم[9]
۱۰ تو میروي بسلامت سلام من برساني
سر از کمند تو سعدي بهیچ روی نه تابد[10]
۱۱ اسیر خویش گرفتي بکش چنانکه تو داني

---

2 R; بنظرت for بنظرهٔ in both places.
3 I(a), I; خلق for شخص.
4 I(b), S, P, R, B, T, C, E, Y(a) Y(b), L, D; چو for و. 6 R, I; شوق for عشق.
5 I; ذوق for دود.
7 B, R, C, T; آمد for آید.
8 I(a), I(b), S, P, B, C; روی تو گفتم for صورت خوبت.
9 I(b); ندانم for ندارم.
10 I(a); I(b), R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; پیچد for تابد.

۴۰۴

Metre : رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

وقت آن آمد که خوش باشد[1] کنار سبزه[2] جوی

۱ گر سر صحرات[3] باشد سرو بالائی بجوی

گر[4] بخلوت با دلارامت میسّر میشود

۲ در سرایت خود گلستانست سبزی گو مروی

ای نسیم کوی معشوق این چه باد خرمست

۳ تا کجا بودی که جانم تازه میگردد[5] ببوی

مطربان خوش خوش[6] در آوازند و مستان[7] در سماع

۴ شاهدان در حالت و شوریدگان در های و هوی[8]

ای که پای رفتنت کند است و راه وصل تنگ[9]

۵ باز گشتن هم نشاید تا قدم داری بپوی

گر به بینی گریهٔ زارم ندانی فرق کرد

۶ کاب چشم است اینکه پیشم[10] میرود یا آبجوی

گوی را گفتند[11] که ای بیچاره سرگردان مباش

۷ گوی مسکین را چه تاوانست چوگانرا بگوی

---

[1] B, Z, C, E, Y(a), L ,D ; گردد for باشد. [2] P ; آب و for سبزه.

[3] P ; بصحرا میل for سر صحرات.

[4] I(a), I(b), S, P, L ; ور for گر. [5] R ; میکردی for میگردد.

[6] I, I(a), I(b), S, P, T, C, Y(b) ; گوئی for خوش خوش.

[7] B and all texts but Z ; صوفی for مستان.

[8] I(a) ; گفت و گوی for های هوی.

[9] I(a) ; دور for تنگ .

[10] I(a), I(b), S, B, C ; پیشت for پیشم.

[11] I(b), Z, E, T, Y(a), Y(b), D, گوی for گفتند : I(a) ; گویند for do.

ای که گفتـــي دل بشوی از مهر یار سنگـــدل [12]

۸ من دل از مهرش نمیشویم تو دست از من بشوی [13]

سعدیا مستي و مستـــوري بهـــم نایـــد راست

۹ شاهدان بازي مزاج و صوفیان بس تنگخوی [14]

۴۰۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ب | — ب — ب | ب — — ب | — ب —]

هـر روز باد مي برد از بوستـــان گلی

۱ مجروح میکند دل مسکین بلبلـی

مـألوف را بصحبت ابنـای روزگار

۲ بر جور روزگار ببـایــد تحمّلـی

کاین باز مرگ [1] هرکه سر از بیضه بر کند

۳ همچون کبوترش برباید [2] بچنگلـی

ای دوست [3] دل منه [4] تو برین [5] تنگنای خاک

۴ ناممکن [6] است عافیتی بی تزلـزلـی

---

[12] I; مهربان for سنگدل.

[13] In all texts and all MSS, except I, I(a), the following verse is inserted after line 8:—

یا بترک من بگوئي ای سرکش نامهربان
بر اسیران رحمت آور یا بترک من بگوئی

[14] In I the following verse is substituted for line 9:—

سعدیا عاشق نشاید بود اندر خانگاه * شاهد بازي مزاج و صوفیان تندخوئي

[1] I; موت for مرگ.

[2] I, S, P; بدر آید for برباید.

[3] T; زنهار for ای دوست.

[4] B; مجند for منه.

[5] I, S, R, P, C; درین for برین.

[6] I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; تا for نا.

روئیست ماه پیکر و موئی است مشکبوی
۵ هر لاله که میدمد[7] از خاک و سنبلی

بالای خاک هیچ عمارت نکرده‌اند
۶ کز وی بدیر و زود نباشد تحوّلی[8]

مکروه طلعتی است جهان فریب ناک
۷ هر بامداد کرده بشوخي تجمّلی

دی بوستان خرم و صحرا و لاله‌زار
۸ وز بانگ مرغ در چمن افتاده غلغلی

و[9] امروز خارهای مغیلان کشیده تیغ
۹ گوئي که خود نبود درین بوستان گلی

دنیا پلی است رهگذر دار آخرت
۱۰ اهل تمیز خانه نگیرند[10] بر پلی

سعدي گر آسمان بشکر پرورد ترا
۱۱ چون میکشد بزهر ندارد تفضّلی

۴۰۶

Metre: رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

هرگز این صورت کشد[1] صورتگری
۱ یا چنین شاهد بود در کشوری

---

[7] S; بردمد for میدمد.
[8] In I(a) this line is omitted.
[9] In I(a), B, S, P, T, و is omitted before امروز.
[10] T, C; نسازند for نگیرند.
[1] I(b), B, S, R, P, T, Z, C; کند for کشد.

سرو رفتاری صنوبر قامتی

۲ ماه رخساری ملایک منظری

میرود وز خویشتن بینی که هست

۳ در نمی آید بچشمش دیگری

صد هزارش دست خاطر در رکاب

۴ پادشاهی میرود با لشکری

عارضش باغی دهانش غنچهٔ

۵ [2]بل بهشتی درمیانش کوثری [3]

ماه رویا مهربانی پیشه کن

۶ خوبروئی را بباید زیوری

بیتو در هر گوشه پائی در گل است

۷ وز تو در هر خانه دستی بر سری

چون همایم سایهٔ بر سر فگن

۸ تا در[4] اقبالت شوم نیک اختری

در خداوندی چه نقصان آیدش[5]

۹ گر خداوندی بپرسد چاکری

مصلحت بودی شکایت گفتنم[6]

۱۰ گر بغیر از خصم بودی داوری

سعدیا داروی تلخ از دست دوست

۱۱ به که شیرینی ز دست دیگری

[2] I(a), S, P, Y(a) ; چون for بل.

[3] In I lines 1 to 5 are omitted.

[4] I(a) ; باقبالت for در اقبالت.

[5] I(a), I(b), B, S, P ; آیدت for آیدش.

[6] R ; کردنم for گفتنم

خاکی از مردم بماند [7] در جهان
۱۲ وز وجود عاشقان خاکستری

۴۰۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [ـ ـ ◡ ◡ ـ ـ ◡ ◡ ـ ـ ◡ ◡ ـ ـ ◡ ◡]

همه‌کس [1] را تن و اندام و جمال است و جواني
۱ وین همه لطف [2] ندارد [3] تو مگر سرو رواني

نظر آوردم و بردم [4] که وجودی بتو ماند
۲ همه اسمند و تو جسمي همه جسمند و تو جاني

تو مگر پرده [5] بپوشي و کست روی نه بیند
۳ ور همین [6] پرده زني پردهٔ خلقی بدراني

تو نداني که کسی در تو چرا [7] خیره بماند
۴ تا کسی همچو تو باشد که دور خیره بماني

نوک تیر مژه از جوشن جان میگذراني
۵ من تنک پوست نگفتم تو چنین [8] سخت کماني

---

[7] I(a), I(b), B, S, P; نماند for بماند.
[1] I(a); هر کسی for همه کس.
[2] R; حسن for لطف.
[3] All texts and all MSS. except I; ندارند for ندارد: S; ندیدم for ندارد.
[4] I(a), R, B, Z, E, Y(a), Y(b), D; دیدم for بردم.
[5] P; روی for پرده.
[6] I(b), S, B, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; همه for همین.
[7] I(b), B, S, P, C, E, Y(a), Y(b), L, D; چرا در تو کسی for کسی در تو چرا.
[8] R; چندیدم تو چذان for نگفتم تو چنین.

هرچه در وصف [9] تو گویند چنانی بحقیقت
۶ عیبت [10] آنست که با ما بارادت نه چنانی

رمقی بیش نماند است گرفتار غمت را
۷ چند مجروح تواند داشت بکش تا برهانی

بیش ازین صبر ندارم که تو هردم بر قومی
۸ بنشینی و مرا بر سر آتش بنشانی

گر بمیرد عجب از شخص و دگر زنده نباشد
۹ که برانی ز بر خویش و دگر بار بخوانی [11]

سعدیا گر قدمت راه بپایان نرساند
۱۰ باری اندر طلبش عمر بپایان برسانی

۴۰۸

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ ∪ — ∪ — ∪ ∪ — — ∪ — ∪ —]

هر نوبتم که در نظر ای ماه بگذری
۱ بار دوم ز بار نخستین نکوتری

---

9 All texts and all MSS. but I, I(a); حسن for وصف.

10 All MSS. but I, and all texts but Y(b); عیب for عیبت.

11 This is the I variant. I(a) omits the line. In S, P, the first hemistich runs as follows:—

گر بمیرد دگر آن شخص و دگر زنده بباشد

I(b) has the same reading but with نباشد for بباشد: R, & T, are similar with بماند for بباشد, T in addition having زغم for دگر: in E, Y(a), Y(b), L, D, the verse runs thus:—

گر بمیرد ز غمت زار شود زنده دگر بار
هر گه رانی ز در خویش و دگر بار بخوانی

انصاف ميدهم كه لطيفان و دلبران
۲ بسيار ديده‌ام نه بدين لطف و دلبري

زنّار بود آنچه [1] همه عمر داشتم
۳ الا كمر كه پيش تو بستم بچاكري

از شرم چون تو آدميي درميان خلق
۴ انصاف ميدهم كه نهان ميشود پري [2]

شمشير اختيار ترا سر نهاده‌ام
۵ دانم كه گر تنم بكشي جان بپروري

جز [3] صورتت در آئينه كس را نمي رسد
۶ با طلعت بديع تو كردن برابري

اى مدعي گر آنچه مرا شد ترا شود
۷ بر حال من ببخشي و رحمت [4] بياوري

صيد اوفتاد و [5] پاى مسافر بگل بماند
۸ هيچ افتدت كه بر سر افتاده [6] بگذري

صبري كه بود ماية سعدي دگر نماد
۹ سختي مكن كه كيسه بپرداخت مشتري

---

[1] I(b), S, P, T.; هرچه for آنچه.

[2] N. B. In I(b) verses 4 to 9 omitted, and instead are found lines 6 to 10 of ode 408.

[3] B; چون for جز.

[4] P, I; حالت for رحمت.

[5] All MSS. and all texts but L; افتاده for افتاد و.

[6] I(a); بيمار for افتاده.

۴۰۹

Metre: هزجِ مثمّنِ اخرب [— — ∪ | — ∪ — ∪ | — — — | — ∪ — ∪ | — —]

هر کس بتماشائی رفتند بصحرائی
۱ ما را که تو منظوری خاطر نرود جائی

یا چشم نمی بیند یا راه نمیداند
۲ هرکو[1] بوجود خود دارد ز تو پروائی

دیوانهٔ عشقت را جائی نظر افتاد است
۳ کانجا نتواند رفت اندیشهٔ دانائی[2]

زیبا ننماید سرو اندر نظر طبعش[3]
۴ آنکش نظری باشد باقامت زیبائی[4]

امید تو بیرون برد از دل همه امیدی
۵ سودای توخالی[5] کرد از سر همه سودائی

گویند رفیقانم در عشق چه سر داری
۶ گویم که سری دارم انداخته[6] در پائی

زنهار نمیخواهم کز کشتن[7] امانم ده
۷ تا سیرترت بینم یک لحظه مدارائی

---

1 I(a), S, B, and all texts; کس for کو.
2 In I(a) lines 3 and 4 are transposed.
3 All texts and all MSS. but I; عقلش for طبعش.
4 In B & P this line is omitted.
5 In I(b), R and all texts but T; بیرون for خالی.
6 In all texts and all MSS. but I; درباخته for انداخته.
7 T; قتل for کشتن.

در پارس که تا بود است از ولوله آسود است

۸ بیمست که بر خیزد از حسن تو غوغائی

من دست نخواهم زد الا بسر زلفت[8]

۹ گر دست رسی باشد یکروز بیغمائی

گویند تمنّائی از دوست بکن سعدي[9]

۱۰ جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنّائی[10]

۴۱۰

[— ◡◡ | — ◡ — — | — ◡ — | ◡ ◡ —] خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع :Metre

همه چشمیم تا برون آئي ۱ همه گوشیم تا چه فرمائي

تو نه آن صورتی که بیرویت ۲ متصوّر شود شکیبائي

من ز دست تو خویشتن بکشم ۳ تا تو دستان[1] بخون نیالائي

گفته بودي قیامتم بینند ۴ این گروه محبّ سودائي

وین چنین روی دلستان که تراست ۵ خود قیامت بود که بنمائي

ما تماشا کنان کوته دست ۶ تو درخت بلند بالائي

سر ما و استان خدمت تو ۷ گر برانی و گر ببخشائي

جان بشکرانه دادم از من خواه ۸ گر بانصاف درمیان آئي

عقل باید که با صلابت[2] عشق ۹ نکند پنجهٔ توانائي

---

[8] In I(b), S, P, R, B, Z, this hemistich runs as follows :—

نه زهد صفا ماند نه معرفت صوفي

[9] In B this hemistich reads thus :— گویند بکن سعدي از دوست تمنّائی.

[10] In R, T, C, this hemistich runs thus :—

از دوست نمي‌خواهم جز دوست تمنّائی

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] S, P; دستی for دستان. [2] E, Y(a), Y(b); سلامت for صلابت.

تو چه داني که[3] بر تو نگذشت است ۱۰ شب هجران و روز تنهائي

روشنت گردد این حدیث چو روز ۱۱ گرچو[4] سعدي شبی به پیمائي

۴۱۱

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ∪ — | — ∪ — ∪ | — — ∪ — | — ∪ — —]

هر سلطنت که خواهي میکن که دلپذیري

۱ در دست خوبرویان دولت بود اسیري

جان باختن بکویت در آرزوی رویت

۲ دانسته‌ام ولیکن خونخوار و[1] نا گزیري

ملک آن تست و فرمان مملوک را چه درمان[2]

۳ گر بیگنه بسوزي وز بی خطا بگیري

گر من سخن نگویم در وصف روی و مویت[3]

۴ آئینه‌ات بگوید پنهان[4] که بی نظیري

آنکو ندیده باشد گل درمیان بستان

۵ شاید که خیره ماند در ارغوان و خیري[5]

---

[3] P; چو for که.
[4] I, I(a), S, R, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), D; چه for چو.
N.B.—In I(b) this ode omitted.
[1] In I, I(a), I(b), R, P, و is omitted after خونخوار.
[2] I(b), S, P, T; لشکر سر بر زمین خدمت for فرمان مملوک را چه درمان: I(a); R, B. Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; شاهي فرمائي هرچه خواهي for do.
[3] I(a); اعتدال قدّت for وصف روی و مویت.
[4] C, Y(b); پیدا for پنهان.
[5] In I verses 4 and 5 are omitted.

گفتم مگر برفتي [6] غایب شوي ز چشم
۶ آن نیستي که رفتي آني که در ضمیري

ای باد صبح بستان پیغام وصل [7] جانان
۷ میبر [8] که خوش نسیمي میدم [9] که خوش عبیري

اورا نمیتوان دید از منتهای خوبي
۸ ما خود نمي نمائیم [10] از غایت حقیري

گر یار با جوانان خواهد نشست و رندان
۹ ما نیز توبه کردیم از زاهدي و پیري

سعدي نظر بپوشان یا خرقه درمیان نه
۱۰ رندي روا نباشد در جامهٔ [11] فقیري

۴۱۲

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

هرگز نبود سرو ببالا که تو داري
۱ یا گل [1] بصفای [2] رخ زیبا که تو داري

گر شمع نباشد شب [3] دلسوختگانرا [4]
۲ روشن کند [5] این غرهٔ غرا که تو داري

---

6 B, R, S, T, Y(b); برفتن for برفتي.
7 I(a), S, P; لطف for وصل.
8 I; میبرو for میبر.
9 I(b), P, B, Z, E, Y(a), Y(b), D; میده for میدم,
10 I(b), B, S; توانیم for نمائیم.
11 I; خرقه for جامه.
1 I(a), S, P, B, T, Z, C; مه for گل.
2 P, E, Y(a), D; صفا و for صفائي : I(a), T, C, Y(b); جمال for do.
3 I(b) P, S, B; رخ for شب.
4 P; رفتگان را for سوختگان را.
5 I(b), P; شود آن for کند این

حوران بهشتي كه دل خلق ربايند [6]
٣ هرگز نه ستانند دل ما كه تو داري

بسيار بود سرو روان و گل [7] خندان
٤ ليكن نه بدين صورت و بالا [8] كه تو داري

پيداست كه سرپنجهٔ [9] ما را چه بود زور [10]
٥ با ساعد و بازوي [11] توانا كه تو داري

صيت [12] سخنم در همه آفاق برفته است [13]
٦ ليكن چه كند [14] با يد بيضا كه تو داري

امثال تو از صحبت ما ننگ [15] ندارند [16]
٧ جاي مگس است اين همه حلوا كه تو داري

اين روي بصحرا كند آن روي [17] به بستان
٨ من روي ندارم مگر آنجا كه تو داري

سعدي تو نيارامي و كوته نكني دست
٩ تا سر نكني در سر سودا كه تو داري

تا ميل نباشد بوصال از طرف دوست
١٠ سودي نكند حرص و تمنّا كه تو داري [18]

---

6 All texts and all MSS. but I ; ستانند for ربايند.
7 I(b) ; دل for گل.
8 I(a), I(b), P, R, B ; سيما for بالا.
9 I ; سرمايه for سرپنجه.
10 T, Y(b) ; نبود for چه بود.
11 I(a), I(b), P, S, C; سيمين for و بازوي.
12 All texts and all MSS. but I ; صدر for صيت.
13 I(a), I(b), S, P; ببردند for برفته است.
14 I, I(a), R ; زند for كند.
15 II(a), S, Z, C, E, Y(a), Y(b), D ; باك for ننگ.
16 T reads this hemistich thus ; امثال ترا صحبت ما ننگ نبايد.
17 I(a), T, Y(b); ميل for روي.
18 In R 9 (b) & 10 (a) are omitted and 10(b) is joined with 9 (a).

۴۱۳

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‿ – ‿ ‿ | – – ‿ ‿ | – – ‿ ‿ | – – ‿ –]

هرگز آن دل به نمیرد که تو جانش باشی
۱ نیک بخت آنکه تو در هر دو جهانش باشی

غم و اندیشه در آن دایره هرگز نرود [1]
۲ بحقیقت که تو چون نقطه میانش باشی

هرگزش باد خزان [2] برگ پریشان نکند
۳ بوستانی که چو تو [3] سرو روانش باشی

همه عالم نگران تا نظر بخت بلند
۴ برکه افتد که تو یکدم نگرانش باشی

سنگدل چشمهٔ آبی که یکی چون هاروت
۵ تشنه می میرد و نزدیک دهانش باشی

گر توان بود که دور فلک از سر گیرند
۶ تو دگر نادرهٔ دور زمانش باشی

وصفت آن نیست که در [4] وهم سخندان گنجد [5]
۷ ور کسی گفت مگر هم تو زبانش باشی

چون تحمل نکند بار فراق تو کسی
۸ با همه درد دل آسایش جانش باشی

---

[1] P, T, C ; نبود for نرود.
[2] I ; صبا for خزان.
[3] P, Z, T, Y(a), E, D ; درو for چو تو.
[4] R ; فهم for وهم.
[5] All texts and all MSS. but I ; آید for گنجد.

ای که بیدوست بسر مي نتواني [6] که بري
9 شاید از محتمل بار گرانش باشي

سعدي آنروز که غوغای قیامت باشد
10 چشم دارد [7] که تو منظور نهانش باشي

۴۱۴

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

یا را قدحی پر کن از آن داروی مستي
1 تا از سر صوفي [1] ببرد علت هستي

عاقل متفکر بود و مصلحت اندیش
2 در مذهب عشق آی و زین [2] جمله [3] برستي

ای فتنهٔ نو خاسته از عالم قدرت [4]
3 غایب مشو از دیده که در دل بنشستي

آرام دلم بستدي و دست شکیبم
4 برتافتي و پنجهٔ صبرم بشکستي

احوال دو چشم من برهم ننهاده
5 با تو نتوان گفت بخواب شب [5] مستي

---

[6] C; بردن for که بري.

[7] I(b), B, S; دارم for دارد.

[1] R; عارف for صوفي.

[2] I(a) B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, کزین for وزین.

[3] S; هردو for جمله.

[4] In all texts and all MSS. but I; this hemistich runs as follows, :—
شد آمدی ای فتنهٔ نو خاستهٔ از نعیب.

[5] I(a), خوش for شب.

سودا زدهٔ کز همه عالم بتو پیوست

۶ دل نیک بدادت که دل ازوی بگسستي

در روی تو گفتم سخنی چند بگویم

۷ رو باز کشادي و در نطق به بستي

گر باده ازین خم بود و مطرب ازین کوی

۸ ما توبه بخواهیم [6] شکستن بدرستي

سعدي غرض از حقهٔ تن آیهٔ حق است [7]

۹ صد تعبیه در تست و یکی باز نجستي

نقّاش وجود این همه صورت که بپرداخت [8]

۱۰ تا نقش به بیني و مصور بپرستي

۴۱۵

Metre : رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

یاد میداري که با ما جنگ در سر داشتي

۱ رای رای تست خواهي جنگ و [1] خواهي آشتي

نیک بد کردي شکستن عهد یار مهربان [2]

۲ آن بتر کردي که بد کردي و نیک انگاشتي

---

[6] All MSS. and all texts but L; نخواهیم for بخواهیم.

[7] I (b), B ; S, R; پیرایهٔ نه for تن آیهٔ : I ; و پیرایهٔ نه do.

[8] All texts and all MSS. but I ; بیاراست for بپرداخت.

[1] In I, I(b), B, S, D, و is omitted after جنگ : C ; کن for و.

[2] I(a), S, P, B, T, C, Y(b) ; نیک نام for مهربان.

دوستان دشمن گرفتن [3] هرگزت عادت نبود

۳ جز در این نوبت [4] که دشمن دوست می پنداشتی

خاطرم نگذاشت یکساعت که بد مهری [5] کنم

۴ گرچه دانستم که پاک از خاطرم بگذاشتی

همچنانت ناخن [6] رنگین گواهی می دهد

۵ بر سر انگشتان که [7] در خون عزیزان داشتی

تا تو بر کشتی نیامد هیچ خلقم در نظر

۶ کز خیالت شحنهٔ بر خاطرم بگماشتی

هرچه خواهی کن ما را با تو روی جنگ نیست

۷ سر نهادن به در آن موضع که تیغ افراشتی [8]

هردم از شاخ زبانم میوهٔ تر میرسد

۸ بوستانها رسته [9] زان تخمم [10] که در دل [11] کاشتی

سعدی از دنیا و عقبی روی در دیوار کرد

۹ تا تو بر [12] دیوار فکرش نقش خود بنگاشتی

---

[3] I(a), I (b), P, Z, C, E, Y(b), L, D ; گرفتی for گرفتن.

[4] All texts and all MSS. but I ; مدت for نوبت.

[5] T, C, Y(a), Y(b), E, T, D ; بی for بد : I(b), S, P, بد عهدی for do.

[6] I(a) ; ناخنت اینگه for همچنانت ناخن. I(b), R, S, P, E, Y(a), Y(b), L, D ; آنگهت خاطر بد عهدی for همچنانت ناخن رنگین.

[7] I(b), S, P, T, C ; دست چندین روز for بر سر انگشتان که.

[8] In I, C, T, line 7 is omitted.

[9] P, T; رست for رسته.

[10] I(a),I(b), B, R, S, P, T, C; تخمی for تخمم.

[11] S, P, C, T; جان for دل.

[12] I(a), I(b), B, S, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; در for بر.

۴۱۶

Metre : رجزِ مثمّنِ مطوی مخبون [– ᴗ ᴗ – | ᴗ – ᴗ – | – ᴗ ᴗ – | ᴗ – ᴗ –]

یار گرفته‌ام بسی چون تو ندیده‌ام کسی
۱ شمع چنین نیامد است از در هیچ مجلسی
عادت بخت من نبود اینکه تو یادم آوری
۲ نقد چنین کم اوفتد خاصه بدست مفلسی
صحبت ازین شریف‌تر صورت ازین لطیف‌تر
۳ دامن ازین نظیف‌تر وصف تو چون کند کسی[1]
خادمهٔ سرای را گو در حجره بند کن
۴ تا بسر حضور ما ره نبرد موسوسی
روز وصال دوستان دل نرود ببوستان
۵ تا بگلی نگه کند یا بجمال نرگسی
قصّه بهر که میبرم فایدهٔ نمیدهد[2]
۶ مشکل درد عشق را حل نکند مهندسی
این همه خار می خورد سعدي و بار میبرد[3]
۷ جای دگر نمي رود هر که گرفت مؤنسی[4]

[1] In R this line is omitted.
[2] I, I(b), S, P; کند for دهد.
[3] I(a), I(b); چنین میرود for بار میبرد.
[4] This is the I variant. In all other MSS. and texts this hemistich runs as follows :—

سنگ جفای دوستان درد نمیکند بسی

۴۱۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

یاري آنست که زهر از قبلش نوش کني

۱ نه چو رنجی رسدت یار فراموش کني

علم از دوش بنه ور عسلی[1] فرماید

۲ شرط آزادگي آنست که بر دوش کني

هاون از یار جفا بیند و تسلیم شود

۳ تو چه یاري که چو دیگ از غم[2] دل جوش کني

راه دانا دگر و مذهب عاشق دگر است

۴ ای خردمند که عیب من مدهوش[3] کني

شاهد آن وقت بیاید[4] که تو حاضر گردی[5]

۵ مطرب[6] آنگاه[7] بگوید[8] که تو خاموش کني

سر تشنیع[9] نداري طلب یار مکن

۶ مگست نیش زند چون[10] طلب نوش کني

پای در سلسله باید که همان لذت عشق

۷ با تو باشد که گرش[11] دست در آغوش کني

---

1 P, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; عملي for عسلي.

2 I(b), S, P, Z, Y(a) ; تف for غم

3 I(b), B, P ; بیهوش for مدهوش.

4 I(b), R ; نیاید for بیاید : P ; نیامد for do.

5 All texts and all MSS. but I ; باشي for گردي .

6 I(a), I(b), S, B, P, Z, C ; سخن for مطرب.

7 All texts and all MSS. but I ; آنوقت for آنگاه.

8 T, E, Y(a) ; بخواند for بگوید.

9 S ; تسلیم for تشنیع.

10 I(b), B, S, P, C, Y(b) ; گر for چون.

11 T, Y(b) ; اگرش for که گرش.

مرد باید که نظر بر[12] ملخ و مور کند
۸ بآن تأمل که تو در زلف و بنا گوش کنی
تا تو در بند هوائی در حق نگشاید[13]
۹ سخن آنگاه توان گفت که آن گوش کنی
تا چه شکلی تو در آئینه همان خواهی دید[14]
۱۰ شاهد آئینهٔ تست ار نظر هوش کنی
سخن معرفت از حلقهٔ درویشان پرس
۱۱ سعدیا شاید ازین حلقه که در گوش کنی

---

[12] I, P, B, T, Z, L, D; در for بر.
[13] I(b); نگشایند for نگشاید.
[14] In I(b), S, P, T, C, Y(b), this hemistich runs as follows:—
تا چه شکلی بود آئینه که در پیش رخت

تمام شده

Calcutta—Printed at the Bapt. Miss. Press.

[redacted]

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

(L) Lucknow. — There are three editions of this text, dated respectively 1870, 1876, 1885, but they are practically identical.

The most reliable texts are those of Teherān, Tabrīz, Calcutta, and Elphinstone College, but all are out of print and almost impossible to procure.

An annotated translation of the Odes has not, as far as I know, been published yet in any language, and I hope soon to supply this want.

L. White King,
1-10-18.

Roebuck Hall,
Co. Dublin,
Ireland.

(R) My own private copy (from the Royal Library at Kābul), dated $\frac{\text{860 A.H.}}{\text{1455 A.D.}}$ This is a beautifully written and illuminated MS. and generally reliable.

Since Sa'di died in 1291 A.D. and the (I) MS. was transcribed in 1327, or 36 years after his death, it is of the utmost importance for the purpose of collation, and I have made it therefore the basis of my text. In this connection it is worthy of note that the *Tayyibāt* group of Odes in this MS. ends with the following remark in Arabic :—

نقلت من خط المصنّف و هو مشرف الدين بن مصلح الدين عبد الله

"I have copied it from the writing of the author Musharraf uddīn, son of Muṣliḥ uddīn 'Abdullah" (Sa'di's full name).

This MS. unfortunately is not quite complete. Under the heading "*Tayyibāt*" about two-thirds only of the Odes are included, but I have been able to trace most of the remaining Odes under *Badāyi'* and *Khawātīm*. This MS. opens abruptly with an Ode rhyming in ي and the ordinary alphabetical order is not observed, Ode 44 following Ode 346, and so on, an arrangement which may represent the sequence of their composition. Another drawback of this MS. is the omission of diacritical marks, which sometimes leads to confusion. For these reasons the collation of this MS. was attended with considerable difficulty. The Petrograd MS. is fortunately complete, but from the Paris MS. some 80 Odes are missing. Most of these are doubtless to be found in the other groups of Odes, but I was unable to examine the MS. myself, a photographic copy of the *Tayyibāt* having been prepared for my use through the kindness of the Director of the Oriental Section of the Bibliothéque Nationale.

The following are the texts which I have collated, and I think the list includes all that are of any importance :—

(T) Teherān, 1851.
(Z) Tabrīz, 1841.
(C) Calcutta, 1791.
(Y*a*) Bombay, 1880 }
(Y*b*) Do. 1891 } Three editions of this text were collated, but the first (1863) is almost identical with (Y*a*).
(D) Delhi, 1852.
(E) Elphinstone College, 1895 (*Tayyibāt* only).

INTRODUCTION.

The Odes of Sa'di are arranged in four groups, viz. *Tayyibāt*, *Badāyi'*, *Khawātīm*, and *Ghazaliyāti qadīmah*. The first group includes the largest number of Odes (418), while the other three contain only 296. The present Volume, which contains the text of the *Tayyibāt*, will be followed in due course, I hope, by a second comprising the three remaining groups. At the top of each Ode I have given the metre, while the principal variants are noted at the bottom of the page.

I was led to undertake the work by the fact that as yet no properly collated text of the Odes had been published, and I think it high time that a reliable edition of Sa'di's lyrical poetry, so popular in the East, was made available for Oriental scholars. In this connection I may quote Professor E. G. Browne's remark that "in his Odes Sa'di is considered as inferior to no Persian poet, not even Ḥāfiẓ" (*Literary History of Persia*, Vol. II, pp. 533). At present the only collections of Odes that are readily procurable are contained in the Lucknow and Bombay editions of the *Kulliyāt*, which are corrupt and badly printed, the other editions of the text having long since passed out of print.

The following are the manuscripts which I have collated:—

(I) India Office (Ethè 1117), dated $\frac{\text{728 A.H.}}{\text{1327 A.D.}}$, the oldest known manuscript and very reliable.

(I*a*) India Office (Ethè 1118). This MS. is not dated, but is very old and reliable.

(I*b*) India office (Ethè 1122). An old (undated) MS., but not very reliable.

(B) British Museum (Rieu 24944), dated $\frac{\text{974 A.H.}}{\text{1566 A.D.}}$. This MS. is of little value.

(P) Paris (Bibliothéque Nationale), dated $\frac{\text{767 A.H.}}{\text{1365 A.D.}}$. An accurate and reliable MS.

(S) Petrograd (Imperial Library), dated $\frac{\text{787 A.H.}}{\text{1385 A.D.}}$. Another reliable MS., but of less value than the last.

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

[redacted]

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

تاریخ مفصل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

تاریخ مفصل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

[redacted]

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

تاریخ مفصل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.